

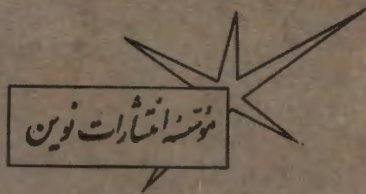


محمد ولیخان خلعت بری

گرد آوری: امیر عبدالصمد خلعت بری

بہ اہتمام:
محمد تفضلی

بها ۳۷۵ ریال



مؤسسه انتشارات نوین



پہلا درجہ

تہ اہتمام

تفصیلی

۱	۰۰
۳۶	۶۹

سپهسالار تنكابنی

یادداشت‌های

سپهسالار تنكابنی

(محمدولیخان خلعت‌بری)

گردآوری:
امیر عبدالصمد خلعت‌بری

۹۱۹۹۷۱

به اهتمام

محمود تفضالی



چاپ اول: ۱۳۶۲
تیراژ ۵۵۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است
حروف چینی: مسعودتایپ
چاپ: چاپخانه آذر

پیشگفتار

سی و پنجسال پیش، در سال ۱۳۲۸ هجری خورشیدی کتابی با نام «تاریخ مختصر زندگانی و خدمات محمدولی خان خلعت‌بری سپهسالار تنکابنی، همراه با یادداشتهای شخصی او» نشر یافت که گردآورنده و ناشر آن، دوست و شادروانم امیر عبدالصمد خلعت‌بری بود. در «سرآغاز» آن کتاب نوشته شده است:

حدود بیست و پنج سال پیش، کودکی تقریباً ده‌ساله بودم که برای تحصیل از تنکابن، مرکز ایلی خودمان به قزوین که یکی از مراکز نفوذ خلعت‌بری‌ها می‌بود، اعزام شدم. در جزو کتابهای درسی‌ما که در مدرسه فرهنگ آن روز تدریس می‌شد یک کتاب تاریخ بود که در اواخر آن، داستان انقلاب مشروطیت ایران خیلی به اختصار نوشته شده بود و در صفحات مقارن آن در ضمن عکسهای فائدین و رجال و خدمتگزاران مشروطیت ایران، عکس و اسم محمدولیخان خلعت‌بری سپهسالار اعظم تنکابنی هم چاپ شده بود. از آنجا که من خود تنکابنی و خلعت‌بری بودم، همواره این صفحات و این عکسها را با تحسین غرور آمیزی نگاه می‌کردم و از اینکه می‌دهم نام یکی از افراد خاندان بزرگ ما در صفحات تاریخ و در دنیا نام پادشاهان و

و بزرگان ایران آمده است، بر خود می‌بالیدم و در دنیای کوچک خود با این تخیلات شیرین، شادمانیها داشتم. سال بعد وقتی که گویا در کلاس چهارم بودم، کتابهای تازه‌ای برای شاگردان چاپ شد و من هم با ذوق و شوق بسیار کتابهای کهنه سال پیش را به کتابهای نوین سال نو تبدیل کردم. اما همینکه کتابهای خود را برای تماشای عکسهای آن، ورق زدم، هرچه بیشتر به سراغ عکس سپهسالار گشتم، کمتر نشانی از آن یافتیم.

در واقع بنا به دستوری که از طرف مقامات ذی‌نفوذ وقت صادر شده بود، عکس سپهسالار از کتابهای درسی مدارس حذف شد کما اینکه بعدها نام او، و کمی بعد نام سران دیگر انقلاب مشروطیت و حتی فصل تاریخ مشروطیت هم از این کتابها حذف گردید. من، آن‌روز معنی و همت این اقدام را درست نمی‌فهمیدم. فقط از آن موقع عقده‌ای در سینه‌ام باقی ماند که هنوز هم بعد از بیست و پنج سال خاطره کدورت آن از لوح خاطرم زودوده نشده است. از همان وقت این خیال در سرم آمد که باید آب رفته را به جوی باز آورد و نامهای پرافتخاری که مغرضانه موقتاً از صفحات تاریخ معو شده‌اند در خاطر فرزندان وطن زنده کرد و از جمله می‌باید که من علی‌رغم آن اقدام بی‌انصافانه، زحمات و فداکاری‌های سپهسالار بزرگ خدمتگذار صمیمی مشروطیت ایران را به اطلاع هموطنانش برسانم.

اکنون پس از سالها، خوشوقت و مفتخرم که نخستین قدم را در راه انجام این آرزو که برای من صورت وظیفه مقدسی را پیدا کرده است برمی‌دارم و نخستین قسمت از یادداشت‌های شخصی سپهسالار اعظم را منتشر می‌سازم.

برای اینکه ضمناً اطلاعی هم بر شرح احوال سپهسالار و خاندان او در گذشته و حال حاصل شده باشد، مقدمه مختصری هم بر این یادداشتها اضافه کرده‌ام...

امیدوارم... بتوانم به زودی قدمهای دیگر را هم بردارم و سایر یادداشتها و اسناد و مدارك مربوط به زندگانی سپهسالار... را نیز انتشار دهم و نیز امیدوارم این خدمات ناقابل مورد قبول و توجه عموم علاقمندان به تاریخ و به اسناد و مدارك مشروطیت واقع گردد.

در همین سر آغاز ضمناً نوشته بود:

مخصوصاً باید از دوست عزیز آقای محمود تفضلی که در تهیه و تنظیم و چاپ این کتاب و یادداشتها کمکهای مؤثر به من داده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم.

متأسفانه مرگ زودرس عبدالصمد خلعت‌بری که ده سال بعد اتفاق افتاد، موجب گشت که او نتواند کار خود را چنان که مایل بود و در نظر داشت دنبال کند.

چندی پس از درگذشت دوست فقیدم در مردادماه ۱۳۳۹، مجله راهنمای کتاب گزیده‌ای از یادداشت‌های سپهسالار را از روی کتاب فوق‌الذکر نقل و چاپ کرد و به این مناسبت من که در کار تهیه کتاب و یادداشتها با شادروان عبدالصمد خلعت‌بری همکاری بسیار کرده بودم، مطلبی برای آن مجله فرستادم که در شماره ۵ و ۶ سال چهارم با تاریخ مرداد و شهریور ۱۳۴۰ زیر عنوان یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی از صفحه ۵۳۱ تا ۵۳۸ آن مجله چاپ شد. در مقدمه این مطلب چنین نوشته بودم:

مجله راهنمای کتاب در شماره‌های فروردین ماه و تیر ماه امسال خود قسمتهائی از یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی را از روی کتابی که دوست فقیدم مرحوم عبدالصمد خلعت‌بری منتشر ساخت نقل کرد.

این اقدام مرا به فکر انداخت که هم یاد این دوست صمیمی و از دست رفته‌را که چنین کتاب جالب و پر ارزشی را منتشر کرد زنده سازم و هم قسمتی از یادداشتهای منتشر نشده مرحوم سپهسالار تنکابنی را در این مجله منتشر کنم.

عبدالصمد خلعت‌بری یکی از دوستان پاکدل و صمیمی من بود، ما، باهم ارتباط فراوان داشتیم و از جمله برای تهیه و انتشار کتاب «زندگی و یادداشتهای مرحوم سپهسالار تنکابنی» همکاری کردیم.

چه روزها و چه شبها که برای رونویسی آن یادداشت‌ها از روی نسخه دیوان حافظ که یادداشتها در حاشیه‌اش نوشته شده بود و تنظیم آنها برای چاپ با هم گذرانده‌یم تا آن کتاب از چاپ بیرون آمد و به صورت یادگاری نفیس و کتابی مفید باقی ماند.

تصادف این است که این شماره مجله راهنمای کتاب که مربوط به مردادماه امسال است با سال درگذشت او همزمان است که در مردادماه سال گذشته ۱۳۳۹ درگذشت.

عبدالصمد خلعت‌بری به مطالعات تاریخی توجه داشت و به همین جهت به تهیه و تنظیم تاریخ زندگی مرحوم محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی که نامش در تاریخ مشروطیت ایران معروفست همت گماشت و قسمتی از یادداشت‌های پراکنده او را منتشر ساخت.

کار مفیدی که پس از او بتوان انجام داد دنبال گرفتن کوششها و تلاشهای او در این مورد است و از همین رو است که من قسمت دیگری از یادداشتهای منتشر نشده مرحوم سپهسالار را به یاد آن دوست گرامی و گمشده به مجله راهنمای کتاب می سپارم تا منتشر گردد و باقی بماند.

بطوری که در مقدمه کتاب زندگی و یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی نوشته شده است، مرحوم سپهسالار معمولاً چند جلد کتاب را همواره در سفر و حضر با خود داشت و یادداشتهایش را در

حاشیه آنها می‌نوشت.

از جمله آنها یکی دیوان حافظ، دیگری کلیات سعدی و سومی شاهنامه فردوسی بوده است.

آنچه قبلاً در کتاب یادداشتهای سپهسالار چاپ و منتشر شد، یادداشت های حاشیه دیوان حافظ بود. در آن موقع دو کتاب دیگر در دسترس ما نبود و نمی‌توانستیم یادداشتهای دیگر را نیز جمع‌آوری و تنظیم کنیم.

پس از انتشار آن کتاب، روزی عبدالصمد بهش من آمد و بامسرت فراوان خبر آورد که کلیات سعدی را نیز بدست آورده است. همان موقع باهم بخواندن یادداشت های حاشیه کتاب پرداختیم

و آنها را رونویسی کردیم و برای چاپ حاضر شد. اما ظاهراً دوست فقید من می‌خواست آنها را نگاهدارد و با یادداشتهای دیگر سپهسالار که امیدوار بود به دست آورد، یکجا منتشر سازد. افسوس که چنین مهلتی نیافت.

جون بهخاطر داشتیم که چنین یادداشتهایی وجود دارد و برای چاپ هم حاضر شده بود، از همسر وفادار دوست فقیدم، خواستم که این نوشته‌ها را که به خط خود من بود، در میان کاغذهای شوهر فقیدشان جستجو کنند لطفاً این کار را انجام دادند و این یادداشتهای را یافتند.

اکنون خوشوقتم که با انتشار این قسمت منتشر نشده از یادداشت های مرحوم سپهسالار قدمی دیگر در راه تکمیل یادداشتهای آن مرحوم که مورد نظر دوست فقیدم بود، برداشته می‌شود و این خود رضایت خاطری فراهم می‌سازد.

بدیهی است اگر روزی چاپ تازه‌ای از یادداشتهای سپهسالار انجام گیرد، باید این یادداشتهایم به یادداشتهای قبلی ضمیمه شود و به ترتیب تاریخ درجای خودشان قرار گیرد.

باید امیدوار بود که تا آن زمان یادداشتهای دیگر مرحوم سپهسالار نیز پدید آید و منتشر گردد.

دور ماندن من از ایران در بیست و چند سال اخیر و نبودن آشنای علاقمندی که این کار را دنبال گیرد، موجب شد تاکنون که حدود سی و پنج سال از نشر کتاب اصلی و بیست و دو سال از نشر نوشته من در مجله «راهنمای کتاب» می‌گذرد، هنوز بخش نشر نیافته‌ای از این یادداشت‌ها منتشر نشده‌است.

چون عقیده دارم که لازم است چاپ تازه‌ای از مجموعه یادداشت‌های سپهسالار در دسترس نسل جدید علاقمندان به تاریخ و کتاب قرار گیرد و در عین حال هم امیدی ندارم که من بتوانم اسناد و مدارک بیشتری از زندگی سپهسالار و یادداشت‌های نشر نیافته او را به دست آورم. بر آن شدم که با تجدیدنظر مختصری در متن نخستین کتابی که با همکاری شادروان عبدالصمد خلعت‌بری تهیه کردیم و افزودن آنچه در مجله راهنمای کتاب نشر یافته است و چند مطلب دیگر که در اختیارم بود چاپی تازه از یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی را فراهم آورم.

در این چاپ که اکنون در اختیار دوستان قرار می‌گیرد، تغییراتی داده شده‌است بدین تفصیل:

۱ - نیمه اول کتاب سابق‌الذکر که شامل «شرح مختصر زندگانی سپهسالار» بود با تغییراتی مختصر در اینجا نقل می‌گردد که در بعضی قسمت‌ها نسبت به چاپ قبلی مختصرتر و ساده‌تر شده‌است.

۲- متن دونا مه، یکی از سپهسالار به ناصرالملک نایب‌السلطنه احمدشاه و دیگری پاسخ ناصرالملک^۱ به سپهسالار که از نظر تاریخی و بیان اوضاع آن زمان ایران ارزش دارد، ضمن شرح زندگی سپهسالار و یکی دو مطلب مختصر دیگر به نقل از کتابهایی که اخیراً چاپ شده، در جاهای مناسب خود، افزوده شده‌است.

۳ - یادداشتهائی که جداگانه در مجله راهنمای کتاب نشر دادم با یادداشتهائی که قبلا در کتاب پیشین چاپ شده بود، تلفیق گشته و هر کدام به ترتیب تاریخ در جای خود قرار گرفته است.

۴ - کتاب کنونی هم در دو بخش تنظیم می گردد که بخش اول شامل شرح حال سپهسالار است و بخش دوم شامل مجموع یادداشتهای او که تا کنون به دست آمده و در اختیار من بوده است.

اکنون که کتاب با این صورت تازه نشر می یابد، باز هم امیدوارم آثار و اسناد و یادداشتهای دیگری که از سپهسالار هنوز باقی هست و احتمالا در اختیار افراد خاندان محترم او یا کسان دیگری می باشد. به وسیله مؤسسه ناشر این کتاب برای من ارسال گردد که در آینده مورد استفاده واقع شود و یا به هر ترتیب دیگر که صلاح باشد نشر یابد تا این یادداشتهای و اسناد که از نظر دورانی از تاریخ ایران اهمیت و ارزش دارد، هر چه کاملتر شود.

در پایان، سپاسگزاری فراوان خود را به دوستان و آشنایانی که مرا به این کار تشویق کردند و برای چاپ این کتاب به من یاری داده اند، تقدیم می دارم.

و سرانجام این کتاب را به خاطره گرامی دوست فقیدم امیر عبدالصمد خلعتبری اهداء می کنم که شرح مختصری از زندگی او را نیز به دنبال این دیباچه می آورم.

تهران، آبان ۱۳۶۲

محمود تفضلی

یادی از دوستی فقید



شادروان امیر عبدالصمد خلعت‌بری یکی از چند فرزندان اسماعیل خلعت‌بری لیماکی بود که به سال ۱۲۸۷ هجری شمسی در قریه لیماک تنکابن متولدشاد.

پدرش از مالکان منطقه تنکابن بود و زندگی متوسطی داشت.

امیر عبدالصمد سالهای کودکی را در خانه پدری گذراند. درد هسالگی همراه با برادرانش برای تحصیل به قزوین فرستاده شد و آنجا زیر نظارت یکی از بستگان و خویشاوندان وران ابتدائی و نخستین سالهای دبیرستان را به پایان رساند.

پس از کودتای ۱۲۹۹، املاک اسماعیل خلعت‌بری هم مانند دیگر مالکان تنکابن و مازندران از طرف عمال رضاخان ضبط شد. در نتیجه، خانواده او دچار دست‌تنگی و مشکلات گشت.

برادران عبدالصمد ناچار ترك تحصیل کردند. اما او با

اشتیاقی که برای دنبال کردن تحصیلات داشت به تهران آمد و با تحمل محرومیت‌ها و دشواری‌ها در یکی از مدارس قدیمی حجره‌ای گرفت و با تدریس خصوصی، تحصیل دبیرستانی خود را به پایان رساند و به خدمت بانک سپه درآمد.

در سال ۱۳۱۴ با خانواده اصفیا که با یکدیگر خویشاوندی هم داشتند ازدواج کرد. اما با وجود ازدواج و کار در بانک، تحصیل خود را ادامه داد. ابتدا از دانشکده معقول و منقول و سپس از رشته قضائی دانشکده حقوق و رشته روانشناسی دانشکده ادبیات به دریافت درجه لیسانس نایل گشت.

پایان تحصیلات دانشگاهی او با حوادث شهریور ۱۳۲۰ و سقوط سلطنت رضاشاه همزمان بود. از همان زمان به وکالت دادگستری پرداخت که آن را تا آخر عمر نسبتاً کوتاه خود ادامه می‌داد.

عبدالصمد خلعت‌بری مردی بود پاکدل، درستکار، معتقد به مذهب و اصول اخلاقی، مبارز، صمیمی و سخت‌کوش که زندگی ساده و بی‌آلایشی داشت. در دوران وکالت دادگستری برای احقاق حق مظلومان و باز پس گرفتن املاک مالکان مفقده تنکابن تلاشهای بسیار می‌کرد، بطوری که بسیاری از اهالی آن منطقه، نمایندگی خود در مجلس شورای ملی را به او پیشنهاد می‌کردند. یادگار عمده‌اش نشر کتاب «تاریخ مختصر زندگانی و یادداشتهای سپهسالار» بود که اینک با صورتی جدید و متأسفانه بدون خود او تجدید چاپ می‌شود. به علاوه امتیاز روزنامه‌ای به نام «شهسوار» را داشت که نام تغییر یافته «تنکابن» در دوران پهلوی‌ها بود.

این روزنامه، از مهرماه ۱۳۲۹ تا دو سال گاه بگاه نشر می‌یافت و در آن، از نهضت ملی شدن نفت و حکومت دکتر مصدق، و رهبریهای آیه‌الله کاشانی هواداری می‌شد.

عبدالصمد خلعت‌بری در تابستان سال ۱۳۳۹ به یک

بیماری درونی مبتلا گشت که نتوانستند در ایران آن را تشخیص دهند و درمان کنند. ناچار با همان حال بیماری و بر روی برانکارد برای درمان به خارج فرستاده شد. در فرودگاه ژنو (سویس) حالش وخیم گشت، او را به بیمارستان کانتونال آن شهر منتقل کردند و چند روز بعد در ۱۳ مرداد ۱۳۳۹ به سن چهل و هشت سالگی درگذشت و در گورستان همان شهر دفن گشت. از او فرزندی به جای نماند.

پادش جاودان و روانش شادمان باد

محمود تفضلی



۱

مختصری از

زندگانی سپهسالار تنکابنی

سوابق تاریخی

خاندان خلعتبری یکی از خانواده‌های قدیمی و کهنسال ایرانست که مراکز عمده آنها محال ثلاث تنکابن و سواحل دریای خزر و دامنه‌ها و دره‌های کوهستان البرز بوده است .

خلعت‌بریها که همواره زیر ریاست ایلی، برجسته‌ترین اعضای خانواده بوده‌اند بخاطر جنگاوریها و دلیری‌های خود شهرت دارند و نام‌سران این خاندان در جزو سرداران جنگهای ایران دیده‌می‌شود. از جمله نام خلعت‌بریهارا در جنگهای مقاومت در مقابل اعراب و بعد هم در زمان نهضت ضد عرب دیلمیان می‌توان دید.

در تاریخ اخیر ایزان خلعت‌بریها در زمان نادرشاه در قشون او به هندوستان حمله بردند و از همان زمانست که شاخه‌ای از خاندان خلعت‌بری در هندوستان اقامت گزیده‌است.

پس از آن زمان در جنگهای دوره قاجاریه مانند جنگهای هرات و مرو در مشرق و جنگهای قفقاز در شمال غربی و در جنگها و فتنه‌های داخلی نام سرداران خلعت‌بری دیده‌می‌شود.

در وصیت‌نامه عباس میرزا نایب‌السلطنه به ارزش فداکاریهای

خلعت بری‌ها و بخصوص محمد ولیخان بزرگ جد محمد ولیخان سپهسالار اشاره شده است.

افراد خاندان که پسران آنها بدون استثناء از روز ولادت سر باز تلقی می‌شدند و از روزی که می‌توانستند سلاح برمی‌داشتند به هنگام جنگ در صف جنگجویان ایل قرار می‌گرفتند و در زمان صلح در زمین‌ها و املاک وسیع خود بکار کشت و زرع و جنگلبانی و صید و شکار می‌پرداختند و همواره زیر فرمان و نظر رئیس ایلی خود بودند.

ریاست ایلی همواره به لایقترین و شایسته‌ترین افراد خانواده حاکم می‌رسید و بر سر این موضوع گاهی در داخل خانواده و در میان نزدیکان و حتی برادران اختلافاتی ظاهر می‌شد و این اختلافات بعضی اوقات به زد و خوردها و کشمکشهای دامنه‌دار منتهی می‌گشت.

در زمان فتحعلی‌شاه رئیس خاندان و برجسته‌ترین فرد آن هادیخان پسر مهدیخان بود که چند پسر داشت. در میان اولاد متعدد او دو نفر برجسته‌تر بودند، یکی فتحعلی‌خان و دیگری ولی‌خان که در اواخر عهد فتحعلی‌شاه هر دو این پسران مصدر خدمات بودند.

به تاریخ ربیع‌الاول ۱۲۴۶ هجری قمری از طرف فتحعلی‌شاه به محمد قلی میرزا ملک‌آرا پسر فتحعلی‌شاه که حاکم طبرستان و جرجان بوده است فرمانی صادر می‌گردد که بنا بر آن فتح‌علی‌خان به حکومت محال‌ثلاث و تنکابن و ریاست ایل منصوب می‌شود، در این فرمان چنین گفته می‌شود:

... در معامله هذّه السنه پارس‌نیل خیریت دلیل و مابعدا حکومت محال‌تنکابن را بعهدّه اهتمام او محول و مرجوع فرموده، پایه اعتبارش را بر مدارج کمال و استکمال افراشته ابواب مکرمت و عنایت برچهره احوالش گشودیم...

در این ضمن ولیخان که عنوان سر تیپ هم داشت در تنکابن با موافقت

افراد خاندان جانشین پدرش هادیخان گشت و به همین جهت در فرمان دیگری که در شوال ۱۳۴۹ از طرف فتحعلی شاه به عنوان یحیی میرزا پسر دیگر فتحعلی شاه حاکم گیلان صادر گردید چنین مقرر و خوانده می شود که :

... چون املاك و رقباتی که مرحوم هادیخان تنکابنی در تنکابن داشتند در تصرف عالیجاه ولیخان و سایر ورثه مرحوم مزبور است و عالیجاه رفیع جایگاه ... نتیجه الخوانین العظام فتحعلی خان را دسترس به آنها نیست... و رعایت جانب او منظور نظر مهر اشتهار است و بایست امرش بگذرد مقرر داشتیم که قریه سیارستاق واقع در محال رانکوه که از املاك مرحوم مزبور است از زیلاتی و قشلاقی مخصوص عالیجاه مشارالیه بوده متصرف و منافع آنجا را مصروف مخارج خود سازد...

این تغییر موجب نفاق و اختلاف میان دو برادر گشت و کدورتی در میانه حاصل گردید و در همین اوان بود که فتحعلی شاه وفات یافت و محمد شاه به سلطنت رسید.

در اول عهد محمد شاه حکومت محال ثلاث باز به فتحعلی خان واگذار گردید و در فرمانی که به تاریخ ربیع الاول ۱۲۵۱ از طرف محمد شاه صادر شده است گفته می شود:

... چون انتظام مهمام تنکابن، کجور، کلارستاق و جهة ضمیمه منیر اقدس همایون سلطانی آمد و حسن صداقت و خلوص عقیدت عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجهدت همراه اخلاص و صداقت پناه فتحعلی خان معلوم و مشهود گشت لهذا بر حسب استدعای بلوکات و محالات مزبوره در معامله هذه السنه قوی ثیل خیریت تحویل و مابعدا امر حکومت و سرکردگی آنها را به عالیجاه مشارالیه مفوض و مخصوص داشتیم...

چندی پس از این فرمان بازیگبار دیگر حکومت تنکابن به ولیخان منتقل می‌گردد در این گیرودار محمد شاه مصمم به تسخیر هرات می‌شود و قشونی برای جنگ تجهیز می‌کند، در این سپاه ولی خان سر تیپ هم مأموریت می‌یابد.

مأموریت این سفر جنگی سبب می‌شود که دو برادر اختلاف خود را کنار نهاده باهم صلح کنند. در صلحنامه‌ای که برای این منظور تنظیم می‌شود و در واقع وصیت نامه هم هست محمد ولیخان از حکومت محال ثلاث و ریاست خاندان صرف نظر می‌کند و آنها را به برادر خود فتحعلی خان واگذار می‌نماید. در صلحنامه چنین نوشته شده است:

... از آنجائی که الطاف و اشفاق خسروی شامل حال و کامل احوال این فدوی چاکر جان نثار گردیده به علاوه جانفشانی و خدمات مرجوعه رکابی امور ولایت ثلاثه و انجام خدماتش را محول به این فدوی فرمودند به شکرانه این عنایت و التفات ملاحظه حال و صلاح احوال رعایا و برایا را چنان دید که انتظام امور و انجام خدمات آنها را به صاحبی ام فتحعلی خان وا گذارده و مراسم اخوت و سلسله‌داری را موقوف بر این دانست که الا حال اگر نفاق و خلافتی در رسوم برادری بود بعدها را ترك آنها نموده در نهایت وفاق و اتفاق سلوک کرده تا انشاء الله تعالی مورث آسودگی و آسایش جمعی از زیردستان شده کمال اطمینان حاصل نمایند و از هر جهت اختیار ولایت و ملک و مال و منسوبان و عیال با معظم له می‌باشد که با ایشان نهایت رفتار و دلسوزی را بعمل آورد. اگر چنانچه احدی از اشخاص داخله و خارجه بخواهند اخلاقی فیما بین ما نمایند و ما هم به اغوای این و آن خلاف و اختلاف نموده دوباره نفاق نمائیم به لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شویم و به غضب الهی مبتلا گردیم- و کان ذالک شهر محرم الحرام سنه ۱۲۵۳. محمدولی

در حاشیه این صلحنامه و وصیت‌نامه، فتحعلی‌خان هم نوشته و مهر کرده است که:

از قراری که در متن نوشته شد چنانچه خلائی واقع شود به لعنت خدا گرفتار شوم.

جنگهای هرات از برجسته‌ترین حوادث سالهای سلطنت محمدشاه است. در این جنگها بر اثر رشادت و دلاوری و فداکاری قشون ایران با وجود کمک‌های مادی و معنوی انگلستان که برخلاف تعهدات صریحی که در قراردادها با دولت ایران داشت با اعزام افسر و ارسال اسلحه به افغانها کمک می‌کرد، قلعه مستحکم هرات سقوط کرد و قشون ایران فاتح شد و به نام شاه ایران خطبه خواندند. ولی انگلستان برخلاف تعهدات صریح خود بنای مداخلات بیشتر را گذاشت و نیروی دریائی انگلیس به بنادر جنوب تجاوز کردند و قشون ایران ناگزیر شهر هرات را رها کردند و عقب نشستند.

ولیکان سردار بزرگ ایرانی هم در این جنگها کشته شد و جسدش را به مشهد حمل نمودند و در آستانه امام رضا علیه السلام دفن کردند.

در کتاب ناسخ التواریخ^۱ مختصری از این وقایع نقل شده است یکبار در آغاز محاصره هرات که با فرماندهی عالی خود محمد شاه انجام گرفت می‌نویسد:

... نخستین، جماعتی از افغانان نزدیک شش هزار تن به فرمان کامران میرزا (حاکم هرات) از شهر بیرون تاخته با محمد ولیخان تنکابنی سرتیپ و فتح‌الله‌خان مافی که با مردم خود بر مقدمه سپاه بودند بعد از بوزه کبوترخان، دوچار آمدند و جنگ پیوسته کردند. با این که فتح‌الله‌خان از جنگ غوریان زخمی برصعب داشت، در قدم

۱ - تاریخ قاجاریه قسمت دوم، حوادث سلطنت محمدشاه‌غازی.

جلادتش فتوری پدید نشد و مردانه رزم داد و محمودلیخان که از نامداران شجعان بود خود علم برداشته حمله افکند...^۱

بعد از آن هم بارها نام محمد ولیخان و سنگربندیهای قشون او را شرح می‌دهد تا این که بالاخره ماجرای مرگ شجاعانه‌اش در هنگام یورش بزرگ به قلعه هرات را بدین قرار نقل می‌کند:

... ولیخان تنکابنی که ضجیع شمشیر بود و جگر شیر داشت. این هردو قائد لشکر (صمصام خان ارس و مصطفی خان سمنانی) را پشتوان خویش می‌پنداشت لاجرم از سنگر صمصام خان یورش افکند و از آنجا تا لب خندق که از سه هزار گام بر زیادت بود طی مسافت کرده چندان که به زخم گلوله شمخال و تفنگ مردمش به خاک همی افتادند بلك نداشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست به گریبان شد و از آن جماعت همی بکشت تا پشت دادند از خندق و خاکریز و مسیلهها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر ساجی سیم نصب کرد و چون مصطفی قلیخان و صمصام خان را در قفای خود ندیده دانست که با این قلیل مردم که در نیمروز با حورا مسافت بعیدی را با این گرد دود پیموده اند بدین بروج مرتفعه عروج نتوان کرد. لابد صد تن سرباز به گرد رایت خویش باز داشت و باز شد که از لشکرگاه جماعتی به اعانت برد. هنگام مراجعت چون از خندق بدانسوی شد، گلوله‌ای از دهان توپ باز شد و بر پس گردنش آمد. چنان که سرش برفت و کس ندانست این توپ از طرف افغانان گشاده شد یا از سنگر ولیخان بود...^۲

و بعد هم نقل می‌کند که: «شاهنشاه غازی به فرمود تا جسد مقتولین را برگرفته به مشهد مقدس حمل دارند» و کمی بعد اضافه می‌کند که: «... منصب ولیخان تنکابنی به پسرش حبیب الله خان مفوض گشت...»^۲

پس از کشته شدن ولیخان باز هم فتح‌علیخان همچنان حکومت محال ثلاث و ریاست خاندان را داشت. اکنون در حاشیه همان صلحنامه قسمت دیگری که در تاریخ جمادی الثانی ۱۲۵۴ نوشته شده است با مضمون زیر دیده می‌شود:

چون مرحوم مغفور مبرور خان سرتیپ، جان خود را در راه دین و دولت نثار کرد، لهذا اقوال و افعال آن مرحوم در هر کار صحیح و معتبر است، خاصه در بزرگی و ریش سفیدی مقرب‌العقائن فتح‌علیخان که در حقیقت امروز سرپرست و پدر همه آن سلسله، به دست این بنده درگاه محض صلاح‌بینی دولت ابد مدت و حفظ این سلسله نجیب و قدیم وصیت آن مرحوم را ممضی و مجری داشت.

محمدطاهر

محمد شاه علاوه بر این که پس از مرگ محمد ولیخان رتبه و مقام فرماندهی نظامی او را به حبیب‌الله‌خان پسرش که در اردوی هرات بود، داد پس از مراجعت به تهران و به پاس حقشناسی از فداکارهای محمد ولیخان که خود شخصاً ناظر آن بود حکومت تنکابن و محال ثلاث را هم به حبیب‌الله‌خان برجسته‌ترین پسر ولیخان که حالا سرتیپ هم بود واگذار نمود که بعداً ملقب به ساعدالدوله گشت و او به تنکابن حرکت کرد و فتح‌علیخان به تهران آمد. در ضمن برای این که نمی‌خواستند نسبت به فتح‌علیخان هم کسر و توهین شده باشد حقوق و مقرری به مبلغ هر سال پانصد تومان نقد به علاوه تمامی قریه اکوله سر تنکابن را که مال او بود به خودش واگذار کردند و فرمانی هم در تاریخ ۱۲۵۵ از طرف محمدشاه در این باره صادر گشته است.

از این زمان حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله^۱ در رأس خاندان خلعت‌بری قرار گرفت.

حبیب‌الله‌خان از افراد باهوش و صاحب نفوذ و مقتدر خاندان خلعت‌بری بود و روز بروز بیشتر مورد اعتبار دربار تهران می‌شد به طوری که منطقه حکومت او هم به تدریج افزایش یافت و مدتی سراسر نواحی ساحلی خزر از ولایت استرآباد آنروز (گرگان امروز) تا دشت مغان و کناره‌های ارس زیر حکومت و نظارت او قرار گرفت.

از شهامت حبیب‌الله‌خان داستانهای بسیار نقل می‌کنند که از جمله یکی داستان جنگ اوست با ترکانها. در این جنگ سربازان حبیب‌الله‌خان به علت کسالت خود او شکست یافتند. حبیب‌الله‌خان که وضع را چنین دید با وجود بیماری دستور داد که بستر او را در روی تختی نهادند و بدوش گرفتند و در حالی که فرمان پیشروی داد خود او را به پیش بردند و در نتیجه سربازان او جرئت و جسارت یافتند و ترکانان بو حشمت افتادند و هزیمت یافتند و جنگ با پیروزی نیروی حبیب‌الله‌خان پایان یافت.

حبیب‌الله‌خان علاوه بر این عناوین بعدها لقب مهم «ترخان سردار» را هم بدست آورد و این عنوان فقط به کسی داده می‌شد که حق داشت هر وقت می‌خواهد به دربار برود و باشاه ملاقات نماید.

حبیب‌الله‌خان علاوه بر شهامت و شجاعت نظامی، لیاقت سیاسی برجسته‌ای هم داشت و بر اثر سیاست و لیاقت او بود که امور خاندان خلعت‌بری حتی پس از مرگ او در سال ۱۳۲۴ قمری باز هم با کمال

۱ - لقب «ساعدالدوله» یکی از القاب نظامی بوده است که اغلب در خاندان خلعت‌بری بود، به طوری که بعد از حبیب‌الله‌خان این لقب به پسرش جمشیدخان برادر سپهسالار واگذار شد و بعد که جمشیدخان لقب سردار کبیر گرفت، این لقب به رشیدترین پسر سپهسالار، علی‌اصغر خان داده شد.

نظم و ترتیب تا کودتای ۱۲۹۹ شمسی و تحولات بعد از آن حسن جریان داشت.

تولد و تربیت

در پنجشنبه نهم ربیع الاول سال ۱۲۶۴ هجری قمری یعنی همان سالی که ناصرالدین شاه تاجگذاری کرد محمد ولیخان که بعدها می-بایست نقش عمده خود را در تاریخ مشروطیت ایران ایفا کند در قریه «اشتاچ» از بلوک «دوهزار» که یکی از ییلاقات خلعت بری ها در کوهستان تنکابن بود متولد گردید و خود او چندین بار در یادداشتهاش به این تاریخ اشاره کرده است. از جمله در یادداشت مورخ ۹ صفر ۱۳۴۲. حبیب الله خان نخستین پسرش را به نام پدر دلیرش که در جنگهای هرات کشته شد محمد ولی نامید.

مادر سپهسالار عالیله خانم دختر علی اکبرخان و دختر عموی حبیب الله خان از زنان با فضل و کمال و عاقل و لایق زمان خود بود که از حبیب الله خان چند اولاد داشت و محمد ولیخان ارشد آنها بود. خود سپهسالار ضمن یادداشتی به تاریخ ۲۰ رجب ۱۳۳۳ هجری قمری درباره مادرش چنین می نویسد:

... از اوایل طفولیت که پدرم در تهران در رکاب شاه بود، بنده در ولایت، والدهام بسیار زن عاقله کامله با غیرتی بود...

محمد ولیخان جوان در ظل تربیت و مراقبت مادر و توسط (الله) موافق آداب و رسوم زمان پرورش می یافت و مخصوصاً دقت و توجه می-شد که پرورش او خوب و عالی باشد. سپهسالار خاطرات کودکی خود را در همان یادداشت چنین شرح می دهد:

... آن زمانها فرنگی مآبی هاهم نبوده است، حتی چای و قند روسی

متداول نبود، لباس‌های همان ایجه و خاصه‌های ابریشمی ولایتی با قدک اصفهانی، مادر من به الله من می‌گفت بیشتر در سرما یک قبا بپوشم و به کلیجه عادت نکنم، سرداری هم اممش نبود، بعد متداول شد، برای من هم پدرم از تهران فرستاد. غذاهای ماهم بیشتر سبزی‌آلات، چلاو و ماهی‌های خوب و تازه بود، گوشت هم کمتر استعمال می‌شد. از سن ده سالگی که سرهنگ شدم بیشتر به سفرها بودم سواری زیاد همیشه روی کوه برای شکار یا کار، پدرم خیلی گوشت‌های مختلف می‌خورد و ماهم بعدها عادی شدیم...

محمد ولیخان جوان، موافق آداب و رسوم زمان پرورش می‌یافت در تربیت او به خصوص مطابق مراسم ایلی و نظامی به تمرین ورزش‌های بدن، سواری و تیراندازی و آموختن اشعار و مطالب حماسی اهمیت داده می‌شد.

خود سپهسالار بعدها در یادداشت‌های زمان پیری خود گاه و بیگاه به این قبیل هنرهای خود اشاره می‌کند و متذکر می‌شود که صبح‌ها زود از خواب بیدار می‌شده است و پس از ادای فرایض دینی، ورزش و گردش می‌کرده است و حتی تا وقتی که در نزدیکی چهل سالگی مبتلا به بیماری ذوسنطاریا می‌شود صبح‌ها در آب سرد استحمام می‌نموده است.

خلاصه آن که محمد ولیخان جوان، بادقت و مراقبت زیاد تربیت می‌یافت و کوشش می‌شد که مردی جنگی و زمخت و خشن باشد.

خدمات نظامی

محمد ولیخان تقریباً دوازده ساله بود که با درجه سرهنگی وارد خدمات نظامی شد و این مصادف با سال ۱۲۷۰ قمری بود که در آن

سال میرزا آقاخان نوری از صدارت ناصرالدین شاه معزول گشت و میرزا محمدخان کشیکچی باشی، هم سپهسالار شد و هم ریاست کل یافت و جانشین میرزا آقاخان نوری گشت.

این که محمدولیکان جوان با این سن کم درجه سرهنگی گرفته است در زمان ماموجب تعجب می شود ولی تا اواخر عهد قاجاریه و طلوع مشروطیت یکی از آداب و رسوم بسیار متداول این بود که از اولادان سرداران و مردان جنگی معروف آنهایی که وارد خدمات نظامی می شدند درجات بزرگی را ارتقا بدست می آوردند و به این جهت می بینیم که محمد ولیخان خدمات نظامی خود را با درجه سرهنگی شروع کرده است.

شروع خدمات نظامی او به این ترتیب بود که از همان سال ۱۲۷۵ با عده‌ئی از افرادی که معمولاً از مجال ثلاث وارد خدمت نظامی می شدند به تهران احضار گشت و به محافظت یکی از دروازه‌های تهران گمارده شد. خود سپهسالار بعدها در یادداشتی بتاریخ ۹ صفر ۱۳۴۲ یعنی دروقتی که ۷۸ سال داشته است خاطره این نخستین خدمت خود را بیاد آورده چنین می نویسد:

... میرزا محمدخان کشیکچی باشی سپهسالار و به اصطلاح حالیه وزیر جنگ شدند... پدر بنده حبیب‌الله خان سرتیپ حاکم مجال ثلاث تنکابن، کجور، کلارستاق، در تهران بود. نوکر مجال ثلاث که هشتصد نفر ولی قراجوخوا بودند، هنوز داخل نظام سربازی نشده بودیم. در آن سال بنده با دویست نفر از هشتصد نفر احضار به تهران و برحسب معمول ساخلو و کشیک پیش دروازه‌های تهران با ما بود که بنده سرهنگ و پدرم سرتیپ بود...

از این زمان محمد ولیخان در خدمات نظامی و مأموریت‌های جنگی شرکت می کرده است به طوری که دو سال بعد وقتی که ترکمانان

در استرآباد و گرگان طغیان می کنند و قشونی به فرماندهی محمد ناصر خان ظهیرالدوله برای امنیت آن ناحیه اعزام می شود محمد ولیخان جوان هم در جزو این قشون حرکت می کند و به جنگ می رود. بعدها وقتی که در اوایل مشروطیت محمد ولیخان در سن متجاوز از شصت سالگی بود باز مأمور خاموش کردن آتش اغتشاش و آشوب ترکمانان می شود و در یکی از یادداشت های روزانه خود بتاريخ ۵ شوال ۱۳۲۵ خاطره اولین سفر استرآباد را بیاد می آورد و چنین می نویسد:

... بواسطه اغتشاش سرحد ترکمان و غارتگاهی که در خراسان، مازندران، استرآباد، نمودند، اولیای دولت و ملت ما را در این سن پیری که شصت و یک سال از مراحل زندگی طی شده است به این مسافرت مجبور کردند... این، هفتمین سفر است که به آن سرحد می روم... از سن ۱۴ سالگی به استرآباد با مرحوم محمدخان ظهیرالدوله که سردار قشون ما بود و در آن اردو سرهنگ بودم، مرحوم ساعدالدوله سردار ما هم بود. آن سفر جنگهای سخت واقع شد تقریباً الی حال ۴۶ سال می شود...

محمد ولیخان در خدمات نظامی خود بسیار جسور و شجاع و بی باک بود به طوری که از این زمان که خدمات جنگی خود را شروع می کند تا پایان عمر خود در تمام جنگ های کوچک و بزرگی که شرکت کرده هرگز قدمی به عقب برنداشت و هرگز از معرکه ها نگریخت و خود این امر، یکی از جهات فخر و مباهات محمد ولیخان بود به طوری که در سال های پیری در یکی از یادداشت های خود به تاریخ ۲۰ رجب ۱۳۲۳ (در شصت و نه سالگی) چنین می نویسد:

... هرگز نترسیدم و قدم عقب نگذاشتم، در دعوا به پشت سر

نگاه نکردم، ولی قبل از واقعه جنگ خیلی احتیاط می‌کردم، اما وقتی که داخل می‌شدم دیگر پرهیز نمی‌کردم. تا الحال همه جا فاتح بودم...

جسارت و شهامت محمد ولیخان نه تنها در جنگ بود بلکه حتی در زندگی عادی هم این جرأت و جسارت را با عصبانیت و تندخویی و کم حوصلگی همراه داشت. همین حالات او یکبار خطر بزرگی برایش پیش آورد بدین تفصیل:

میرزا محمدخان که در ۱۲۷۵ ریاست کل قشون ایران و مقام سپهسالاری اعظم را به دست آورد پس از چندی وفات یافت و امور قشون ایران به دست پسر جوان ناصرالدین شاه، کامران میرزا افتاد و میرزا فیروز نصرت الدوله هم با او همکاری می‌کرد ولی چون وضع قشون خوب و رضایتبخش نبود در روز ۱۳ رجب سال ۱۲۸۸ (روز سلام عید تولد حضرت علی ابن ابیطالب) ناصرالدین شاه خود شخصاً با لباس نظامی به سلام رفت و در آنجا ضمن نطقی عدم رضایت خود را از وضع قشون اعلام داشت و گفت «از امروز به بعد داخل خدمت قشون محسوب خواهم بود» و برای این که اصلاحاتی در قشون به عمل آید میرزا حسینخان قزوینی ملقب بمشیرالدوله را که مقام وزارت عدلیه را داشت و در همانجا حاضر بود به مقام سپهسالاری منصوب کرد.

میرزا حسین خان سپهسالار اعظم دست بکار اقداماتی برای اصلاح قشون شد ولی پس از حدود یک ماه و نیم یعنی در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ به منصب صدر اعظمی رسید و سه سال صدارت داشت. در دوران صدارت هم باز به امور قشونی می‌پرداخت. تا این که همراه ناصرالدین شاه در سفر اول او به فرنگ رفت و پس از مراجعت در گیلان به علت بلوائی که در تهران بتحریر مخالفین او روی داده بود معزول شد و

به حکومت گیلان منصوب گشت.

اما بزودی باز به تهران احضار گشت و به مقام وزارت خارجه منصوب شد و کمی بعد چون باز اوضاع وزارت جنگ و امور قشون درهم شده بود میرزا حسینخان مشیرالدوله مجدداً با عنوان سپهسالار اعظم، امور قشون را هم به عهده گرفت و در این دوره بود که برای اصلاح قشون و تشکیل قورخانه و ایجاد سربازخانه‌های ثابت و تنظیمات قشونی به صورت نظام اروپا اقدامات زیادی کرد.

در زمان سپهسالاری دوم میرزا حسینخان بود که روزی در هنگام سان قشون اتفاقی روی داد. بدین قرار که سپهسالار (میرزا حسینخان) از محمد ولیخان جوان که در آن زمان درجه سرهنگی داشت و بعدها لقب سپهسالار اعظم را بدست آورد - ایرادی گرفت و بر سر آن، میان او و محمد ولیخان سرهنگ اختلافی حاصل شد و کار به جایی کشید که محمود ولیخان با شمشیر کشیده گستاخانه به سوی سپهسالار حمله برد.

میرزا حسین خان سپهسالار به ناصرالدین شاه شکایت برد و شاه دستور توقیف محمد ولیخان را صادر کرد و مقرر داشت که به جرم این گستاخی چشمهای او را در آوردند. خوشبختانه تدبیر و چاره جوئی

۱ - در تاریخ اخیر ایران در سپهسالار مشهور هستند، یکی از آنها همین میرزا حسینخان مشیرالدوله قزوینی است از وزرای خوب و معروف ناصرالدین شاه بود. مسجد سپهسالار از یادگارهای اوست و عمارت و باغ بهارستان هم که محل مجلس شورای ملی است متعلق به او بوده است و دیگری محمود ولیخان سپهسالار تنکابنی است که شرح حال او در این کتاب منتشر می‌شود.
 خیابان باغ سپهسالار در خیابان شاه آبدما بق تهران و خیابان وسه راه - سپهسالار و محله ولی آباد و کوی تنکابن که اکنون در تهران معروف است، بقراری که خواهیم دید به این سپهسالار تنکابنی مربوط است.
 برای اطلاعات بیشتر بر احوالات میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی به کتاب «سپهسالار اعظم» تألیف و نگارش آقای محمود فرهاد متمد چاپ تهران ۱۳۲۵ رجوع شود.

حبیب‌الله خان ساعدالدوله به موقع این خطر را مرتفع ساخت. حبیب‌الله خان باعذر خواهی بسیار و بردن پیراهن خونین محمدولیکان به پیش شاه‌دل‌آورا به رحم آورد و شاه‌هم به خاطر علاقه قدیمی که همواره از جهت خدمات خلعت بریهان نسبت به این خاندان داشت از در آوردن چشمهای محمدولیکان صرف‌نظر کرد ولی در مقابل برای هر يك از چشمها یکصد هزار تومان و مجموعاً دویست هزار تومان جریمه گرفت و چون این مبلغ در آن زمان پول کمی نبود حبیب‌الله خان با پیش فروش کردن قسمتی از محصول ۱۲ سال املاک محل ثلاث خود پول را تهیه کرد و پرداخت و جان و چشم فرزند عزیز و گستاخ خود را نجات داد.

موضوع غالب توجه در این ماجرا این است که همین میرزا حسین‌خان سپهسالار با وجود این سابقه، چندی بعد درجه سرتیپی به محمدولیکان داد و او را به خاطر دلیریهایش ستایش کرد. بدین‌قرار که میرزا حسین‌خان سپهسالار مصمم به رفورم و تغییر و اصلاحی در لباس قشون شد و خواست که افسران لباسهایی شبیه لباسهای نظام اروپائی داشته باشند. در موقعی که لباسها حاضر شده بود و افسران ارتش ارتش را برای پوشیدن لباسها به اطاقهای مخصوصی می‌فرستادند میرزا حسین‌خان فرا رسید و محمدولیکان را به اطاقیکه سرتیپ‌ها در آن لباس می‌پوشیدند فرستاد و به او گفت که لباس سرتیپی بپوشد و بعد هم در ضیافتی که به این مناسبت تشکیل شده بود در مقابل تعجب عموم حضار یکی از جامهای خود را به سلامتی محمدولیکان بلند کرد و گفت این جام را به سلامتی سرتیپ‌ولی‌خان یکی از صاحب منصبان شجاع و دلیر خودم بلند می‌کنم که بزودی در رتبه جای مرا خواهد گرفت. از این اقدامات و این اظهارات علو روح و بلند نظری میرزا حسین‌خان سپهسالار بخوبی پیداست.

سردار اکرم

محمد ولیخان در اثر ابراز لیاقت‌ها به زودی لقب «سردار اکرم» را به دست آورد و مدتی با این لقب در تنکابن و گیلان حکومت می‌کرد. محمد ولیخان سرتیپ، سردار اکرم، شخصیت بارز و برجسته خود را به زودی نمایان ساخت به طوری که چندی بعد وقتی که عثمان پاشا به عنوان سفیر فوق‌العاده دربار عثمانی بنزد ناصرالدین شاه آمد محمد ولی خان مأمور استقبال و پذیرائی او شد و او برای این کار به آذربایجان و سرحد عثمانی رفت و توانست به شکلی شایسته از عثمان پاشا پذیرائی کند به طوری که عثمان پاشا در نخستین ملاقات باناصر-الدین شاه از شایستگی و کاردانی او پیش شاه تعریف و تمجید کرد و او را به عنوان یکی از فرماندهان لایق قشون معرفی نمود.

نصر السلطنه

محمد ولیخان همواره به انجام خدمات مرجوعه دولتی باصمیمیت و لیاقت و افری مشغول بود و مخصوصاً همانطور که مناسب او بود بیشتر در خدمات جنگی شرکت داشت.

محمد ولیخان به طوری که قبلاً هم دیدیم چندین سفر به شمال ایران و استرآباد رفت و شاید یکی از مهمترین سفرهای جنگی او به استرآباد سفری است که در پایان آن لقب نصر السلطنه را به دست می‌آورد و این در زمانی بود که رستمخان صاحب اختیار حکومت استرآباد را داشت.

در این زمان باز به مناسبت اغتشاش و آشوب ترکمنان محمد ولیخان که قهرمان جنگ‌های ترکمان شناخته شده بود بداندسامان مأمور

گشت. در این جنگها تر کمانان شکست سخت یافتند و محمد ولیخان آنها را حتی مقدار زیادی دورتر از مرزهای ایسران دنبال کرد یعنی وارد سرزمین ترکستان روس آنروز گشت. دلیل این کار آن بود که عده‌ای از ترکمانان ناحیه ترکستان روس ظاهراً با تحریک و پشتیبانی نیروهای تزاری در این اغتشاشات و ترکتازیه‌ها دست داشتند و محمد ولیخان برای تعقیب آنها ناچار شده بود که وارد خاک ترکستان روس شود. در این پیشروی بود که او علاوه بر اسرای ترکمان چند نفر افسر روسی اسیر گرفت و از آن جمله «کروپاتکین» بود که بعدها به عنوان سردار قوای روس تزاری در جنگهای روس و ژاپن شرکت کرد. این اقدام جسورانه محمد ولیخان در پایتخت انعکاس شدیدی پیدا کرد و دولت مرکزی را که از روسها بیم داشت به دست و پا انداخت و اقداماتی شد که اسرای روس مرخص شدند و اختلافات فیما بین روس و ایران که بر سر این موضوع حاصل شده بود مرتفع گشت. محمد ولیخان از این زمان لقب درخشان «نصر السلطنه» را گرفت و در حکومت استرآباد باقی ماند.

آخرین شغل محمد ولیخان نصر السلطنه در زمان ناصرالدین شاه ریاست ضرابخانه و وزارت مسکوکات است که پس از قتل ناصرالدین شاه در دوران سلطنت مظفرالدین شاه هم تا مدتی دوام داشت. از این دوره تصدی او داستانی نقل می‌کنند که شنیدنی است.

محمد ولیخان نصر السلطنه در آمد اداره ضرابخانه و مسکوکات را به مقدار هنگفتی بالا برد و به همین جهت مورد حسادت واقع شد. گویا یکبار صدراعظم ناصرالدین شاه در صدد تهیه مسکوکات تقلبی برمی‌آید که آنها را بنام محمد ولیخان منتشر سازد و اسباب رسوائی او شود. بر سر این موضوع دعوا و اختلافی میان او و محمد ولیخان روی می‌دهد که در ضمن گفتگو محمد ولیخان سرقلیانی را که در مجلس

بوده است به سمت او پرتاب می‌کند.
 از این موقع تفتین بر علیه محمد ولیخان زیاد می‌شود تا این
 که یکبار هنگامی که شاه به کلاردشت به بیلاق رفته بود و صدراعظم
 هم حضور داشت. يك روز که در زیر سایه درخت تنومندی نشسته
 بود به صدراعظم می‌گوید خوب است این درخت را قطع کنیم.
 صدراعظم می‌گوید که حیف است، زیرا درخت تنومند و مفید و پر
 برکتی است.

شاه می‌گوید تو که به قطع این درخت راضی نمی‌شوی
 چگونه می‌خواهی که من محمد ولیخان را که ریاست او برای من
 آنقدر مفید است، از کار برکنار کنم.

به هر صورت محمد ولیخان و پدرش حبیب‌الله‌خان پس از
 ناصرالدین شاه در زمان سلطنت مظفرالدین شاه هم اهمیت و اعتبار
 فراوان داشتند و از زمره درباریان و رجال معروف به شمار بودند.

سردار معظم و حاکم گیلان

در ذیقعه سال ۱۳۱۷ محمد ولیخان نصر السلطنه به حکومت
 گیلان منصوب شد. این دوره حکومت او بیش از چهار سال طول
 نکشید. در سال اول حکومت خود محمد ولیخان هنگام سفر اول
 مظفرالدین شاه به اروپا طبق دستور شاه سفری به قفقاز رفت، به این ترتیب
 که با کشتی به بادکوبه و از آنجا بآراه آهن تانفلیس رفت و برگشت.
 در همین دوره است که لقب «سردار معظم» هم برای محمد ولیخان
 بر عنوان سردار اکرم و نصر السلطنه اضافه می‌شود. بدین قرار که
 مظفرالدین شاه وقتی برای سفر دوم اروپا از تهران به گیلان رفت از
 زحمات و فعالیت‌های محمد ولیخان نصر السلطنه اظهار رضایت کرد و

به پاداش آن، لقب سردار معظم را هم به او داد.
خود محمد ولیخان در یادداشتی به تاریخ ۲۸ محرم ۱۳۲۰ جریان
این موضوع را چنین شرح می‌دهد:

... باری، خدمات این حکومت رشت و طوالش بنده در نظر شاه
و اتابک اعظم خیلی نمود کرده، منصب و لقب سردار معظمی
دادند و از آستارا مرخص...

... خیلی کارهای بزرگ در گیلان کرده‌ام، راههای خوب ساختم،
شهر و اطرافش را تنظیم کرده، آبادیها به حمد الله کرده‌ام و اعلیحضرت
شاه و وزیرش تعجب کردند، بلکه همه اهالی اردو...

در مراجعت از سفر فرنگ هم باز محمد ولیخان نصر السلطنه،
سردار معظم مورد لطف واقع شد و در روز ۱۴ رجب مظفر الدین شاه
یک سرداری تن پوش خود را با سردوشهای الماس به او بخشید.
در سفرنامه دوم مظفر الدین شاه به اروپا می‌توان بارها نام نصر-
السلطنه و شرح پیشکش‌های او را به شاه و رضایت شاه را از او دید.
در این دوره حکومت، خود محمد ولیخان دست بکار استخراج
نفث در طالش شد که اگر توفیق یافته بود در حیات اقتصادی ایران
اهمیت و اثر خاصی پیدا می‌کرد. در یادداشتی به تاریخ ۵ جمادی الاول
۱۳۲۰ محمد ولیخان می‌نویسد:

... چون معدن نفثی در «پلارود» طالش در سفر اول شاه به فرنگ
پیدا کردم، به فرنگ فرستادم. بعد قسمی شد مسکوت عنه ماند.
در این سفر امتیاز گرفتیم تا به حال به دستگیری ملك التجار
بادکوبه‌ای آقا محمدقلی کار کردیم، معادل پنج هزار تومان کار شد
امروز مژده نفث و عین نفث را آوردند، سرکیس طومانایانس اینجا
بود، خیلی صحبت‌ها شد. خداوند انشاء الله اقدام و انجام این
خدمت را که به ملت ایران کرده‌ام مبارك و به خیر و خوشی پیش
آورد که محفوظ و بهره‌مند شویم.

محمدولیخان نصرالسلطنه سردار معظم در ماه صفر ۱۳۲۱ از حکومت گیلان معزول شد. خود محمدولیخان، جهت این انفصال را هرج و مرج اوضاع دربار تهران می‌داند و می‌نویسد که چون به واسطه اختلافات دولتی در تهران می‌خواستند حکیم‌الملک را از وزارت دربار برکنار کنند و در تهران نباشد، او را به حکومت گیلان منصوب کردند و در نتیجه او را معزول نمودند. خود او در باره این انفصال در ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۱ می‌نویسد:

... فی الحقیقه مدت اقامت رشت بنده چهارسال و چهار ماه شد در انفصال از آنجاهم تمام مردم، مگر اندکی ناراضی بودند. همه افسرده از عزل بنده بودند ولی خودم راضی از این معزولی بودم. بحمدالله سلامتیم. در رشت خیلی کارهای بزرگ و خوب اقدام کردم، راهها ساختم. معابر، کوچه‌ها، عمارات دولتی، بقعه‌ها، مسجدها، بازارها.

در این چندسال حکومت بنده به مردم هم خوش گذشت. خودم هم خیلی اقدام در انتظامات گیلان کردم...
... به قول مشهور، مرگ می‌خواهی، برو گیلان. اما گیلان را آباد کردم. بحمداله از مرگ جستم.

در شرح حالی هم که روزنامه انگلیسی یورکشایر پست در ۱۷ نوامبر ۱۹۰۶ به مناسبت حوادث مشروطیت از محمد ولیخان سپهدار انتشار داده است، و در کتاب تاریخ مشروطیت ایران تألیف پرفسور ادوارد براون هم نقل گردیده، قید شده است که:

محمدولیخان در دوران حکومت خود در گیلان مبالغه‌ناگفتنی از خود صرف ساختمان راههای گیلان کرد.

وقتی که محمدولیخان در ربیع‌الاول ۱۳۲۱ به تهران آمد، به واسطه اغتشاش شیراز و اصفهان او را مأمور آن نواحی کردند و او

هم افواج قزوین را برای حرکت حاضر کرد و اردوئی آماده نمود . در این گیر و دار میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم مظفرالدین شاه از کار برکنار شد و عین الدوله روی کار آمد و به صدارت عظمی رسید و نقشه اعزام محمد ولیخان هم به اصفهان و شیراز، موقوف الاجرا ماند.

حاکم اردبیل

در این اوان حکام ولایات به تهران احضار شده بودند، و محمد علی میرزا ولیعهد مظفرالدین شاه هم که والی آذربایجان بود، به تهران آمده بود. عین الدوله نسبت به محمد ولیخان مشکوک بود و تصور می کرد با دسته ای از درباریان بر علیه او فعالیت می کند. بعلاوه محمد علی میرزا هم خواست که او را با خود به آذربایجان ببرد.

به این ترتیب در صفر ۱۳۲۲ محمد ولیخان مأمور آذربایجان گشت و روز ۸ ربیع الاول وارد تبریز گردید. در آنجا حکومت اردبیل و مشکین شهر و خلخال و طالش و ایلات آن نواحی به او واگذار شد و محمد علی میرزا هم یک شمشیر اعلا به او داد. در واقع این حکومت او یک نوع تبعید و نفی بلد حساب می شد. با وجود این، محمد ولیخان که همواره یک خدمتگذار صمیمی دولت بود، به اردبیل رفت.

در اردبیل هم باز محمد ولیخان دست بکار اقدام و آبادی ها شد و در این باره در یادداشتهای خود چنین می نویسد:

... خرابه های عمارات اردبیل را خوب تعمیر کردیم، حالا یک جاهای مصفائی دارد، توپخانه و غیره و دم دروازه های آن را می سازیم. یک مدرسه هم اینجا ایجاد کردیم امروز رفتیم سی و پنج نفر شاگرد آن در آن مدرسه است...

در این دوران است که بیماری معروف وبا در آذربایجان شیوع پیدا می‌کند. محمدولیخان با نگرانی بسیار در اردبیل بوده است. خود او در ۳ رجب ۱۳۲۲ می‌نویسد.

... دیروز حضرت ولیعهد از تبریز با من تلگراف حضوری داشت معلوم شد در تبریز هم وبا بروز کرده است، خداوند جفظ کند. بنده هم حکیم فرستادم و همه جای اردبیل قرانظین گذاشتم تا خداوند چه خواهد...

بالاخره پایان حکومت اردبیل پس از قریب يك سال فرا می‌رسد و محمدولیخان نصرالسلطنه از راه لنکران با کشتی به انزلی و رشت و از آنجا به تهران باز می‌گردد و این در زمانی بود که مظفرالدین-شاه عازم سفر سوم اروپا بود.

چند روز بعد از ورود به تهران محمدولیخان، مظفرالدین شاه و عین الدوله را که همراه او بود تا کرج بدرقه کرد و در آنجا باز مورد لطف واقع شد و مقداری قشون ابوابجمعی او گشت و به تهران برگشت.

محمدولیخان در این زمان وزارت تلگراف، امیری توپخانه و فرماندهی افواج مازندران و گیلان و قزوین را داشت که يك چهارم قشون ایران می‌شد و از همین وقت است که محمدولیخان امیراکرم نصرالسلطنه سردار معظم عنوان «سپهدار» را هم به دست می‌آورد.

در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه و پیش از شروع حوادث مشروطیت محمدولیخان که در این تاریخ امتیازات اقتصادی بسیاری از جمله امتیاز معادن نمک، امتیاز پنجساله تلگرافخانه، امتیاز نفت، اجاره گمرکات، امتیاز چندین راه و نظایر آن را داشت، امتیاز ساختمان راه چالوس به تهران را هم می‌گیرد و این تقریباً همان راهی

است که اکنون به نام جاده چالوس از راههای عمده شمال است. برای این که نمونه‌ای از امتیازنامه‌ها را هم به خوانندگان داده باشیم، متن این امتیازنامه را در زیر انتشار می‌دهیم:

دولت علیه ایران از این تاریخ الی مدت هفتاد سال شمسی امتیاز ساختن راه از چالوس الی تهران را به جناب مستطاب نصرالسلطنه سردار معظم به قرار زیر واگذار می‌نماید:

فصل اول، جناب مستطاب نصرالسلطنه سردار معظم متعهد می‌شود که برای سهولت حمل و نقل ائقال و عبور کاروان و مال التجاره بنای کاروانسرا در هر جائی که لازم بداند احداث نماید و در چالوس نیز بندر و بعضی جاها و منازل لازمه از قبیل کاروانسرا و غیره که مال التجاره از فرنگ به ایران و از ایران به فرنگ حمل می‌شود محفوظ باشد.

فصل دوم، اختیار اجاره و استجاره این بناهایی که در خط راهها می‌شود با خود صاحب امتیاز است و احدی به هیچ وجه حق ندارد که ایشان را مجبور به اجاره دادن غیر نماید. خود ایشان مختار در عمل اجاره می‌باشند و هم‌چنین کسی حق بنا از قبیل کاروانسرا و انبار و طویله و نگاهداشتن کرجی غیر از صاحب امتیاز ندارد مگر به اجازه خودش.

فصل سوم، برای ساختن این راه دولت علیه ایران اجازه می‌دهد که منافع و واردات این راه در مدت هفتادسال با خود صاحب امتیاز باشد و دولت به هیچ وجه از قبیل راهداری و غیره تحمیلی ننماید تا در مدت مذکور مخارج صاحب امتیاز برآید مگر همان صد پنج گمرکی معمول دولت علیه یا اگر تغییر در عمل اخذ گمرک فیما بین دولتین بشود. در این بدرهم به همان قرار معمول می‌شود که در حکم کلی است.

فصل چهارم، دولت علیه ایران متعهد می‌شود که بناهای واقعه در این راه و مال التجاره که از این راه حمل می‌شود، حفظ و

حراست نماید و اگر موردی از اهالی عرض راه خسارتی به صاحب امتیاز و یا مال التجاره وارد بیاورند مرتکبین را مجازات سخت داده قیمت مان را مأخوذ داشته عاید دارند.

فصل پنجم، صاحب امتیاز باید اجزای گمرک را در پناه خود جای مناسبی بدهد و از این راه به بندر چیزهایی که دخول آنها به مملکت ایران، غدغن دولتی است نباید داخل و حمل و نقل شود. علیهذا برای این کشتیهائی که وارد بندر می شود، قبل از اینکه مأمور گمرک کشتیهارا بازدید بکنند نباید مال التجاره را خالی نمایند.

فصل ششم، صاحب امتیاز متعهد می شود که از این تاریخ امتیازنامه الی مدت سه سال شروع به ساختن راه نماید و اگر در رأس مدت سه سال شروع به کار نکردند، این امتیازنامه باطل خواهد بود. فصل هفتم، مالی که متعلق به دولت علیه ایران است از عوارض این راه معاف است و فقط کرایه آن را باید بدهند.

فصل هشتم، پس از انقضای مدت هفتادسال، تمام خط راه و بندر و بناهایی که در خط راه شده تمام بلاعوض باید به دولت واگذار شود ولی املاکی را که این ابنیه در وی واقع است. ملک همان صاحب ملک است دخلی به دولت ندارد.

در این اقدام محمدولیخان نصرالسلطنه دو نظر داشته است: یکی ترویج اقتصادیات و ایجاد يك راه نزدیکتر از مرکز به دریای خزر و رونق تجارت با اروپا (که از راه دریای خزر و روسیه انجام می شد) و دیگر، احداث نزدیکترین راه میان تهران و مرکز حکومت ایلی خود که همان محال ثلاث تنکابن، کجور، کلارستاق باشد.

امروز هم که این راه ایجاد شده و دائر است نزدیکترین راه ارتباط مرکز با آن نواحی می باشد.

غیر از این امتیاز و امتیاز نفت و اجاره تلگرافخانه و نظایر آنها چون محمدولیخان سپهدار، شخص لایق و مدیر و مدبری بود

که هر جا را در اختیار داشت آباد می کرد، در زمان مظفرالدین شاه، خالصه استرآباد که سرزمین آباجدادی قاجاریه بود و متروک و بی حاصل و خراب مانده بود، به موجب سند رسمی به محمد ولیخان سپهدار فروخته شد تا آنجا را هم مثل سایر املاک وسیع خود آباد نماید ولی این سند بعدها عمل نشد.

در کتاب شب نشینی رمضان تألیف مرحوم میرزا سلیم خان ادیب‌الحکما که معاصر و اغلب شاهد و همراه سپهدار بوده است به جریان این موضوع اشاره شده است.

محمد ولیخان در آغاز مشروطیت

وقتی که نهضت مشروطیت شروع شد، محمد ولیخان نصر السلطنه سپهدار که یکی از درباریان به نام بود و عمر شصت ساله خود را در خدمات دربار و پادشاهان صرف کرده بود طبعاً هوادار دربار و پیرو امر پادشاه بود و مانند یک سرباز وفادار به انجام خدمات و مسئولیتهای خود مشغول بود.

خوشبختانه دوره اول نهضت مشروطه با آرامش و بدون خونریزی گذشت. در این دوره محمد ولیخان نصر السلطنه سپهدار با سایر امرای قشون نظم و امنیت پایتخت را عهده دار بود و آنچه مسلم است او هرگز دشمنی لجوجانه‌ای با آزادیخواهان نداشت و این از دو جهت بود: یکی این که اصولاً محمد ولیخان شخصی مردم دوست و ملت پرست بود و در عالم مخصوص خود نوعی مردم دوستی خیر خواهانه داشت که نشانه آن را در بیشتر یادداشت‌هایش می توان دید. دیگر این که از دستگاه دولت استبدادی با وجود عز و شأن و قرب و منزلتی که داشت، خوشدل نبود و این مطلب هم از یادداشت‌های

او مستفاد می‌شود.

مثلاً پس از عزل از حکومت گیلان در هنگام مأموریت سفر آذربایجان در یادداشتی به تاریخ ۲۷ سفر ۱۳۲۲ چنین نوشته است:

... خداوند انشاءالله خیر پیش آورد و توفیق تا خدمت بولینعمت حالیه خود و نوع مردم بنمائیم. شاید که چو خود بینی خیر تو در این باشد. همه ملک خانه علاقه را انداخته بعد از چهل و هفت سال خدمت به دولت و پنجاه و هشت سال از مرحله زندگانی طی کرده باید سر به بیابان آذربایجان بگذاریم محض حرف دروغ مدعیان و حفظ آبرو و شرف خاندان، یا رب مباد کس را مخدوم بی عنایت.

چندی بعد هم در یادداشتی به تساریخ ۸ صفر ۱۳۲۳ در اردبیل نارضایتی و دل‌تنگی خود را از اوضاع، بدین صورت یادداشت می‌کند که:

... در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی. محض یادداشت نوشتیم که اولاد پندگرفته به قناعت بگذرانند تا بتوانند از خدمت نوکری کناره و به نان رعیت بگذرانند و زهادتی مطالبند که در این دولت بی‌قانون ایران راحت و آرامش و پاس زحمت و حقوق خدمت نیست به هر درجه برسند، محسود واقع شده انواع عذاب و ناراحتی و آسیب جان و مال را باید ببینند، زینهار که خود را داخل کار نکنند و نروند، همین قدر کلاه سرشان را نگاهداشته با یک وزهر خائنی بسازند، راه بروند، خیانت در این دوره، اسباب آسایش است مثل وزراء، مستوفیها، میرزاها.

محمد ولیخان یک چنین روحیه‌ای داشت که در جمادی‌الاول ۱۳۲۴ مشروطیت اعلان شد و فرمان آن انتشار یافت، مجلس اول تشکیل گردید و قانون اساسی نوشته شد.

عدل مظفر

میرزا سلیم خان ادیب‌الحکما طبیب محمد ولیخان که مردی دانشمند و اغلب در سفر و حضر همراه او می‌بود و در یادداشت‌های محمد ولیخان هم بارها نام او دیده می‌شود. در مقدمه کتابی به نام «داستان باستان» یا «تاریخ قرون اولی» که خود تألیف و چاپ نموده است درباره کلمه «عدل مظفر» که با حساب حروف ابجد عدد ۱۳۲۴ یعنی سال اعلام مشروطیت می‌شود و اکنون بر سر در و روی مجلس نوشته شده است چنین می‌نویسد:

... به موجب استدعای اجله غلمای اعلام موهبت عظمای ملوکانه عصر منیر مظفری و افتتاح ابواب سعادت و نیکیبختی بر آحاد اهالی ایران شامل گردید بر حسب فرمان قضا توأمان مورخه ۱۴ شهر جمادی الثانی (۱۵ اسد) مجلس شورای ملی مجاز و بر انتخاب و کلای موثق موفق و سرافراز گشتند و در ۱۸ شعبان و ۱۴ میزان با تشریف فرمائی و تبریک سرائی نفس نفیس ذات با برکات ملکوتی صفات حضرت شهریاری خلدان الله ملکه به افتتاح مجلس خیریت اختتام اقدام نمودند و از سرانجام آن مهام مسرور و مفتخر گشتند حمد و ثنا گفتند و نیایشها کردند دوام و بقای صحت وجود مبارک تاجدار مهربان را از درگاه ایزد باری تعالی همی خواستند. این بنده میرزا سلیم خان ادیب‌الحکما ابن العالم العامل محمد صافی حاجیلوی قره‌باغی از مشاهده این عطوفت و رؤوفت و از فرط بهجت و بشاشت ملت مشعوف مشعوف گردیده ذهن خود را بهر تاریخ این عطیه سئیه جولان داده نخست به لفظ «عدل مظفر» (۱۳۲۴) بعد به جمله «اتحاد دولت و ملت» (۱۳۲۴) مصادف شده به عرض حضور حضرت مستطاب اجل افخم وزیر تلگرافات و امیر توپخانه کل ممالک محروسه ایران و تمام قشون مازندران و قزوین و

عراق اعنی سپهدار اعظم سردار معظم امیر اکرم محمد ولیخان
 نصرالسلطنه فرزند فرزانه حضرت مستطاب‌اجل اعظم ساعدالدوله
 ترخان سردار حبیب‌اله خان تنکابنی دام اقبالهما العالی رسانید.
 از آنجائی که حضرت معظم‌الیه از دیر باز شرط بقای دولت و
 استدامت سلطنت را ترقی و تربیت ملت همی دانستندی و اتحاد
 دولت و ملت را بهر آهادی مملکت همی خواستندی فرمودند
 حبذا بر این تاریخ که از ملهمات غیبی است، نه از جولان وحی
 سلیم و نه از تصادف طبع مستقیم. پس خیالی باید کرد که این تاریخ
 متدس ابدالدهر در صفحه روزگار بماند تا هر ساند اخلاف به یاد
 شمول مرحام اسلاف آئین بسته و جشن بگیرند و در مقارن این
 تمضل صرف حضرت شهریاری ذکر خیری کرده شکرانه بجای
 بیاورند...

و کمی بعد در دیباچه همین کتاب مکرراً نوشته شده است:

نخست مؤلف در شب جشن مجلس شورای ملی تاریخ «عدل مظفر»
 را دریافته در محضر جمعی از حضار انجمن چراغانی جشن اظهار
 داشت و بعرض خاکپای حضرت شهریاری رسیده انتشار یافت بعد
 از آن ادبا و نصحا بنظم درآورده ثبت جراید نمودند.

بدین ترتیب کلمات «اتحاد دولت و ملت» و «عدل مظفر» که اثر
 فکر میرزا سلیم‌خان ادیب‌الحکما اصفیا بود به وسیله محمد ولیخان
 نصرالسلطنه سپهدار انتشار یافت و بعد هم بر سر در عمارت بهارستان
 که محل مجلس شورای ملی شد نصب گردید.

سلطنت محمد علی شاه

چند ماه بعد از صدور فرمان مشروطیت مظفرالدین شاه که بیمار بود
 وفات یافت.

و شوک نقل شده است محمد ولیخان دو روز پیش از آن که این امیر مرد مرگ او را در خواب دید و برای آشنایان خود این بدها کسانی که از این موضوع اطلاع یافتند تا مدت‌ها ایب محمد ولیخان را بخاطر داشتند و نقل می‌کردند. که مظفرالدین شاه در ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ وفات یافت محمد رزا ولیعهدش به سلطنت رسید و شنبه ۴ ذیحجه در تالار موزه نلستان تاجگذاری کرد.

چند روز پیش از تاجگذاری محمد علی شاه، امارت توپخانه و افواج از محمد ولیخان منتزع شد ولی وزارت تلگراف و فرماندهی افواج قزوین و ایلات سوار را همچنان به عهده داشت.

خود محمد ولیخان می‌نویسد که این تغییر و تبدیل به واسطه عداوت نایب السلطنه (کامران میرزا) و صدر اعظم با او بوده است. ولی از آنجا که محمد علی شاه از زمان ولیعهدی آذربایجان محمد ولیخان را بخوبی می‌شناخت و نسبت به او محبت داشت در تغییرات مذکور محمد ولیخان با حفظ سمت وزارت و امارت افواج به ایالت گیلان منصوب گشت و به زودی به آنجا رفت و تا وقتی که اتابک میرزا علی اصغر خان از اروپا برمی‌گشت در آنجا بود و بعد همراه او به تهران برگشت در حالی که از این حکومت گیلان خیلی ناراضی بود. روز باز گشت به تهران پدرش حبیب‌الله خان ساعد الدوله وفات یافت و جنازه او را به مشهد بردند و در کنار آرامگاه محمد ولیخان بزرگ به خاک سپردند.

میرزا علی اصغر خان اتابک که در زمان مظفرالدین شاه هم صدارت داشت رئیس الوزرا شد و بنا بر میل محمد علی شاه بنای مخالفت با مجلس و مشروطیت را گذاشت.

در همین اوان بود که بر سر قانون اساسی گفتگوهائی برخاست و

نارضائی‌هایی در میان مشروطه خواهان ایجاد گشت که از کرم محمد ولیخان نشینی شیخ فضل‌الله نوری در حضرت عبدالعظیم و اعظم ساعدالدوله به مقدمات طغیان و انقلاب تبریز منتهی گشت. ^{العالی رسانید.}

در عصر رور ۲۱ ماه رجب ۱۳۲۵ اتابک در موقعی بقای دولت و بیرون می‌آمد ظاهراً به دست عباس آقا تبریزی که از آزادی‌بخش ^{ندی و اتحاد} کشته شد و کشتن او انعکاس شدیدی پیدا کرد. از يك سو ^{فرمودند} خواهان اظهار مسرت نمودند و از سوی دیگر دربار محمد ^{وحی} شاه را ترس و هراسی گرفت و نتیجه این شد که درباریان بزراد ^{اریخ} و مشهور نسبت به مشروطه خواهان اظهار تمایل کردند و انجمنی به ریاست جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان تشکیل دادند و یکروز در خانه علاءالدوله جمع شدند و نامه‌ای به محمد علی‌شاه نوشتند.

چون این نامه را محمد ولیخان سپهدار هم امضا کرده است و در واقع از اینجاست که او به مشروطه خواهان تمایل پیدا می‌کند، متن آنرا عیناً نقل می‌کنیم که چنین است^۱:

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس مبارکت شویم، برصغیر و کبیر و جلیل و شریف و عالی و دانی اظهر من الشمس است که تمام اعتبار و افتخار و شرف و دارائی غلامان از تصدق فرق فرقدان آسای اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه و این شجره طیبه است و حتی المقدور سعی و کوشش عموم خانزادان دولت جاوید آیت اینست ترتیبی که پنجاه شصت سال خود خانزادان و چندین سال آباء و اجداد غلامان زندگی کرده‌اند باقی بوده در ظل عواطف ظل‌اللهی و در مهد امن و امان استراحت کنیم بقای این ترتیب که عادت دیرینه عموم چاکران است نمی‌شود مگر در بقای قدرت و شوکت و ازدیاد نفوذ سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه که امروز قدرت

و شوکت سلاطین عظیم‌الشان روی زمین را می‌بینیم که بواسطه این اساس مقدس مشروطیت به این عظمت نائل شده‌اند. حالاکه این مسئله عقلا و نقلاً مبرهن شد چه چیز غلامان را ملتزم به این عرایض کرده است اولاً حق نمک خوارگی چندین ساله که خدای واحد شاهد است دیگر تاب و توانائی کتمان این مسائل نمانده به عبارت اخری کار به جان و کارد به استخوان رسیده، اینست در عالم خانه‌زادی از خاکپسای اقدس مقدس همایونی ارواح‌نفاذ مستدعی می‌شویم که میانه‌خود و خدا مکنونات خاطر همایونی را بر خانه زادان مکتوم نندارید زیرا بدلالی که عرض شد بواله‌العلی‌المدرک‌المنتقم جز دولت‌خواهی و بقای همه چیز قبله‌عالم که بقای همه چیز خودمان است قصد و غرض نداریم. از دو شق یکی باید مجری شود اگر خانه زادان را خیر خواه و مسئول بقای این سلطنت می‌دانید چنانکه فرداً فرد هم به خاکپای همایونی کراراً عرض کرده‌ایم قلب مبارک را با این اساس مشروطیت که نتایج معاونت و مساعدت با همجو اساس برای العین درد ول‌معظمه اروپ مشاهده می‌شود صافی و همراه فرمایند و در جهرو اخفا بسدست هیچ یک از صغیر و کبیر که شاید هم ندانند و نفهمند حرکت و قصدی که می‌کنند بر خلاف این اساس و صلاح نام نیک و اقدامات قبله‌عالم است باید ابداً قصد و اقدام روحانی نفرمایند زیرا که به تمام کتب آسمانی و به تاج و تخت پادشاه با اقتدار قسم است که رفتنی‌ها رفته است و آنچه هم باقی مانده با این وضع حالیه خواهد رفت و هیچ ننگی برای خانه زادان که سالها نمک دولت را خورده و همه چیزمان از سلطنت قاجاریه است بدتر و بالاتر نمی‌شود که چشم بازو گوش شنوا و پای توانا بینیم که قبله‌مقصود و کعبه‌معهود متزلزل بلکه معدوم شود. اگر در خاطر قبله‌عالم این عرایض غلامان باغراض نفسانیه جلوه‌گر شود متفقاً عاجزانه مستدعی هستیم که فدویان را از مسئولیت خارج دانند و به هیچوجه من‌الوجه اطلاق اسم

نوکری نفرمایند و این عریضه بعد از خیالات بسیار و تأملات بی‌شمار آخرالدوایی است که برای ایفاء تکلیف بنظر خانه‌زادان رسیده عرض شد و صراحتاً عرض می‌کنیم به خدای احد و احد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزارساله در تلف، چاکران صحیح است که نمک‌پرورده دودمان سلطنت و پشت در پشت خانه‌زاد دولت جاوید آیتیم اما در این که زاده این وطن و شریک این آب و خاکیم شکمی و حرفی نیست والله اگر باز قدر قلیلی اغفال در اقدام اصلاح کار شود از شاه و گدا هیچ کس صاحب هیچ چیز نیست. آنچه در چاره‌کار به عقل فدویان رسیده اینست که مقرر شود تمام وزرای مسئول در یک مجلس حاضر شوند و از کلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر معتد به بیایند باحضور چاکران تکالیف کلی و جزئی را که دیگر راه عذر و حرف برای هیچ کس نماند معین کنند. بساین معنی که تکالیف عموم از شاه و گدا معلوم و محدود شود و آنچه نتیجه آراء عموم شد اعلیحضرت همایونی هم دستخط و امضاء کنند بساین معنی که دیگر در راه ترقی مملکت و مساعدت در پیشرفت صلاح عموم و اساس مشروطیت حرفی نگفته و رأیی نهفته نماند و هر کس به خیال خود انگشتی نتواند برساند و اگر اعلیحضرت را غیر از آنچه عرض شد رأی و میلی باشد صریحاً عرض می‌کنیم بطور حتم از نوکری و چاکری مأیوس باشید که به غیر از وطن پرستی و ملت دوستی و اطاعت مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه تکلیف و خیالی دیگر نداریم و قبله عالم را به مقتضی میل و صلاح خود واگذار خواهیم کرد. امر، امر بندگان اعلیحضرت اقدس قدر قدرت همایونی ظل‌اللهی خلدالله ملکه و سلطانه .

وقتی که امرا و درباریان (و از جمله محمدولیخان سپهدار) نامه‌ی بالا را نوشتند و امضا کردند، امیر اعظم برادر زاده عین‌الدوله آنرا پیش محمد علی‌شاه برد و او هم در جواب يك نامه یا به اصطلاح يك

«دستخط» صادر کرد بدین مضمون:

مجلس و مشروطیت را شاهنشاه مرحوم به ملت مرحمت فرمودند و بعد هم ما خودمان امضای مشروطیت را فرمودیم و از آنوقت تا حال هم کمال همراهی و تقویت را داشته و داریم و مجلس را موجب سعادت و نیکیختی و ترقی دولت و ملت می‌دانیم، مجلس را خودمان به ملت داده و از خودمان است و شما هم پیرو این عقیده و این مسلك باید باشید و حالا که شماها برای خدمت‌گزاری به دولت و ملت حاضر شده‌اید چه بهتر اسباب کمال خوشوقتی است و ما هم انشاءالله نهایت همراهی و مجاهدت و تقویت را خواهیم نمود. و شما هم برای خدمت‌گزاری به دولت و ملت باید همیشه حاضر باشید و به همین طوری که استدعا کرده‌اید در باب مجلس و وزراء با وکلا بنشینند و شماها هم حاضر شوید و در رفع این اقدامات و نظم مملکت گفتگو نمائید و قراری بدعید.

پس از دریافت این جواب از جانب محمدعلی شاه امرا و درباریان و از جمله سپهدار که انجمنی به نام «انجمن خدمت» درست کرده بودند نامه‌ای به پیشگاه مجلس نوشتند و موادنامه‌های بالا را هم به آن ضمیمه نمودند و به مجلس فرستادند. نامه مجلس تقریباً به این مضمون بود:

از آنجا که در پیشرفت اساس مقدس مشروطیت خدمات لایقۀ طبقات نوکر را مدخلیت زیاد است و تشویق آنها مایه دلگرمی است از این رو عرض می‌داریم که تا آخرین قدم همراهی خود را با این اساس مقدس اظهار داریم و اینک شاهد صدق دعوی خود را از مفاد عریضه که به حضور اقدس اعلی، عرض کرده‌ایم ظاهر می‌داریم و از لحاظ مبارک امناء محترم ملت می‌گذرانیم و خدا را گواه می‌خواهیم که مقاصد باطنی ما همین است که عرضه داشته‌ایم و حصول اطمینان برادران خود را در این راه خواهانیم که از هر جهت مالا و جانساً در پیشرفت این اساس مقدس کوتاهی نکنیم.

این نامه‌ها با امضاهاى آنها در جلسه روز دوشنبه نوزدهم شعبان ۱۳۲۵ که به ریاست صنیع الدوله تشکیل گردید قرائت شد و در ضمن چون هیئت امرا و درباریان و سرداران اجازه خواسته بودند که خودشان هم در مجلس حضور یابند، این موضوع مورد بحث واقع گشت و بالاخره بآنها اجازه داده شد و این هیئت که در حدود پانصد نفر بودند به مجلس وارد شدند.

ورود ایشان محیط سرور و شادمانی در مجلس ایجاد کرد آقا سید عبدالله بهبهانی مجتهد ضمن خطابه‌ای ورود آنها را تبریک گفت و بعد امیر اعظم در پاسخ او اظهاراتی کرد و بعد چند نفر دیگر از جمله تقی‌زاده صحبت داشتند آنگاه حاجی امام جمعه خوئی نطقی کرد و به مداخلات نیروهای خارجی در ایران و حوادث ارومیه اشاره نمود و در پایان آن چنین گفت:

... ای وزراء و امراء و سرداران و بزرگان ایران که همه حاضر هستید، آیا انصاف است با بودن شماها اجانب به خاک ما طمع نمایند. شما ایرانیان غیرت دارید، حمیت دارید، دین دارید، چه شده غیرت شماها؟ کجا رفته حمیت و تعصب و دینداری شماها؟ آیا ایران، وطن عزیز و مملکت چندین هزار ساله ما نیست؟ آیا پدران و گذشتگان ما دین این خاک نیستند؟ چرا باید با وجود شما همسایه به خاک ما نازد، خون برادران ما ریزد، زنها را شکم درد، اطفال را سر بر دارد؟ کو غیرت؟ کو حمیت؟ کو دین اسلام و غیرت مسلمانی؟ غیرت کنید، حمیت کنید، حمیت کنید.

در این موقع عموم حاضرین مجلس تحت تأثیر شدید واقع شدند حتی عده زیادی هم به گریه درآمدند و صداها بگریه بلند شد. در این وقت محمدولیخان سپهدار از جای خود برخاست و گفت:

تا قطره‌ای خون در بدن داریم نمی‌گزاریم کسی يك وجب از خاک

ما ببرد، با جان و مال و همه هستی در راه ملت حاضریم.
پس از سپهدار، دیگران هم صحبت کردند و مجلس آنروز به پایان رسید وقتی که امرا و درباریان از مجلس بیرون می‌رفتند مورد تشویق و تقدیر عموم مردم قرار می‌گرفتند و به همین جهت خود آنها خبر این اقدامشان را به ولایات تلگراف نمودند.

سه روز بعد عصر روز سه‌شنبه ۲۲ شعبان ۱۳۲۵ باز امرا و درباریان بزرگ در جلسه مجلس حضور یافتند تا سوگندنامه‌ای را که برای آنها تنظیم شده بود قرائت و امضاء کنند.

در موقع ورود آنها باز ابتدا آقا سید عبدالله بهبهانی و بعد هم رئیس مجلس ورودایشان را تبریک گفتند. آنگاه رئیس مجلس چنین اضافه کرد:

خداوند همه را موفق بدارد در برادری و اتحاد ما ملت. اینک صورت قسم نامه که در مجلس نوشته شده و تصویب شده قرائت می‌شود هر کس می‌تواند از عهده برآید قسم یاد می‌کند، هر کس نمی‌تواند آزاد است.

در جواب این اظهارات مقبل لشکر خطابه‌ای ایراد کرد و بعد هم متن قسم نامه خوانده شد و هیئت امرا و درباریان یکبارگی قسم‌نامه را قرائت کردند و قسم یاد نمودند که: یداً، قلماً، سرّاً، جهراً، حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن باشند و اگر کاری بر خلاف این سوگند از ایشان سرزند، به لغت خدا و رسول گرفتار آیند. به این ترتیب ۶۲ نفر آنروز سوگند یاد کردند که محمد ولیخان سپهدار نصر السلطنه، نفر هشتم ایشان بود.^۱

۱- نامه‌ها و مطالب مربوط به این قسمت از مجموعه مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران چاپ مجلس ۱۳۲۵ و از صورت جلسات ۱۹ و ۲۲ شعبان ۱۳۲۵ از صفحه ۳۲۹ تا ۳۳۲ مجموعه مزبور اقتباس شده است و نیز بخش دوازدهم کتاب تاریخ مشروطه ایران تألیف احمد کسروی (چاپ دوم تهران ۱۳۲۰) در صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴ آن مورد استفاده واقع گشته است.

بسیاری از این اشخاص متأسفانه سوگند خود را شکستند و عهد و پیمان را زیر پا نهادند و بر خلاف مشروطیت عمل و اقدام کردند در حالی که محمد ولیخان سپهدار از همین زمان که متمایل به مشروطیت شد به عهد و سوگند خود وفادار ماند و بطوری که خواهیم دید همه چیز خود را در این راه نهاد.

آخرین جنگ استرآباد

در این اوان باز تر کمانان در سراسر خراسان و شاهرود و بجنورد و قوچان و دامغان و سمنان و استرآباد به تاخت و تاز مشغول شده بودند و این ماجراها که با تحریک و دسیسه درباریان شاه و به منظور ایجاد زحمت برای حکومت مشروطه بود موجب هیجان و تظلم عمومی شده بود و محافل مشروطه خواهان را نگران می ساخت. به این جهت همه روی به سوی محمد ولیخان سپهدار آوردند و از او خواستند که آتش این فتنه را بخواهاند، از این رو در رمضان آن سال ۱۳۲۵ محمد ولیخان سپهدار به این سفر مأمور شد و با عده ای همراهان خود از تهران به رشت و انزلی و از آنجا با کشتی از راه دریا به بندر جز رفت و اردوی خود را تشکیل داد.

شرح این هفتیمن و آخرین سفر جنگی محمد ولیخان به صحرای تر کمان بسیار است که هم خود او در یادداشتهایش نوشته است و هم میرزا سلیم خسان ادیب الحکما که در این سفر همراه و شاهد وقایع بوده است قسمتی از آنها را در کتابی به نام «شب نشینی رمضان یا صحبت سنگ و سب»^۱ درج کرده است.

۱ - چاپ سنگی تهران ۱۳۲۷ قمری

در این سفر ریاست لشکری و کشوری مازندران و سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، استرآباد و کوهگلان را به علاوه عده‌ای سوار از خراسان و از جاهای دیگر را ابوابجمعی حضرت معظم‌الیه نمودند که معجلاً عازم مقصد شوند.^۱»

آنچه مهم است این است که سپهسدار به این سفر خود اهمیت مخصوصی می‌دهد و در یادداشتهای خود از این که از طرف ملت مأمور این سفر جنگی شده است با افتخار و غرور می‌نویسد:

... اولیای دولت و ملت ما را در این سن پیری که شصت و یکسال از مراحل زندگی طی شده است به این مسافرت مجبور کردند...
... انشاءالله چون محض رضای خداست فتح نصرت هم‌عنان و خداوند یار و مددکار است. این حرکت، این سفر بنده محض فرمایش و خواهش ملت است.^۲...

این سفر محمد ولیخان در حدود ده ماه طول کشید و سپهسدار که در رمضان ۱۳۲۵ از تهران خارج شده بود در جمادی الثانی ۱۳۲۶ به تهران بازگشت.

در این سفر با وجود دشواریهای زیاد و اشکالات بسیار، جنگهای شدید و سخت رویداد به طوری که در يك جنگ خود سپهسدار مجبور شد شخصاً به پای توپ برود و با تفنگ تیراندازی کند و تفصیل این جنگ را خود سپهسالار در یادداشتی به تاریخ ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۶ و میرزا سلیم خان در صفحات ۶۰ تا ۶۶ کتاب «شب نشینی رمضان» نوشته‌اند.

سپهسدار، ترکمانان را قلع و قمع کرد و اسرا و اموال غارت شده

۱ - کتاب شب نشینی رمضان صفحه ۳۶

۲ - از یادداشت ۵ شوال ۱۳۲۵

۳ - از یادداشت ۲۳ ذی‌الحجه ۱۳۲۵

رامسترده داشت و به صاحبان ایشان باز گردانید و مبالغی از مالیات‌های عقب افتاده را وصول کرد.

امام‌عملیات او از يك طرف حسادت درباریان و مرکزبان راتحریرك می‌کرد و از طرف دیگر موفقیت‌های او موجب بیم و هراس ایشان شده بود و به همین جهت در کار او اختلال و کارشکنی‌های بسیار کردند. میرزا سلیم‌خان در این باره چنین می‌نویسد:

... در این بین در مقابل این همه خدمات و زحمات حضرت معظم الیه از طرف اولیای دولت هرگز تشویق و تقویت نشده سهلست، عراض و اظهاراتش را هم جواب ندادند، لهذا بعضی‌ها اقدامات کافیه او را برخلاف طبع دولتیان دانسته برخی اختلالات و کارشکنیها نمودند علاوه از آن که اغلب سوارها و سربازهای ایواجمی به محل مأموریت نیامدند، مخصوصاً از جانب دولت شروع بانفصال ادارات ایواجمی حضرت معظم الیه کرده نخست به تحریکات مخصوصه متعرض تلگرافخانه شدند و در صورتی که به موجب دستخط مرحوم مظفرالدین شاه پنج ساله اجاره کرده بودند بعد از رحلت آن مرحوم خود محمد علی میرزا امضاء کرده بود، و بعد از آن حکومت مازندران را به دیگری واگذار کردند و به تحریک امنای دولت مستعجله استبداد و بسه تصویب و کلای همدست دولت، حاکم مخصوص به تنکابن فرستادند محض این که حواس حضرت سپهدار را پریشان کرده نگذارند این همه اغتشاشات و یاغیگری تراکمه را اصلاح و اسکات کند. بنابراین کم کم سواره‌های افراد بوژنورد (بجنورد) و سایرین از سرباز و سواره متدرجاً فرار کردند و سربازهای فوج سمنان و دامغان به تحریکات مفسدین بنای شورش گذاشتند، با همه این تفصیل هرگز حضرت سپهدار اعظم به واسطه عزم جزم و فرط هم از انجام امری که متقبل شده بود سرد و مست نشدند...

نتیجه این کارشکنیها این بود که محمد ولیخان سپهدار به دستگاه

در باربیش از پیش بدبین شدو پس از استقرار امنیت نواحی استرآباد و ترکمان و استرداد اسرا و اموال، مراتب را بتوسط جراید به عموم اهالی مملکت اعلان کرده استعفا نمودند اگر چه از طرف دولت و دربار در برابر این استعفا اظهاری نشدولی بقراری که میرزاسلیم خان می نویسد:

... به توسط جراید از جانب انجمن های ملی تهران و به وسایل رسایل سران و اشخاص محترمین ایران تشکرات و تمجیدات فوق العاده بخصوص از اهالی آذربایجان و خراسان می رسید و عجز و التماس ها می کردند که متحمل این همه ناملایمات گشته دست از این خدمت شایان و فتوت نمایان بر ندارند.

چنانچه از عتبات عالیات حضرت مستطاب آقای آخوند ملاکاظم خراسانی حجة الاسلام دامت برکات وجوده شخصاً تلگراف تشکر مفصلی از جانب عموم ملت اسلام نسبت به حسن نیت و بزرگی خدمت ایشان کرده و ضمناً استقرار و استقامتشان را خواستار بودند.

سپهدار پس از پایان کار و انجام اردو کشی پیروزمندانه خود از راه کوهستان البرز و بیلاقات بسطام و دامغان و سمنان به فیروز کوه و لارآمد و به تهران بازگشت.

آغاز قیام

در مدتی که سپهدار در سفر جنگی استرآباد و ترکمان بود محمد علی شاه در تهران مخالفت خود را با مشروطیت علنی ساخته و مجلس را به توپ بسته بود و دوباره دوران سلطنت خودکامانه را تجدید کرده بود.

سپهدار در حال بازگشت بود که این اخبار را می شنید و در دل

خود عهد و پیمان و سوگندهائی را که بسزای حفظ وحدت مشروطیت یاد کرده بود به خاطر می آورد و در خیال خود طرحها و نقشهها می ریخت و به همین جهت در بازگشت به تهران تعلل و تأخیر می کرد به طوری که در یادداشتی که در ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶ هنگام اقامت لار نوشته است متذکر می شود که «بنده هم برای این که قدری وقت بگذرانم در این راهها توقف کردم.»

در مراجعت از سفر، سپهدار شاه را ملاقات می کند. چون در این وقت شهر تبریز قیام کرده بود و عین الدوله برای خاموش کردن آتش انقلاب آنجا رفته بود. محمدعلی میرزا به خیال خود برای رسانیدن کمک بزرگی به عین الدوله، سپهدار سردار فاتح را فوراً مأمور آذربایجان نمود، سپهدار هم دو هفته پس از ورود به تهران با عنوان «رئیس نظام آذربایجان» بسمت آذربایجان حرکت کرد، در حالی که در يك یادداشت خود می نویسد:

... نمی دانم چه بخت مسافرتی دارم، در این موقع از قبول ناچارم...
سپهدار وقتی به عین الدوله رسید که او خیال سازش دروغینی با آزادیخواهان تبریز که در حال قیام بودند داشت و لی در واقع می خواست آنها را اغفال کند. این مطلب از یادداشتهای سپهدار بخوبی نمایان است. به زودی به فرمان عین الدوله محاصره و حمله به تبریز آغاز می شود و سپهدار هم ظاهراً در این جنگها شرکت دارد ولی در واقع او که از دربار و محمدعلی شاه سخت ناراضی بود و تصمیم خود را در کمک به مشروطیت و عمل به سوگند خود گرفته بود در این جنگها دخالت عمده ای نداشت. در یادداشتهایش دیده می شود که از يك طرف عین الدوله را به سختی مسخره می کند و می نویسد که «کدخدای جوشقان هم بهتر از او فرماندهی می کند» و از طرف دیگر می نویسد: «مردم بیچاره تبریز حرفهای خوب می زنند، گوش شنوا نیست.»

از این یادداشتهای به خوبی پیداست که سپهدار در این زمان در همکاری با دربار دودل شده برای پیوستن جدی به نهضت مشروطیت ایران تصمیم می گرفته است. در یادداشتهای او باز جملات زیر دیده می شود:

هنوز کارها اصلاح نشده من هم خود را دخیل نمی کنم و باشاهزاده عین الدوله کمال ازادت. لیکن این وضع با سلیقه بنده درست نمی آید.

هر قدر خواستم که شاهزاده را از در صلح مسالمت درآرم گاهی به واسطه اردوی ماکو و گاهی به استظهار تلگرافات، خیالش به جنگ دعوا قرار گرفت و به او می گویم و گفتم با این سلیقه کج نمی توانی فاتح شوی تا امروز چهارشنبه (۲۷ شعبان ۱۳۲۶) خیالش به دعوی فردا قرار گرفت و بدون دستور العمل و نقشه ای می خواهد حمله کند و یقین دارم نخواهد از پیش ببرد.

به این قرار میان سپهدار و عین الدوله اختلاف می شود. سپهدار از همکاری با عین الدوله سرباز می زند و در کارها اخلال می کند، به طوری که قوای عین الدوله شکست می خورد. نتیجه این می شود که مشیرالدوله رئیس الوزرای محمدعلی شاه آنها را به تلگرافخانه باسمنج می خواهد و با هر يك از آنها جداگانه مذاکره می کند.

به قراری که کسروی هم در کتاب تاریخ مشروطه خود می نویسد: مشیرالدوله به عین الدوله و سپهدار پرخاش می کند که چرا کار شهر را یکسره نمی کنند، سپهدار هم متعذر به بهانه های مختلف می شود و از جمله این که کنسول انگلیس گفته است دولت ایران هنگامی که مجلس را بست، نوید داده که دوباره آنرا افتتاح کند و به علاوه کنسول پیشنهاد کرده است که برای مطیع ساختن تبریز شاه مجلس را باز کند.

این اظهارات سپهدار، مایهٔ خشم محمد علی شاه گشت و تلگراف پرخاشی به او مخابره کرد که نسخهٔ آن را اقبال لشکر از باسمنج به شهر تبریز برد و آنرا در شهر با عنوان مسخرهٔ «رأفت ملوکانه» چاپ و منتشر کردند و این متن آنست:

سپهدار اعظم

از تلگراف رمز شما تعجب کردم، از روز اول سلطنت دستخطی که در اعطاء مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمدی بود بعد لامذهبان بنای خودسری گذاشتند خواستند دین و دولت را از میان ببرند هرچه بدلیل و نصایح خواستم آنها را متقاعد کنم نشد تا این که بفضل الله و کمک حضرت حجت عجل الله فرجه به طوری که لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت را کردم حالا شما می نویسید که قونسول می گوید دولت وعده داده است مجلس شورا به آنها بدهد، قانون به آنها بدهد، عدلیه بدهد، همگی صحیح است، دولت گفته است، به سفرای هم امروز کتباً اعلان شده است. دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت و مطابق با شریعت نبوی صلوات الله باشد خواهد داد و بر سر قول خود استوار هم هست ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم خودشان را مشروطه طلب گذاشته اند در تبریز علم خودسری افراشته اند حالا من به آنها تملقاً و مجبوراً بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود رفتن دین و آیین مسلمانی را ننگ تاریخی بگذارم معاذ الله، نخواهد شد. عجب از غیرت شما! عجب دولتخواهی می کنید! همانست که مکرر گفته ام. تا این اشرار تمیسه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستم ولو این که دو کروم خرج شود. بعد از فضل خدا، قشون و نوکر و سوار و غیره هست که بتواند این خدمت بزرگ را به دین و دولت انجام بدهد. مخصوصاً در مراسلهٔ سفرای قید شده است که اولیای دولت ایران وقتی می-توانند این ترتیب مجلس مرتب کنند که آذربایجان منظم و رفع

شر اشرار شده باشد که به فراغت خاطر مشغول ترتیب مجلس باشند. شما توی اتاق نشسته دست به روی دست گذاشته اید. چه باید کرد؟ اگر اردوی ما کورا یک نفر مأمور گذاشته بودید میان آنها بود ابداً مراجعت نمی کردند بر نمی گشتند حالا هم باتلگراف اقدامات از طرف من شده است ولی در محل شما هستید باید دست و پا بکنید و بهر شکل است آنها را مراجعت بدهید امروز هم با آن صورتی که دیروز سپه سالار اعظم داده فشنگ و تفنگ و گلوله توپ با صد نفر سوار فرستاده شد باز هم اگر استعداد می خواهید اطلاع بدهید تکلیف آخری است که نوشتم.

در حالی که بر اثر این تلگراف عین الدوله به فشار خود بر شهر تبریز می افروزد محمد ولی خان سپهدار نه تنها به این تلگراف عمل نکرد و برای جنگ با مشروطه خواهان تبریز اقدام جدی بعمل نیاورد بلکه نهانی با تبریزیان ارتباط حاصل کرد و نماینده ای پیش ستار خان فرستاد تا به مشروطه خواهان بیوندد.

کسروی شرح این ماجرا را بدین قرار در کتاب تاریخ مشروطه خود نقل می کند:

در این روزها سپهدار از عین الدوله کناره جسته آهنگ بازگشت می داشت... سپهدار چون رنجیده نیز می بود می خواست باز گردد، و در نهان با سردار و سالار و سردستان آزادی پیام هائی بهم می فرستادند.

مشهدی محمد علی خان می گوید: نخست سپهدار با زبان رشید الملک پیام فرستاد که می خواهم بشهر آمده با شما دیداری کنم و این جنگ خانگی را پایان برسانم. اینان پاسخ می دهند خودش نیاید و کسی را بفرستد تا بدانیم چه می خواهد این است که منتصر الدوله پیشکار او همراه رشید الملک به شهر آمد و با سالار

و سردار و پاره‌ای نمایندگان انجمن گفتگو کرد، در این زمینه که سپهدار به شهر آمده به آزادیخواهان یاری کند و بسا دولت بچنگد. اینان گفتند این لشکرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفتند اگر چند برابر هم باشند به شهر دست نیابند. در شهر نیازی به یاری سپهدار نیست. اگر او می‌خواهد کاری انجام دهد به تنکابین رفته از آنجا بی‌سرق آزادیخواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود. این پاسخی است که سردار و سالار دادند و نمایندگان انجمن و دیگران آنرا براست داشتند، و پس از چند روزی سپهدار از کنار تبریز باز گردید و خواهیم دید که در تنکابین به چه کارهایی برخاست.

چون محمدعلی‌شاه، به اقدامات سپهدار مشکوک و از او ناراضی شده بود با درخواست استعفای او موافقت کرد و او در ۱۰ رمضان ۱۳۲۷ از آذربایجان بازگشت در حالی که همان روز در یادداشت خود نوشت:

از آذربایجان دهم رمضان ۱۳۲۶ حرکت کردم. به حمدالله استعفا دادم. باکمال افتخار و رضای ملت حرکت کردم.

سپهدار شرح مراجعت خود را از آذربایجان در یادداشت‌هایش نوشته است. از آن جمله وقتی که بزنجان می‌رسد عاصم‌الملک از او استقبال می‌کند و سپهدار خیالات خود را با او در میان می‌گذارد و عاصم‌الملک هم با او همراه می‌شود.

این عاصم‌الملک که بعدها هنگام فتح تهران هم کوشش‌های بسیاری کرد از اینجا با سپهدار هم پیمان شده است و سپهدار خاطره او را دو سال بعد در یادداشتی به تاریخ ۱۲ رمضان ۱۳۲۹ چنین می‌نویسد:

... این عاصم‌الملک در زنجان وقتی که از تبریز می‌آمدم ملاقات کردم بامن قرار داشت هر وقت علم مشروطه و مخالفت با محمدعلی را

بلند کردم او با چند سوار بیاید نزد من، روز حرکت از زنجان هم مرا مشایعت کرد الی دوفرسخ، وقتی که من در تنکابن مجلس شورا برقرار کردم به اطراف خبر رسید. این بیچاره مرحوم بایست و پنج سوار از راه خلخال آمد به خرم آباد. تنکابنی همراه من آمد به رشت، پس از فتح رشت او را پیش قراول فرستادم که تا منجیل برود.

پس از خروج سپهدار از زنجان وقتی که در ده فرسخی زنجان مصادف با «به قدر سیصد نفر قزاق و شش عراده توپ ما کسیم و غیره» شد که به سمت آذربایجان می رفته است و از مشاهده آنها می نویسد: خرج عبث و بیهوده است.

محمد علیشاه به جای سپهدار، علیخان ارشدالدوله را که بعد از زمان قیام مجدد محمد علی میرزا شکست خورد و تیرباران شد به آذربایجان فرستاد و سپهدار هم اجازه مرخصی خواسته بود که برای اجرای خیالات پنهانی خود به تنکابن برود. وقتی که این اجازه می رسد با شادمانی در ۳ شوال می نویسد:

انشاءالله این دو روزه می روم، شکرها بخداوند دارم که لامجاله مردود ملت نشدم و خلاف و خیانت به دولت و ملت خود نکردم و آنچه را صلاح بود گفتم و لسی دولتیان نشنیدند، لهذا استعفا کردم بعد از من آمد به سر عین الدوله آنچه را می بایستی بیاید. خدا لعنتش کند فتنه بدی میان دولت و ملت کاشت، دولتیان هم که چیزی نمی فهمند و نمی دانند.

قیام تنکابن

محمد ولیخان سپهدار اعظم در مراجعت از آذربایجان بدون اینکه به تهران بیاید از نجف آباد ملکی خودش نزدیک قزوین به رشت رفت. يك شب در رشت ماند و صبح روز بعد به غازیان رفت تا کاروانسرای را که در انزلی با شرکت حاجی حسینقلی ساخته بود بازدید کند در بازگشت از راه حسن رود ولشت نشا به سمت لاهیجان رفت و بالاخره شب پنجشنبه ۱۷ شوال وارد باغ خرم آباد مرکز تنکابن گشت. در اینجا سپهدار پس از تهیه مقدمات کار مجلسی به نام مجلس شورا تشکیل داد و لوای مشروطیت را برافراشت و خبر تشکیل مجلس و قیام خود را به همه جا و مخصوصاً به دربار محمد علی شاه تلگراف کرد.

کسروی در تاریخ هیجده ساله آذربایجان شرح این واقعه را چنین می نویسد^۱:

... سپهدار که از تبریز بازگشته و به تنکابن بر سر دیه های خود شتافته بود بدانسان که با متارخان و باقرخان پیمان نهاده بود

۱ - صفحه ۶ جلد سوم تاریخ هیجده ساله آذربایجان چاپ تهران ۱۳۱۶.

آشکاره به‌واداری مشروطه برخاست و به‌دربار محمدعلی میرزا تلگراف فرستاده روگردانی خود را بی‌پرده گردانید. از این‌کار او درمازندران و استراباد نیز جنبش‌پدیدآمد. دراستراباد از پرداخت مالیات به‌محمد علی میرزا خودداری نموده آشکاره درفش آزادی خواهی برافراشتند. در تنکابن انجمن برپا نموده پیام‌ها به همه‌جا فرستادند.

بر اثر این پیام‌ها از طرفی تلگراف‌های تبریک به سپه‌دار می‌رسید و از طرف دیگر جمعی از آزادیخواهان به تنکابن رفتند که از آنجمله عاصم‌الملک از زنجان با ۲۵ سوار به تنکابن آمد. آقا سید یعقوب انوار شیرازی و میرزا حسن رشیدی هم در این زمان در جزو آزادی‌خواهان در تنکابن بوده‌اند و تنکابن یکی از کانون‌های پر جوش آزادیخواهی ایران شد.

متنصرالدوله پیشکار سپه‌دار نامه‌ای به انجمن ایالتی تبریز فرستاد که قسمتهائی از آن را نقل می‌کنیم:

در چهاردهم ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۶ اساس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه را در تنکابن برپا کرده و حضرت اشرف سپه‌دار اعظم نیز نهایت همراهی دارند. اعلانات متعدده به اطراف تهران دور و نزدیک فرستاده عموم مردم را از تأسیس این مجلس مقدس مستحضر ساخته و این اعلان در تمام بلاد منتشر شده خصوصاً در استراباد و مازندران اهالی عموماً شورش کرده خواستند امیر مکرّم والی استراباد را از شهر خارج نمایند معزی‌البیه از آنجا که فطرتاً وطن‌پرست و ملت‌دوست بوده به‌عموم اهالی اخطار می‌نماید که لوای مشروطه را برپا نمایند آنها هم انقلاب و شورش رافرو گذاشته مشغول تأسیس مجلس شورای ملی هستند.

شورش رشت

بدینسان سپهدار رایت مشروطیت را در تنکابن برافراشت و از آنجا به وسیله مکاتبه و با تلگراف با سایر مراکز انقلابی ایران یعنی تبریز که در محاصره نیروهای دولتی بود و اصفهان که زمینه قیام بختیارها در آن فراهم می‌شد و رشت و مازندران و استراباد و تهران و غیره ارتباط داشت.

در رشت زمینه انقلاب از پیش آماده بود زیرا گیلان بر سر راه اروپاست و اهالی آن به خصوص در آنزمان با مردم قفقاز و با کمیته‌های انقلابی آنجا ارتباط و رفت و آمد داشتند و به همین جهت مردم رشت پیش‌افتاده‌تر بودند و از مشروطیت هواداری می‌کردند.

در رشت غیر از آزادیخواهان محلی عده‌ای هم از آزادیخواهان تبریز و قفقاز بودند و کمیته‌های انقلابی داشتند. یکی از معروفترین این کمیته‌ها به نام ستارخان سردار ملی «کمیته ستار» نامیده می‌شد و معزالسلطان، حاج حسین آقا اسکندانی، آفاگل اسکندانی و ولیکوف گرجی و یفرمخان ارمنی و میرزا محمد علیخان مغازه از اعضای فعال آن بودند. به علاوه میرزا حسین خان کسمائی که سخنران مشهوری بود و میرزا علی محمد خان تهربیت از بستگان تقی زاده و میرزا کوچک خان هم با این کمیته کمک می‌کردند. کسروی می‌نویسد:

اینان در نهان بسیج کار کرده در پی بهانه و فرصت بودند که به شورش برخیزند و چون سپهدار در تنکابن بیرق مشروطه برافراشته و نیروئی با خود داشت اینان کسانی نزد وی فرستاده خواستار شدند که آهنگ گیلان نماید و اینجا را نیز بدست گیرد.

این بهانه و فرصت به زودی پیش آمد بسدین قرار که در روز عاشورای سال ۱۳۲۷ موقعی که دسته‌های عزاداران حرکت می‌کردند یکی از نفرات دسته تبریزیها کشته شد و چون قاتل را از حاکم شهر آقا بالاخان سردار افخم خواستند، او که با دسته‌های آزادیخواهان بطور لجوجانه مخالف بود از دادن قاتل خودداری کرد. همین موضوع مایه اختلاف شدید شد و کمیته ستار تصمیم گرفت که دست به کار شود.

در ضمن «کمیته ستار فرصت را از دست نداده کسانی نزد سپهدار فرستادند که او را به گیلان خوانند.»

از آنسوی سپهدار عازم حرکت به گیلان شده بود زیرا در روز ۱۱ محرم تلگرافی از تهران به او رسیده بود که او را یاغی معرفی می‌کرد و تمام درجات و مناصب و القاب او را لغو کرده بودند. از اینسوی هم کمیته ستار زمینه تصرف شهر رشت را فراهم می‌کرد به طوری که بالاخره روز ۱۶ محرم معزالسلطان با همراهی چند نفر دیگر به سراغ آقا بالاخان سردار افخم حاکم گیلان که در باغ مدیریه با مدیرالملک و سردار معتمد و سالار همایون و دیگران میهمان بود رفتند و در آنجا او را کشتند و دسته‌هایی از مجاهدین هم به سراغ نیروهای دولتی رفتند و پس از دو ساعت جنگ شهر را متصرف شدند و قوای دولتی به کنسولخانه روسیه تزاری در رشت پناهنده شدند و به این ترتیب شهر رشت به تصرف شورشیان مشروطه خواه درآمد.

در همین روز معزالسلطان در تلگرافی به آزادیخواهان تبریز چنین خبر داد که «حاکم با ۳۶ حامی دولت مقتول - دو نفر از مجاهدین شهید.» در این روز سپهدار بر روی دریا از تنکابن عازم انزلی بود زیرا روز پیش در تنکابن از خرم‌آباد (که دور از دریاست) به باغ کنار دریا (در محل تنکابن کنونی) آمده بود و همراهان و مجاهدین را از

راه کناره به سمت رشت فرستاده بود و عصر ۱۵ محرم خود با چند نفر از تنکابن با کشتی به قصد انزلی حرکت کرده بود. وقتی که روز دوشنبه ۱۶ محرم به انزلی رسید در غازیان منزل کرد و در آنجا خبر کشته شدن سردار افخم را شنید. ورود سپهدار به انزلی و غازیان موجب مسرت و دلگرمی آزادی-خواهان شد و از او با گرمی استقبال کردند و از جمله شاهزاده حاج شیخ الرئیس قصیده‌ای در تبریک ورود او ساخت که در بیت آخر آن تاریخ واقعه را هم دارد. چند بیت آن چنین است:

ای ظلم از تو مخفی و عدل منجلی

یا قاهر العدو و یا و الی الولی

فتح مبین مبین کام تسو آشکار

نصر عزیز آیه نام تو شد جلی

هر عدل خواه از تو قرین نعم نعم

هر دین تباه از تو دچار بلی بلی

ای میر کامکار سپهدار نامدار

مشهور شهرها شده نام تو دریلی

در آخر الزمان زولی دین شد استوار

چونان که در او ایل اسلام از علی

«انزل من السریر» به سلطان مستبد

آنروز گفته شد که رسیدی به انزلی

روز بعد از ورود به انزلی سپهدار به رشت رفت و در خانه سردار

منصور منزل کرد. در ششم ماه صفر سپهدار شرح واقعه را در

یادداشت‌های خود چنین می‌نویسد:

صبح سه‌شنبه جمعی از اهالی رشت و تبریز آمدند ما را حرکت

به سمت شهردادند در باغ میان کوه جمعی از امرا و اعیان آمدند

عصر ۱۷ محرم وارد شهر رشت ولی چه عرض کنم مردم در چه حال، به حمدالله رسیدیم اسباب امنیت فراهم، انجمن مقدس برقرار ما را هم برای کمیته و ملت، حاکم و رئیس کردند. حالا دولتیان ما را یاغی می‌گویند. مردم بیچاره جز مشروطیت و قانون و مجلس دارالشورا حرفی نمی‌زنند، عرضی ندارند. این دولتیان علیه ما علیه غرض می‌کنند پادشاه بخت برگشته را به بعضی اقدام‌و‌امی دارند حالا ۱۹ روز است که درخانه سردار منصور هستم. همه مردم جمع، تکلیف ادارات داده شده، از هر حیث به حمدالله کارها در نهایت خوبی است تا خواست خداوند چه باشد به تاریخ شنبه ششم شهر صفرالآخر ۱۳۲۷

وقتی که سپهدار وارد رشت شد مورد استقبال عمومی قرار گرفت و پس از تشکیل کمیته و انتخاب شدن به رهبری انقلاب تلگرافهای تبریک از انجمن ایالتی تبریز، ستارخان و باقرخان، از صمصام السلطنه که در اصفهان بود و از انجمن سعادت ایرانیان استانبول که هواخواه مشروطه خواهان بود بدو رسید.

ستارخان گاهی در تبریز می‌گفته است «ایکاش یک شهر دیگری نیز می‌شورید تا محمد علی میرزا نمی‌توانست همه نیروی خود را بر سر تبریز بیازماید.» شهر رشت و شورش دلیرانه کمیته ستار و قیام محمد ولیخان سپهدار، پاسخ‌های مثبتی بود که به این آرزوی ستارخان داده می‌شد علاوه بر آنکه در جنوب هم از ایل بختیاری و شهر اصفهان صدای همین پاسخهای مثبت بلند شده بود.

بدین ترتیب شهر رشت زیر رهبری سپهدار و با مشارکت ملیون و انقلابیون پر جوش و خروش آنجا یکی از کانونهای بزرگ شورش گردید و آزادبخوانی که از ایران گریخته بودند و در شهرهای

قفقاز و یا در جاهای دیگر پراکنده بودند بیشترشان در آنجا جمع شدند. از حوادثی که در این زمان واقع شد این بود که شاهزاده شعاع-السلطنه برادر محمد علی شاه از اروپا از راه انزلی و رشت به تهران باز می‌گشت در آنجا انقلابیون او را توقیف کردند و مبلغ پنجهزار تومان از او گرفتند و او را روانه نمودند.

به این موضوع در ضمن تلگرافی هم که سر جورج بار کلی وزیر مختار انگلستان در تهران به سر ادوارد گری وزیر خارجه آن کشور مخابره کرده اشاره شده است. چند روز بعد از این واقعه مستر چرچیل منشی سفارت انگلیس که از گیلان عبور می‌کرده با سپهدار مصاحبه و ملاقاتی می‌کند که بعد تفصیل آنرا به انگلستان می‌فرستد و متن آن در جلد دوم ترجمه کتاب آبی چاپ شده است. مستر چرچیل چنین می‌نویسد:

... در ضمن صحبت سپهدار اظهار داشت که من در تقویت مشروطه مصمم شده‌ام و مدام می‌کوشم که قشون به مقابله من اعزام نشود در استقرار نظم در رشت مداومت خواهم نمود ولیکن اگر قشون بر علیه من تجهیز بشود مسئولیت نتایج آنرا نمی‌توانم به عهده بگیرم اگر چه من اطمینان دارم که با هر عده قشونی که شاه بتواند گسیل بدارد می‌توانیم مقابله نمائیم. من از این نوع اعمال از قبیل توقیف شعاع السلطنه اظهار کراهت نمودم و سپهدار به من اطلاع داد که: تا حال با این اقدام قفقازیان مخالفت نموده و تهدید نموده‌ام که اگر در تعقیب این روش مداومت بنمایند من از رشت عزیمت خواهم نمود... .

در واقع در رشت از طرف انقلابیون کمیسیونها و کمیته‌هایی تشکیل شده بود از قبیل کمیسیون جنگ، کمیسیون نظام کمیسیون ترتیبات و غیره. عده‌ای قوا هم تا سر پل منجیل مأمور بودند و در آنجا سنگربندی کرده و مراقبت می‌کردند. در داخل شهر اعانات و وجوهاتی گرفته می‌شد

انجمن ایالتی تأسیس شده بود و بر امور نظارت داشت. سپهدار در یادداشتی در ۳ ربیع‌الاول می‌نویسد:

... هنوز ترتیب کارها بجائی نرسیده ، يك عده به سر سنگرها و راهها فرستادیم ، خودمان در شهر . يك هول اعانه‌ای هم انجمن ایالتی حواله داده‌اند از مردم می‌گیرند که بنده از قدر و وضع آن بی‌خبرم . اهالی هم که به غرض یکدیگر هستند حالا که همه را به حرف می‌گذرانیم تا ببینم که سرانجام چه خواهد بود. این رشته سردراز دارد .

در متن اسناد و رونوشت‌نامه‌ها و راپرت‌هایی که از این زمان در دست است گاهی مطالب شیرین می‌توان دید که برای نمونه چند تا از آنها که از طرف مأمورین حفظ شهر نوشته شده است نقل می‌شود:

۲۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۳۸

حضور اعضای محترم کمیسیون جنگ‌دامت تأییداتهم‌العالی عرض می‌شود مشهدی حسین نام شیپورچی که می‌خواست به تهران برود چون او را می‌شناختم نگه‌داشتم مقرر بفرمائید امروزه يك شیپور به او بدهند که شبها لازم است در جلو اداره نظمه بخدمت خود مشغول باشد انتها علی سرباز ملی

۲۸ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۴۰ راپورت

در فقره خانۀ عزیز، مشهدی تقی مجاهد را خواسته بعد از تحقیقات لازمه تقریر کرده است که من با چهار نفر ذیل: مشهدی عباس، امیر، مشهدی غلام حسین، دائی، دو ساعت و نیم از شب گذشته به خانه عزیز رفتیم . در کمال معقولیت يك ساعت و نیم توقف کردیم بعد برخاسته يك تومان خودم، همراهان من هم نفری سه قران دادند.

وقت رفتن ازخانه شیرازی باتفاق غلامخان و اسماعیل رفتم بعد مراجعت کردیم به شرف انسانیّت قسم یاد می کنند که بغیر از این نبوده و نیست . چاکرهم اورا در این تقریرات صدیق می دانم و خودش را هم به حضور مبارک فرستاده ام که تحقیقات حضوری هم بشود امر، امر مبارکست. علی سرباز ملی

۲۸ محرم ۱۳۲۷

نمره ۲۸

کمیسیون محترم ترتیبات

باغ ملی سبزه میدان قریب به انهدام است بعضی تعمیرات از قبیل سیم کشی و غیره لازم دارد که در صورت مسامحه و دفع الوقت منجر بخرابی کلی می شود لزوماً معمار باشی را روانه نمودم که مذاکرات لازمه در این خصوص بفرمائید و هر طوری صلاح دانستید زودتر قرار تعمیرات لازمه داده شود. زیاده تصدیع است

لیله ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۴۹

خدمت ذیمرحمت جناب آقا سیدعلی تیریزی دام اجلاله العالی. از اقدامات وافیه جناب عالی و اهتمام کافیه دونفر برادران مجاهد خودم کمال تشکر و رضایت را در دستگیری سه نفری که علی الرئوس مست کرده اند حاصل کرده ام البته فردا به موجب قانون شرع مجازات آنها داده خواهد شد و امشب راهم در حبس اداره جلیله نظیمه هستند .

هر چند باید از اینجور اشخاص جلوگیری بشود ولی خوب است مقرر بدارید که در خانه کسی سرریز نکنند و مزاحم کسانی که در خانه خود هستند نباید بشوند در خانه خودشان هستند. زیاده عرضی نیست

چون به واسطه بعضی آخوندهای این شهر از اینطور کارها باید جلوگیری شود این است که بی‌نهایت در این باب ممنون شدم و از برادران خودم متشکرم

لیله ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۵۲ راهپورت

یسک‌دسته از مجاهدین تبریز سه نفر مست که عربده می‌کردند گرفته به اداره نظمیّه آورده‌اند بطری عرق و گلاس هم که همراه داشتند فعلاً موجود است آنها را در حبس نگهداشته‌ام یکنفر از آنها هم خوشگل و از اهل تهران است مقرر می‌فرمائید که صبح بحضور مبارک بفرستیم یا آن که مجازاتی کرده مرخص نمائیم؟

امر مبارک حضرت اشرف مطاع

۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۶۲

خدمت ذی‌شرافت جناب جلال‌تمآب اجل عالی آقای مقتدر الممالک رئیس تذکره دام‌اجلاله‌العالی .

عرض می‌شود جناب مستطاب آقای آقا میرزا حسن رشیدی سلمه‌الله تعالی خیال عزیمت روسیه را دارند بذل مرحمت فرموده تذکره به اسم مشارالیه از قرار مشروحه ذیل بفرستید.

اسم - حاج میرزا حسن رشیدی پدر - ملامهدی تبریزی

سن - ۴۴ ریش - قبضه

قامت - بلند علامت - خال صورت سمت چپ

از رشت بروسیه

خواهشمند است که امروز تذکره مرحمت شود.

زیاده عرض نیست

۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۷

نمره ۹۷

خدمت اعضاء محترم انجمن تحقیق ولایت ماسوله زحمت می‌دهد

شرحی که از حسن موافقت خودتان و مراقبت عمده الامراء العظام آقای رشید نظام نایب الحکومه در تشکیل انجمن و ترتیب امورات محلیه آنجا نوشته بودید قرائت نموده و از ارائه حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف آقای سپهدار اعظم مدظله العالی گذرانده از اقدامات شما رضایت حاصل و جواب را صادر فرموده اند که آقای رشید نظام به شما ابلاغ خواهد داشت بنده هم به وسیله این مختصر به همه شما تبریک می گویم و تأکید می کنم که باکمال موافقت و موافقت به اکثریت آراء و قوه مجریه عمده الامراء رشید نظام نایب الحکومه مشغول ترتیب امورات و مواظب اطراف کار خودتان باشید مقرب الخاقان علی عسکرخان هم نوشته آورده است همه نوع مساعدت با خیالات صحیحه شما بکند که انشاء الله همه قسم از دست برد اجانب آسوده و در سایه عدلت مرفه الحال باشید...

۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۷

نمره ۱۳۷

بیست توپ شتل که پارچه آنها پشم مشکی است حسب الحواله کمیسیون محترم ترتیبات از استاد غلامحسین خیاط بابت لباس تننگداران ملی که به سمت سنگر رفته اند دریافت شد فی شهر-

صفر المظفر ۱۳۲۷

چون نمی خواهیم تفصیل وقایع را بنویسیم به همین چند نمونه نامه ها اکتفا می کنیم از مفاد آنها بخوبی معلوم می شود که محمد ولیخان سپهدار حاکم گیلان و رئیس قوای انقلابی به جزئیات امور رسیدگی می کرده تمام راپورتها را می دیده و برای تمام کارها دستور می داده است و به این ترتیب امور انقلاب گیلان جریان داشته است.

جریان انقلاب گیلان و قیام سپهدار مایه و موجب تشویق آزادیخواهان در سراسر ایران شده، به طوری که نه تنها استرآباد و مازندران

سربه شورش برداشتند بلکه در خراسان و کرمان هم قیامهائی به‌ظهور رسید و در این گیر و دار از همه جا چشمها بسوی تبریز و اصفهان و رشت که سپهدار در آنجا نشسته بود دوخته شده بود و این وضع در ادبیات انقلابی آنروز هم منعکس می‌شد.

برای مثال می‌توان چند قطعهٔ زیبا را از اشعار و از روزنامه‌های آنروز نقل کرد که در کتاب «اشعار سیاسی ایران جدید» تألیف ادوارد براون چاپ انگلستان درج شده است.

قطعهٔ اول از روزنامهٔ نسیم شمال نقل شده و اثر سید اشرف‌الحسینی مدیر آزادیخواه نسیم شمال سابق است و متن آن این است:

شده گیلان دگر باره پرانوار

زیمن مقدم سعد سپهدار

سزد گیلانیان یکسر نمایند

غبار مقدمش را کحل ابصار

جهانگیرا، امیرا، دستگیرا

که نامت منتشر گشته در اقطار

به‌عمر خود ندیدست و نبیند

چو تو ملت پرستی هیچ دیار

ز دیلم گر عیان شد آل بویه

ز تنکابن چو تو گشته پدیدار

میان صد هزاران خلق چون دید

خدایت لایق هر شغل و هر کار

ز لطف خویش برگوش دلت گفت

که هان بشتاب و گیلان را نکهدار

نکهدارش که نامت باد باقی

نکهدارش که عمرت باد بسیار

الا تارایت مشروطه برپاست

هلا تا جام مشروطه است سرشار

همیشه باد مداح تو اشرف

نگهدارت خداوند جهاندار

قطعه‌ی زیر نیز از روزنامه‌ی نسیم شمال در کتاب مزبور نقل

شده است:

روشن و تابنده باد نام سپهدار

باقی و پاینده باد نام سپهدار

هم بفلک ثبت در جراید عرشی

هم به زمین زنده باد نام سپهدار

قصیده‌ی مستزاد زیر اثر ملک‌الشعراء بهار در آن زمان در روزنامه‌ی

خراسان چاپ مشهد درج شد و بعدها در تهران هم انتشار یافت. این

قصیده، هم در کتاب براون و هم در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی

نقل شده است^۱:

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست

کار ایران با خداست

مذهب شاهنشاه ایران ز مذهبها جداست

کار ایران با خداست

شاه مست و میرمست و شهنه‌مست و شیخ مست

مملکت رفته ز دست

هردم از دستان مستان فتنه و غوغا بیاست

کار ایران با خداست

هر دم از دریای استبداد آید برفراز

موجهای جانگداز

۱- صفحات ب و ج تاریخ احزاب سیاسی ملک‌الشعراء بهار جلد اول سال

۱۳۲۳، تهران

زمین تالابم کشتی ملت بگرداب بلاست
 کار ایران با خداست
 مملکت کشتی، حوادث بحر، استبداد خس
 ناخدا عدلست و بس
 کار پاس‌کشتی و کشتی نشین با ناخداست
 کار ایران با خداست
 پادشه خود را مسلمان خواند و سازد تباه
 خون جمعی بی‌گناه
 ای مسلمانان در اسلام این ستمها کی رواست
 کار ایران با خداست
 شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست
 زینکه طینت باک نیست
 دیده خفاش از خورشید در رنج و عنامت
 کار ایران با خداست
 روز و شب خندد همی بر ریش ناچیز وزیر
 سبقت تیسز امیر
 کی شود زمین ریشخند زشت کار ملک راست
 کار ایران با خداست
 باش تا آگه کند شه را از این نابخردی
 انتقام ایسزدی
 انتقام ایسزدی بر سر است و نابخرد گیاست
 کار ایران با خداست
 سنگر شه چون بدوشان تپه رفت از باغ شاه
 تازه‌تر شد داغ شاه
 روز دیگر منگرش در سر حد ملک فناست
 کار ایران با خداست
 باش تا خود سوی ری تازد ز آذربایجان
 حضرت ستارخان

آنکه تویش قلعه کوب و خنجرش کشور گشاست
 کار ایران با خداست
 باش تا بیرون زرشت آید سپهدار بزرگ
 فسر دادار بزرگ
 آنکه گیلان زاهتمامش رشک اقلیم بقاست
 کار ایران با خداست
 باش تا از اصفهان صمصام حق گردد پدید
 نام حق گردد پدید
 تا ببینم آن که سر ز احکام حق پیچد کجاست
 کار ایران با خداست
 خاک ایران بوم و برزن از تمدن خورد آب
 جز خراسان خراب
 هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
 کار ایران با خداست

در این اوقات تبریز بیش از پیش در فشار قرار می گیرد.

دولت مرکزی محمد علی شاه از يك طرف به تبریز فشار می آورد و از طرف دیگر نیز شروع به تهدید سپهدار می کند. از جمله شورای وزیران محمد علی شاه تلگرافی برای جدا کردن مردم از سپهدار مخابره می نماید که سر جورج بارکلی در گزارش تلگرافی خود به وزیر خارجه انگلستان شرح آنرا چنین نقل کرده است:

تلگرافی از طرف مجلس شورای وزراء به اعیان رشت مخابره شده است و سواد آنرا وزیر امور خارجه برای من فرستاده است تلگراف مزبور مشعر بر رد نمودن سپهدار و اخطار به اعیان است که اگر آنها سپهدار را به سمت حکومت به شناسند دولت از تمام اطراف و جوانب قشون به گیلان گسیل خواهد داشت و آن وقت

نه فقط به مقصرین بلکه به اشخاص بیگناه هم صدمه وارد خواهد شد.^۱

شهر تبریز نه تنها زیر فشار قوای دولتی بود بلکه قشون روس هم به سوی تبریز حرکت کرده بود.

به همین جهت علمای نجف آقاییان محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی که جداً از نهضت مشروطه خواهی طرفداری می کردند تلگرافی به رشت و اصفهان فرستادند و از سپهدار و صمصام السلطنه استمداد کردند. متن این تلگراف که در ۲۲ صفر ۱۳۲۷ فرستاده شده این است.^۲

نجف ۲۲ صفر. توسط انجمن سعادت رشت جناب اشرف سپهدار،
جناب صمصام السلطنه - اصفهان
تبریز. بحضور حمایت فوری دفاع عاجل برادر مسلم واجب
محمد کاظم خراسانی عبدالله مازندرانی

فتح قزوین

سپهدار که مدتی در رشت مانده بود پس از این وقایع مصمم به حرکت تهران می شود به طوری که در یادداشت ۲۳ ربیع الاول خود می نویسد:

انشاءالله تعالی برای خدمت به ملت امیدوارم که صبح شنبه ۲۵ حرکت بنمایم و بخواست خداوندی این ملت را آسوده و این درباریان و شاه بدبخت را بجای خود بسزا برسانیم.

سپهدار روز ۲۵ ربیع الاول به طوری که در این یادداشت نوشته

۱- صفحه ۲۰۵ جلد دوم کتاب آبی.

۲- نقل از صفحه ۳۹۵ جلد سوم تاریخ مشروطه ایران چاپ دوم ۱۳۲۲.

است از رشت حرکت نکرد ولی به قوای خود که در منجیل بود دستور پیشروی بسوی قزوین را صادر کرد و خود او هم برای رجال و اهالی قزوین نامه‌ها فرستاد.

شب ۱۴ ربیع‌الثانی در موقعی که در قزوین جشن تولد محمد علی شاه بر پا می‌شد مجاهدین بسرکردگی یفرمخان و منتصر الدوله و دیگران به شهریورش بردند دارالحکومه را گرفتند و شهر را متصرف شدند. تصرف قزوین بدون جنگ و خونریزی زیادی انجام یافت و این گذرگاه راههای عمده شمال و مغرب به آسانی به دست نیروی انقلابی افتاد.

از مطالب گفتنی در این فتح این است که قاسم آقا سرتیپ قزاق خانه که در زمان توپ بستن مجلس برای اظهار خدمت به صاحب منصبان تزار خوش رقصی‌ها کرده بود گرفتار شد و پس از محاکمه کوتاهی تیرباران گشت و بدین ترتیب انتقامی از خون ناحق بعضی آزادیخواهان گرفته شد.

سپهدار که حدود سه ماه و نیم از اقامتش در رشت می‌گذشت عازم قزوین شد در حالی که کنسول روسیه تزاری به او توصیه می‌کرد که از حرکت صرف‌نظر کند.

سر جورج بار کلی در گزارش تلگرافی ۶ مه ۱۹۰۹ خود به‌ادوارد گری می‌نویسد:

همکار روسی من به قونسول رشت خودش تعلیمات داده که برای امتناع اصلاح سریع بین شاه و ملتش به سپهدار اصرار بنماید که جلو آمدن در راه رشت به تهران را موقوف بدارند.^۱

در تلگراف روز بعد خود می‌نویسد:

میگویند خیال میلیون رشت این است که شاه را از سلطنت خلع بنمایند.^۲

در این موقع محمد علی شاه بر اثر انقلابات تبریز و رشت و اصفهان و توصیه‌های سفارتخانه‌های انگلیس و روس، تصمیم گرفت که مشروطیت از دست رفته را دوباره باز پس بدهد و این تصمیم را می‌خواست در روز ۱۴ ربیع‌الثانی که روز تولدش بود اعلام دارد و خبر این قضیه قبلاً به سپهدار هم رسید. اما درباریان مخالف مشروطیت تظاهرات مخالفی کردند و از این کار مانع شدند ولی بالاخره شاه چهار روز بعد دستخطی در باب اعطای مجدد مشروطیت صادر کرد که متن ترجمه آن را از روی گزارش وزیر مختار انگلیس که در کتاب آبی چاپ شده است نقل می‌کنیم:

از آنرویکه به خواست خدا ما ولیعهد ایران شدیم همیشه گمان می‌کردیم که خرابیهائی که در این مملکت شش هزار ساله که وطن عزیز ماست وجود دارد بدون اتفاق ملت با دولت ممکن نیست که رفع بشود و ما همیشه در این خیال بودیم تا این که ملت ایران ما را این مقصود کمک نموده و امتدعای مشروطیت از پدرشاهنشاه مرحوم ما نمود.

تلگراف و کاغذهایی که من به مرحوم پسر معظم خود فرستاده‌ام هنوز هم موجود است و همراهی ما را با ملت ثابت می‌نماید. بعد از اعطای مشروطیت وقتی که ما تهران آمدیم زحمت کشیدیم تا این که پدر مرحوم ما آنرا امضاء نمود.

وقتی که ما به تخت نشستیم سعی کاملی برای برقراری مشروطیت و عظمت مجلس شورای ملی نمودیم لیکن تحریکات مفسدین همانطوری که بر همه معلوم است به اندازه‌ای اثر بد به خیال ما بخشید و باندازه‌ای ما را مأیوس نمود که تصور نمودیم که این حرکات ناگوار مجلس اسباب رفع اشکالات ایران نخواهد بود. به این جهت ما مصمم شدیم که موافق قانون معموله تمام ممالک مجلس را منفصل نمائیم لیکن در ۱۹ شهر شوال وقتی که ما می‌خواستیم مجلس را دو مرتبه باز نمائیم اوضاع طوری بود که

هر شخص عاقلی گمان می نمود که نتیجه این اقدام جز خوریزی چیز دیگر نخواهد شد. اما مدتی مشغول رفع این موانع بودیم حال آنکه وقت متناسب و اشکالات رفع شده است ما خوشحالیم که به موجب این دستخط حکم به افتتاح مجلس موافق همان مشروطه سابق بدون هیچ تغییری بنمائیم.

هم چنین ما حکم می نمائیم که عده ای از ملتیان عالم که طرف اعتماد دولت و ملت باشند داخل در شورای مملکتی شده و هر چه زودتر ممکن شود ترتیب قانون انتخابات را بدهند.

وقتی که قانون انتخابات حاضر شد انتخابات شروع شده و همین که دو ثلث و کلا حاضر شدند مجلس شورای ملی در بهارستان افتتاح خواهد یافت.

محمد علی شاه قاجار

محمد علی شاه در همان روز دستخط دیگری هم با خط خودش نوشت که آنرا هم از کتاب مذکور نقل می کنیم بدین قرار:

حالا که ما مصمم شدیم دو مرتبه مجلس را باز نمائیم به عموم حکام ولایات امر می نمائیم که تمام اشخاصی که متهم به تقصیر پلتیکی شده اند در هر نقطه ایران باشند بدون استثناء معفوند و هیچ کس حق مزاحمت به آنها ندارد.

هم چنین ما حکم می نمائیم که تمام اشخاصیکه مفصله شده اند آزادند که مراجعت نموده بهر کجا که بخواهند بروند. بعلاوه ما حکم می نمائیم که این دستخط در داخله و خارجه اعلان شود.

سپهدار در ۱۷ ربیع الثانی وارد قزوین شد و از او استقبال شایانی کردند که به شرح آن در یادداشت ۲۸ همین ماه خود اشاره کرده است. روز بعد بود که فرامین شاه انتشار یافت، سپهدار با شادمانی آنرا نشان پیروزی و حصول آرزوهای خود دانست و دستور داد آنرا در شهر اعلان کنند و جشن بگیرند. ولی همراهان سپهدار از این

تلگرافات شاه خیلی مطمئن و راضی نبودند زیرا تلگراف شاه روشن نبود و به علاوه هنوز گفتگو بر سر کلمات مشروطه در مورد تقاضای آزادیخواهان و مشروعه مورد ادعای محمد علی شاه و طرفدارانش قطع نشده بود و به این جهت معزالسلطان تلگراف زیر را از قزوین برای محمد علی شاه فرستاد:

امروز دستخط تلگرافی از اعلیحضرت همایونی زیارت شده، ولی معین نشده بود که همان قانون اساسی که حجج اسلام تصدیق کرده و اعلیحضرت به صحنه مبارک موشع فرمودند همانست یاخیر مستدعی می‌باشم که دستخط... شرف صدور یابد که پارلمان را فوری افتتاح فرموده و همان قوانین اساسی و انتخاب... م‌جری شود.

معزالسلطان و عموم مجاهدین^۱

به این ترتیب مجاهدین از مبارزات خود دست نکشیدند و آماده بودند تا کار را یکسره کنند و مصمم بودند که به سمت تهران پیش بیایند.

در تهران محمد علی شاه به دستگیری سعدالدوله وزیر خارجه‌اش در پیش سفارتخانه‌های روس و انگلیس اقدام می‌کرد که شاید آنها مانع از آمدن مجاهدین به تهران شوند و آنها هم مشغول اقدام بودند. سر جورج بارکلی در تلگراف ۱۱ مه ۱۹۰۹ (۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷) به سر ادواردگری وزیر امور خارجه انگلستان چنین گزارش می‌دهد:

همکار روسی من می‌نویسد که نفوذ کلام خود را حتی المقدور به سپهدار بکار برده است لیکن مثمرثمری نشده است و گمان می‌کند که به واسطه عدم رضایت از شاه احتمال دارد از محل اقامتش

قزوین به تهران حرکت نمایند.

و در تلگراف روز بعد خود می‌گوید:

همکار روسی من به من اطلاع می‌دهد که دومرتبه به توسط یکی از نایب‌های سفارت در قزوین با سپهدار مذاکره و به او گوشزد نموده است که شاه تمام خواهش‌های ملتیان را قبول کرده است و همچنین اصرار نموده است که سپهدار جلوگیری از پیش‌آمدن رولوسیونرها بکند^۲

در دنبال این تلگراف است که سرادواردگری وزیر امور خارجه انگلستان به سر جورج بار کلی وزیر مختار انگلیس در تهران دست‌ورزی را مخابره می‌کند:

شما می‌توانید که با همکار روسی خودتان متحداً با سپهدار مذاکره نمائید و به علاوه به او گوشزد کنید که البته ملتیان باید از فرمان شاه راضی بشوند و به او اصرار نمائید که قبول بکند. به او بگوئید که اگر شاه خواست برخلاف قول خودش عمل نماید و اصلاحاتیرا که قول داده است به موقع اجرا نکند، نماینده دولتین به آن اعلیحضرت همراهی نخواهند نمود.

سر جورج بار کلی اقداماتی می‌کند ولی در تلگراف دو روز بعد خود می‌نویسد:

وزیر امور خارجه به من و همکار روسی من اطلاع داد که او از خیالات سپهدار راضی نیست.

بر اثر پافشاری مجاهدین در قزوین و توصیه‌های نمایندگان روس و انگلیس، محمد علی شاه ناچار دستخط دیگری در ۲۸ ربیع الثانی در دنبال دستخط‌های قبلی خود صادر می‌کند و در آن تجدید مشروطیت

و برقراری قانون اساسی را به همان شکل که مورد درخواست مجاهدین و انقلابیون بود کاملاً قبول می‌کند. در این فرمان چنین گفته می‌شود:

هرچند که رفاهیت و خوشوقتی رعایای ما که اولاد‌های معنوی ما هستند در پیشگاه ملوکانه ما منظور و اتحاد ملت و دولت مقصود عمده ذات همایونی ما بوده است. چون توضیح در همراه باعث رفع اشتباه و حصول اطمینان است پس برای این که مقصود خودمان را ظاهر ساخته و نیت مقدسمان را ثابت نمائیم و برای این که اذهان عمومی را مطمئن و اسباب دلگرمی رعایا را فراهم نمائیم و هم چنین توضیحی به فرمان سابق داده باشیم ما می‌نویسیم که مشروطه ایران بر وفق همان ۱۵۸ مواد قانونی برقرار است و این مواد مایه آسایش و ترقی ملت ایران خواهد شد.

۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ محمدعلیشاه قاجار

محمدعلی شاه پس از این فرمان از شهر تهران خارج شد و برای احتیاط به سلطنت آباد شمیران رفت.

سپهدار هم ظاهراً از صدور این فرمان راضی و خشنود بود زیرا در یادداشت ۲۸ ربیع‌الثانی خود چنین می‌نویسد.

امروز که ۲۸ است الان ده روز است در قزوین هستیم بحمدالله به مقصد و مقصود خود که تحصیل مشروطه بود نائل شدیم و شکر الهی را بجا آوردیم روسفید دنیا و آخرت شدیم. آرزوی ما همین بود. حالا با تهران مشغول بعضی سؤال‌جوابها هستیم.

محمدولی سپهدار اعظم

امروز که ۲۸ است در خانه مجدالاملام قزوینی هستیم فردا را به باغ خودم پهلوی دروازه می‌روم که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم به واسطه خدمت به ملت و تحصیل اعاده مشروطیت.

محمد علی شاه و درباریان مستبد او از قبیل امیر بهادر جنگ که

اکنون از مدتی پیش «سپهسالار اعظم» هم نامیده می‌شد، مفاخر المملک و مجلل السلطان و نظایر آنها غدارتر و دروغگو تر از آن بودند که به آسانی مورد اعتماد آزادیخواهان و مجاهدین قرار گیرند و به همین جهت مجاهدین تنها به این فرمانها دلخوش نشدند و درخواستهای مکرری که شامل ده ماده بود فرستادند و شروع انتخابات مجلس را خواستند و به این ترتیب گفتگو با تهران جریان یافت و همین موضوع است که در یادداشت سپهدار هم بدان اشاره شده است.

به همین جهت سپهدار مدتی در قزوین ماند و از اینجا از یکسو با تهران در گفتگو بود و از سوی دیگر با مراکز انقلابی ارتباط داشت و مکاتبه می‌کرد.

نامه زیر که از انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول ارسال شده است یکی از اسناد گرانبها و جالب توجه است و چون ارزش تاریخی بسیار دارد و متن آنها هم تاکنون منتشر نشده است عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم که چنین است:

انجمن سعادت ایران
اسلامبول

عنوان تلگرافی
انجمن سعادت - اسلامبول

مورخه ۱۲ شهر جمادی الاول ۱۳۲۷

نمره ۱۳

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف آقاي سپهدار اعظم دام اقباله. عرض می‌شود دستخط مبارك مورخه ۵ ربیع الثانی زیارت شد. برطبق شرحی که در خصوص تجاوز عساکر روس در ایران مرقوم فرموده بودید که غیر از افتتاح راه و رساندن آذوقه مقصدی ندارند دو طغرا تلگراف که شاهد بر صحت فرمایشات آنحضرت مستطاب عالی است، از تبریز در تاریخ ۱۰ ربیع الثانی و ۱۷ سنه ۱۳۲۷ رسیده اند به مضمون ذیل: توسط انجمن سعادت - نجف حضور مبارك آقای آخوند و آقای مازندرانی دام ظلها، از عناد

دولتیان دوهزار قشون روس وارد تبریزالغوثالغوث اقدامات آن ذوات معظم به مقامات لازمه خصوصاً به سلطان جدید مفید ونصیحت آخری به تهران و اتمام حجت در لزوم اعاده مشروطیت و اتحاد دولت و ملت و اعاده سالدات به لسان رطب شاید بی ثمر نباشد. انجمن ایالتی - ستار

ایضاً انجمن سعادت - نجف - حضور مبارک آیات الله خراسانی و سازندرانی مدظلهها، عناد و اصرار دولت در مخالفت ملت، دولتین همجوار را وادار به مداخله و عبور دادن قشون روس برای رفع محاصره تبریز و باز کردن راه ارزاق و اجبار دولت به دادن مشروطیت نمود. بدین جهت تلگراف در اعلان مشروطیت مجملاً از طرف دولت صادر، انجمن ایالتی در شرایط او با دولت مشغول مذاکره، قوای ملی کماکان باقی از، آن ناحیه مقدس کسب تکلیف می نمایند، قشون روس به تصویب دولت انگلیس موقتاً داخل شده و قول داده اند که زودتر بلاشرط عودت نمایند. احمد قزوینی

خدا، مفسهین و مغرضین را که تیشه برداشته شب و روز بر ریشه مشروطیت می زنند، خوار و ذلیل گرداند. به حمد و الله که این همه تعویق امورات ملیه و خرابی وطن از فساد و اغراض این قبیل اشخاص بی وجدان و بی شرف به ظهور آمده، خلاصه مطلبی که فوری و قابل دقت و اعتنا است این است که بنا به لزوم میرم باید به همه حال اردوی اصفهان و اردوی مبارک حضرت اشرف عالی تا دم دروازه تهران برود و تا قطع ماده استبداد باید همه جا پروگرام اردورا مطابق ذیل تلگراف و اعلان فرمائید چنانچه عثمانیها کردند تا محاصره اسلامبول چنان رفتار نموده و بعد از محاصره نهایت مقصودشان را فعلاً اجرا نمودند:

اولاً - مقصد اردو، فقط تسامین استقرار مشروطه و آسایش

مملکت است.

ثانیاً - عموم اهالی ولشگریان بی طرف از هر جهت در تحت تأمین اردو و از هر گونه تعرض مصون است.

ثالثاً سفراء محترم و تبعه اجانب مهمانهای عزیز ایرانیانند و لازمه احترام و محافظه ایشان یکی از اصول مقاصد اردو است. رابعاً هر کس از نظامی و غیر نظامی برخلاف اردو حرکتی نماید و به هر طریقی مشکلاتی به اجراء اردو وارد آرد در حکم دشمن ملت و محارب با ملت شمرده خواهد شد.

به هر وسیله است حضرت مستطاب عالی تلگرافاً جناب صمصام السلطنه را ترغیب و تشویق به حرکت فرمائید و پروگرام مزبور فوق را هر چندی که تلگرافاً عرض نموده ایم حضرت اجل هم اخبار نمائید که به جهت حرکت موقعی بهتر از این نمی شود. مملکت در خطر و دول معظمه خارجه هم از فساد و ستمکاری محمدعلی شاه اطلاع کامل به هم رسانیده اند ابدآ به مقام توسط نخواهند آمد عموماً منتظر حرکت این دو اردوی حریت طلب و آزادی خواه هستند.

الحق والانصاف اقدامات عاقلانه و غیورانه آن ذوات محترم تمام اروپا را در حیرت گذاشته ولی همه وقت از این خادمان در خصوص تاخیر حرکت اردوی مبارک ایضاحات می خواهند. باری به همه حال وقت حرکت است. این حس ملیت که از آن حضرت بروز و یکباره بدون خودداری در راه آزادی وطن و استخلاص ملت از زیر زنجیر اسارت استبداد متحمل هزاران زحمات شده اند اهمیت زیاد دارد. حتی دانشمندان فرنگستان، اشخاصی را که این حس وطنداری از آنها به ظهور می رسد، در جزو فلاسفه می شمرند.

بدیهی است عاشقان وطن را که میجاری فیض عزت نفس را در قوام عزت ملی و غیرت نوعی دانسته اند، چه مقصود و مقصدی غیر از دادن ترقیات ملیه و چه آمسال معززی غیر از منسوبیت یک دولت محشتم تصویر می شود. خاصه برای امثال حضرت مستطاب

اجل عالی که همه مراحل زندگانی را در اقصی الامال سیر فرموده و دیگر تمایلات بشری را در نظر مبارک اهمیتی باقی نمانده چنانچه یگانه مکافات فداکاران قومیت همان حس شرف و حیثیتی است که در وطن و ملت خود می بیند از خدای پاک درخواست می نماید که حضرت اجل عالی را نایل همین مکافات شرافت آیات نموده و به دیدار عزت ایران و شرافت ایرانیان موفق و مقصی- المرام فرماید.

در ضمن اظهار حسیات خالصانه متوقع ارجاع خدمات هستیم، معلوم است که اینجانبان را از فیض زیارت دستخط مبارک و شرح وقایع آن سامان محروم نخواهند گذاشت.

انجمن سعادت

به موجب خبر صحیحی که از پاریس رسیده است، محمدعلی شاه می خواهد که قبل از انعقاد مجلس شورای ملی در تهران به رهن گمرکات روس استقراضی نماید و از اروپ نظار مالیه بیاورد. البته حضرت مستطاب اشرف عالی را لازم است که جهت جلوگیری بزودی پروتست نمایند که قبل از انعقاد مجلس شورای ملی ملت قبول ندارد و به ادای وجه قرض شده ابداً ملت ایران، ذمه دار نیست بعد پروتست نامه را به واسطه جراید و مکتوبات و لوائح و اعلانات به تمام نقاط ممالک خارجه و به سفرای دول معظمه برسانند.

انجمن سعادت

فتح قم

بطوری که قبلاً هم اشاره کردیم پس از انقلاب و عصیان تبریز و هواداری آزادیخواهان آنجا از مشروطیت بتدریج از نقاط دیگر ایران هم سروصدا برخاست که یکی از قویترین و با نفوذترین آنها

صدای تنکابن و گیلان و قیام سپهدار بود که جریان آنرا دیدیم. یکی دیگر از این قیام‌ها نیز که نقش عمده‌ای در احیای مشروطیت داشته است نهضت و قیام بختیاری‌ها در جنوب ایران است.

حاج علی قلیخان سردار اسعد رئیس ایل بختیاری در پاریس بود و در آنجا هم مانند اسلامبول ایرانیان تبعید شده یا ناراضی کانون فعالیتی داشتند و از جمله سردار اسعد را تشویق کردند که برای برانداختن استبداد محمد علی شاه دست بکار شود و او هم مرتضی قلی خان بختیاری را با پیامی به ایران فرستاد و دستور قیام به ایل خود صادر کرد.

مرتضی قلیخان به تهران آمد و بدون این که کسی از مأموریت او مطلع شود حتی با محمد علی شاه هم ملاقات نکرد و به اصفهان رفت. چند روز بعد خبر اغتشاش بختیاری بلند شد و ایسن ایل به فرماندهی صمصام السلطنه به اصفهان حمله بردند و آنجا را متصرف شدند و صمصام السلطنه حکومت را بدست خود گرفت و از این زمان تا موقع آمدن حاج علیقلی خان سردار اسعد در ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۷ ریاست نهضت جنوب را بعهده داشت و قیام او هم یکی از مایه‌های امیدواری آزادیخواهان ایران بود بطوری که در قصیده مستزاد استاد بهار، نام صمصام را هم بدنبال نام ستار و سپهدار می‌بینیم.

حاج علی قلیخان در ۱۵ ربیع الثانی یعنی یک روز بعد از فتح قزوین به دست مجاهدین شمال، از راه محمره (خرمشهر امروز) و (خوزستان امروز) به اصفهان وارد شد و ریاست نهضت جنوب را به دست گرفت:

در این زمان بود که سپهدار از رشت به قزوین آمده بود و نامه انجمن سعادت که آنرا نقل کردیم صادر شده بود.

بطوری که از همان نامه پیداست بر اثر تشویقات انجمن سعادت

ایرانیان اسلامبول و علمای آزادیخواه نجف و توصیه‌های محمد ولیخان سپهدار، سردار اسعد هم برای همراهی به نهضت شمال و تصرف تهران عازم شد و پس از بالغ بر چهل روز اقامت و توقف در اصفهان در ۲۷ جمادی الاول با ۷۰۰ سوار از اصفهان حرکت کرد و چون امیر مفتحم بختیاری برادرش که طرفدار محمدعلی شاه بود با عده‌ای قوای دولتی در کاشان بود بدون این که به آنجا برود از راه نیزار به قم آمد و یک هفته بعد وارد قم شد و ستاد خود را در این شهر مستقر کرد و فوراً با سپهدار که ستادش در قزوین بود ارتباط حاصل کرد و خود را زیر فرمان او نهاد.

در تلگرافی که سر جورج بارکلی به وزیر مطبوع خود در لندن راجع به این موضوع در ۲۵ ژوئن ۱۹۰۹ (پنجم جمادی الثانی ۱۳۲۷) می‌فرستد می‌گوید:

سردار اسعد امروز صبح زود وارد قم شد و امشب هم ژنرال قنسول روس وارد خواهد شد. بختیاریهایی که به قم وارد شده اند تقریباً ۵۰۰ نفر می‌باشند و تلگرافی به سپهدار نموده اند که سردار اسعد با ۱۰۰۰ نفر بختیاری می‌آیند و تماماً تحت فرمان سپهدار خواهند شد. این مخابره را در تهران فهمیده‌اند. این تلگراف بی‌اندازه باعث تشویش و اضطراب دولتیان شده است.

بدین قرار شهر تهران حالا از دو طرف مورد تهدید ملیون قرار گرفت. از مغرب به وسیله قوای سپهدار که در قزوین بودند و از جنوب به وسیله نیروهای سردار اسعد که در قم بودند و آنها هم خود را زیر فرمان سپهدار قرار می‌دادند.

به سوی تهران

طبعاً سقوط قم و نزدیک آمدن مجاهدین بختیاری در عزم و همت

ملیون شمال که در قزوین بودند، بی اثر نبود. زیرا سپهدار که تا این وقت در قزوین مانده بود و مشغول مذاکره با تهران بود حالا مصمم به حرکت شد. در روزهای پیش از آن مذاکرات بسیاری با او شده بود و حتی به او می گفتند که علاوه بر این که منظورهای شما حاصل شده و مشروطیت اعلام می شود حکومت گیلان و مازندران هم به شما واگذار می گردد و شما از قزوین باز گردید. همانطور که بلافاصله پس از ورود سردار اسعد همین حرفها به او هم گفته می شد. باید یاد آور شد که در این زمان سفارتخانه های روس و انگلیس در ایران خیلی فعال بودند و نقش رابطه و واسطه ای را میان دربار محمد علی شاه و نیروهای مجاهدین بازی می کردند. و این بدانجهت بود که از دو سال پیش روس و انگلیس با پیمان ۱۹۰۷ و از ترس قوای دول متحد آلمان و اطریش و هنگری در مرکز اروپا با وساطت دولت فرانسه اختلاف خود را در آسیا به کنار گذاشته متحد شده بودند و از جمله ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند و نمایندگان آنها هم در ایران با هم ارتباط و همکاری نزدیک داشتند و در ضمن در جریان نهضت مشروطیت فعالیت بسیار می کردند. آنها می خواستند که قوای مجاهدین به تهران وارد نشود و محمد علی شاه، هم مشروطیت را مجدداً اعلام کند، و هم از ترس نیروهای مجاهدین، بیشتر به آنها متوسل و پناهنده شود و به همین جهت نمایندگانی از دو دولت به پیش سردار اسعد و سپهدار می رفتند و مذاکراتی می کردند. اما این هردو سردار عدم اعتماد خود را به وعده های محمد علی شاه و تصمیم قاطع خود را برای احیای مجدد مشروطیت اعلام می داشتند و مصمم بودند که طبق قرارها و موافقت های فیما بین و ترتیبی که با انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول داده شده بود به تهران بیایند.

وقتی که این عزم، جزم شد، سعدالدوله وزیر امور خارجه و کفیل

ریاست‌الوزرای محمدعلی شاه باز به سفارتخانه‌ها متوسل شد و سفارت روس آخرین کوشش خود را به صورت اولتیماتومی برای منصرف ساختن سپهدار از حرکت به تهران بکار برد و پیامی به مضمون زیر برای سپهسالار فرستاد:

جناب اشرف آقای سپهدار اعظم.

حسب الامر دولت بهیه امپراطوری به آن جناب اعلام می‌شود که باید بفوریت با معدودی از همراهان خودتان به تهران حرکت و از خیال حمله صرف‌نظر کنید و پس از ورود مستقیماً به منزل جناب سعدالدوله بروید. در این صورت شئونات و اموال و اتباع شما مصون و مورد ضمانت دولت بهیه امپراطوریست و الا اگر بطور حمله به اتفاق مجاهدین بخواهید به تهران حرکت کنید دولت بهیه امپراطوری قویاً جلوگیری خواهد کرد.

سپهدار اعظم به این موضوع بدین مضمون پاسخ می‌دهد که:

چون ما شیعیان مجبور به اطاعت از امر علمای اعلام و حجج اسلام هستیم و نظر به اینکه آیت‌الین و حججین اسلام آقایان ملاعبدالله مازندرانی و آخوند ملا کاظم خراسانی حکم گرفتن مشروطیت را صادر فرمودند، این جانب به وظیفه ملی و مذهبی خود قیام و در رأس مجاهدین غیور خود به حمدالله فاتحانه به قزوین ورود نمودم، از اینجایم به عون‌الله تعالی به طرف تهران خواهم رفت.

من به وظیفه ملی خویش قیام نموده و خواهم نمود. دولت امپراتوری هم قادر است به وظیفه خود رفتار کند.

باوجود این ظاهراً سپهدار راضی می‌شود که به ضمانت سفارت روس برای مذاکره صلح و برقراری مجدد مشروطیت به تهران برود ولی گویا در اثر مشورت با سایر همراهانش از این عزم منصرف می‌گردد و مصمم می‌شود که از قزوین به طرف تهران پیشروی نماید

و به همین قصد در ۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ حرکت می‌کند. در همین موقع است که شرح زیر را می‌نویسد:

چون ماندن قزوین به طول انجامید و باز کار تهران ناتمام، اگر چه به تهران با اطمینان سفارت روس احضارم کردند، لهذا امروز با يك عده همراهان متوکلا علی‌الله حرکت و الان که چهار ساعت به غروب مانده است در قریه شریف‌آباد ملکی خودم هستم و انشاءالله عازم تهران می‌شویم، اگر یار باشد مرا ماه و هور، هرچه لابه به شاه ایران کردیم به کار نیامد.
بسی لابه کسردم به اسفندیار
نیامد برش لابه کردن به کار
تو دانی و دیدی ز من بندگی
نپذیرفت و سیر آمد از زندگی

پس از يك شب توقف در شریف‌آباد سپهدار به ینگگی امام، نیمه‌راه قزوین و تهران جلو آمد و چند روز در آنجا ماند تا هم بقیه مجاهدین برسند و هم باز با تهران مشغول مذاکره و مکاتبه و تلگراف شد. چند روز بعد یعنی ۱۴ جمادی الثانی عازم پیشروی به سمت کرج بود زیرا به قراری که باز می‌نویسد:

خیلی تلگرافات مؤثر به شاه و وزرای ایران کرده‌ایم به تهران، مؤثر نشد، جواب مهملات داده‌اند.

حرکت سپهدار از قزوین مایه ترس محافل درباری و مستبدین تهران و تعجب سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس که تصور می‌کردند سپهدار و مجاهدین پیشروی نخواهند کرد، شد. به طوری که در گزارشی که چند روز بعد به تاریخ ۱۲ ژوئیه (۲۲ جمادی الثانی) سر جورج بارکلی برای وزارت امور خارجه لندن می‌فرستد اشاره به این پیشروی می‌کند و می‌نویسد:

... خبر رسید که سپهدار از قزوین حرکت نموده و چندان مسافتی از تهران دور نیست، عجیتر آن که در چند روز قبل سپهدار قبول کرده بود که خود را از فدائی‌ها خارج کرده و برای صلح به طرف تهران بیاید در صورتی که از طرف سفارت روس امنیت او را ضمانت نمایند.

خبر پیشروی سپهدار که به اردوی سردار اسعد می‌رسد، آن اردو هم روز ۱۲ جمادی‌الثانی از قم به طرف تهران پیشروی می‌کنند و در رباط کریم شهریار مستقر می‌شوند.

فتح کرج

موقعی که سپهدار قصد حرکت و پیشروی به کرج دارد اتفاق ناگواری روی می‌دهد که سپهدار در یادداشت‌های خود مسئولیت آن را به عهده عجله و نافرمانی یفرم‌خان می‌گذارد زیرا به قراری که سپهدار می‌نویسد تمام فرماندهان را برای پیشروی به کرج جمع می‌کند و قرار می‌گذارند که:

«همگی در حصارک نزدیک کرج جمع شوند و از آنجا حمله به طرف کرج بشود. پس از فتح کرج همگی جمع بوده حرکت نکنند تا از آنجا نقشه تهران داده شود.»

یفرم‌خان و میرزا علی‌خان از حصارک به کرج می‌روند و قوای مختصر قزاق دولتی را که در کرج بودند منهزم می‌کنند و کرج را متصرف می‌شوند ولی بعد بجای آن که در آنجا بمانند و منتظر بقیه مجاهدین شوند به دستور یفرم‌خان بنای تعقیب قزاق‌های دولتی را می‌گذارند در حالی که سوارهای یفرم‌خان شش فرسخ درتابستان آمده بودند و خسته بودند باز هم سه فرسخ تا شاه‌آباد رفتند در

آنجا «قزاق‌ها در کاروانسرای مجدالدوله سنگر از سابق بسته بودند» با مسلسل و توپ به‌دسته یفرم حمله کردند.

«شب هم در گرفت. آن شب تا صبح يك عده سوار با این یفرم که يك عراده توپ هم با خود برده بود در کاروانسرا ماندند. چون صبح شد توپ مسلسل هم چند نفر را کشت. اگر چه از طرف قزاق هم خیلی کشته شدند ولی سوارهای ما مراجعت، بیدق سواره یفرم و توپ که برده بود به دست خصم افتاد.»

خبر این واقعه را نصف شب با تلقن به سپهدار که درینگی امام بود، اطلاع دادند و او فوراً به سمت کرج حرکت کرد و خود را در سفیده صبح به کرج رسانید، اما کار از کار گذشته بود.

سپهدار در عمارت سلیمانیه کرج منزل کرد و چند روز برای استراحت قشون خود در کرج ماند و از اینجا با سردار اسعد که در رباط کریم بود ارتباط حاصل کرد.

خبر نزدیک شدن اردوهای مجاهدین سپهدار و سردار اسعد به تهران محمدعلی شاه و درباریانش را بیش از پیش به‌دست و پا انداخت و به همین جهت باز سفارتخانه‌های روس و انگلیس فعالیت شدید خود را برای جلوگیری از ورود مجاهدین به تهران دنبال کردند.

از لندن هم سرادوردگری وزیر امور خارجه انگلستان به سر جورج بار کلی دستور داده بود که با مشارکت همکار روسی اش اقدامات بیشتری به عمل آورد که از ورود مجاهدین به تهران جلوگیری شود و در این باب نمایندگان روس و انگلیس ملاقاتی هم با محمد علی شاه نمودند و بعد که از هر سفارتخانه دو نماینده یکی پیش سپهدار و دیگری پیش سردار اسعد مأمور ساختند، مستر چرچیل منشی سفارت انگلیس به همراهی رومن اوسکی پیش سردار اسعد رفتند و ماژور-استوکس وابسته نظامی سفارت انگلیس به همراهی بارون اوسکی به

نزد سپهدار مأمور شدند.

روز شنبه ۴ ژوئیه موقعی که این دو نفر اخیر به سمت کرج برای ملاقات سپهدار می‌رفتند در شاه‌آباد میان‌دسته یفرم‌وقشون دولتی جنگگ و زد و خورد بود و حتی چند تیرهم بسوی آنها افکنده شد که خوشبختانه آسیبی به ایشان وارد نساخت و آنها توانستند به آسانی پیش سپهدار بروند.

سپهدار در یادداشت خود در تاریخ ۱۶ جمادی‌الثانی می‌نویسد:

دیروز با رونوسکی نماینده روس و یکتفر آناشئه میلیتر انگلیسی آمدند برای اعلان که ما خیال‌باغی‌گری داریم و ماهم بعضی مطالب پیشنهاده نمودیم که تا فردا که ظهر سه شنبه ۱۷ است، جواب بدهند.

در واقع نمایندگان سفارتخانه‌های روس و انگلیس مأمور بودند که به سپهدار و سردار اسعد اعلام کنند که حرکت آنها به تهران یاغیگری است و عمل و اقدام آنها موجب اختلال نظم عمومی و آسیب و صدمه به اتباع خارجی خواهد بود و از این جهت قوای خارجی برای «استقرار نظم» مجبور به مداخله خواهند شد. این تمهید و ابلاغ سفارتخانه‌ها، نه در سپهدار مؤثر افتاد، و نه در سردار اسعد.

سازو راستوکس وابسته نظامی سفارت انگلیس جریان مشروح مذاکره و ملاقات با سپهدار را به وزارت خارجه انگلستان گزارش داده که متن آن در کتاب آبی ترجمه شده است و از آنجا که این سند گرانبها روحیه سپهدار و افراد او و طرزکار و حالات مجاهدین را در هنگام حمله به تهران بیان می‌کند ما عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم.^۱

من و مسیو بارون اوسکی روز ۴ ماہ ژویہ، سه ساعت بعد از ظہر وارد کرج شدیم، چون صبح آن روز به توسط تلفون برای ملاقات از سپہدار درخواست وقت نموده بودیم، به محض ورود بہ کرج سپہدار مارا نزد خود پذیرفت. مسیو بارون اوسکی بہ سپہدار اطلاع داد کہ نمایندگان دولتین مقیم تہران با یک پیغامی کہ نتیجہ مذاکرات لندن و ہٹرزبورخ است مارا نزد شما فرستاده اند من ہم اظہار داشتہ کہ مستر چرچیل و روہن اوسکی با یک چنین پیغامی نزد سردار اسعد رفته اند.

سپہدار اظہار نمود الان از سردار اسعد کہ در رباط کریم است، برای من کاغذ رسید. بعد مسیو بارون اوسکی ترجمہ دستور العملی کہ بہ ما دادہ بودند بہ فارسی برای سپہدار قرائت نمود. سپہدار بہ دقت گوش داد، بعد از این کہ مسیو بارون اوسکی دستور العمل فوق را تمام خواند سپہدار ورقہ را از او گرفتہ و شخصاً قرائت نمود و پش خود نگاہ داشت.

پس از آن کہ سپہدار دستور العمل را ملاحظہ نمود از شاہ، شروع بہ شکایت کرد و اظہار داشت ابدأ نمی شود بہ شاہ اطمینان نمود ہر قولی کہ دادہ آنقدر در اجرای آن طول می دہد کہ مثل نکردن محسوب می شود و در دور خود خائنین و منسدین و ملامہای درباری را جمع نمودہ و نصایح این چند نفر را بہ ارادہ سایر ایرانیان، برتری می دہد. وزرای شاہ ابدأ جواب تلگرافات ما را نمی دہند و بیش از دہ تلگراف مخابره شدہ و بہ هیچ یک از آنها جواب نرسیدہ است، بعضی از وزرا خائنین (ولی اسم نبرد) وزرا کمیٹہ ملتیان را در تہران برسمیت نشناختند.

(این مطلب راجع است بہ کمیٹہ کہ در تہران تشکیل یافته بود در ابتدا سعدالدولہ آنها را بہ رسمیت می پذیرفت ولی بعد اعتنا نکرد). سپہدار بعد اظہار نمود کہ می خواهد با سایر رؤسای ملتیان در این خصوص مذاکرات لازمہ نماید و برای ہمین مقصود از نزد ما خارج شد. یک ساعت و نیم بعد مراجعت نمود و اظہار کرد

ملتیان خیلی متشکر از مساعی دولتین معظمین که در واقع دولت عمده روی زمین اند و برای اصلاح مبذول می‌دارند، هستند.

بعده از ما سؤال نمود که آیا شاه از فرستادن شماها نزد من خبر دارد یا خیر؟ من جدا جواب دادم، یقین ندارم ولی گمان می‌کنم که اطلاع ندارد. مسیو بارون اوسکی گفت: گمان می‌کنم که از آمدن ما، شاه خبر نداشته باشد. سپهدار پرسید که مقصود از لفظ برقراری نظم چیست و اظهار نمود که حرکات قشون او همیشه از روی نظم بوده و خواهد بود.

قشون ملتی برای مقصودی آمده‌اند که هنوز آن بعمل نیامده، او و سردار اسعد از حرکات قشون خود ضمانت نموده و می‌نمایند. اگر سفارتین ترقیبی بدعند که او با سردار اسعد هر کدام با ۱۵۰ نفر آدم در شهر یا یکی از باغات دور شهر آمده، آن وقت با مشورت سایر ولایات ترتیب اساسی برای استقرار مشروطیت خواهند داد.

من از سپهدار پرسیدم مقصود شما از استقرار مشروطیت چیست؟ در جواب اظهار کرده بود چند چیزهاست که ملتیان مایلند آنها را معمول دارند. من گفتم اگر شما آن مطالب را به ما بگویید ممکن است که سفارتین آن مطالب را به نظر شاه رسانیده و در قبولی آنها اصرار نمایند و در آن صورت سفارتین ضمانت اجرای آنها خواهند کرد.

سپهدار چند فقره از آنها را اظهار کرد و ما خواهش نمودیم که این مطالب را روی کاغذ بیاورد. سپهدار دوباره از شاه، بنای شکایت آغاز نمود و اظهار کرد از آن وقتی که مشروطیت برپا شده، شاه متصلاً "ساعی بود که مشروطه را برهم زند و حوادث سال گذشته را خاطر نشان نمود.

من گفتم، از گذشته نباید شکوه کرد، خوب است آنها را همینطور گذشته محسوب دارید.

در همین ایام شاه نصایح دوستانه دولتین را قبول نموده و اغلب مواد پروگرام ما را به موقع اجرا گذارده و بقیه را هم اجرا خواهد کرد. قانون انتخابات حاضر و تمام مقدمات انتخابات مجلس مهیا است.

مسیو بارون اوسکی اظهار کرد که مجلس خیلی اهمیت دارد وقتی که به رسمیت منعقد گردید، آن زمان می‌توانید تمام وزرا را تغییر بدهید. سپهدار دومرتبه مطلبی را که سابقاً گفته بود تکرار نمود که (مقصود ملتیان هنوز به عمل نیامده است). بعد سپهدار برای نوشتن تقاضاها از نزد ما خارج شد و به فاصله يك ساعت با يك ورقه که در آن، هشت ماده از تقاضاهای خود را نوشته بود، وارد شد. برای این که ابدآ جای سوء تفاهم باقی نماند، ما خواهش کردیم که آن تقاضاها را برای ما بخواند و او تقاضاها را قرائت نمود، من سؤال کردم اشخاصی که اخراج آنها را تقاضا کرده‌اید، کیانند؟ سپهدار از روی ورقه دیگری که در دست داشت اسامی ذیل را قرائت کرد: امیر بهسادر، شیخ فضل‌الله، منافرخ-الملک، مقتدر نظام، صنیع حضرت، ملا محمد آملی

ما اظهار کردیم که این تقاضاها را به سفارت خواهیم برد و بعد جواب می‌دهیم که آیا ممکن است نمایندگان آنها را به نظر شاه رسانیده و درخواست قبول نمایند یا خیر.

سپهدار تقاضای جواب فوری نمود ولی ما گفتیم با احتمال این که شاید در آنها مذاکره به عمل آید، خوب است تا سه روز منتظر باشید.

سپهدار گفت توقف تشون هر روز مبلغ کلی خسارت به ملتیان وارد می‌آورد ولی تا ظهر سه شنبه منتظر خواهیم شد و ما وقت را قبول کردیم.

سپهدار سؤال نمود که آیا می‌توانید قول بدهید که در چند روز اقدامات نظامی بر ضد ما نخواهد شد. ما جواب دادیم که نمی‌توانیم چنین قولی را بدهیم، ولی اگر به شما حمله کردند، البته

می‌توانید که جنگ کنید و ما خارج شدیم. از آن وقتی که وارد قشون ملتیان شدیم در نهایت احترام با ما رفتار کردند، هر سربازی که به ما می‌رسید احترامات لازمه نظامی را بجا می‌آورد من ابدآ آثار یأس از شکست صبح در میان آنها مشاهده نکردم و از چند نفر آنها سؤال کردم، جواب دادند شکست نبود، بلکه بدون هیچ خسارت دعوی پیشقراول بوده است. وقتی که در مراجعت به تهران به شاه‌آباد رسیدیم. در آنجا به کاپیتان (پری بینی‌زوف) فرمانده قزاق‌های ایرانی اطلاع دادیم که سپهدار تا ظهر سه‌شنبه اقدام نظامی نخواهد کرد.

ماژور استوکس آتاشه میلیتر

فتح تهران

پیشنهادهای سپهدار چنان که معلوم بود مورد قبول واقع نشد، نمایندگان روس و انگلیس باز هم چندبار دیگر با سپهدار و سردار اسعد ملاقات و مذاکره کردند و باز هم نتیجه‌ای حاصل نشد، در این گیرودار عده‌ای قشون روس با کشتی از باد کوبه به انزلی وارد شدند و این خبر اسباب نگرانی آزادیخواهان شد و بالاخره روز شنبه ۲۱ سپهدار فرمان حرکت از کرج و پیشروی به «قراتپه» را صادر کرد.

قراتپه، ملک خود سپهدار بود و در آخرین مذاکرات با نمایندگان روس و انگلیس سپهدار گفته بود که خوبست چندتن از وزرا به اینجا (قراتپه) بیایند و حضوراً مذاکره کنیم ولی این پیشنهاد هم از طرف شاه رد شده بود.

بدین شکل نیروی سپهدار به قراتپه آمد، سردار اسعد هم از رباط کریم حرکت کرد و چون نمی‌خواست با اردوی بختیاری دولتی طرفدار محمد علی‌شاه روبرو شود به قاسم‌آباد آمدند که يك فرسخ

تاقراتپه فاصله دارد.

در واقع در این جا بود که دو نیروی ملی شمال و جنوب بهم پیوستند و می بایست سرنوشت نهائی و قطعی مبارزه با تهران معلوم شود.

اردوهای دولتی هم در همین جا در چهار محل حسن آباد، شاه آباد، احمد آباد و یافت آباد، متمرکز شده بودند.

همانروز سپهدار به سردار اسعد پیغام داد که برای ملاقات با او عصر به قاسم آباد می رود ولی سردار اسعد جواب داد که چون شما از راه رسیده اید و خسته هستید ما طرف عصر بدیدن شما می آئیم و به همین قرار هم سردار اسعد با عده ای از سران اردوی بختیاری آمدند و با سپهدار و سران مجاهدین ملاقات و مشورت کردند و باز گشتند.

روز بعد یکشنبه سپهدار عازم رفتن به قاسم آباد و بازدید سردار اسعد بود که صدای تیر و تفنگ بلند شد ولی سپهدار اعتنائی نکرد و تا ده مویز رفت در آنجا معلوم شد که یفرمخان و میرزا علیخان سران دسته ای از قوای سپهدار در حالی که از کنوز عازم قراتپه و بادامک بوده اند در میان راه با قوای بختیاری دولتی برخورد می کنند. بختیاریهای دولتی امیر مفخم برای اغفال قوای ملی پرچم سرخ انقلابیون را بالامی برند و به دسته یفرمخان نزدیک می شوند و آنها را مورد شلیک قرار می دهند و جنگ مختصری در می گیرد، بختیاریهای سردار اسعد که در قاسم آباد بودند از صدای تفنگ به سمت میدان واقعه می تازند، این بار دسته یفرمخان بختیاریهای دوست را بجای دشمن می گیرند و به آنها شلیک می کنند خلاصه آن که در ایسن گیرودار عده ای تلفات بر طرفین وارد می شود.

سپهدار روز بعد را توقف کرد و روز سه شنبه به سمت ده مویز رفت خود او در یادداشتی راجع به این قضیه می نویسد که:

«با این کار دیروز اگر مکث کنیم یا عقب برویم با این ترس و وا همه که همراهان ما را گرفته دیگر باید فاتحه خوانده همگی فرار کنیم، لهذا حرکت کردیم.»

وقتی که سپهدار به ده مویز رسید معلوم شد بنه و اسباب او را به بادامک برده اند. سپهدار هم به بادامک رفت، دسته زیر فرمان یفرمخان و خود او در باغ بادامک بودند.

موقعی که سپهدار به بادامک رسید، عده‌ای هم دور او جمع شدند و از آن طرف هم برای قوای دولتی در یافت آباد و احمد آباد کمکهای هنگفتی از نفرات و توپ و مسلسل رسید و آنها از دو طرف آتش توپخانه را بروی بادامک باز کردند و نیروی سپهدار را مورد حمله قرار دادند و جنگ معروف «بادامک» که جنگ قطعی فتح تهران بود در گرفت. بهتر است که شرح این قسمت را از یادداشتهای خود سپهدار نقل کنیم:

باری، ورود بنده به بادامک که مردم بیشتر آمدند در میان همان باغ که بنده بودم. در این بین از دو طرف برای ما گلوله ریزی توپ کردند. از گرما و شریپل توپ مسلسل، میدان تفنگ طرفین دور بود، خیلی اسب و آدم مردند. اول کسانی که از اردوی ما فرار کردند سوار شاهسون ایلیخانلو بود، آدمی به اردوی بختیاری فرستادیم کمک خواستیم، آنها هم گفتند سه ساعت به غروب مانده، به هر حال بنده دیدم بیشتر آدمها فراری شدند. ما هم در میان حصار هستیم سه عراده توپ کوهستانی داریم نمی‌توانیم بیندازیم، کسی هم جرأت نمی‌کند از حصار خارج شود دشمن هم زور آورد و ورش آوردند يك تپه كوچك نزديك ما را گرفتند، گلوله توپ هم مانند تگرگ می‌بارد. هر قسم بود خودم از دیوار بالا رفته يك عراده توپ کوهستانی را با حضرات تفنگچی تنکابنی و دو سه نفر توپچی به آن طرف به هوای من آمدند. توپ را سوار کرده

درجه گرفتیم به خواست خدا شش تیر توپ انداختیم، هر شش تیر در آن تپه رسید و ترکید. بعد شلیک تفنگ هم کردیم که حضرات که یورش آورده بودند فرار کردند. باری، گلوله توپ آنها هم به ما مجال نداد، چند تیرهم به احمدآباد انداختیم چون خواست خدائی بود، آنهاهم عقب نشستند. حضرات بختیاری با سردار وقتی که ما دشمن را عقب نشانده بودیم، دو ساعت به غروب مانده رسیدند و در ده مویزه، نیم فرسخی بادامک منزل کردند. آنها هم گفتند ما در راه دعوا کردیم.

میرزا سلیم خان ادیب الحکما که خود در این جنگها شرکت داشته و حاضر و ناظر بوده است در کتاب «شب نشینی رمضان» وقتی ماجرای جنگ صحرای ترکمان را نقل می کند که در آنجا محمد ولیخان سپهدار شخصاً به پای توپ رفت و ترکمانان را فراری ساخت، می نویسد:

عجب از این است که هیچ کس این چنین شجاعت را در وجود ایشان نمی دانست که در آن سن و سال با آن عدم اطمینان از کس و کار این گونه اقدامات نماید و بی محابا داخل این چنین مهلکه شود.

نمی دانم چه عزمی است و چه بختی است که مساعدت روزگار محض ملاحظه انجام کار ایران را با آن اولوالعزم داده چنانچه عین همین ایستادگی را در جنگ بادامک کرده در بین یأس و ناامیدی که لاینقطع تیر توپ و تفنگ مانند تگرگ از طرف اردوی چهارگانه دولت مستعجله استبداد به سر مجاهدین می بارید و در تمام حمله و هجوم سواره قزاقی و بختیاریه های دولتی و قزاق و سایر اصناف قشون مقاومت کرده مخصوصاً در جنوب باغ بادامک به دلگرمی کهنین برادر خود حضرت مستطاب اجل افخم آقای ساعدالدوله^۲ که مواظب و معافظ آن نقطه بودند شخصاً

۱- صفحه ۶۶ کتاب شب نشینی رمضان

۲- جمشید خان که بعداً ملقب به «سردار کبیر» شد.

پای توپ ایستاده، اردوی قزاقها و غیره که از سر (زردتپه) احمدآباد مجاهدین را به تیر توپ و تفنگ بسته بودند پراکنده و متواری کرده، قدرت خداداده ملی را جلوه دادند.

پس از این جنگ بادمک طرف عصر سپهدار به چادر سردار اسعد در ده مویز رفت و در آنجا مذاکره و مشورت کردند که شبانه به سمت تهران حرکت کنند. برای این کار می‌بایست که از میان قشون دولتی که همه‌جا اردو داشتند بگذرند و این البته کار مشکلی بود با وجود این خوشبختانه بخوبی انجام شد. باز هم سپهدار در یادداشتهای خود شرح این تفصیل را می‌نویسد:

چون بنده وضع اردوی خود را بد دیدم، جمعی فراری و جمعی مستعد فرار دیدم. اگر در تهران شکست بخوریم، بهتر است تا در اینجا دست بسته گیر برویم، گفتم زن طلاق است که امشب به سمت تهران حرکت نکنند، حضرات هم گفتند ما حاضر و سه ساعت دیگر حرکت کنیم، بنده آمدم منزل که سه ساعت دیگر حرکت کنیم، یکنفر فیض‌الله بیک هم (بلد) گرفتیم چون خودم بلد داشتم. بعد سردار اسعد آدم فرستاد که شش ساعت از شب رفته می‌آئیم، زودتر نمی‌توانیم.

باری، ما همه آماده نشستیم تا ساعت شش هم گذشت. ساعت هفت حضرات رسیدند. اول خودم جلو رفتم الی ده سعیدآباد. آنجا، ماه جزئی که شب چهارشنبه ۲۴ بود، پیدا شد. موسیو یفرم و سالار حشمت یوسف‌خان را با فیض‌الله (بلد)، جلو روانه کردم، پیشقراول و خودمان هم متعاقب. بنه را هم دست کشیدیم که بروند قزاقیه.

باری، زیر یافت‌آباد صبح روشن شد. از آنجا که (بلد) بودم به کاروانسرا خرابه، اردوهای شاه، همه در خواب و خیر از جائی ندارند...

باری، به کاروانسرا خرابه رسیدیم که حالا از یافت‌آباد گذشتیم

و اردوها خبردار نشدند. دو نفر قزاق که می‌رفتند به شاه‌آباد، گرفته و کشتند، دیگر یکسره آمدیم به طرشت...

بدین ترتیب اردوهای متحد سپهدار و سردار اسعد از میان سپاهیان دولتی عبور کردند در این موقع عده‌ای از گیلانیهای اردوی سپهدار همراه معز السلطان باتوپخانه عقب مانده بودند و در این پیشروی شرکت نداشتند.

پس از رسیدن به طرشت، یفرمخان و سواران ارمنی به طرف شمال رفتند و الهیارخان پسر منتصرالدوله پیشکسار سپهدار هم با عده‌ای سوار بمب همراه برداشتند به سمت دروازه تاختند.

دروازه‌های رو به مغرب تهران یعنی دروازه قزوین و دروازه باغشاه مسدود و مستحکم بود به این جهت نیروهای ملی از خارج شهر را دور زدند و به طرف شمال رفتند. صبح روز سه‌شنبه ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ از میان بهجت‌آباد (که حالا یکی از کوی‌های داخلی شمال تهران است) گذشتند و پس از مختصر زد و خوردی در کنار خندق از دروازه یوسف‌آباد (نزدیکی دبیرستان البرز کنونی) وارد شهر گشتند و پس از عبور از مقابل سفارت انگلیس به سمت بهارستان و عمارت مجلس راندند در حالی که عده‌ای از آنها از خیابان علاءالدوله (فردوسی امروز) به سمت توپخانه (میدان امام خمینی امروز) که محل اجتماع نیروی دولتی بود سرازیر شدند.

در شهر هم مدتی زد و خورد ادامه داشت ولی نیروهای بختیاری دروازه‌های غربی شهر را گشودند و خود سپهدار هم در باغ مجلس بود.

در این وقت بود که محمدعلی‌شاه، غضبناک و مأیوس دستور داد شهر را به توپ ببندند و قوای او از همه طرف، از سمت حضرت عبدالعظیم، از سمت دوشان تپه، از سمت سلطنت‌آباد و بالاخره از

کنار دروازه یوسف آباد، مجلس و شهر را به آتش توپ بستند و مدتی این بمبارمان ادامه داشت.

و این درحالی بود که محمدعلی شاه به نمایندگان روس و انگلیس که به او مراجعه کرده بودند قول داده بود از توپ بستن به شهر صرف نظر کند ولی بازهم بر خلاف پیمان شهر را بمباران کرد. ولی این عمل مذبحانه او ثمری نبخشید.

به زودی کولونل لیاخف روسی فرمانده قشون محمدعلی شاه و امیر مفخم بختیاری که در اردوی دولتی بودند دست از جنگ کشیدند و بعداً تسلیم سپهدار شدند.

در تلگرافی که از سفارت انگلیس به لندن فرستاده شده - است در این باب می گویند:

کولونل لیاخف به همراهی برادر سردار اسعد و مترجمین سفارتین به بهارستان رفت و خود را در تحت اوامر سپهدار که از طرف کمیته ملتیان به وزارت جنگ منصوب شده است در آورد.

خلع محمد علی شاه

روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی محمدعلی شاه و خانواده وعده ای از وزرایش از سلطنت آباد به باغ سفارت روس در زرگنده پناه بردند و متحصن شدند.

سرجورج بار کلی در تلگرافی بتاریخ ۱۶ ژوئیه از قول سابلین کاردار سفارت روسیه تزاری خبر تحصن محمدعلی شاه را مخابره کرد و بعد متن تلگراف او را به تزار روسیه چنین نقل می کند:

بر وفق نصیحت دولتین مشروطه را برقرار نموده، لیکن حرکت آنارشیت گری از اسلامبول، کربلا، تبریز، تهران، مملکت را

به هرج و مرج انداخته است و به این جهت مجبور است که تقاضای حمایت از بیرق دولت قوی شوکت آن اعلیحضرت نماید و مطمئن از همراهی آن اعلیحضرت در بسارۀ خود و خانواده و مملکت خویش بوده و منتظر نصایح ملاطفت کارانه آن اعلیحضرت همایونی می باشد.

سپهدار در یادداشتی راجع به این موضوع می نویسد:

صبح جمعه ۲۷ جمادی الثانی بود که اعلیحضرت محمدعلی میرزا تشریف بردند یعنی به ما خبر دادند که رفتند به سفارتخانه روس در زرگنده متحصن شدند، تا آن وقت اهالی به ما نزدیکی نمی کردند و نمی آمدند، آن روز که بلند شد دیگر همگی جمع شدند و سر کردند...

اعلیحضرت محمدعلی میرزا به بست رفت در حالی که باز روز قبل به او پیغام صلح داده بودیم، فی الحقیقه خیلی بی غیرتی فرمودند و این ننگ را تا قیام قیامت برای خود گذاردند.

وقتی که تهران به این ترتیب فتح شد آخرین کابینه دولت زمان محمدعلی شاه که در آن سعدالدوله کفیل ریاست وزرا و وزیر خارجه بود مستعفی و فراری و متحصن گردید و دولتی وجود نداشت کمیته ای از ملیون بلافاصله تشکیل شده بود که در آن محمد ولیخان سپهدار و سردار اسعد فاتحین تهران بسمت های وزارت جنگ و وزارت داخله در دولت موقتی تعیین شدند.

وقتی که خبر تحصن محمدعلی شاه انتشار یافت کمیته مزبور که به نام «شورای عالی» نامیده شد جلسه ای تشکیل داد و خلع محمدعلی شاه و سلطنت احمد شاه پسر او را تصویب کرد و علیرضاخان عضدالملک رئیس ایل قاجار را که پیرمرد محترمی بود به سمت نیابت سلطنت موقتی تعیین نمود.

در همین موقع بود که سپهدار و سردار اسعد بیانیه زیر را صادر

کردند که متن آنرا از کتاب آبی نقل می‌کنیم:

اعلام‌نامه

چون اوضاع مملکت ایران نشان می‌دهد که استقرار نظم و امنیت مملکت و برقراری حقوق و اطمینان قلوب ملت بدون تغییر سلطنت ممکن نبود و چون شاه سابق از تنفر ملت نسبت به خود کاملاً آگاه بود، به این جهت در سفارت روس در تحت حمایت انگلیس و روس متحصن گردیده و به میل خود از تاج و تخت ایران استعفا نموده‌است.

لهذا در نبودن سنا و مجلس شورای ملی نظر به لزوم موقع مجلس فوق‌العاده عالی در جمعه ۷ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ در عمارت بهارستان تهران تشکیل یافت، اعلیحضرت همایونی (سلطان احمد میرزا) ولیعهد ایران به شاهنشاهی ایران انتخاب گردیده‌است.

امضاء سپهدار اعظم وزیر جنگ
علی قلی وزهرداخله

مفاد همین اعلام‌نامه را هم عیناً به حکام تمام ولایات با تلگراف مخابره کردند.

پس از خلع محمدعلی شاه احمد میرزا را با تشریفات از سفارت روس خارج ساختند و به سلطنت آباد بردند. در آنجا سلطنت را به او اعلام کردند و بعد هم او را به شهر آوردند و شاه خواندند. سپهدار می‌نویسد:

باری، ما روز جمعه ۲۷ جمادی‌الثانی فرستادیم همه امانا و امرا را خبر کردند. شبه روز ۲۸ همه جمع شدند، آقای عضدالملک قاجار را نایب‌السلطنه کردیم و اعلیحضرت سلطان احمد را شاه نمودیم و تا سه روزهم در مجلس کارها را انجام می‌دادیم. روز هفتم را رقتیم به دیوانخانه، شاه‌راهم از زرگنده به هزار مرارت به شهر آوردیم در حالتی که گریه می‌کرد، روز نهم سلام منعقد و همه حاضر، ولیعهد شاه گردید عضدالملک نایب‌السلطنه.

همچنین شورای عالی چند نفر از مستبدین و طرفداران محمد علی شاه را به جرم خیانت به ملت محاکمه و محکوم به اعدام نمود، از آن جمله مفاخر الملک در باغشاه تیسر باران شد و صنیع حضرت رئیس دسته او باشان داوطلب خدمت محمد علی شاه و نیز شیخ فضل الله نوری دشمن مشروطیت در میدان توپخانه به دار کشیده شدند و به این ترتیب بساط حکومت مستبده محمد علی شاه و دوران معروف به استبداد صغیر به پایان رسید.

بی‌مناسبت نیست که در اینجا هم باز چند سطر از یادداشت‌های سپهدار را نقل کنیم:

از هزاره، یکی نوشتم و از حکایت‌ها، اندکی. شوخی نیست با این عده قلیل از چهار اردو گذشتن و یک شهر چهار صد هزار نفری را فتح کردن، جز خواست خداوند، دیگر احتمالی نمی‌توان داد. خوابهای غریبی که دیده بودم، به من جرئت و قوت قلب می‌داد استخاره‌های قرآن که می‌نمودم و آیه‌های مناسب و ترغیب فتح و نصرت، اسباب رشادت من می‌شد که از هیچ چیز نمی‌ترسیدم. گلوله‌های توپ و تفنگ را بازیچه می‌پنداشتم و هر کس می‌ترسید خیلی به او بد می‌گفتم و روزی که وارد تهران می‌شدم مثل همان اوقات سابق می‌پنداشتم و اصلاً برایم تفاوتی نداشت. به حمدالله به مقصود و مرام رسیدیم...

فتح تهران و تغییر سلطنت و حوادث مربوط به آن طبیعتاً در ذهن نویسندگان و شعرای وقت اثر زیاد داشت بطوری که اشعار و مقالات بسیار از صمیم قلب برای این فتح ساخته و نوشته شد.

شاید زیباترین این اشعار ترجیع بند استاد ملک الشعراء بهار باشد که در آن روزها ساخته شد و در صفحه دوم نخستین شماره روزنامه «ایران نو» در تاریخ ۸ شعبان ۱۳۲۷ انتشار یافت و در کتاب «اشعار سیاسی

ایران جدید» تألیف ادوارد براون هم در صفحه ۲۱۸ نقل شده است. از آنجا که این ترجیع بند، هم زیباست و هم سبک و طرز نویسی دارد، تمام آنرا از روزنامه «ایران نو» نقل می‌کنیم:

	میده که طی شد	دوران جانگاہ
	آسوده شد ملک	الملك لله
	شد شاه نو را	اقبال همراه
	کوس شهی کوفت	بررغم بدخواه
		طی شد شبانگاه
		الحمد لله
	یکچند ما را	غم رهنمون شد
	جان یارغم گشت	دل غرق خوئشد
	مام وطن را	رخ نیلگون شد
	وامروزه دشمن	خار و زبون شد
		زین جنبش سخت
		الحمد لله
	چندی ز بیداد	فرسوده گشتیم
	با خالك و باخون	آلوده گشتیم
	زیر هی خصم	پیموده گشتیم
	و امروزه دیگر	آسوده گشتیم
		وز کید بدخواه
		الحمد لله
	آنان که ما را	کشتند و بستند
	قلب وطن را	از کیسه خستند
	از بد نژادی	پیمان شکستند
	از چنگ ملت	آخر نجستند
		تا حضرت شاه
		الحمد لله

آنان که با جور	منصوب گشتند
در معدهٔ ملك	میکروب گشتند
آخر به ملت	مغضوب گشتند
از ساحت ملك	جاروب گشتند
پیران جاهل	شیخان گمراه
الحمد لله	الحمد لله
چون کدخدا دهد	جور شبان را
از جا برانگیزد	ستار خان را
سد ستم ساخت	آن مرزبان را
تا کرد رنگین	تیغ و سنان را
از خون دشمن	وز مغز بدخواه
الحمد لله	الحمد لله
بس مستبدین	لختی جهیدند
گفتند لختی	لختی شنیدند
ناگه ز هر سو	شهران رسیدند
آن رویهان باز	دم در کشید
شد طعمه شیر	مکار روباه
الحمد لله	الحمد لله
اقبال شد یار	با بختیاری
گیلانیان را	حق کرد یاری
جیش عدو شد	یکسر فراری
درکنج غم گشت	دشمن حصاری
شد کار ملت	برطرز دلخواه
الحمد لله	الحمد لله
یکسو «سپهدار»	شد فتنه را سد
یکسو هورش برد	سردار اسعد
ضرغام هر دل	آمد ز يك حد
برکف گرفتند تیغ	مهند

بستند بر خصم از هر طرف راه
 الحمد لله الحمد لله
 بد خواه دین را سدی متین بود
 خاکش بسر شد پاداشش این بود

 دشمن که با عیش دایم قرین بود
 اکنون قرین است با ناله و آه
 الحمد لله الحمد لله
 بخت سپهدار فرخنده بادا
 سردار اصعد پاینده بادا
 صمصام ایمان برنده بادا
 ضرغام دین را دل زنده بادا
 کائنات از ایشان بد خواه درچاه
 الحمد لله الحمد لله
 ستارخان را بادا ظفر یار
 تیریزیان را یزدان نگهدار
 سالارشان را نیکو بود کار
 احرار را نیز دل باد بهدار
 تاجمله بهدار با جان آگاه
 الحمد لله الحمد لله

همچنین ترجیع بند «فصل دیگر است که در شماره ۴۷ روزنامه نسیم شمال درج شده و بعد در شماره ۹۳ روزنامه ایران نو و هم چنین در صفحه ۲۲۲ کتاب «اشعار سیاسی ایران جدید» هم نقل گشته است و فقط سه بند آنرا نقل می‌کنیم:

صدشکر حقوق وطن امروز ادا شد
 به به چه بجا شد
 مشروطه پیا شد

هنگام صفا وقت وفا رفع جفا شد
به به چه بجای شد

.....

شد خلع محمد علی از تخت کیانی
آنسان که تو دانی
پنهان و نهانی

از چنگ دورنگان وطن امروز رها شد
به به چه بجای شد

خلاق جهان تازه بهما شاه جوان داد
هم قوت جان داد
بل روح و روان داد

از جهد « سپهدار » وطن کامروا شد
به به چه بجای شد

.....

این ترجیع بندهم که اثر میرزا تقی خان درویش است در شماره
۹۳ ایران نو نقل شده است و ده بند دارد که دو بند آن نقل می‌شود:

باز نوائی ز نو مرغ طرب ساز کرد
نشست برشاخ گل نوائی آغاز کرد
هزار دستان سرود چو گل دهن باز کرد
هزار دستان خوش بخویش دم‌ساز کرد

ز هر طرف شد به‌پا بانگ دف و ارغنون

.....

چو شد « سپهدار » را خدای ستار یار
خدای ستار کرد و را به ستار یسار
ز صولت هر دو یار خصم نمودی فرار
سفارت روس شد و را محل قرار

• کند تلاوت همی آیة « و النادمون »

.....

زمانمداری سپهدار

پس از فتح تهران و خلع سلطنت از محمدعلی شاه سپهدار دیگر به منظور خود رسیده بود و خیال شرکت در کاری نداشت ولی چون دولتی وجود نداشت و کارها سامانی نگرفته بود سپهدار ناچار در کابینه موقتی با سمت وزارت جنگ و طبیعتاً عضو مقدم کابینه شرکت داشت زیرا در این کابینه رئیس الوزراء هم وجود نداشت. اعضای این کابینه تاریخی که دوازدهمین کابینه از زمان برقراری مشروطیت می شد، اشخاص زیر بودند:

سپهدار اعظم	وزیر جنگ:
ناصر الملک	وزیر خارجه:
فرمانفرما	وزیر عدلیه:
صنیع الدوله	وزیر علوم و اوقاف:
سردار اسعد	وزیر داخله:
مستوفی الممالک	وزیر مالیه:
سردار منصور	وزیر پست و تلگراف:

قابل تذکر است که ناصرالملک در این اوقات در ایران نبود. او در زمان سلطنت محمدعلی شاه پس از یک دوره ریاست وزرائی به اروپا رفته بود. وقتی که وضع محمدعلی شاه دشوار شد او را اسماً رئیس‌الوزراء کردند و دعوتش نمودند که از اروپا به ایران بیاید ولی او که ظاهراً از آن وضع راضی نبود، کسالت فرزندش را بهانه کرد و نیامد و سعدالدوله که وزیر خارجه بود عنوان کفیل ریاست وزرا را هم داشت و در آن کابینه بود که تهران از طرف ملیون فتح شد. به واسطه همین عدم مشارکت در کابینه‌های زمان محمد علی شاه و از این جهت که ناصرالملک مردی تحصیل کرده و متجدد بود، و جاهتی داشت و در این کابینه از طرف ملیون به وزارت خارجه انتخاب شد. سپهدار شخصاً میل شرکت در کار را نداشت. خود او در یادداشتی به تاریخ ۲۵ شعبان ۱۳۲۹ به این جریان اشاره کرده و چنین می‌نویسد:

... پس از ورود به تهران و رفتن محمدعلی شاه به سفارت و خلع او، بفا شد که ماها دخیل کار نباشیم، چون در قزوین من قسم خوردم که پس از فتح تهران داخل خدمت و کارنشوم فی الحقیقه به همین عقیده ثابت بودم پس از این که وارد تهران شدم و پولکونیک قزاق خواست تسلیم شود و حضرات ناچاری به خصوص حاج علیقلی خان سردار اسعد مرا موقتاً وزیر جنگ ملت نمودند که پس از تعیین شاه و نایب السلطنه هم مختار باشم. فی الحقیقه گولم زدند، بیشتر سردار اسعد...

سپهدار، بعد به جریان تشکیل شورای عالی و رفتن به باغ گلستان و خیال استعفای خود اشاره می‌کند و می‌نویسد:

او (سردار اسعد) مرا ساکت کرد که صبر کن تا محمدعلی میرزا را خارج کنیم آن زمان فکری می‌کنیم، حالا زود است...

از همین وقت در روزنامه‌ها افتتاح مجلس درخواست می‌شود و این موضوع در اشعار سیاسی هم منعکس می‌گردد و برای نمونه قسمتی از يك قطعه را که در ۱۳ رجب در روزنامه نسیم شمال انتشار یافت نقل می‌کنیم:

ای شهنشاہ جوان شیران جنگ آور نگر
 در نگر، عالمی دیگر نگر
 ملتی را راحت از مشروطه سرتاسر نگر
 در نگر، عالمی دیگر نگر
 پادشاهی کن که دوران جهان پر کام تست
 رام تست، شاه احمد نام تست
 در محامد خویش را هم نام پیغمبر نگر
 در نگر، عالمی دیگر نگر

.....

ای «سپهدار» رشید ای روح بخش زنده دم
 دم به دم، در ترقی زن قدم
 نام خود را تا جهان باقی است در دفتر نگر
 در نگر، عالمی دیگر نگر
 پارلمان را ازو کیلان صحیح آباد کن
 داد کن، ملتی را شاد کن
 خائنین را زود کن اخراج بر محضر نگر
 در نگر، عالمی دیگر نگر

محمد علی شاه در ماه شعبان به همراهی دو نفر نماینده روس و انگلیس از تهران خارج شد و به قزوین رفت و از آنجا در حمایت قشون روس که به ایران آمده بودند از ایران بیرون رفت. سپهدار در باره او چنین می‌نویسد:

به هزار سعی و تلاش آخر اعلی حضرت محمد علی میرزا را حرکت

دادیم يك صد و بیست نفر قزاق ایرانی با او همراه کردیم دو نماینده روس و انگلیس با او رفتند، امروز پنجشنبه ر اوارد قزوین می‌شود، ملکه عیاش هم با او رفته است، ده نفر زن همراه دارد، روی هم ۲۲ نفر هستند بار زیادی برد جواهرات دولتی را خیلی زهرورو کرد و برد.

و چند روز بعد کسه محمدعلی شاه وارد خاک روسیه شد باز سپهدار نوشته است:

... محمدعلی میرزا هم به خاک روسیه وارد و از دریا گذشت و حالا آن خاک را ملوث می کند .

در موقع رفتن محمدعلی میرزا هم اشعار زیادی ساختند و منتشر شد و برای نمونه قسمتی از يك قطعه آنرا از شماره ۲۴ روزنامه ایران نو مورخ ۵ رمضان ۱۳۲۷ نقل می کنیم که او خود از روزنامه نسیم شمال نقل کرده است. این شعر در اصل، ده بند دارد که در اینجا فقط دو بند آنرا می آوریم:

زبان حال محمدعلی شاه

داد و فریاد زدست فلک بو قلمون
که نمود این دل شیدای مرا کاسه خون
فصل پائیز به روسیه شدم راهنمون
ما که رفتیم از این مملکت امسال بیرون
تا به امروز در ایران شه معزول که دید ؟
ایها الناس چو من مفلس بی پول که دید ؟

.....

که گمان داشت « سپهدار » به ما جنگ کند ؟
یا که « سردار معزه » عرصه به ما تنگ کند ؟
بختیاری به سوی تهران آهنگ کند ؟
گرچه قلیان خسرک عمر مرا لنگ کند
نکشم دست ز قلیان هله تا روزمات
این سخن گفتم و رفتیم به محمد صلوات

پس از رفتن محمد علی میرزا باز سپهدار می‌خواست استعفا بدهد، در این موقع شورای عالی و هیئت مدیره که تشکیل شده بود منحل گردید و بجای آن یک کمیسیون عالی تشکیل یافت.

دولت موقتی بدون رئیس‌الوزرا هم در ماه رمضان ۱۳۲۷ تغییر یافت و کابینه رسمی با ریاست وزرائی سپهدار تشکیل شد. در این کابینه جز این که سپهدار علاوه بر وزارت جنگ سمت ریاست‌وزرا هم داشت تغییر مختصر دیگری هم حاصل شد بدین قرار که فرمانفرما از وزارت عدلیه خارج شد و به جای او وثوق‌الدوله به این سمت منصوب گشت.

سپهدار اصراری داشت که زودتر انتخابات به عمل آید و مجلس شورای ملی افتتاح شود.

به همین جهت بزودی انتخابات شروع شد و در مدت کمتر از یک ماه و نیم شصت و دو نفر نماینده تعیین گشتند و در اول ماه ذی‌قعدة ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی در میان جشن و سرور عمومی رسماً افتتاح شد و در آن سپهدار خطابه افتتاحیه شاه را قرائت کرد. خود سپهدار شرح این روز را با شادمانی هیجان‌آمیزی نقل کرده است، و می‌نویسد:

به حمدالله امروز دوشنبه غره ذی‌قعدة که روز افتتاح مجلس مقدس شورای ملی که اصل مقصود و آمال من بود و عموم اهالی، منعقد، شاه و نایب‌السلطنه علیرضاخان قاجار عضدالملک و همه و کلا، علما، وزرا و اعیان در مجلس مقدس بهارستان حاضر شدند و یک‌عده نظام با این بی‌هولی و بی‌چیزی حاضر کردم. مجلس را با کمال شکوه برپا نمودیم، خطابه شاه را هم به بنده نایب‌السلطنه دادند و در کمال فصاحت قرائت کردم و به ایحال به آرزوی خود رسیدم و در کمال نظم و آراستگی کارها را گذرانده فیصل دادم و همه ایران در کمال آسایش است. الان که چهار از شب گذشته است از چراغانی

و آتش‌بازی فراغت حاصل و بمنزل آدمم و این تفصیل را نوشتم خودم هم استعفا از کار و مشاغل دادم و شکر الهی از این موهبت عظمی که برای کمتر کسی حاصل می‌شود بجا آوردم، چگونه شکر این نعمت خداداد را می‌توانم بجا آورم، اگر هم بمیرم یا بکشندم دیگر آرمانی باقی نیست ولی حیف که قوا بالمره تحلیل رفت «برق یمانی بجست گرد نماند از سوارده یاران موافق هم رفته و مرده‌اند و عمر گذشته دیگر باز نمی‌آید. نه در سر من هوسی و نه در دل آرزویی است مگر ملت ایران بعدها این خدمت ناقابل را فراموش نکند و اگر قابل و لایق بدانند در حق بازماندگان من ترحم و تلافی کنند شخصاً که استدعائی ندارم و باز تا زنده‌ام بقدر لزوم در کار خدمت ملت با این جان نالایق و مال ناقابل حاضر خدمت غیر از مسئولیت کار وزارتی هستم «جان گرامی نهاده برکف دستم» خداوند یار و مددکار وزرا و وکلای دولت شود که حالا به بعد را انشاءالله با کمال اتحاد و اتساق و آسایش امور ملک و ملت را اداره کرده و حفظ این دولت مشروطه را بدون تسلط خارجی بنمایند.

از این یادداشت سپهدار، صمیمیت و حس نیت و ساده دلی او بخوبی پیداست و پیداست که در این زمان میلی برای ادامه وزارت نداشته است.

در واقع در همین وقت به مناسبت افتتاح مجلس سپهدار استعفای خود و کابینه را به نایب السلطنه تقدیم کرده بود ولی موقتاً هنوز کابینه کار می‌کرد تا مجلس رسمیت پیدا کند.

مجلس ابتدا به ریاست سنی حاج ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس و بعد به ریاست موقتی مؤتمن الملک تشکیل یافت و بالاخره در روز ششم ذی‌قعدة ۱۳۲۷ مستشارالدوله صادق به ریاست قطعی مجلس انتخاب گردید و به این ترتیب مجلس دوم یا دوران دوم تقنینیه شروع بکار کرد.

چون نیابت سلطنت عضدالملک از طرف شورایعالی موقتاً تا افتتاح مجلس تعیین شده بود در روز نهم ذیقعده موضوع انتخاب نایب السلطنه در مجلس مطرح گشت و باز هم عضدالملک با ۵۱ رأی از ۵۴ نفر عده حاضر به نیابت سلطنت انتخاب گشت.

آنگاه در جلسه چهارشنبه دهم ذیقعده در مجلس از مساعی خادمین ملت و کسانی که در راه استقرار مجدد مشروطیت فداکاری و جانفشانی کرده اند صحبت شد و در واقع ملت در این روز از زحمات خادمین خود تقدیر می کرد.

اینک شرح این جلسه تاریخی را از مجموعه مذاکرات مجلس نقل می کنیم^۱.

مجلس يك ساعت و نیم بغروب مانده با حضور پنجاه و دونفر علناً تشکیل شد صورت جلسه روز قبل را معاضدالملک قرائت نمود بعد رئیس شرحی در خصوص هیئت مأموره از طرف مجلس برای ابلاغ نیابت سلطنت و اظهارات جوابیه حضرت اقدس آقای نایب السلطنه دامت عظمته که همه دال بر همراهی و مساعدت با اساس مقدس مشروطیت و موفقیت انجام این عمده بزرگ بود بیان نمودند. آنگاه شرح مبسوطی تشکر از زحمات آیات الله نجف اشرف و خدمات عموم مجاهدین و احراری که در خارجه و داخله این مدت نسبت به اساس مقدس مشروطیت بجای آورده و از بذل آقای تقی زاده نطق مفصلی تذکر نسبت به شهدای راه حریت و استقلال مملکت بیان نمودند بعد به ترتیب ذیل آقایان مفصله. الاسامی به اشاره رئیس متناوباً شروع به نطق نمودند. حاج سید نصرالله نسبت به حضرات آیات الله و حجج اسلام، معاضدالملک در تأیید نطق حاج سید نصرالله نسبت به حضرات آیات الله و حجج اسلام، معاضدالملک در تأیید نطق حاج سید نصرالله آقای

۱ مذاکرات مجلس دوره دوم تقنینیه قسمت اول صفحه ۹ ستون سوم به بعد.

و ثوق الدوله در ذکر غیرتمشدان آذربایجان و آقایان سردار و سالار ملی شرحی تقریر داشتند ممتازالدوله در تشکر از زحمات آقایان سپهدار اعظم و سردار اسعد و عموم رؤسای مجاهدین و امرای ایل بختیاری نطق بیان داشتند میرزا مرتضی قلیخان و میرزا ابراهیم خان در تأیید این نطق شرحی اظهار داشتند و کیل التجار شرحی از زحمات اردوهای که بالفعل در صفحات اردبیل و آستارا و زنجان در تحت ریاست رؤسای خود مشغول خدمت هستند عنوان نمودند آقای مشیرالدوله شرحی تشکر از هیئت‌های اروپا و نمایندگان و مأمورین خارجه مقیم ایران بیان داشتند. آقای تقی زاده این نطق را به بیاناتی تأیید کردند شاهزاده اسدالله میرزا شرحی تشکر از زحمات و کلا و غیر و کلا و کمسیون فوق العاده و عالی و هیئت مدیره اظهار نمودند. آقا سیدحسین اردبیلی ذکری از زحمات انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول و بعضی از جرائد خیر خواه ایران خصوصاً چریده جبل‌المتمین کلکنه تقریر داشتند، ادیب التجار شرحی از تشکر مساعدتهای ایرانیان مقیم قفقاز خاصه بادکوبه و اهالی قزوین بیان نمودند. وزیرزاده شرحی تشکر از زحمات عموم حامیان آزادی و ترقی خواهان ملت عنوان نمودند و شاهزاده لسان‌الحکما در تأیید این مقال شرحی منطبق داشتند در سه فقره از تشکرات مذکور که یکی راجع بحضرات آیات الله آقای خراسانی و آقای مازندرانی و دیگری به آقایان سردار و سالار ملی و سومی به آقایان سپهدار اعظم و سردار اسعد بود از وکلای گرام رأی گرفته و مجلس بر يك يك لوایح مذکوره متفقاً رأی داد. نیم ساعت از شب گذشته مجلس ختم شد.

و این متن، نطق ممتازالدوله است که در این جلسه دربارۀ سپهدار

و سردار اسعد ایراد کرد^۱:

هرچند برای سعادت‌مندی که در راه حریت و آزادی مملکت بذل مساعی نموده وطن عزیز خود را از تقدیر نیت ظالمان و جباران خلاصی

۱- از شماره ۷۵ روزنامه ایران نو مورخه ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ نقل می‌شود.

بخشیده و خار وجود اعوان ظلم و جور را از پشت پای ترقی و سعادت ملت برداشتند هیچ تشریفی گرانبها تر و هیچ تشویقی لایق تر از همان مقصود گرامی که مطلوب بالذات آنان بوده و در طلب آن رنجها برده و جانبازیها کرده اند متصور نیست و همان خط نورانی که دست تقدیر در عنوان اسامی و ترجمه احوال این آزاد مردان بر صفحه واقع رسم می کند پایه شرف و افتخار آنان را بر آن کرسی عالی که مقام انصار حریت است استوار می دارد ولی این مسئله نیز معلوم است که مملکتی که در دامان خود این قبیل فرزندان نامسی را پروریده است ، باید به وجود آنها افتخار کند ، ملتی که در میان افراد خود، سرهای بلند و گردنهای افراخته را بایک حظ و شعف بیان نشدنی تماشا می کند باید رفتار مردانه و کردار غیرتمندانۀ این برادران رشید خود را وجهه نظر قدر شناسی و حقگذاری قرار دهد.

پس هیچ شایسته تر از آن نیست امروز که نمایندگان ملت در مقام رسمی خود متمکن شده و نظر به مظهریت تمام ملل اراده فرموده اند که شکرانۀ ملت را نسبت بذوی الحقوق و حامیان حریت ایران بتمدیم رسانند حق تشکر و سپاسگزاری ملت را نسبت بحضرت سپهدار اعظم و رؤسا و افراد مجاهدین و حضرت سردار اسعد و امرا و افراد ایل جلیل بختیاری چنانچه مقتضی قیام و در خور مساعی آنهاست ادا نمایند و برای تجلی و تجسم مجاهدات و فداکاری های ایندو وجود محترم، تاریخ وقایع اخیرۀ ایرانرا در نظر آورده مخصوصاً تأمل فرمائید که اگر حضرت سپهدار اعظم بعد از خرابی کعبه آمال ملت حرکت بجانب تبریز را با اردوی استبداد بهانه اجرای نیات پاك خود قرار نمی داد و بعد از آنکه خیال صاحبان خذلانرا با خیالات خود مساعد ندید از آنها کناره نمی جست و در خانه خود منتظر فرصت و منتظر دعوت احرار نمی نشست و در موقع دعوت آنانرا اجابت نمی کرد و بالاخره پیشرو مجاهدین و احرار نمی شد و به احتمال ظفر استقبال هزار

گونه خطر نمی‌کرد یا اگر حضرت سردار اسعد وقتی که شرح اسارت وطن و استغنائۀ مظلومین ایران را در مأمّن پاره‌س شنید از راحت و تنعم صرف‌نظر نمی‌کرد و بسرعت برق و باد به ایران نمی‌شتافت و برادران و بنی‌اعمام و جوانان عائله و قبیله خود را به مبارزات اشقیاء و جهاد فی‌سبیل‌الله سوق نمی‌نمود و جسدهای پاک آنها را در خون نمی‌دید امروز هیئت نمایندگان ملت که مظهر حاکمیت مطلقۀ ملیه هستند با این سهولت در این دارالسعاده جلوس نمی‌کردند پس هر قدر ملت ایران به زبان نمایندگان خود این دو وجود بزرگ را بیشتر ستایش کنند قدرشناسی و حق‌گذاری خود را به عالمیان بیشتر اثبات نموده و فرزندان ایران را به تأسی اعمال این رادمردان بیشتر تشویق کرده‌است. بنابراین بنده به مجلس پیشنهاد می‌نمایم که اگر و کلاهی محترم در مراتب معروضه با بنده هم عقیده هستند تشکرنامه‌ای که نوشته شده است به عرض می‌رسد متفقاً رأی بدهند به حضرت سپهدار اعظم و حضرت سردار اسعد از طرف مجلس ابلاغ شود.

در این جلسه، مجلس برای شش نفر کسانی که بیش از همه در راه برقراری مشروطیت زحمت کشیده بودند تقدیرنامه‌هایی را به اتفاق آراء تصویب کرد که بر روی الواح طلائی نوشتند و اعطا شد. قابل تذکر است که مجلس دوم از آزادترین و مستقل‌ترین مجالس ایران و نماینده واقعی افکار و عقاید آزادیخواهانه آن زمان ملت ایران بود و با مجالس دیگر که بعدها تشکیل شد فرق بسیاری داشت!

هجده سال بعد وقتی که سپهسالار خود کشتی کرد روزنامه ناهید در مقاله‌ای که به این مناسبت انتشار داد به جریان این الواح اشاره کرد و در باره این مجلس نوشت: مجلس مزبور شجاعترین و مؤثرترین و با عظمت‌ترین دوره‌های تقنینیه ایران بوده:

هم چنین در مقاله‌ای که تقی‌زاده در شماره مرداد ماه ۱۳۲۷ مجله

اطلاعات ماهیانه زیر عنوان «مشروطیت ایرانی» انتشار داد، نوشت: «بلاشک مجلس دوم، مترقی‌ترین و کامل‌ترین مجلس‌های ایران بود.» یکی از این الواح بر روی صفحه‌ای طلائی به محمد ولیخان سپهدار اعظم اعطا شد که نشان سپاسگذاری ملت نسبت به زحمات او بود و متن آن چنین است:

ذیقعه ۱۳۲۷

نمره ۶ مجلس شورای ملی

از فداکاری‌ها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت محمد ولیخان سپهدار اعظم و رؤساء و افراد مجاهدین که ممد آزادی ایران از قیداسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان گردید و از مشاق و متاعبی که برای یافتن سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم می‌نماید و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند برای آن وجود محترم از خداوند متعال مسئلت می‌نماید.

رئیس مجلس شورای ملی

محمد صادق مستشارالدوله

در بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۱ ذیقعه ابتدا در جلسه خصوصی مجلس عضدالملک نایب السلطنه حضور یافت و سوگند یاد کرد و بعد در جلسه عمومی قبولی نیابت سلطنت او و استعفای سپهدار و سردار اسعد از مقام‌های ریاست‌وزرا و وزارت اعلام شد و این شرح، قسمتی از مذاکرات این جلسه است:

... ذکاءالملک جوابی را که از طرف حضرت نایب السلطنه‌مشعر

بر قبول سمت نیابت سلطنت رسیده بود قرائت نمود، پس از آن لایحه استعفائی که از طرف آقایان سپهدار اعظم و سردار اسعد به مقام نیابت سلطنت عرض شده بود خوانده شد، رئیس اظهار داشتند اگرچه این مسئله از وظیفه مجلس خارج است ولی چون حضرت نایب السلطنه استعفای آقایان مزبور را نپذیرفته و جناب سپهدار اعظم را به ریاست‌الوزرائی و جناب سردار اسعد را به وزارت داخله ابقاء داشته‌اند می‌خواستند حسن اعتماد نمایندگان ملت را نسبت به این دونفر نیز مکشوف عموم داشته باشند به این مناسبت این مسئله در مجلس عنوان شد. پس از قدری مذاکرات مجلس این حسن انتخاب را تأیید نمود.

به این ترتیب سپهدار که استعفاده بود مجدداً نامزد و مأمور پست ریاست وزرا شد و همین وقت است که سپهدار در یادداشتی به تاریخ همانروز می‌نویسد:

مرا برای ریاست وزراء و وزیر جنگی انتخاب کردند... خداوند انشاءالله در خدمت ملت خیر پیش بیاورد خودم خیلی اکراه از رجوع این خدمات دارم و داشتم. مرا ناچار کردند و حالا توکلت علی‌الله قبول کردم خداوند را حاضر و ناظر می‌دانم، خیالی جز خدمت ملت و آسودگی خلق و آبادی مملکت و پیشرفت نیت مقصود مقدس مشروطیت نداشته و ندارم. من از این باز نگردم که مرا این دین است: الحکم لله واحد القهار.

سپهدار در جلسه ۱۶ ذیقعد کابینه خود را به ترتیب زیر به مجلس معرفی کرد:

رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ: سپهدار
وزیر داخله: سردار اسعد

وزیر عدلیه:	مشیرالدوله
وزیر علوم:	صنیع الدوله
وزیر خارجه:	علاء السلطنه
وزیر مالیه:	وئوق الدوله
وزیر پست:	سردار منصور

در این کابینه سپهدار به جای سه نفر ناصر الملک، مستوفی الممالک و فرمانفرما سه نفر تازه، علاء السلطنه، وئوق الدوله و مشیرالدوله را گذاشته بود.

این کابینه سپهدار شروع بکار کرد ولی پس از چند ماه سپهدار از وضع پیشرفت کارها ناراضی بود، جریانهای نامساعد و مخالف میل او پیش می آمد و به همین جهت مصمم شد که از کارها کناره کند. در یادداشتی به تاریخ ۶ محرم ۱۳۲۸ می نویسد:

از ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۲۷ الی حالا که هفت ماه متجاوز است ایرانمداری کردم، وزیر جنگ و رئیس الوزراء بودم... به هر حال امروز استعفا از کار وزارت جنگ و ریاست وزراء نمودم و در خانه ماندم، انشاءالله به این عقیده باقی خواهم بود و بعدها فقط به همان خدمت ملت دل خوش خواهم بود و یکی از خادمان ملت و مجلس خود را مفتخر خواهم دانست، بحمدالله تعالی به نیک نامی خود را خلاص نمودم.

ولی این استعفا قبول نشد و او را باز به ادامه کار و ادار کردند اما کمی بعد باز هم در سلخ محرم می نویسد:

روز جمعه سلخ محرم سنه ۱۳۲۸ از ریاست وزرائی و وزارت جنگ استعفا کردم.

خداوندا! تو حافظ صدق نیت این بنده باش و مرا بسه خدمت ملت و مشروطیت راسخ و ثابت بدار و در همراهی به ملت پاینده و برقرار.

و در یادداشت دیگری روز بعد می‌نویسد:

... این چندروزه‌هم، محض این‌که هنوز فتح قراجه‌داغ نشده بود و پسر حاج علیقلی‌خان در آنجا بود. لابد باز دخیل کار شدم... دوروز است دیگر خودرا معاف کردم حالا جداً برای خدمتگزاری خارج از مسئولیت حاضر و به فداکاری مشروطیت با جان و دل و مال حاضر شدم و خودرا برای خدمات، حاضر و ناظر دانسته و می‌دانم. خیلی هم شاکرم که از ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ الی حال که هشت‌ماه است با کمال انتظام و آسایش خدمتگزاری به دولت و ملت ایران نموده لله‌الحمده ننگی بار نیآورده.

ولی خیلی افسوس دارم که روزنامه‌نویسها و مجاهدین که پول و رشوه می‌گیرند مخصوصاً بهانه به دست روسها می‌دهند. هر قدر هم گفتم از ما نشنیدند و کردند و گفتند و نوشتند حرفهای نگفتنی و صبرکردنی‌را.

لهذا لابد شدیم کناره‌جوئی کرده و این مردم را به حال خود بگذاریم، شاید آنها بهتر دانسته‌اند با این‌همه زحمت و مرارت فدا کردن جان و مال حضرات که کارشان پارتی‌بازی و اغتشاش ملک و ملت است. به‌طور یقین کمر قتل‌مراهم به میان بسته‌اند با وجودی که خدا شاهد حال و ناظر اعمال است که از اول‌الی حال قصدم جز خدمت ملت و استقرار مشروطه که آنرا جزو مذهب و دین خود می‌دانم خیالی نداشته و ندارم و به هیچ‌وجه راضی به وزارت‌پنهای یا کار و شغل نبوده و نیستم جز راحت و آسایش آزادی مردم و نظم مملکت هوا و هوسی در سر ندارم...

باز هم این استعفای سپهدار پذیرفته نمی‌شود ولی طبعاً کابینه او در حال تزلزل بسر می‌برد و جهت این تزلزل هم اختلافاتی بود که در داخل کابینه و در میان وزرا حاصل شده بود.

درعید نوروز این‌سال (ماه‌ربیع‌الاول) وقتی که ۸ ماه از گیرودار فتح تهران گذشته بود و به اصطلاح آنها از آسیاب‌ها افتاده بود، استاد

بهار به یاد آنروزها شعر زیبائی سرود که در شماره (۳۱) مخصوص
عید روزنامه طوس به تاریخ ۱۰ ربیع الاول در مشهد انتشار یافت و ما
۴ بند از ۱۶ بند آنرا نقل می‌کنیم:

عید نوروز است هر روزی به ما نوروز باد
شام ایران روز باد
پنجمین سال حیات ما به ما فیروز باد
روز ما بهروز باد
برق تیغ ما جهان پرداز و دشمن سوز باد
جهش ما کین توز باد
سال استقلال ما را باد آغاز بهار
با نسیم افتخار
یاد باد آن نربهار رفته و آن پژمرده باغ
و آن خزان تیز چنگ
و آنهمه محنت که بر بلبل رسید از جور زاغ
در ره ناموس و ننگ
و آن ز خون نوجوانان بر گران باغ و راغ
لاله های رنگ رنگ
و آن زلفد رادمردان در کنار جو بهار
سروهای خاکسار

.....

باد باد و شاد باد آن سرو آزاد وطن
حضرت ستار خان
آنکه داد از مردی و مردانگی داد وطن
اندر آذربایجان
راد باقرخان کز او شد سخت بنیاد وطن
شاد بادا جاودان
باد بادا ملت تبریز و آن مردان کار
آن وطن را افتخار

یاد باد آن جیش کیلان و آن همه غرنده شیر
 و آن پورشهای بزرگ
 و آن مهین سردار اسعد و آن سپهدار دلیر
 و آن جوانان سترگ
 یاد باد آن در سفارتخانه از ایام سیر
 چون ز شیر آشفته گرگ
 و آن حمایت پیشگان همسایگان دوستدار
 برده اررا در جوار

.....

سرانجام در مادریع الثانی سپهدار استعفاداد و مملکت دچار بحران شد. در آخر جلسه ۱۵ ربیع الثانی مجلس، میرزا اسماعیل خان نوبری یکی از وکلای، درباره اهمیت این بحران چنین گفت:

خاطر آقایان مسبوق است که از بحران این کابینه در مملکت چه اثرات حاصل است و همه روزه حرفها منتشر می شود. این، اثرات همان بحران است.

آن روز مجلس رأی داده بالاتفاق که شش نفر از نمایندگان خدمت آقای نایب السلطنه بروند و علت بخواهند که چرا کابینه را به مجلس نمی فرستد. از آنجا که مجلس حافظ استقلال مملکت و قانون است و می بیند بواسطه بحران حاصله مملکت چه حالت دارد و به این قسم از ترقیات می مانیم. تصور می کنم که آقایان باینده شریک باشند که از آقای نایب السلطنه بخواهیم که کابینه را معین کرده پس فردا به مجلس بفرستند، رئیس الوزراء معرفی به مجلس نماید.^۱

در واقع رئیس الوزرا باز هم خود سپهدار بود زیرا کسی جز او در آن موقع سخت آماده و شایسته کار نبود، منتها سپهدار این بار هم

۱- مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت اول صفحه ۲۰۹ ستون ۲.

در کابینه خود تغییراتی داد یعنی کابینه را ترمیم نمود و روز شنبه ۱۹ ربیع الثانی سپهدار با وزرای خود به مجلس رفت. ترتیب وزرا در این کابینه بدینقرار بود:

رئیس الوزرا و وزیر داخله:	سپهدار اعظم
وزیر خارجه:	معاون الدوله
وزیر عدلیه:	مشیر الدوله
وزیر تجارت:	معمد خاقان
وزیر جنگ:	سردار اسعد
وزیر مالیه:	وثوق الدوله
وزیر علوم و فرایده عامه:	صنیع الدوله

سپهدار در این جلسه مجلس چنین گفت:

چون به واسطه خستگی و کسالت، سه نفر از وزرای ما، استعفا کرده بودند. به همین جهت بنده و آقای سردار اسعد هم استعفای خودمان را خدمت والا حضرت آقای نایب السلطنه تقدیم کردیم. چند روز بود کارها تعطیل شده بود چون اتفاق آراء و امر مجلس مقدس و فرمایشات آقای نایب السلطنه بر این شد که ما مجدداً قبول این شغل را بکنیم، استعفای خود را پس گرفتیم و چون بنده و آقای سردار اسعد عهد و سوگند خورده بودیم که این دو وزارتخانه را یعنی بنده وزارت جنگ و او (ایشان) وزارت داخله را قبول نکنیم و واقعاً بعد از فرمایش مجلس و آقای نایب السلطنه این شغل را در عهده گرفته ایم. به این جهت تبدیل کردیم که بنده وزارت داخله و ایشان وزارت جنگ را که قبول کردند و انشاء الله تعالی امیدواریم که در چاکری و نوکری دولت و ملت کوتاهی نکرده کارها پیشرفت نماید. کابینه، همان کابینه سابق است و پروگرام همان پروگرام است و باره پیشنهادها که لازم است می شود در کمیسیون مخصوص مذاکره شده و

از تصویب نمایندگان محترم بگذرد.

آقای مستشار الدوله صادق رئیس مجلس هم بعد از اظهارات سپهدار رئیس الوزرا چنین گفتند:

در مقابل این طول بحران و نگرانی که عموماً داشتیم در واقع این بهترین جوابی بود که امروز کابینه محترم به مجلس آوردند خیلی متشکر شدیم از این که مجدداً این کابینه موافق مقصود تشکیل شد و امیدواریم من بعد کارها بهتر پیشرفت نماید.

روز بعد شایع شد که در صد و سه و صد و سی و دو درصد نسبت به سپهدار هستند و جمعی این خبر را به سپهدار رساندند و در مقابل این خبر است که سپهدار یادداشت ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۸ خود را شجاعانه می نویسد:

شب شنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۸ جمعی آمدند گفتند ترور و بمب آورده اند و قصد جان بنده دارند تا ساعت چهار از شب رفته آقایان و کلا و برخی از وزرا بودند و صحبت کردند و رفتند.

به هر حال ما که خیال خدمت به این ملت و مشروطیت و انتظام و امن و آسایش عموم داریم. دیگران اگر قاصد جان ما شده اند در راه این خدمت ملت و مشروطیت جان متاعی است حقیر.
«سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست.» ای کاش در این راه شهید شوم چنانچه به آرزوی خود می رسم.

وضع این کابینه هم خوب نبود به طوری که پس از بیست روز در آن ترمیمی حاصل شد و روز شنبه ۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۸ سپهدار رئیس الوزرا در مجلس حاضر شد و تغییرات کابینه را به قرار زیر بیان کرد:

بواسطه بعضی مذاکراتی که در بین مردم پیدا شده بود به اینجهت تغییری در کابینه پیدا شد و خودشان اینطور قبول کردند یعنی

وزارت عدلیه را آقای مشیرالدوله جداً استعفا کردند و جناب سردار منصور قبول کردند و بی چون وجود آقای مشیرالدوله در کابینه وزرا لازم بود هیئت وزرا از ایشان خواهش کردند که وزارت تجارت را داشته باشند و ایشان هم قبول کردند و جناب معتمدخاقان وزارت پست و تلگراف را قبول کردند.

این کابینه سپهدار کمی بیش از پنجاه روز طول کشید و بالاخره در سوم رجب، سپهدار و کابینه او استعفا می‌دهند و دوران اول زمامداریش که از فتح تهران در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ شروع شده بود پس از متجاوز از یک سال به پایان می‌رسد. در این موقع بدنیست باز هم چند سطر از یادداشتهای خود او نقل شود:

در خانه آقای عضدالملک نایب السلطنه بنده از ریاست وزرائی استعفا کردم به اصرار زیاد و به خط خودم دستخط برای آقای مستوفی الممالک نوشتم که او رئیس الوزرا باشد، حالا یک سال تمام است که رئیس الوزرا و ایران مدار بودم باری بقدری که توانستم با این مخالفت وزرا و مجلس که با یکدیگر و کابینه وزرا نمودند یک نوعی راه رفتیم و راه بردم، بجمده الله امروز که استعفا کردم با کمال احترام و خوشی و راحت و آسودگی این کار انجام گرفت و آسوده شدم...

سپهدار وکیل ملی مجلس

در دوره دوم مجلس رسم چنین بود که اگر نماینده‌ای در ضمن مدت نمایندگی می‌مرد یا استعفا می‌داد در خود مجلس کاندیداهائی به جای او تعیین می‌شدند و در مجلس به آنها رأی می‌دادند و نماینده

انتخاب می‌کردند و آنها و کیل مجلس نامیده می‌شدند. در این تاریخ دو نفر از نمایندگان مستعفی بودند یکی میرزا علی محمد خان وزیرزاده نماینده گیلان که نزدیک یک ماه و نیم پیش استعفا داده بود و دیگری میرزا حسین خان دبیرالملک که خود او از طرف مجلس یک سال پیش به جای میرزا حسین خسان مشیرالدوله انتخاب شده بود و حالا هم کمی بیش از دو ماه پیش استعفا داده بود. به این جهت در جلسه دوشنبه چهارم رجب ۱۳۲۸ که به ریاست ذکاءالملک تشکیل شد در حالی که سپهدار و سردار اسعد از وزارت و عضویت کابینه استعفا داده بودند در اوایل جلسه آنها را به جای دبیر-الملک و وزیرزاده پیشنهاد کردند، سپهدار با ۵۱ رأی از ۶۳ رأی به جای دبیرالملک و سردار اسعد با ۵۸ رأی به جای وزیرزاده به سمت نمایندگی مجلس تعیین گشتند.

در همین جلسه بود که کمی بعد از این انتخابات سپهدار اعظم و سردار اسعد همراه مستوفی‌الممالک که رئیس‌الوزرا شده بود به مجلس وارد شدند. سپهدار پشت تریبون رفت و چنین گفت:

از طرف والاحضرت اشرف اقدس آقای نایب‌السلطنه ریاست کابینه وزراء بجناب اشرف آقای مستوفی‌الممالک واگذار شده است امیدوارم انشاءالله تعالی این کابینه جدید که به ریاست آقا تشکیل می‌شود از عهده همه قسم خدمات برآیند و ما دو نفر هم امیدوارم در خارج کابینه همه قسم از عهده خدمتگذاری خود برآئیم.

آن گاه سردار اسعد به سخن پرداخت و چنین گفت:

در این مدت این استعفاها بی‌پایه‌ای که در کابینه واقع شد علت آن عدم رضایت سپهدار و بنده بود از کار وزارت، میخواستیم هر شکلی باشد خودمان را خارج کنیم و مقصودمان نه این بود که اصلاً از خدمت کردن خارج شویم بلکه مقصودمان این بود که برای وزارت خدمت نکنیم، برای ملت خدمت کنیم و بحمدالله امروز

به این نعمت و آرزوی خود نائل شدیم و امیدواریم بعد از این طوری خدمت به ملت کنیم که مقبول عموم ملت بشود. (عموم تحسین کردند).

در این موقع ذکاءالملک که در این وقت رئیس مجلس بود به سخن پرداخت و گفت:

امروز به واسطه رفتار این دو سردار بزرگ مملکت ایران بخوبی ظاهر و مبرهن ساخت افتخار خودش را بوجود فرزندانی که می‌پروراند وقتی که به صفحات تاریخ عالم نظر بیندازیم معلوم می‌شود که تر اتفاق افتاده اشخاصی که از برای آزادی يك مملکت و يك ملتى مجاهدت خود را داشته باشند و نیات خالصانه خود را اظهار نموده باشند و غالباً در اواخر دیده می‌شود که نیت دیگری داشته‌اند لیکن این دو بزرگوار ثابت کرده‌اند که به کلی برعکس است چنانچه همیشه هم اینطور می‌فرمودند که بعد از آنهمه مجاهداتی که در تحصیل آزادی ملت ایران کردند همان وقت ما ملت شدیم و مسبوق بودیم نمی‌خواستند کار وزارت را به عهده بگیرند و بنابر مصلحت و اصرار و ابرام عقلای مملکت آنها را وادار کردند که قبول این زحمت را بفرمایند مدت يك سال است کف نفس نموده و زحمتی را که هیچ به او مایل نبودند تحمل کردند و گمان می‌کنم که امروز هم مجلس شورای ملی به واسطه انتخابی که نیم ساعت قبل بعمل آورده با يك اکثریت تامی که می‌توان گفت در واقع اتفاق آراء بود و می‌توان گفت این در واقع حیات تمام مملکت و ملت بود که در اینجا نمودار شد و می‌توان گفت که مسا به وجود این دو سردار محترم خیلی ممنون و متشکر و به آراء صائبه آنها مستظهریم.

در این وقت باز سپهدار به پشت تریبون آمد و رشته سخن را به دست گرفت و گفت:

بلی همین طوری که فرمودند غیرت وطن پرستی ما دو نفر مقتضی این بود که همه قسم خدمتگذاری به ملت و مملکت خود نمائیم و از حالا به بعد هم برای خدمت گذاری و جانبازی همه قسم حاضریم و از این لطفی هم که مجلس کردند خیلی مشعوف و متشکریم ولی این فقره را هم عرض می‌کنم در پارسال همین ایام بود که ما وارد تهران شدیم و تبدیل سلطنت شد و در همین عمارت و همین بنیان مقدس بود که دیدید، در تمام شهرهای شما و نقاط مملکت شما چه اغتشاش‌ها بود و در همین تهران پشت دروازه‌هاش از سیلاخوری و بختیاری چه اسبابی بود ما دو نفر بایی اسبابی که خودتان بهتر می‌دانید وضع ما و وضع دولت را اقدامات کردیم الحمدلله حالا تمام ولایات شما امن است و طوری است که در تمام ولایات اداری که لازمه مملکت مشروطه است دائر است از قبیل امنیه و عدلیه و مالیه و غیره دائر است، حاکم فرستادیم، معاون فرستادیم، هر چه لازم بود برای یک مملکت مشروطه در تمام ولایات فرستادند در تمام این مملکت که چهل هزار فرسخ مربع است فعلاً اگر نگاه کنید می‌بینید بقدر یک شهر پاریس در او منفسده و یک نزاعی واقع نمی‌شود، در تمام این مملکت بقدر یک شهر بادکوبه اگر بسنجید خلاف و هرزگی و فسق نمی‌شود. معین است در تمام این مملکت همیشه این طور اتفاقات نیافتاده اختلاف دارد حرف دارد یک وقتی اغتشاش می‌شود یا اغگیری می‌شود با این کابینه جدید مجلس باید خیلی معیت و همراهی بکنند و باید مقتضیات مملکت را ملاحظه کرد و متدرجاً ترتیباتی که در سایر دول معمول است ترقی و توضیح داد نه این که بخواهیم یک دفعه به سایر دول و ملل برسیم به جهت این که ما فعلاً اسباب نداریم و اخلاق مردم هم آنطور نیست باید به ترتیب به آن مراتب برسیم و این که قدری سوء اثر در این مملکت پیدا شد بواسطه روزنامه نویسها بوده که ما هیچ ندانستیم و نمی‌دانیم و کلاً هم معلوم نکردند که این‌ها تبعه داخله‌اند یا تبعه خارجه‌اند که این

همه سوء اثر در قلم آنها پیدا شد و معلوم نیست که مقصود آنها چیست، اینها را هم باید جلوگیری کرد انشاءالله الرحمن امیدواریم به سعی و اقدامات این کابینه جدید کارهای مملکت پیش از سابق پیشرفت نماید.

بعد از سپهدار باز سردار اسعد به سخن پرداخت و چنین گفت:

بنده هم عرض تشکر می‌کنم از این حسن ظنی که وکلای محترم در حق ما فرمودند و ما را متعجب نمودند و ما هم امیدواریم که نهایت سعی و همراهی خودمان را خیلی خوب جدآ به این مملکت و مجلس مقدس ظاهر سازیم.

در این وقت افتخار الواعظین چند کلمه‌ای صحبت کرد و گفت:

بنده چون سال گذشته در این موقع در کمیسیون بودم و از انقلابات آن وقت کاملاً مطلع هستم و می‌دانم این دو وجود محترم چقدر زحمتهای و خدمات متحمل شده و از جان خودشان دست کشیدند از برای گرفتن حقوق مغضوبه ملت در بعضی از مواقع مهمه، بنده هم همراه و مسبوق بودم که چه موانع و چه حوادث پیش می‌آمد و مخصوصاً مطلع بودم که این دو سردار محترم چه زحمتهای کشیدند تا آنکه از برکت وجود مقدس حضرت ولی عصر و از همراهی تمام ملت ایران حقوق مغضوبه ایران گرفته شد و بنده خیلی اظهار تشکر می‌کنم از خدماتی که این دو وجود محترم در این مدت يكسال به ملت و مملکت خود نمودند و از این حسن انتخابی که امروز در مجلس به عمل آمده و امیدواریم از افکار بلند این دو بزرگوار مجلس شورایی عملی استفاده کند و اظهار تشکر خودم را تقدیم وجود مبارکشان می‌دارم.

بالاخره باز سپهدار اعظم در چند کلمه‌ای چنین گفت:

همین‌طور که سردار اسعد اظهار تشکر ما را از این انتخاب کردند

بنده هم عرض می‌کنم که با جان و مال آنچه لازمه خدمتگزاری است حاضر خواهیم بود.

و به این ترتیب مراسم انتخاب سپهدار و سردار اسعد به نمایندگی ملی و انتقال زمامداری به مستوفی الممالک انجام گرفت. سپهدار خود در باره این روز چنین می‌نویسد:

به اتفاق حاجی علیقلی خان سردار اسعد به مجلس رقتیم مستوفی- الممالک را به سمت ریاست وزرائی معرفی کردم و بعد در مجلس هم، ما دونفر را به سمت وکالت انتخاب کردند. حالا که به وکالت ملی هم سرافراز شدیم تا دیگر چه پیش آید. صراط‌المستقیم ای دل کسی گمراه نیست.»

سپهدار از وقتی که به نمایندگی مجلس انتخاب شد کمتر به مجلس می‌رفت و بیشتر در خانه خود بود. در یادداشت‌های این زمانش مطالبی دیده می‌شود که گاهی خاطره روزهای گذشته است و زمانی را جمع به جریانهای روز و مسائل آینده. مثلاً در روز ۱۸ رجب ۱۳۲۸ چند روز پس از استعفای ریاست وزرا و پس از این که کابینه مستوفی الممالک به مجلس معرفی می‌شود، چنین می‌نویسد:

... بعد از بیست روز کابینه وزراء را تشکیل دادند، بحمدالله بنده آسوده شدم. با خوشوقتی تمام امروز سه‌شنبه ۱۸ رجب از زرگنده آمدم یکسره به مجلس شورای ملی رقتیم، عصرهم خدمت نایب السلطنه...

... به حمدالله که از شر این ریاست وزراء و این کابینه نجس وزراء و از زحمت این ملت قدرناشناس و بی‌مروت، بی‌علم، حق ندان، آسوده شدم. سه‌سال تمام است در این راه جان و مال خانواده، دو کرور تومان متضرر شدم، به هیچ وجه دینار و حبه‌ای اجر

و مزد نگر فتم، امید عاطفتی هم ندارم و از عزل و استعفای خودم به قدری خوشحال هستم، مثل این است که روزگارتازه و جوانی بی اندازه به من دست داده است. اگر هم این ملت، مرا بکشند، کشته باشند. با کسی هم ندارم و این مردم هم امید خیری نمی بینم، همین قدر که پیش خداوند و وجدان و نیت پاک خودم خجل نیستم که در راه حق و صدقی قدم زده ام...

در همین دوره کابینه مستوفی الممالک است که در نخستین روزهای آن، آقا سید عبدالله بهبهانی پیشوای روحانی مشروطیت ترور و کشته می شود و بعد به خونخواهی او قتلهای دیگری روی می دهد. همین کشته شدن آقا سید عبدالله است که سپهدار را به فکر انداخته و می نویسد: اگر هم این ملت، مرا بکشند، کشته باشند... در باب قتل آقا سید عبدالله هم می نویسد:

بیچاره آقا سید عبدالله را در ۱۵ روز قبل مقتول نمودند. رحمت الله علیه، خیلی اسباب خجالت عموم مشروطه خواهان و مسلمانی فراهم کردند. لعنت الله بر قاتلان آن مرحوم.

بعد حوادث دیگری روی می دهد، از جمله ستار خان و باقرخان سردار ملی و سالار ملی که در زمان کابینه سپهدار با شکوه و جلال بی نظیری وارد تهران شده بودند و پس از استقبال بی مانندی که از ایشان به عمل آمده بود با جمعی از مجاهدین در محل پارک اتابک (باغ سفارت شوروی کنونی) منزل داشتند مورد حمله قوای دولت واقع گشتند.

بهانه این حمله، خلع سلاح کردن مجاهدین بود و اکنون مجال تفصیل آن نیست و فقط به چند خط از یادداشت سپهدار در این باب اکتفا می کنیم که نوشته است:

به قدر سیصد نفر که از مجاهدین و فاتحین و اصناف شهر بودند مقتول و شهید کردند و ملت مسلمان ایران را تا قیام قیامت لکه‌دار، و بدنام کردند که فاتحین مشروطیت این قسم کشته و شهید و قتل شوند. ستارخان هم زخم گلوله برداشت اگر چه ناخوش هم بود پس از این که او را در بسترش خوابیده دیدند یک نفر ارمنی با ششول یراق به او گلوله زد، سالار ملی راکتک و افری زدند. بامزه بود ورود این دو نفر که روز ورودشان طاهای نصرت برایشان بستند کالسکه‌های سلطنتی برایشان بردند. چه احترامات سلطنتی در حق این دو نفر کردند و حالا به این روز سیاه نشانده‌اند این ملت خوش غیرت...

کابینه مستوفی الممالک که این جریانات در آن روی نمود موفقیت عمده‌ای بدست نیاورد.

در اواسط ماه رمضان نایب السلطنه عضدالملک که پیر و بیمار بود، وفات یافت و در مجلس ناصرالملک را که در اروپا بود با اکثریت ۳۰ رأی به نیابت سلطنت انتخاب کردند و باتلگراف او را به مراجعت ایران دعوت نمودند.

مستوفی الممالک در ماه شوال در کابینه خود تغییراتی داد و آنرا ترمیم نمود ولی وضع کابینه ثباتی نداشت. سپهدار در یادداشتی به تاریخ ۲۲ ذیحجه می‌نویسد:

... انقلابیها متوسل به عین‌الدوله، فرمانفرما، مستوفی الممالک گردیده‌اند آنها هستند ولی وضع ایران مغشوش ملوک الطوائفی، نایب السلطنه ناصرالملک همدانی هم هنوز نیامده است، احتمال قوی دارد محمدعلی میرزا را بیاورند...

بهر حال سه چهار روز است که می‌خواستم به قزوین بروم، ملت بی غیرت آمده مانع شدند ولی کاری به این کارها ندارم. «بگذار تا بمیرند در عین خودپرستی...».

حالت زهادتر نوشتن ندارم. دسته جمعی و کلا و بختیارها اینجا بودند خیلی نشستند و صحبت همین حرفها بود که مرا باز مبتلا کنند، قبول نکردم.

در اوایل ماه صفر صنیع الدوله که در کابینه هم شرکت داشت ترور و کشته شد. در همین ایام ناصر الملک هم از اروپا وارد ایران شد و ساعد الدوله جمشیدخان برادر سپهدار تا انزلی اورا استقبال نموده بود پس از ورودش به تهران عده‌ای از مجلس انتخاب شدند و رسماً به او تبریک ورود گفتند.

مستوفی الممالک از چندی پیش بیمار شده بود و گرچه اکنون حالش بهتر بود فردای روزی که ناصر الملک وارد تهران شد استعفای خود و کابینه‌اش را به او تقدیم داشت. ولی ناصر الملک آنها را مأمور کرد که موقتاً انجم وظیفه نمایند تا نظراً اکثریت مجلس برای آینده معلوم شود و شرحی هم در این باب به مجلس نوشت و بخصوص پیشنهاد و اصرار کرد که مجلس موافق اصول پارلمانی گروه اکثریت و اقلیت ثابتی بر اساس حزبی تشکیل بدهند و آن وقت هر کس که کاندیدا و مورد حمایت اکثریت بود، رئیس الوزرا شود.

در این ضمن مستوفی الممالک استعفا کرده و کنار کشیده بود. صنیع الدوله را هم که کشته بودند، چند تن از وزرا استعفا داده بودند و کابینه فقط چهار وزیر داشت. وضع نان هم خیلی سخت شده بود و بر روی هم مملکت روزهای حساس و بحرانی را می‌گذراند.

ناصر الملک بر روی پیشنهاد خود راجع به تشکیلات حزبی و وجود اکثریت و اقلیت ثابت در مجلس بسختی ایستادگی می‌کرد و حتی یکبار هم نامه‌ای که جنبه تعلیم و تدریس آن بیشتر بود به مجلس نوشت که در جلسه ۲۳ صفر قرائت شد.

بالاخره در مجلس اکثریت و اقلیتی بوجود آمد، اکثریت در روز

۲۲ صفر خود را معرفی کردند و میرزا مرتضی قلیخان نایب رئیس مجلس، نام آنها را خواند و خود را به عنوان لیدر ایشان معرفی کرد. این دسته «اعتدالیون» نامیده می‌شدند. سپه‌دار اعظم و سردار اسعد هم در جزو آنها بودند.

اقلیت هم روز ۲۳ صفر به وسیله سلیمان میرزا که روز بعد به عنوان لیدر اقلیت شناخته شد معرفی شدند و اینها «دموگراتها» بودند. دموگرات‌ها دارای برنامه‌ای مترقی‌تر و انقلابی‌تر بودند حتی در جزو پروگرام آنها این بود که اراضی خالصه میان دهقانان بی‌زمین تقسیم شود و اراضی مالکان بزرگ هم از طرف دولت خریداری و تقسیم گردد. اعتدالیون برنامه صحیح و تشکیلات حزبی نداشتند و بیشتر از مالکان و سرمایه‌داران بودند. در واقع باید گفت که يك «بلوك» یا ائتلاف پارلمانی را تشکیل می‌دادند و پروگرامی را هم که در بیست ماده تهیه و تقدیم مجلس کردند نمی‌شد به عنوان يك مرانامه حزبی شناخت. بهر صورت به این ترتیب اکثریت و اقلیتی در مجلس دوم پیدا شد. سپه‌دار در این باره می‌نویسد:

در روز چهارشنبه ۲۲ صفر المظفر ۱۳۲۹ اظهار اکثریت به اسم در مجلس شورای ملی کردند که عده اکثریت که یکی از وکلای بنده هستم، به پنجاه نفر رسید.

امروز پنجشنبه ۲۳ حضرات دمکرات‌ها اظهار اقلیت کردند و عده‌شان به نوزده نفر رسیده است، دوازده نفر هم بی‌طرف هستند یعنی با پروگرام اکثریت اعتدالی همراه هستند ولی به اسم خوانده نشدند، آن پنجاه نفر به اسم خوانده شد و این نوزده نفر هم دیروز به اسم خوانده‌اند. دو روز است که به اکثریت مجلس و تصویب و الاحضرت نایب السلطنه ناصر الملک بنده رومی خواهند رئیس-الوزرا بنمایند و اصراری دارند بنده هم بواسطه بی اعتباری این مردم و حق ناشناسی ایرانیان از کار خیلی طبعاً منزجرم. موضوع اکثریت و اقلیت در مجلس و مرام و مسلک آنها چندین

روز در مجلس مورد گفتگو بود. بالاخره در روز شنبه دوم ربیع الاول ۱۳۲۹ ناصر الملک در مجلس که به ریاست ممتاز الدوله تشکیل می شد حضور یافت و پس از نطق نسبتاً مفصلی که در باب اصول حکومت پارلمانی و وظایف سلطنت و دولت و مجلس و احزاب ایراد کرد، طبق مقررات سوگند یاد نمود و در پایان نطق خود گفت:

... برای این که بحران کابینه وزراء طول نکشد و امور مختل مانده بود و نظر اکثریت مجلس را هم پرسیدم به اصرار تمام سپهدار اعظم قبول کردند کابینه تشکیل بکنند، با همان اشکالاتی که اینجا خواندم و برای این که به امور خلیلی نرسد قرار داده ام و برای سابق در این دوسه روزه در کلیات امور رسیدگی کنند تا در باب پروگرام شرایط خودشان با مجلس مذاکره کرده و زرا را معرفی نمایند.

۱ - سپهدار در یادداشت‌هایش شنبه را اشتبهاً غره ربیع الاول نوشته است.
۲ - مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت دوم صفحه ۹۸۳ ستون ۳.

دومین دورۀ زمامداری سپهدار

به این ترتیب سپهدار دوران دوم زمامداری و ریاست وزرائی خود را شروع کرد. روز بعد سفیر عثمانی با او ملاقاتی نمود و به او تبریک گفت که سپهدار شرح آنرا به اختصار نوشته است.

سپهدار مشغول مطالعه برای انتخاب وزرای کابینه شد در حالی که دیگر در این موقع از بختیارها سخت آزرده بود.

در جلسۀ روز پنجشنبه چون موعد انتخاب رئیس مجلس رسیده بود مؤتمن الملك به این سمت انتخاب شد. و این خیلی جالب توجه بود زیرا در حالی که مؤتمن الملك از مجلس غایب بود تقریباً با اتفاق آراء انتخاب شد. جهت این امر هم این بود که قبلاً میان اکثریت و اقلیت در این باب توافق شده بود. در این جلسه ابتدا سلیمان میرزا از اقلیت مؤتمن الملك را پیشنهاد نمود، بعد معز الملك از طرف اکثریت او را تأیید نمود، بعد هم آقا شیخ اسمعیل به نام بی طرفها این نامزدی را تصدیق کرد. آنگاه رأی گرفتند و با ۷۸ رأی از ۷۹ نفر حاضرین مؤتمن- الملك به ریاست مجلس انتخاب شد و از جلسۀ بعد، شنبه ۹ ربیع الاول او جلسه را اداره کرد.

در همین جلسه ۹ ربیع‌الاول که زیر ریاست مؤتمن‌الملک بود سپه‌دار کابینه خود را به مجلس آورد و پیش از معرفی وزرا شرح مفصلی را که نوشته بود قرائت کرد. در این شرح سپه‌دار به اوضاع هرج و مرج و مخالفت‌هایی که پس از استیضاح مجلس روی نموده بود و جهاتی که به استعفای قبلی او منتهی شده بود و بالاخره به عدم تمایل خود به ریاست وزرا و به آدم‌کشیها، ترورها، ناامنی‌ها، و اوضاع دشوار کشور اشاره کرد و بعد چند کلمه درباره وضع نامطلوب روزنامه‌ها و لزوم اجرای قانون مطبوعات سخن گفت و در آخر، وزرای خود را به شرح زیر معرفی کرد:^۱

سپه‌دار:	رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ
علاء‌السلطنه:	وزیر فواید عامه و معارف
ممتازالدوله:	وزیر مالیه
مشیرالدوله:	وزیر عدلیه
مستشارالدوله:	وزیر داخله
معاون‌الدوله:	وزیر تجارت و پست و تلگراف
محتشم‌السلطنه:	وزیر خارجه

آنگاه بنا به دستور سپه‌دار، محتشم‌السلطنه وزیر خارجه پروگرام دولت را که يك مقدمه در ۴ ماده و يك متن در ۱۲ ماده داشت قرائت نمود.

در این پروگرام سپه‌دار درخواست اختیارات بیشتر برای حفظ نظم و برقراری امنیت کرده بود. در ضمن در ماده ۶ متن پروگرام «شروع به اصلاحات مالیه بامستخدمین خارجه» را عنوان کرده بود

۱ - برای ملاحظه متن این خطاب، به مجموعه مذاکرات مجلس دوره دوم،

فصمت دوم صفحه ۱۰۰۰ رجوع شود.

ودر پایان مقدمه هم گفته بود.

... چون با مخاطراتی که وطن عزیز را تهدید می کند فقط محض فداکاری حاصر خدمت شده و کار مملکت را مهمتر از آن می دانم که به دفع الوقت و مسامحه بگذرد لهذا هر آنکه تصویب مجلس نسبت به هیئت وزرا منظور نشود اشغال مسند وزارت را خیانت دانسته و استعفای خود را تقدیم خواهم کرد^۱.

پروگرام این کابینه سپهدار در جلسه ۱۴ ربیع الثانی در مجلس مطرح شد و پس از بحث‌هایی که در آن بعمل آمد، بالاخره در همان روز درباره آن اخذ رأی بعمل آمد از ۷۳ نفر عده حاضر ۴۷ موافق، ۱۷ مخالف و ۹ نفر ممتنع بودند^۲.

به این ترتیب سپهدار رسماً رئیس الوزرا و مورد اعتماد مجلس واقع شد و خود او و نمایندگان که در کابینه اش شرکت نموده بودند از نمایندگی مجلس استعفا دادند.

دوره دوم زمامداری سپهدار در وضع بحران آمیزی آغاز یافت. مهمترین مسائل دشوار اختلافات حزبی میان اعتدالیون و دموکراتها بود که به صورت وخیمی در آمده بود و در مطبوعات هم منعکس می شد. به خصوص مطبوعات حزب دموکرات که بانفوذتر و زیاده‌تر بودند به دولت سپهدار که متکی به اعتدالیون بود حمله می کردند.

خود سپهدار هم از اوضاع ناراضی بود و این ناراضی در یادداشت‌های این زمان او بخوبی پیداست. مثلاً در ۳۰ ربیع الاول ۱۳۲۹ چند روز پس از زمامداری خود می نویسد:

۱ و ۲ - برای ملاحظه متن کامل مذاکرات این جلسه و برنامه کابینه سپهدار به مجموعه مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت دوم جلسه ۱۲۲ از صفحه ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۲ و جلسه ۲۲۴ از صفحه ۱۰۱۱ ستون ۳ تا صفحه ۱۰۲۹ ستون ۲ رجوع شود.

بنده را ناچار چندروز است رئیس الوزرا نمودند، حال ایران خیلی شلوغ، درهم و برهم، هرج و مرج... خداوند شاهد است قصدی جز خدمت خلق و آبادی این ملک و استقلال ایران را ندارم...

دریادداشت ۳ ربیع‌الثانی همین سال بشدت از دموکراتها گله می‌کند و به آنها می‌تازد و می‌نویسد:

...خیلی حیف بوده است که این مشروطه خواهی مادر دست این اشخاص می‌خواهد بدنام شود...
...برای خدمت به ملت هیچ‌کس از بنده حاضرتر نبود که از تمام هستی و دارائی و جان و مال و شأن گذشتم حالا هم به همان قسم برای دولت قانونی و سلطنت مشروطه ایران و حفظ استقلال این مملکت حاضر از روی عقل...
...امیدوارم که از این حوادث هم این مملکت را نجات داده بعد به سنگ حوادث با استخوان شکسته از این مردم خلاص شوم که برای این مردم حالیه چه آب آوردن و چه کاسه شکستن فرق نمی‌کند...

بیست‌روز بعد باز دریادداشتی می‌نویسد:

بنده رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ هستم... از بس که مردم انقلاب و مجلس سختی می‌کند و کار ملک و مملکت روز بروز بدتر، موقع بد و هوا بهار، وقت انقلاب ایلات و اشرار، دولت پول ندارد، اسلحه و ذخیره ندارد، همه را وزرای سابق به باد فنا داده‌اند. امروز به مجلس که پرهروز سخت‌گیری کرده‌اند نوشتم مسئول نظم ولایت نیستم...

... نمی‌دالم عاقبت چه می‌شود و در امسال مشکل می‌بینم که این ملک و ملت جانی به سلامت بیرون ببریم، الحکم‌لله واحداً لفقهار. خداوند واقف است که خجالتی در اقدامات و خیرخواهی خودم در

استقلال این مملکت و انتظام و آسایش ندارم. آنچه قوه بود بجا آوردم. چه توان کرد که تغییر قضا نتوان کرد.

در همین اوان است که وزیر مالیه دولت سپهدار ممتازالدوله قراردادی با بانك شاهنشاهی برای گرفتن ۲۵۰/۱ میلیون لیره قرض به منظور تأمین نظم و امنیت کشور منعقد می کند.

در اوایل ماه جمادی الاول مستشارالدوله از وزارت داخله استعفا داد و این پست به سردار اسعد که در این کابینه شرکت نداشت پیشنهاد شد ولی او هم نپذیرفت و باز مجدداً مستشارالدوله به همین سمت ابقا شد.

میسون مستشاران امریکائی به ریاست شوستر که در کابینه مستوفی الممالک به ایران دعوت شده بود در این زمان به ایران می رسد. خود شوستر از راه پاریس و وین و استانبول به ایران آمده بود و بعد از راه انزلی در ۱۲ جمادی الاول به تهران رسید و در پارك اتابك (سفارت شوروی کنونی) منزل کرد.

شوستر در ۱۷ جمادی الثانی با سپهدار ملاقات کرد و شرح این ملاقات را در کتابی که به نام «اختناق ایران» منتشر کرد و به فارسی هم ترجمه شده، چنین نوشته است:

به همراهی وزیر مختار آمریکا برای ملاقات شخص محترمی یعنی حضرت سپهدار اعظم که آن زمان بر مسند جلیل ریاست الوزرائی متمکن و زمام حل و عقد امور وزارت جنگ را نیز در دست داشت رفتم، ممتازالدوله وزیر مالیه و امیر اعظم معاون وزارت جنگ نیز هر دو در آنجا حاضر بودند.

کسانی که قسمت مقدمه این کتاب (کتاب شوستر) را خوانده باشند در خاطر خواهند داشت که سپهدار اعظم که معنیش بزرگترین سردار

اعظم است اقدام بزرگ و نمایانی در حرکت و جنبش ثانوی ملیون (رولوسیون) ایرانیان نموده و در تسخیر تهران و خلع شاه در ماه ژوئیه ۱۹۰۹ با جنود متحده ملی شریک و تا مدت قلیلی قبل از آن سپهدار حامی شاه و یکی از اعظام رؤسای مستبدین مقتدر به شمار و در دوسه ایالات ایران املاک معتبر و دارای صدها دهات بود.

شوستر در همین کتاب خود چندین صغه بعد شرح يك ملاقات دیگر خود با سپدار را هم نقل کرده است که در پارك و منزل شخصی سپدار روی داد.

روز ۲۶ جمادی الاول سپهدار به مجلس رفت و چون تغییری در وضع کابینه خود داده بود موضوع را باطلاع مجلس رسانید.^۱ در این تغییر ممتازالدوله از وزارت مالیه به وزارت پست و معاون الدوله از وزارت پست و تجارت، به وزارت مالیه تغییر سمت دادند. پس از این تغییری که در کابینه روی داد در ماه جمادی الثانی بودجه کشور در مجلس مطرح گشت. در این بودجه جرح و تعدیلاتی در بودجه دربار روی داد که موجب نارضایتی ناصرالملک نایب السلطنه شده بود و تهدید می کرد که استعفا خواهد داد.

به علاوه در ۱۵ جمادی الثانی هم قانون اختیارات مالی خزانه دار کل به تصویب مجلس رسید. در این قانون اختیارات وسیعی به شوستر اعطا شده بود.

سپهدار از اوضاع به سختی ناراضی و عصبانی بود بالاخره روز ۱۷ جمادی الثانی در جلسه مجلس بر سر موضوع بودجه گفتگوهائی شد و چون مجلس بانیسات سپهدار که می خواست اعتبارات وزارت

۱- به مجموعه مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت صفحه ۱۳۰۱ ستون سوم

جنگ را اضافه کند و نظام وقشون را مرتب سازد موافقت نمی کرد، سپهدار هم باحال عصبانیت از مجلس خارج شد، به کالسکه اش که در مقابل مجلس بود نشست و به راننده اش گفت: «برو، به فرنگ» شوستر این موضوع را در کتاب «اختناق ایران» خود چنین نقل می کند.^۱

پانزدهم ژون ۱۹۱۱ یعنی دو روز بعد از اجرای قانون مالیه که اختیارات تامه در عایدات دولتی به خزانه دار داد، حضرت سپهدار در یکی از جلسات مجلس برخاسته و اظهار عدم رضایت نمود از اعتراضات خودخواهانهای که قانون مزبور در اجرای مقاصد سنگین رئیس الوزرا و وزیر جنگ نموده بود. وقتی که در کوششهای متهورانه خود برای تحصیل وجه به جهت اداره لشگری، اثر نامهربانی و عدم مساعدت از بشرة و کلا احساس نمود، غضب بر او مستولی شد و متغیرانه با شوکت تمام از مجلس خارج و در کالسکه خود نشسته به همراهی یکدسته سوار گارد که نزدیک در مجلس انتظارش را داشتند حرکت و به کالسکه چی خود حکم نمود که به فرنگستان برود «مرا به اروپا ببر». کالسکه صدراعظم به عجله تمام از دروازه شهر خارج شده و از جاده دویست و بیست میلی آنزلی به طرف بحر خزر رهسپار شد.

روز بعد سر جورج بار کلی در تلگرافی به لندن چنین خبر داد:

تهران ۱۶ ژون ۱۹۱۱ - افتخاراً راپورت می دهم که سپهدار دیشب غفلتاً از پایتخت به طرف رشت حرکت نمود، شهرت دارد که می خواست به سمت اروپا رهسپار گردد.

به این ترتیب محمد ولیخان سپهدار که ناراضی ورنجیده خاطر بود قهر کرد و از تهران خارج شد در حالی که این داستان او بر سر زبانها افتاد

۱ - اختناق ایران چاپ بمبئی صفحه ۷۲ و ۷۳.

و آنرا حتی تا مدت‌ها بعد هم نقل می‌کردند
 وقتی که سپهدار به رشت رسید، انجمن ایالتی آنجا با اصرار زیاد
 مانع ادامه سفر او شد. ستارخان و باقرخان هم در رشت به سپهدار ملحق
 شدند. از تهران هم تلگرافات زیادی برای دلجوئی از او می‌کردند.
 مخصوصاً در این اوقات خبر آمدن مجدد محمدعلی شاه به همراهی
 شعاع السلطنه و سالارالدوله انتشار یافت و اسباب وحشت و نگرانی
 عمومی شده بود.
 سر جورج بار کلی در دنبال تلگراف قبلی خود در چهار روز بعد
 به لندن تلگراف کرد که :

از قرار مسموع صدراعظم در رشت است . انجمن محلی آنجا او
 را نگذارده‌اند بیشتر برود.

ده روز بعد باز تلگراف دیگری کرده به این مضمون که :

صدراعظم هنوز در رشت است. مجلس روز ۲۵ ژوئن به او
 تلگراف کرده و از او خواهش نموده به تهران مراجعت نماید ولی
 به وصول جواب نایل نگردیده.
 دیروز اکثریت مجلس از نایب السلطنه درخواست نمودند که
 اقتدارات دیکتاتوری بر خود بگیرد، و الاحضرت به این کار مایل
 نگردیده اظهار داشت نمی‌تواند از حدود قانون اساسی تجاوز نماید
 سپس اکثریت از او درخواست نمودند که به صدراعظم تلگراف
 کرده اصرار به مراجعت او نماید و به الاحضرت اطمینان دادند
 که متفقاً با او همراهی نموده در انتخاب وزرائی که او انتخاب
 کند مداخله نخواهند نمود. و الاحضرت هم به همین مضمون
 برای صدراعظم تلگراف کرده است. الحال کابینه بدون صدراعظم
 است.^۱

باز سه روز بعد تلگراف می‌کند:

تاکنون کسی برای تعیین به مقام سپهدار پیدا نشده و مجلس به استثنای معدودی از اعضا حالا درک می‌کنند که باید از ایشان طرفداری نمایند.

ناصرالملک دیروز و کلا را احضار نمود و به طور سخت با آنها صحبت داشتند آنها را از اهمیت امورات متنبه نموده است و الا حضرت از اکثریت آنها نوشته که به موجب آن همراهی با سپهدار را تعهد نموده بودند گرفته مضمون آنرا برای سپهدار مخابره نمود.

بالاخره روز بعد تلگراف می‌کند که :

سپهدار دیروز از رشت به سمت تهران حرکت نمود.

ورده روز بعد در تلگراف دیگری مورخه ۱۴ ژوئیه می‌گوید:

صدراعظم روز یکشنبه به تهران مراجعت نمود، وزرای دیگر روز سه‌شنبه استعفا نمودند.

تشکیل کابینه جدید نظر به اینکه سپهدار مایل نیست مسئولیت انتخاب وزرا را به عهده گیرد اشکال دارد و اکثریت اعضای مجلس هم از بابت انتخاب نمی‌توانند موافقت نمایند.

به این ترتیب سپهدار که قهر کرده و رفته بود پس از اصرارها به تهران بازگشت. خود او در یادداشتی که دو ماه بعد، موقعی که از ریاست وزرا استعفا داده بود نوشته است، درباره این قهر و آشتی چنین می‌نویسد:

... من هم چند روز بعد به طرف فرنگ از دست دخالت و فضولی و هتاکی روزنامه‌ها و دموکراتها و بی‌عرضه‌گی نایب‌السلطنه و

نفاق وزرا و تجری عموم دوایر و بردن مال ملت و ازدیاد اشخاص غیر قابل و هرزه و بدکار در دوایر ولایات و تنفر عموم از وضع حاضره فرار کردم.

در این بین مردم گویا پشتگرمی به محمدعلی و سالارالدوله دادند. از این غیبت من طلوع و ظهور کردند و مرا از رشت فی الحقیقه مجبوراً معاودت دادند. فتنه قزوین را نشاندم (عزیزالله خان). به تهران آمدم.

سپهدار پس از چندروز حاضر شد که کابینه جدیدی تشکیل بدهد و درروز چهارشنبه ۲۲ رجب ۱۳۲۹ کابینه جدید خود را به مجلس برد و معرفی کرد. مجلس آنروز به ریاست مؤتمن‌الملک تشکیل شده بود و سپهدار در آغاز مجلس چنین گفت:

اگرچه معرفی هیئت وزرا از بس مکرر شده بنده از تریبون محل نطق خجالت می‌کشم و لکن وزرای حالیه بمریک برای این شغل خطیر لایق و قابل و با علم هستند و امیدواریم که انشاءالله نظر به لیاقتی که دارند این کابینه امتداد یابد.

آنگاه سپهدار وزرای کابینه خود را به قرار زیر معرفی کرد:

وزیر جنگ	صمصام السلطنه:
وزیر علوم و معارف و فواید عامه	حکیم‌الملک:
وزیر پست و تلگراف و تجارت	مشیرالدوله:
وزیر مالیه	معاون‌الدوله:
وزیر داخله	وثوق‌الدوله:
وزیر عدلیه	قوام‌السلطنه:
وزیر خارجه	محتشم‌السلطنه:

بعد از سپهدار رئیس مجلس مؤتمن‌الملک شرحی درباره اهمیت این کابینه و حساسیت موقع زمان صحبت کرد و از طرف عموم احزاب

اطمینان داد که از این کابینه سپهدار جداً طرفداری کند، صحبت مجلس بارها با «صحیح است» و «احسنت» تأیید شد.

بعد باز سپهدار شرحی صحبت کرد و ضمن صحبت گفت: «واقعاً امیدوارم که هیئت وزرای عظام همین قسمی که نطق فرمودند اقدام بکنند و در خدمت به ملت و مجلس مقدس و انتظام امور مملکت و آسایش عموم همه قسم اقدام بکنند و سعی و کوشش بعمل بیاورند» صحبت سپهدار هم در میان «احسنت» نمایندگان پایان یافت.

در همین جلسه مجلس بود که قانون معروف حکومت نظامی که از طرف دولت باقید دوفوریت برای مقابله باقیام محمدعلی شاه تقدیم شده بود به تصویب رسید.^۱

این قانون از این دوره کابینه سپهداریاد گار باقی ماند و در حالی که در آن وقت با کمال حسن نیت برای مقابله با استبداد محمدعلی شاه و دفاع از آزادی به مجلس برده شده بود بعدها متأسفانه بارها برای خفه کردن صدای آزادیخواهان و شکستن قلمهای آزاده کار رفت.

با وجود این، چهار روز بعد سر جورج بار کلی به لندن تلگراف کرد که: «صدر اعظم استعفا نموده است»

در واقع این کابینه سپهدار با وجود تمام این امیدواریها پس از چند روز، استعفا داد و این بار استعفای سپهدار از طرف نایب السلطنه پذیرفته شد و صمصام السلطنه که در این کابینه وزیر جنگ بود به ریاست وزرا تعیین گردید.

به این ترتیب دوران دوم زمامداری محمد ولیخان سپهدار که نزدیک سه ماه طول کشید به پایان رسید.

سپهدار درباره این استعفای خود در همان یادداشت ۲۵ شعبان

۱- به مجموعه مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت سوم جلسه ۲۷۵ از صفحه

۱۵۱۴ به بعد رجوع شود.

یعنی تقریباً يك ماه پس از استعفایش می‌نویسد:

... به تهران آمدم به اصرار، رئیس‌الوزرا شدم، با يك عده وزرا دو سه روز هم بودم. کار کردم، ناخوش هم در رشت شدم، ناخوشی نقرس، بیست و يك روز خوابیده بودم. در این چندروز هوای بد تهران باز ظهور کرد. در این سه چهار روز باز دیدم حضرات و کلا و نایب‌السلطنه به وعده وفا نکردند و بنای بازیچه است، می‌خواهند همه شت‌آمت را گردن من خراب کنند و اسباب فراهم کردند که مردم را بگیرند، لهذا استعفای سخت کردم، ناخوش هم شدم، بستری افتادم.

پس از استعفای سپه‌دار دولت صمصام‌السلطنه قوایی از بختیاری و مجاهدین قدیم تجهیز می‌کند و به جنگ قوای محمدعلی شاه می‌فرستد مخصوصاً خوشبختی در این بود که مقداری تفنگ که سپه‌دار در زمان ریاست وزرایی خود برای تقویت قشون خریداری کرده بود در این موقع رسید و بکار نیروهای ملی دولت در دفع محمدعلی شاه آمد. شوستر در کتاب خود راجع به ارزش این تفنگها چند سطر می‌نویسد که :

تفنگهای (ریفل) و فشنگهای روسی که سپه‌دار با سفارت روس قرار داده بود به‌انزلی رسیده و از راه رشت به تهران می‌آوردند، ورود آن قورخانه را به نوعی قرار داده بودند که احتمال قوی می‌رفت که اتباع شاه مخلوع در بین راه آنها را بچاپند ولی از قراری که معلوم شد عده معتناهی از آن صندوقها که عبارت از هفت‌هزار قبضه تفنگ و چهار میلیون فشنگ بود به تزوین رسیده و از دستبرد یاغیان محفوظ ماند.

آن قورخانه برای انبار نظامی تهران بسیار به موقع و لازم بود

زیرا که در آن وقت دولت مشروطه تقریباً بی اسلحه مانده بود.

خود سپهدار هم درباره این تفنگها در همان یادداشت ۲۵ شعبان ۱۳۲۹ چنین می نویسد:

... اگر این اسلحه را به اصرار نمی آوردم حالا دیگر نه تهران، نه مجلس، نه وکلای باقی نبودند، چونکه در ذخیره دولت هیچ باقی نگذاشته بودند، همه را متفرق نموده بودند. با چه اصرارها این اسلحه جزئی را از روس ها گرفتیم و چه بدگویی از وکلای دموکرات شنیدیم حالا معلومشان شد حق بامن بود، خدا انشاءالله این اشخاص را که مملکت را خراب کرده اند لعنت کند. حالا بنده در ییلاق زرگنده خود بی طرف هستم و اتصالاً نسبت های بد به من می دهند. در حالی که خدا را شاهد و حاضر و ناظر می دانم جز مشروطه خواهی و استقرار مجلس شورای ملی و استقلال ایران آرزویی نداشته و ندارم.

والی آذربایجان

سپهدار پس از دوران دوم زمامداریش تامدتی بی کار و خانه نشین بود و در کارها دخالتی نداشت. در این مدت حوادث عمده ای روی نمود که مهمترین آنها شکست محمدعلی شاه و سالارالدوله است. در این مدت که سپهدار خانه نشین بود باز هم از طرف روزنامه ها مورد حمله واقع می شد و در یادداشت های خود از این زمان مطالب زیادی دارد و حوادث را گاهی مختصر و گاهی مفصل نقل کرده است مخصوصاً این جملات او جالب توجه است که می نویسد:

بیچاره مردم ایران دستخوش قاجار و بختیاری و چهار نفر لوطی دزد شده اند. بنده هم دیگر خسته و مانده پیر و شکسته و ملول از

دست این ملت غیر مغرور بی غیرت و وکلای بی غیرت هستم. انشاءالله به‌همین بی‌طرفی باقی هرچه می‌شود علی‌الله از این ملک و ملک، مال و حال گذشتم.

پیرهم شده‌ام، از محمدعلی میرزا هم بیزارم، می‌دانم آنچه باید به من بکند، می‌کند و من هم صبر را شعار خود می‌کنم، اگر هم مردم به جهنم، زودتر خلاص می‌شوم، حالا که خدمت به ملت نتیجه‌اش این‌شد، هرچه زودتر، مردن بهتر.

از یادداشت ۷ رمضان ۱۳۲۹

... می‌سانه مجاهدین و بختیاری هم خیلی بد است. دو روز است مشغول اصلاح هستم، عجب‌تر این که بنده هم یکنوع مردود هستم و خانه‌نشینم و این مردم بی‌عقل گاهی مرا روسی فرض می‌کنند گاهی محمدعلی میرزائی و زمانی مرتجع، وقتی تجدیدپرور. با این همه مال و جان و جوانی که در راه استقلال و آزادی و مشروطیت این مملکت داده‌ام لااقل مرا مشروطه‌خواه هم نمی‌دانند. خداوند! تو عقلی به این مردم بده، داد مرا هم از این قوم‌نادر بگیر که این قسم حق‌نشناس، بی‌دین و بی‌مروت هستند.

از یادداشت ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۹

در محرم سال ۱۳۳۰ به سپهدار پیشنهاد می‌شود که به حکومت آذربایجان برود.

محیط سیاسی تهران در این زمان سخت آشفته بود. بطوری که قبلاً گفته شد به‌اصرار ناصرالملک نایب‌السلطنه. در مجلس نمایندگان به گروه‌های «اعتدالی» و «انقلابی» به‌صورت اکثریت اقلیت درآمده بودند که بایکدیگر به رقابت‌های شدید می‌پرداختند.

سپهدار با اعتدالی‌ها بود و به خاطر رقابت‌های داخلی از طرف انقلابی‌ها و روزنامه‌هاشان مورد حمله قرار می‌گرفت و به‌همین جهت هم برای دورماندن از تهران حکومت آذربایجان را پذیرفت.

از آنجا که در این کتاب بیشتر شرح زندگی سپهسالار مورد نظر است از نقل وقایع و حوادث دیگر که باید آنها را در کتابهای مربوط به تاریخ این زمان خواند صرف نظر میشود.

در این زمان وضع آذربایجان سخت بحرانی بود. روسهای تزاری تبریز را اشغال کرده بودند و جمعی از آزادیخواهان بنام ابدار کشیدند. این اقدامات آنها برای هواداری از محمد علی شاه بود که او را به ایران برگردانیده بودند. همچنین بسا اولتیماتومی شوسترا از ایران اخراج کردند و در خراسان به تجاوزاتی پرداختند و شهر مشهد و گنبد آستانه مقدس آنجا را به توب بستند.

ناصر الملك نایب السلطنه، مجلس دوم را تعطیل کرده و مدتی بصورت حکومت فوق العاده زمامداری کرد با این همه چون نتوانست کاری از پیش ببرد تصمیم گرفت به عنوان معالجه به اروپا برود. در یادداشتهای سپهسالار در مورد این سفر مطالب جالبی هست. به علاوه در این وقت که سپهدار نامه‌ای برای ناصر الملك می‌فرستد او هم بدان پاسخ مفصلی می‌دهد. از آنجا که این دو نامه، بعضی از جریانهای سیاسی و اوضاع اجتماعی ایران را روشن می‌سازند، متن این دو نامه در اینجا آورده می‌شود:

۱ - این نامه‌ها در متن کتاب زندگی و یادداشتهای سپهسالار که قبلا چاپ شده بود نیامده است. متن آنها از شماره ۵ روزنامه شهسوار مورخ ۵ دی ۱۳۲۹ نقل شده است. در این روزنامه، تاریخ نامه‌ها وجود ندارد. نمی‌دانم شا دروان عبدالصمد خلعت بری متن نامه‌ها را از کجا آورده است. آنچه از یادداشتهای سپهسالار برمی‌آید این نامه‌ها باید در ماه جمادی الاول و جمادی الثانی ۱۳۳۰ هجری قمری نوشته شده باشد زیرا ناصر الملك در غره ماه جمادی الثانی آن سال^۱ به سفر اروپا رفت و سپهدار هم در ماه شعبان به سوی آذربایجان حرکت کرد. یادداشتهای سپهدار که در این تاریخها نوشته شده، مطالبی درباره این وقایع و سفرها هست.

نامه سپهدار، به ناصر الملک

به عرض حضور و الاحضرت اقدس آقای نایب السلطنه دامت عظمته می‌رساند.

برای شکایت به عرض می‌رساند نه حکایت؛ زیرا که چند روز دیگر خیال حرکت دارم و به آذربایجان می‌روم و چنان گمانی ندارم که دیگر زنده بمانم یا خدای نخواستہ ملاقات حاصل شود. در سه سال قبل که به غلبه به تهران آمدیم، پادشاهی را با شش اردو، مغلوب و مخلوع، پادشاه دیگری به تخت برقرار و به همین قسم نایب السلطنه و هم‌چنین مجلس شورای ملی برپا و قانون مشروطه و آزادی جاری، با گرفتن قرض از خارجه همه راهها الی دو ماه امن و امان، چندین اردو به خراسان، لرستان، استراباد، آذربایجان اعزام و همه فاتح، دوائر حکومت‌ها اگرچه ناصواب بود در همه جا برقرار، مالیاتهای غیرمستقیم در همه ولایات متداول، حتی از کثرت غلبه اولیای دولت مالیات نامشروع نمک را بر مالیات‌ها افزوده و چندین ماه دریافت کردند.

مالیاتهای مستقیم بیشتر ولایات مأخوذ و یک مقدار قشون در پایتخت و اطراف موجود و حاضر، در ماه دهم که تشریف داشتند بنده را خارج و کابینه فعال روی کار آمدند.

والاحضرت به فرنگ تشریف بردند، عضدالملک نایب السلطنه طاب ثراه به رحمت ایزدی واصل، فوری والاحضرت اقدس مسند و ریکسه پایتخت سلطنت را بالاستحقاق دارا شدند، ولی اکنون نوزده ماه است در این مسند جلوس فرموده و این ملت با کمال ارادت و اطاعت و امیدواری در این جلوس والاحضرت بودند. بدبختانه از روز ظهور نیابت سلطنت الی حال همه ماها به صبر و تحمل گذرانیده چنانچه مشاهده می‌فرمائید در طرف جنوب چه خونریزیها شده است.

الآن نه مالک شیراز، نه عربستان، نه خوزستان، بلکه نه اصفهان

آنجا هم که بختیارها جالس و مکین به، دولت ایران مدخلیتی ندارند و از آن طرف تمام عشایر لرستان، بروجرد، کرمانشاهان و کردستان الی عراق چقدرها قتالی، خونریزی، غسارت نه یکنفر رعیت مطیع باقی است و نه يك ارباب، نه خواجه به جا مانده نه پرستار، حدود شمال هم از رود ارس الی سیستان و سرخس همه یاغی و طاغی، غارت بی خانمانی و همه جا قشون روس اقامت دارد، حتی معبد پرستشگاه ایرانیان به توپ کوه کوب خراب و ویران و برای ما اهالی و ملت ایران جز شیون خاندان و ناله یتیمان باقی نمانده، ضعف امارت و الاحضرت اقدس هم گوشزد خاص و عام و به هیچ وجه امیدواری برای این خلق از وجود مبارک باقی نیست و می دانند.

می فرمائید که امیر ضعیفی هستیم و چاره برای این خرابی و ویرانی مملکت نمی توانید بفرمائید. پادشاه هم که بر حسب قانون به حد رشد و بلوغ نرسیده، مجلس شورای ملی که بسته و منحل شده است، آنچه اسلحه بود از قروض خارجه و چه از اخذ مالیه همه به هباء و هدر رسید. مجدداً هم که قرض می کنند، مصرف خرج را احدی از آحاد ملت و دولت نمی دانند سهل است، عموم امید اصلاح ندارند و چنان می دانند آنچه پول و آنچه از رطب و یابسی در ایران باشد چنانچه نصیب این اجراء نشود صرف و خرج شخصی می شود، اگر هم برای دولت یا اعزام قشونی باشد بلائمر و بی فایده و بی قاعده.

یقین است عموماً می دانند قشون رجاله و شاپوری برای غارت و بی عصمتی است. چنانچه مشاهده نمودید، نمودند، نمودیم، گویا حالا کافی است. حالیه هم که این قسم می فرمائید باید به فرنگ بروم. مردم زیانی از تجار و علما و غیره نزد بنده آمده و می خواهند عرضه بدارند که و الاحضرت در يك سال و چندماه برای مردم چه کردند و حالا برای مملکت چه می نمایند و به که می سپارند در صورتی که نشسته اید حال عموم مردم و مملکت این است حالا

که با این شورش و طغیان به‌علاوه تحطی و گدائی می‌خواهید تشریف ببرید باچه رو به فرنگ می‌روید؟ باچه زبان به‌اها خدا حافظ می‌گوئید؟ اگرچه بنده به آنها وعده دادم که حضوراً عرض کنم و جمعیت و جنجال را موقوف بدارند، ولی بهتر دانستم کتباً عرض را به عرض برسانم، اگر جوابی مسکت فرمودید به آنها می‌دهم که در این مدت تقصیرات فوق‌العاده شده است و مملکت از چنگ رفت، ثروت رفت، استقرار و استقلال رفت، اسلحه رفت، آبادیها ویران گردید، خون‌های مسلمانان ریخته شد و بدیهی است چنان صدمه به مذهب اسلام رسیده است که مسلمانی هم از دست ما رفت و خواهد رفت. زیاده از این نمی‌توانم تنقیدات عامه را در حیثیات صوری و معنوی داخله و خارجه به عرض برسانم.

ایام عزت پاینده، امرکم مطاع

پاسخ ناصرالملک

حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم عالی آقای محمد ولیخان سپهدار اعظم مرقومه مشروحه عالی واصل گردید چون این مطالب به قلم عالی جاری نشده و از قول آقایانی است یقین دارم باید کمال حسن نظر را داشته باشند. البته آنچه را عرض شود به نظر محبت و انصاف ملاحظه خواهند فرمود تا اگر شبهاتی باشد انشاءالله رفع شود. از روز ورود حضرت عالی آقای سردار اسعد و رؤسای بختیاری و غلبه به تهران و این که مشروطه را برقرار فرمودید بعد هم به حسن اتفاق زمام امور را به دست گرفتید گمان می‌کنم هیچ منصفی را جای انکار نباشد. انصاف خودتان هم مصدق است که تمجید و ثنای آن خدمات بزرگ را بنده بیشتر از همه کرده، در زمان تصدی حضرت عالی به امور مملکتی به قدری امیدوار بودم که با عدم مسئولیت همه روزه در مقام معاونت و مساعدت حاضر شده مصالح را آنچه به نظر می‌رسید می‌گفتم، و خودتان مطالعات و پیش‌بینیهای بنده را تصدیق می‌فرمودید.

این که مرقوم داشته‌اید پادشاهی را خلع، پادشاه دیگر را نصب، قانون اساسی و مشروطه را برقرار نمودید همه صحیح است و البته از روی علم و دانش می‌دانستید که روح مشروطه عبارت از سلب اختیار و مسئولیت از سلطنت است و تفویض آن به مجلس شورای ملی و وزراء که مسئول مجلس هستند و الا یقین است که مجاهدات عالی برای تفویض قدرت کاملاً شخص واحدی به شخص دیگر نبوده. مرقوم داشته‌اید در کابینه اول حضرتعالی دوائر حکومت اگر چه ناصواب بوده، همه جا دائر، مالیات‌های غیر مستقیم در همه ولایات متداول حتی از فرط غلبه اولیای دولت مالیات نامشروع نمک را نیز افزوده در یافت می‌گردید تا این که حضرتعالی را خارج و کابینه فعال را روی کار آوردند گمان می‌کنیم در همین جا اگر به یک سؤال بنده توجه شود مرقومات عالی که عین عبارات آن فوقاً نقل شده برهان صحت اظهارات بنده خواهد بود که با آن که در آن تاریخ تمام امور دولت قانوناً به دست حضرتعالی بود و حضرت آقای سردار اسعد هم داخل در هیئت عالی دولت بود، به فرمایش خودتان (که اگر حکومت ناصواب و برقراری مالیات نامشروع بود) بنده هم می‌گفتم که انزجار قلوب عامه منتج به سوء اثر کلی خواهد شد. با این تفصیل چه قوه بود در مقابل که حضرتعالی را با داشتن همه اختیارات قانونی باز مجبور به اقداماتی می‌داشت که به فرموده خودتان، خلاف مصلحت ممالکت می‌دانستید، از آن بگذریم چه قوه بود حضرتعالی را با آن همه خدماتی که شرح داده و قدرتی که داشتید با آن وضع ناگوار از کار انداخته مجبور به کناره‌جویی نمود.

چه قوه بود که نگذاشت از انقلاباتی که سبب انفصال حضرتعالی گردید جلوگیری شود و او را به جایی منتهی ساخت که از جان خود نیز ایمن نبودید.

چه قوه بود که خواستید یک روزنامه را توقیف کنید آن غوغا برپا شد. چه قوه بود که در کابینه ثانی خودتان با وجود موافقت اکثریت

و تصمیم خودتان نتوانستید بر رفع تروریسم موفق شوید. چه قوه بود با این که ضرورت تهیه اسلحه و تشکیل قشون منظم را از روز اول عرض می‌کردم و تصدیق و تصمیم داشتید مانع از اجراء آن گردید.

بالاخره چه قوه بود حضرتعالی را با آن همه خدمات مجبور به قصد ترك مملکت نمود و علی‌الفعله به‌رشت تشریف بردید بعد از مراجعت از رشت هم مجدداً کابینه تشکیل دادید.

چه قوه بود حضرتعالی را نگذاشت بیش از چند روز دوام کنید. گذشته از مدلول قانون اساسی در دو دفعه ریاست وزراء خودتان به تجربه و عمل ملاحظه فرمودید چه از نیابت سلطنت سابق و چه از بنده حکم و امر قطعی در کابینه وزراء نبوده و نیست، با این که اختیار و مسؤلیت قانونی با رئیس‌الوزراء و کابینه است که عبارت از هیئت دولت هستند و ملاحظه فرمودید که هیئت دولت همیشه مقهور همان قوه مخفی بوده. در این صورت يك شخص واحد بنده که قانون هم دستم را بسته در مقابل چنان قوه چه می‌توانستم بکنم. حضرتعالی بهتر گواه هستید که بنده هیچ‌وقت شایق مقامی نبوده و در جواب تلگرافات که متضمن اصرار در حرکت بنده از فرنگ بود از آن جمله حضرتعالی و حضرت آقای سردار اسعد هم مستقیماً تلگرافات و اصرار می‌فرمودید مکرراً الحاح کردم که با اختلافات موجوده خلاصه ضدهت‌هائی که در نیابت سلطنت بنده شده قبول این اسم برای بنده جائز نیست برای مملکت هم صلاحیت ندارد بعد از ورود هم آنچه لازم بود علناً گفتم و به اصرار خود حضرتعالی بود که قبل از آن که در این مسائل توجه و تصمیمی گرفته شود مجبوراً به مجلس شورای ملی ادای مراسم نمودم. در همانجا هم علناً اظهار کردم که قانون، اختیاری به نیابت سلطنت نداده و وظیفه‌ئی که برای بنده باقی است فقط صلاح‌بهنی و نصیحت است. بر حسب این وظیفه هم هر چه بنظر رسید گفتم و به تصدیق خودتان نتیجه این شد که مثل شعر «هر کوشید گفتا که در قائل» حتی‌لله در قائل راهم معدودی خیر خواهان

گفتند و سایرین همه سوء تأویل کردند از آنجمله وقتی که حضرت عالی از رشت تلگراف فرمودید که برای صلاح مملکت باید اختیار به نیابت سلطنت داده شود بنده هم تصدیق بر لزوم اختیار داشتم ولی می‌گفتم که باید به هیئت دولت داده شود نه به نیابت سلطنت که نمی‌تواند مسئول باشد سوء تأویل کردند که حضرتعالی با موافقت بنده می‌خواهید مشروطه را منحل و شوستر را خارج کرده اختیارات وجوه دولت را بدست آورند،

مرقوم داشته‌اید (که ملت در این مدت همه قسم ارادت و اطاعت به بنده داشته)؛ اولاً چون بنده قانوناً اختیاری و قدرتی نداشتم اطاعت مصداق نداشته متوقع هم نبودم اما ارادت ممکن است. جمعی خیر خواهان سلیم‌النفس حسن نظری بواسطه پاکی فطرت خود به بنده داشته بنده هم تشکر خود را داشته و دارم. ولی متأسفانه آنها هم مثل بنده و حضرتعالی همیشه مقهور همان قوه مخفی و حملات بودند ولی غیر از ایشان بودند کسانی که جداً همه را بسوء تأویل و تهمت و افتراء مشغول نمودند. مسائل جنوب را خود حضرتعالی بهتر می‌دانید که قبل از ورود بنده تهیه و نزدیک بود به مداخله خارجه منجر شود و باید فهمید که بحث آن بر کیست. مرقوم داشته‌اید (جایی که سران بختیاری جالس و مکین هستند مداخلیتی به دولت ایران ندارد) البته خاسطر محترم مستحضر است که ایشان به همراهی حضرتعالی در تأسیس مشروطه شرکت داشته‌اند در زمان بنده هیئت دولت به تصویب مجلس شورای ملی یا به ریاست حضرتعالی یا به ریاست حضرت صمصام‌السلطنه بوده که از مؤسسين همیتید. مرقوم فرموده‌اید قشون رجاله و عشایری برای غارت و بی عصمتی است، در این مسئله هم باید دید که چه قوه مانع تشکیل قشون منظم شده و چه قوه به اسم رفورم قشون قدیم را بی پا و منحل نمود؟

سوانح کردستان و کرمانشاهان و صفحات مجاور که بالاخره معلوم شد مقدمه سوانح استرآباد و سمت خراسان بوده باید دید در چه

وقت طلوع نمود و با این که مقدمات آن در کابینه ثانی حضرتعالی ظاهر گردید و آنقدر تأکید شده «سرچشمه شاید گرفتن به بیل» باید دهد چه قوه مانع اقدامات حضرتعالی با کابینه گردید که نتوانستید جلوگیری نمائید اوضاع آذربایجان هم بهتر می‌دانید که قبل از مراجعت بنده از سفر اول فرنگ و در ابتدای مشروطه ثانی در هیئت مدیره بنا گذاشته. حالیه هم از همان راه‌پیداگر گردید. اینکه مرقوم فرموده‌اید پول دولت به هدر صرف شده و می‌شود صحیح است ولی باید دید قصور از کی و مانع چه بوده و البته در خاطر دارید که اینجانب روز سهیم ورود این مطلب را رسماً به مجلس شورای ملی نوشته بعد از آن هم لاینقطع به اولیای امور الحاح کردم که یکی از مسائل اساسی مملکت عبارت از تصحیح میزان جمع و خرج و ترتیب بودجه دولت است بانظارت صحیحی که افراط و تفریط نشود. بدیهی است حالت حالیه نتیجه مقدماتی است که به امتداد زمان فراهم آوردند ولی این که ظهور آنها به زمان نیابت سلطنت مصادف شده البته بدبختی است. مثل این که در هوشهر هم طاعون بروز کرده ولی بنده بقدر قوه بشری نهایت سعی را کردم که کار به آنجاها منتهی نشود متأسفانه مفید نیفتاد ظهور نتایج تزییفات و تحمیلات و غفلت از تهیه موجبات رفاه عموم که از روز اول همه خیرخواهان می‌گفتند باعث تنفر عام و انقلاب مملکت خواهد بود از غیر مترتبی نیست بنده در ضرورت دفع تزییفات و تمهید بر رفاه و امیدواری اهالی و در ضرورت اتخاذ مسلکی در پولتیک داخله و خارجه که مناسب حال و موافق مصلحت مملکت باشد.

مکرر اظهار نمودم بالاخره نامه به مجلس نوشتم که اگر سریعاً ترتیب صحیحی اتخاذ نشود، موجب ندامت کلی خواهد بود ولی متأسفانه به جای حسن تلقی بعضیها سوء تأویل کرده در تحت عنوان روابط حسنه ژلاتینی‌ها و شب‌نامه‌ها منتشر کردند که البته از همه مستحضرید و حاجت به تکرار نیست مرقوم فرموده‌اید

ضعف امارت بنده گوشزد خاص و عام گردیده بدیهی است معنی امارت که با قدرت و تحکم توأم است در مشروطه موقیع ندارد ولی ضعف دولت جای انکار نیست دولت هم عبارت از هیئت وزراء و علت ضعف تخلف اولیای مشروطه است که اینجانب مضرات آنرا نسبت به مملکت مکرر اظهار داشته‌ام. معروف است که لوئی چهاردهم مقتدرترین سلاطین فرانسه همیشه می‌گفت که «دولت یعنی من» ولی این معنی با استبداد ختم شد. بنا بر این معلوم است که دولت عبارت از بنده نیست تا ضعف آن منسوب به بنده بشود. امروز پادشاه مملکت معظم مانند انگلستان هم با اینکه مشروطه‌اش به مراتب از ایران محدودتر و اختیارات پادشاه بیشتر است چنین ادعائی نمی‌کند. این تفاوت هم هست که عوض اختلافات و ضدیت و معارضه و مجادله در آنجا عموم در مقامات سلطنت و مصالح مملکت اتفاق دارند مسلم است در هر شکلی از اشکال حکومت دولت قدرت لازم دارد. در مشروطه این قدرت قانوناً باید بدست هیئت وزراء باشد نه سلطنت، بنده هم مکرراً این معنی را به مجلس شورای ملی اظهار کرده بسا این که مجلس هم قدرت و اختیار را در زمان حضرت عالی به کابینه حضرت صمصام السلطنه داد حالا باید دید که کدام قوه حضرت عالی و ایشان را مانع از اعمال آن گردید.

مرقوم فرموده‌اید مردم را نهایت امیدواری به زمان نیابت سلطنت بنده بود و حالا هیچ امیدی باقی نیست. اولاً خاطر عالی گواه است بنده از روز اول علناً توضیحات این مسئله را در مجلس شورای ملی دادم که قانون برای مردم حق انتظاری از اینجانب نگذاشته. هر امید و انتظاری دارند موافق مشروطه باید از هیئت دولت و مجلس شورای ملی باشد ثانیاً در صورتی که به فرمایش حضرت عالی هم امیدی از بنده باقی نیست همین مسئله قوی‌ترین مؤید عقیده بنده است که حضور و غیاب بنده علی‌السویه است. اما مسافرت بنده موقت و به تصدیق طبیب حاذق برای ضرورت معالجه است و

گذشته از آن مخصوصاً به ملاحظه صلاح مملکت واجب می‌دانم زیرا که حملات توهینات از بی‌اعتنائی اولیای امور و عدم مجازات در تزیید است. شاید در غیاب بنده خیالاتی که بر ضد این جانب است تسکین یافته متوجه صلاح مملکت شود و بیشتر از این وهن و خطور به مملکت وارد نیاید. به اعتقاد خودم در حقیقت این مسافرت هم خدمتی است که به مملکت می‌کنم. این تصمیم هم تازه نیست. سابقاً نیز شرحی به مجلس شورای ملی نوشته قصد استغفای خود را اظهار داشته بودم بالاخره بعد از گفتگوها صلاح را در تبدیل به مسافرت موقتی دانسته بودند.

اما این که مرقوم فرموده‌اید جماعت زیادی اظهار می‌دارند در این مدت بنده چه کرده‌ام و بعد از رفتن مملکت را به چه کسی می‌سپارم معلوم است در این مدت به وظائف قانونی خود رفتار کرده و حاضریم در حضور چند نفر قانون‌دان خارجه این معنی را اثبات نمایم. مملکت هم متعلق به ملت است که موافق قانون اساسی و مشروطه به هیئت وزراء سپرده شده. حضور و غیاب بنده در آن فرقی نمی‌کند مرقوم فرموده‌اید (که به چه رو به فرنگ خواهیم رفت و به چه زبان خداحافظ خواهیم گفت) اولاً با کمال روسنیدی زیرا که مطلعین خیرخواه مساعی اینجانب را مسبوق هستند بالفرض هم مستور باشد دانشمندان عالم گواهند که مطابق وظائف قانونی خود عمل کرده و آنچه در قوه بشری بوده سعی در اصلاح کرده‌ام و اگر مؤثر و مفید واقع نشد حرجی بر بنده نیست. ثانیاً زبان خداحافظم دعا و ثنا خواهد بود که انشاءالله تعالی خداوند این نفاق و اختلاف و ضدیت و معارضه و مجادله را تبدیل به وفاق و مشارکت و مجاهدت در مصالح مملکت نماید و به این بنده در هر حال توفیق خدمت عطا فرماید. اگر چه لازم نبود به این تفصیل هم زحمت دهم و حقاً باید این سئوالات از هیئت دولت بشود چنان که موافق پیغام شفاهی خودتان سواد مرقوم را به هیئت دولت و زراعت فرستادم که در صلاح و اصلاح امور مشورت و مشارکت نماید تنقیدات عامه

هم که مرقوم فرموده‌اید هر چه باشد موافق صریح قانون راجع به هیئت دولت است. چون از زمان نیابت سلطنت بنده در مرقومه زبوره ذکر شده بود از این جهت این شرح را زحمت دادم. با این که مسلم و مبرهن است که قانوناً به این جانب هیچ‌هرچی نیست معذالك اگر معلوم شود تغییر نیابت سلطنت مداخلتی در اصلاح امور خواهد داشت چنانچه مکرر گفتندام باشد، رضا حاضر و موافقت و مشارکت خواهم نمود. دیگر چه در این باب وجه برای اخذ طرق اصلاح به جمعیت و جنجالی که اشاره بدان فرموده‌اید حاجتی نخواهد بود. چه، خدای نکرده بدبختی بر بدبختیهای دیگر افزوده شود. درخاتمه این نکته را هم لازم می‌دانم اظهار کنم که اگر تصور شود اینجانب زمام رتق و فتق امور را بدست خود بگیرم این مسئله مخالف با مشروطه و موجب نقض عهد و قسم اینجانب است که به هیچ وجه ممکن نیست. انتخاب اینجانب موافق قانون بوده و اگر خدای نخواسته قانون اساسی را اینطور کنار بگذاریم حق توقف در این مقام هم نخواهیم داشت و از همه بیشتر خود حضرت عالی که بانی مشروطه بودید باید در رعایت این معنی جداً موافقت فرمائید البته با توجه کاملی که به احوال مملکت داشته‌اید امیدواری کلی حاصل است که به مشاوره و مشارکت وزراء عظام با حضرت عالی و مساعدت حضرت عالی و سایر با ایشان موجبات اصلاح امور فراهم شود. یقین است در مقابل همت حضرت عالی و سایر ذوات محترم که بانی و مؤسس مشروطه و قانون بوده حالا هم بحمدالله به سلامت و سعادت شرف حضور دارند اصلاح آتیه به هر ترتیبی که مطبوع باشد اشکالی ندارد و نخواهد داشت.

حکومت سپهدار در آذربایجان مدتی طول کشید در این مدت قوای روس در آذربایجان بود و در همه کار مداخله می‌کرد و سپهدار نمی‌توانست کار زیادی بکند، ولی به قراری که کسروی در کتاب تاریخ

هیجده ساله خود نوشته است آن قدر که می‌توانست کم‌کهای بی به مردم می‌کرد و از جمله يك بار جان چند تن از آزادیخواهان را نجات داد^۱

سلطنت احمد شاه

سرانجام در سال ۱۳۳۲ احمد شاه به سن بلوغ رسید و توانست شخصاً سلطنت کند.

پس از استعفای سپهدار ازدومین دوره زمامداریش تا این زمان یکی صمصام السلطنه رئیس الوزرا شده بود که او هم چهار بار کابینه‌اش را ترمیم کرده بود و یکی هم علاء السلطنه که تا زمان تاجگذاری احمد شاه در این مقام بود.

در ۲۵ شعبان ۱۳۳۲ سپهدار در یادداشتی می‌نویسد:

...علاء السلطنه هشتاد و شش ساله رئیس الوزراء بیچاره از حرف زدن خود هم وامانده است، انشاء الله پس فردا روز سه شنبه ۲۷ باید سلطان احمد شاه سرش را تاج بگذارد و زمام امورات را در دست بگیرد...

سپس سپهدار سختی اوضاع را شرح می‌دهد که همه جا زیر نفوذ روس و انگلیس است و دولت مرکزی هیچ چیز ندارد. نه سرمایه، نه سرباز و نه نفوذ، و نه قدرت و همراهی از بی‌لیاقتی ناصر الملک می‌داند. شروع سلطنت احمد شاه مقارن شروع جنگ جهانی اول در اروپا می‌شود. بر اثر شروع جنگ، قوای روس و انگلیس عملاً وارد ایران می‌شوند و با قوای عثمانی که به همراهی آلمان و اتریش وارد جنگ بودند زد و خورد می‌کردند. چون جریان حوادث این زمان ایران در کتب مختلف تاریخی نوشته شده است از تفصیل آنها در این جا صرف نظر می‌شود.

۱ به جلد پنجم تاریخ هجده ساله آذر با بجان تألیف کسروی رجوع شود.

در شروع سلطنت احمدشاه مستوفی الممالک کابینه‌ای تشکیل داد، مجلس سوم هم که انتخابات آن در اواخر دوران نیابت سلطنت ناصرالملک در محرم ۱۳۳۳ شروع شده بود تشکیل شد و باز هم همان دسته‌بندی مجلس قبل بنام «اعتدالی» و «دموکرات» دوام داشت. در این مجلس محمدولیخان سپهدار هم از ولایت خمسه در اوایل ماه رجب ۱۳۲۳ وکیل شد ولی به مجلس نمی‌رفت. مستوفی الممالک یک‌بار کابینه خود را ترمیم کرد. در ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ کابینه مشیرالدوله به جای آن آمد ولی این کابینه هم پس از دوماه مستعفی شد. در این ضمن صحبت سعدالدوله که در زمان محمدعلی‌شاه به شدت در مقابل قوای مشروطه خواهان ایستادگی می‌کرده میان آمد و مجلس برای این که او را عقب بزنند عین‌الدوله را به میان کشید و او کابینه‌ای تشکیل داد هر چند که خود او هم از دشمنان معروف مشروطه بود. کابینه عین‌الدوله از طرف دموکراتها مورد استیضاح قرار گرفت و سقوط کرد.

وزارت جنگ

پس از سقوط کابینه عین‌الدوله، باز مستوفی الممالک، کاندیدای دموکراتها کابینه‌ای تشکیل داد و در این کابینه او بود که سپهدار هم پس از چهارسال بر کناری از دولت سمت وزارت جنگ را به عهده گرفت. جالب توجه است که در این زمان سپهدار نه به مجلس خوشبین است و نه به دولت.

در باره مجلس سوم در یادداشتی به تاریخ ۲۰ رمضان ۱۳۳۳ پس از سقوط عین‌الدوله و پیش از آن که به وزارت برسد می‌نویسد:
... عین‌الدوله علیه‌ما علیه، پنجاه روز کابینه‌ای فراهم کرد، وکلای

مجلس بنای استیضاح گذارده استعفا نمود و کنار رفته است اگر چه کناره‌جویی او از کار اسباب امین‌واری است ولیکن این دفعه در مجلس بسیار وکلای بد جمع شده‌اند، خیلی اشخاص جاهل، خودخواه، نادان با بعضی ملانماهای طماع که برای يك دستمال به اصطلاح يك قیصریه آتش می‌زنند و احزاب مختلفه‌ای شدند به اسم اعتدال و دمکرات و بی‌طرف...

وقتی هم که وزیر شد در یادداشتی به تاریخ ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۳ می‌نویسد:

مجلس ملی هم برقرار است و چند نفر مانند بچه‌های نارس و کلا دارد نشسته‌اند بیهوده سخن می‌رانند...

اما درباره دولت و مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا هم بدبینی خود را صراحتاً در یادداشت چنین می‌نویسد:

امروز یکماه تمام است که سرا به‌رور و خواهش و فرمایش اعلیحضرت داخل کابینه وزراء که رئیس‌میرزا حسن مستوفی‌الممالک است نموده‌اند و این جناب از زمان تاجگذاری احمدشاه‌الی‌الآن سه دفعه است رئیس‌الوزراء شده‌اند و بسیار مهمل هستند و مطلوب و منظور شاه و حزب دمکراتها...

پیدا است که با این روحیه و این وضع سپهدار با چه شکلی در کابینه شرکت داشت یعنی عمالکار مهم و مؤثری نداشت به‌خصوص که قوای خارجی هم در قسمت‌های عمده ایران نفوذ داشتند.

از حوادث مهمی که در این دوران اتفاق افتاد مسئله مهاجرت نمایندگان مجلس و نیز قصد خروج سلطان احمدشاه از تهران بود. که با حوادث جنگ جهانی ارتباط داشت.

در ماه محرم ۱۳۳۴ شایع شد که قشون روس از قزوین به تهران خواهد آمد و به همین جهت مستوفی‌الممالک شخصاً بدون این که با سایر وزرایش مشورت کند پس از مشورت با چند نفر تصمیم می‌گیرد که

شاه و دولت را از تهران خارج کرده و به قم منتقل نماید. ملك الشعراء بهار در جلد اول كتاب تاريخ احزاب سياسى خود به نام «انقراض قاجاریه» شرح این ماجرا را به تفصیل نقل کرده است که خود به جلسه هیئت وزرا رفته که در کمال برودت دائر بوده است و سپهدار هم در آنجا ساکت و خاموش با کلاهش بازی می کرده است و مستوفی الممالك با آقای بهار و چند نفر دیگر در اطاق خلوتی بدون اطلاع سایر وزیران قرار مهاجرت را می دهند.^۱

در موقعی که شاه لباس سفر پوشیده و عازم حرکت بوده سپهدار را از منزلش با تلفن خبر می کنند و او می آید و مانع رفتن شاه می شود. خود او در یادداشتی به تاریخ ۱۱ محرم ۱۳۳۴ شرح این روز را می نویسد، و از آن جمله چنین می گوید:

من به شاه ملامت کردم شما چرا فرار می کنید. این قشون دوهزار نفر و این شهر ششصد هزار نفر وانگهی این کار روسها از عدم رضایت از دولت است، هر چه کردم در آخر گفتم اجازه بدهید من می روم سفارت روس و انگلیس ببینم سبب این حرکت چه دلیلی است اجازه دادند رفتم خیلی مذاکره آخر به دو چیز جزئی آنها را راضی کردم که قوشونشان در کرج بماند.

به هر حال بعد از قول صحیح آمدم خدمت شاه، باری آنروز تا عصر به يك زحمت زیاد راضی شد حرکت نکند. تا امروز که یازدهم است فی الحقیقة اگر رفته بود این شهر گرسنه، مردم بی صاحب و آمدن قشون اجنبی چه می شد؟ و حالا از سلطنت خلع می شد و دیگر چاره نبود. به هر حال الحمدلله موفق شدیم فرار هم نکرديم بعضی مفسدین خیلی میل داشتند شاه را فرار بدهند. اگر پدرش را از تاج و تخت محروم کردیم به حمدالله این یکی را دو مرتبه

۱- رجوع شود به کتاب تاریخ احزاب سیاسی جلد اول تألیف ملك الشعراء، بهار چاپ ۱۳۲۳

استقرار دادیم و این خدمت را فی الحقیقه به این شهر و این ایران نمودیم^۱.

چند روز بعد باز سپهدار در یادداشتی از بدی اوضاع شکوه می‌کند و می‌نویسد که اسم وزارت جنگ مانده لیکن قشون را مستهلك کرده بودند. «ابدأ نه اسلحه داریم نه قشون» بعد هم می‌نویسد:

شاه با وجودی که آن همه من نگذاشتم حرکت کند امروز به شمیران رفته بودم حالا که مراجعت کردم معلوم شد در این موقع شاه به فرح آباد رفته است برای گردش شکار، دیگر خدا نکند که از آنجا به يك سمتی برود که تمام تاج و تخت ایران به فنا خواهد رفت.

بالاخره، این کابینه مستوفی الممالک در نیمه ماه صفر سقوط کرد آن گاه فرمانفرما، مأمور تشکیل کابینه شد در این کابینه فرمانفرما هم باز سپهدار به عنوان وزیر جنگ شرکت داشت و خود او در این باره می‌نویسد:

روز شنبه ۱۶ ماه صفر المظفر ۱۳۳۴ فرمانفرما آمد منزل بنده به زور و عنف مرا و علاء السلطنه پسر مرد را با سردار منصور به اتفاق رفتیم پیش شاه در فرح آباد معرفی کرد و علیقلی خان مشاور الملك را وزیر امور خارجه، من وزیر جنگ، علاء السلطنه وزیر عدلیه فی الحقیقه کار بسیار خیانت به ملت و دولت که فرمانفرما رئیس الوزراء شد بنده بنا به تهدیدات سفارت روس که او را دولت یعنی سفارت انگلیس مجبور کرده قبول و داخل این امر شدم انشاء الله همین چند روزه كفاره می‌گیرم.

ترتیب این کابینه به قرار زیر بود:

رئیس الوزرا و وزیر داخله: فرمانفرما

۱ - علاقمندان به تاریخ برای اطلاع بیشتر و دقیق‌تر در این مورد به جلد سوم «حوادث یحیی» چاپ تهران ۱۳۶۱ صفحات ۲۹۱ به بعد رجوع کنند - ۴. ن.

مشاور الممالک	وزیر خارجه:
علاء السلطنه	وزیر عدلیه:
صارم الدوله	وزیر تجارت و فواید عامه:
سپهدار اعظم	وزیر جنگ:
یمین الملک	وزیر مالیه:
سرادر منصور	وزیر پست:
شهاب الدوله	وزیر علوم:

در این کابینه سپهدار با دلگرمی کار نمی کرد و از یادداشت‌هایش پیداست که خود به خیال تشکیل کابینه بوده است.

سپهسالار اعظم

در او آخر کابینه فرمانفرما در ماه ربیع الثانی محمد ولیخان وزیر جنگ که اکنون سپهدار اعظم نامیده می شد لقب عالی سپهسالار اعظم را گرفت^۱.

محمد ولیخان که حالا سپهسالار نامیده می شد، در دولت فرمانفرما در حالی که وزارت جنگ را به عهده داشت به تشکیل قوای نظامی پرداخت و این کار او مورد تعجب و حتی حسادت همکارانش شد. خود او در یادداشتی به تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴ می نویسد:

... بنده را هم اسم دروغی سپهسالار اعظمی دادند. در تهران قشون که منحل بود لیکن سه ماه تا به حال زحمت کشیدم و به هزار مرارت سیصد قبضه تفنگ از چندین اقسام جمع کردم. به هر حال یک رژیمان که حالیه هزار و چهار صد نفر می شوند حاضر که پریر و زشتیه در میدان مشق اسباب

۱ - لقب سپهدار اعظم از این زمان به فتح الله خان اکبر داده شد که تا این وقت سردار منصور لقب داشت. این سپهدار بنا به سپهدار رشتی « گولائی » معروف است و چند سال بعد کودتای ۱۲۹۹ در زمان نخست وزیری این سپهدار بود.

تعجب همگی شد چون مدتی است که از هرزگیهای مجلس و دمکرات و بدکاریهای مردم نظام و قوه عسکریه دولت از میان رفته بود دیگر اسمی هم نبود از این قلیل قوه اسباب تعجب بلکه خوشوقتی عموم شد و بدبختی و حسد فرنگر مارئیس الوزراء بلکه می‌بایستی مایه خوشوقتی او شده باشد. این است حال این مردم بدبخت و نادان. این پادشاه ما هم به هیچ وجه دماغی ندارد.

بالاخره کابینه فرمانفر ما هم در آخر همین ماه ربیع الثانی سقوط کرد.

سومین دوره زمامداری

بعد از سقوط کابینه فرمانفرما باز نوبت زمامداری محمدولیخان که حالا سپهسالار نامیده می شد فرارسید. سپهسالار کابینه خود را در این بار، به قرار زیر تشکیل داد:

رئیس الوزرا:	سپهسالار اعظم (محمد ولیخان سپهدار سابق)
وزیر داخله:	سپهدار اعظم (فتح الله خان اکبر سردار منصور سابق)
وزیر خارجه:	صارم الدوله
وزیر مالیه:	یمین الملك
وزیر جنگ:	سردار کبیر (جمشیدخان برادر محمدولیخان که که قبلا ساعدالدوله نامیده می شد)

وزیر علوم معارف: ممتاز الملك

وزیر فواید عامه و تجارت: احمدخان مشیر اعظم

در این دوره زمامداری هم باز محمدولیخان با مشکلات عمده که بیشتر از مداخلات خارجی و بی لیاقتی شاه و هرج و مرج داخلی ناشی بود دست به گریبان است.

در یادداشت‌های این زمان او هم باز جریانه‌ها را می‌توان دید. مثلاً دربارهٔ احمد شاه يك بار در ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴ می‌نویسد:

سلطان احمد شاه خیلی تنبلی می‌کند و نزدیک کارها نمی‌آید والا مجاری امور خوب پیشرفت می‌کرد.

یکبار دیگر در دوم رمضان می‌نویسد:

حالی‌که به حمدالله کارها خوب پیش می‌رود لیکن شاه قدری جوان و بعضی مالیخولیا در خاطرش خطور می‌کند. من زیاد نصیحت می‌کنم. لیکن نصیحت ما را نمی‌پذیرد يك رأیی دارد نمی‌دانم چه جهل دارد. گاهی از میکرب می‌ترسد، وقتی می‌گوید دشمن دارم، کار نمی‌کند، زرنک است ولی تنبل است و این عادت‌ها از هرش رفع نمی‌شود.

دربارهٔ سیاست‌های خارجی می‌نویسد:

وعده‌های زیاد روس و انگلیس به من داده بودند. و همراهی به قدر يك خردل هم نکردند. به وعده‌های امروز و فردا می‌گذرانند و به نمودن تلگراف به پترزبورغ و لندن و نیامدن جواب اصل مقصودشان استیلا بر آسیاست و عدم پیشرفت امور ...

و باز در یادداشت دیگری می‌نویسد:

فی‌الحقیقه اگر من کناره‌کنم یقین کار ایران یکسره می‌شود و روس‌ها لابد می‌شوند با انگلیسیها موافقت و کار ایران را خاتمه بدهند مثل مصر بشود...

باز در یادداشت دیگری در موقع استعفای خود می‌نویسد:

عصری رفتم منزل وزیرمختار روس با اکبر میرزا صارم‌الدوله وزیر خارجه پس از صرف چای و غیره این طور صحبت کرد که امروز

رفتیم پیش شاه و شاه می گوید من با این کابینه کار نمی توانم بکنم
و کابینه باید عوض شود...

به این ترتیب محمدولیخان سپهسالار دوره کوتاه زمامداری سوم خود
را با مشکلات زیاد می گذرانید درحالی که دریک یادداشت خود در
آن روزها می نویسد:

این روزها خیلی زحمت کار می کشم و خسته می شوم اگر هم تن
به اینقدر زحمت نمی دادم کار ایران خیلی بد بود.

از مهمترین حوادث این دوره زمامداری سپهسالار این است که در
این زمان روسها و انگلیسها که حالا مدتی بود شوستر را از ایران بیرون
کرده بودند و به علاوه در جریان جنگ قرار داشتند و می خواستند در
امور ایران نظارتی عمل کنند یک پروژه به ایران پیشنهاد کردند که قوایی
از ایران تجهیز شود و پولی هم به ایران به پردازند که زیر نظر یک
کمیسیون مختلط روسی و انگلیسی و ایرانی خرج شود.

این پیشنهاد البته با حیثیت و استقلال ایران تناسبی نداشت ولی
دولت ایران هم با وضع دشواری که در آن روز داشت و با فشاری که
بر او وارد می شد چاره ای جز قبول نداشت. خود سپهسالار در این
باره می نویسد:

به هر حال برای آبادی و امنیت و انتظام و آسایش عموم بهتر
از این موقع نمی شود و خوب است انشاءالله اگر چه بعضی نادان
و نفهمها برخی حرفها می زنند ولی نمی فهمند و نمی دانند غیر از
این ترتیب چاره ای نیست...

با وجود این سپهسالار به آسانی به چنین پیشنهادی تسلیم نشد
و در موقع امضای آن پیش از امضاء کردن نوشت که «به واسطه فورس

ماژور، امضاء می‌کنم» و با این عمل خود در واقع اثر نامطلوب این قرارداد را نابود و خنثی کرد.

این اقدام و عمل شجاعانه سپهسالار به قدری اهمیت پیدا کرد که بعدها هم در خاطره‌ها ماند و حتی در اوایل مجلس ششم و زمان رضاشاه وقتی که مستوفی الممالک کابینه‌ای تشکیل داد و به مجلس معرفی کرد دکتر مصدق با آن کابینه به علت شرکت ذکاءالملک فروغی و وثوق الدوله در آن مخالفت کرد و ضمن نطق مفصلی ابتدا از عملیات گذشته فروغی و بعدهم از وثوق الدوله انتقاد نمود. در ضمن این قسمت نطق بود که مصدق به کار سپهسالار اشاره کرده و چنین گفت:

... چقدر فرق است بین سپهسالار و وثوق الدوله که از سپهسالار وقتی دولتین تقاضای برقراری کنترل نمودند با این که دارای معلومات و وثوق الدوله نبود نوشته کنترل را به نوشتن عبارت «بواسطه فورس ماژور امضاء می‌کنم» و طی نمودن مراحل اداری طوری بی اثر کرد که از او صرف نظر کردند و برای تحصیل اسناد دست توسل بدامان و وثوق الدوله دراز نمودند ولی آقای وثوق الدوله تمام هوش و معلومات خود را صرف نمودند که یا چیزی به خارجه‌ها ندهند و یا اگر می‌دهند طوری شود مؤثر باشد.

بالاخره این کابینه سپهسالار هم دوامی نمی‌آورد و به علت تجاوزی که عثمانیها در مغرب برای جنگ با روسها کرده بودند در اواسط ماه شوال استعفا می‌دهد و به این ترتیب سومین دوران زمامداری محمدولیخان به پایان می‌رسد.

سپهسالار از این زمان که متجاوز از هفتاد سال عمر داشت دیگر دخالت مؤثری در کارهای دولتی نداشت.

۱- «مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجاریه» تألیف حسین مکی چاپ تهران ۱۳۲۳ صفحه ۱۳۵ که نقل از مذاکرات مجلس نموده است.

سالهای آخر عمر

پس از پایان سومین دوره زمامداری، سپهسالار باز به یگرشته کارهای خصوصی خویش پرداخت. از جمله این که در قزوین سد معتبری بنا کرد که در همان روزها و بعد از آن شهرت بسیار پیدا کرد و در اوایل ماه صفر ۱۳۳۶ خود از برای تحویل گرفتن این سد به قزوین رفت.

همچنین در تهران و سایر نقاط به احداث قنات، ساختن مدرسه و ساختمان منازل و نظایر آن‌ها همت گماشت که از جمله آنها می‌توان قنات چالهرز و محله ولی آباد تهران را باحمام و آب‌لوله کشی و غیره یاد نمود.

چندبار هم از او دعوت کردند که در مشاغل دولتی شرکت کند ولی قبول نکرد. مثلاً در همان اوایل سال ۱۳۳۶ که سال قحطی معروف ایران است و خود سپهسالار هم در یادداشت‌هایش به آن اشاره کرده و نرخ خواربار را نقل نموده است از او دعوت کردند که کار دشوار خواربار را سر و صورتی دهد ولی آنرا نپذیرفت. در یادداشتی در این باره می‌نویسد:

... چهار روز است عین‌الدوله باز هم رئیس‌الوزراء آمدند مرا چسبیده‌اند که کنار ارزاق درست کنی، نه در تنور نان و نه در انبار و خرمن غله. نه در کیسه پول دارند و گویا از بنده احمق‌تری سراغ نکرده‌اند....

اوضاع پرهرج و مرج ایران در این سالها روز بروز آشفته‌تر می‌شود و انعکاس این آشفتنگی در یادداشت‌های سپهسالار پیر هم که مجبور بوده است با کمال تأثر و افسوس تماشاگر آن باشد منعکس است.

در یادداشت‌های این زمان سپهسالار از بسدی اوضاع، از آشفتگی امور، از بی‌عرضگی شاه و وزراء، از ناامنی، از رفت و آمد نیروهای خارجی، شکایت دارد و افسوس می‌خورد.

وقتی که جنگ جهانی پایان می‌پذیرد و در روسیه انقلاب در می‌گیرد و قشونهای روس بی‌سروسامان و نامنظم از ایران باز می‌گردند او تمام وقایع را یادداشت می‌کند و از این که امپراتوری ظالم و جبار روسیه تزاری و از گون و نابود شده است با یک نوع شادمانی که میهن پرستی ساده و صمیمانه‌ای از خلال آن نمایان است می‌نویسد:

دولت روسیه از دولت بودن خلاص شد و به جهنم و اصل شد و دنیا هم از دستشان آسوده شدند. حالا دیگر انگلیس‌ها و آلمان‌ها هستند. کاش این دو امپراتوری هم برود خلاصی کلی بشود.

در این ایام است که از طرفی در شمال ایران قیام میرزا کوچک خان و بلشویکها شروع می‌شود، از طرفی دیگر کابینه و ثوق الدوله پیمان معروف ۱۹۱۹ را با انگلیس‌ها منعقد می‌سازد که مورد تنفر و اعتراض ملت ایران واقع می‌گردد. و هم‌در این زمان است که « کمیته مجازات » دست به کار ترور عده‌ای می‌شود.

احمدشاه به انگلستان مسافرت می‌کند و بالاخره کار به کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاءالدین و رضاخان منتهی می‌گردد. (جمادی الثانی ۱۳۳۹ هجری قمری).

در نخستین روزهای کودتا، محمد ولیخان سپهسالار هم در جزو کسانی بود که از طرف کودتاچیان توقیف گشتند، بازداشت شد و در محل قزاقخانه (وزارت خارجه و شهربانی کنونی) با عده دیگر از بازداشت شدگان زیر نظر نایب کریم آقا (سرلشکر کریم بوذرجمهری) بعدها قرار گرفت.

کو دتا چیان در صد دچپاول اموال او بودند و حتی کسانی را به منزل او فرستادند و «مقداری ااثیه و چند رأس اسب بیرون آورده و ضبط کردند.» حتی تصمیم به کشتن سپهسالار پیر گرفته بودند که ظاهراً می بایست با اعدام چند نفر دیگر همراه باشد. ولی این تصمیم اجرا نمی شود و دوران بازداشت هم پایان می باید^۱.

بالاخره حکومت صد روزه سیدضیاءالدین به پایان می رسد و خود او از ایران خارج می شود در حالی که همکار کودتای او رضاخان به نام وزارت جنگ همچنان باقی می ماند تا بعد قسمت های دیگر نقشه ای که با کودتا شروع شده است انجام پذیرد.

در سال ۱۳۰۰ شمسی که در کشور جوان شوروی بر اثر خرابیهای جنگی، های خارجی و داخلی و انقلاب، قحط و غلای شدیدی بروز می کند در ایران کمیته ای برای کمک به قحطی زدگان روسیه تشکیل می گردد که سردار سپه ریاست آنرا عهده دار می شود و یکی از اعضای آن هم محمد ولیخان سپهسالار اعظم است که با عده دیگری از علما و اشراف و رجال معروف و بازرگانان ایران در این کمیته شرکت داشت^۲.

اوضاع گیلان و قیام جنگلی ها هم با مشارکت علی اصغر خان ساعدالدوله فرزند سپهدار، آرام می شود. در زمانی که وثوق الدوله کابینه داشت از علی اصغر خان ساعدالدوله که در تنکابن قوایی فراهم کرده بود درخواست کرد که با جنگلی ها بجنگد و از آن وقت تا پایان کار، او در این گیرودار شرکت داشت.

در ذیقعه ۱۳۴۱ هجری قمری برابر ۱۳۰۱ شمسی دوره مجلس چهارم، به پایان می رسد و انتخابات مجلس پنجم جریان می یابد. این

۱- به صفحات ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۹، ۱۷۰ کتاب «گودتای ۱۲۹۹»، تألیف حسین مکی چاپ تهران ۱۳۲۳ رجوع شود.
۲- به کتاب «گودتای ۱۲۹۹» حسین مکی رجوع شود.

انتخابات است که در آن نظامی‌های سردار سپه دخالت مؤثری دارند و مجلس پنجم است که بالاخره خلع سلطنت قاجاریه را عملی می‌کند. دربارهٔ انتخابات و اوضاع آن زمان است که سپهسالار در یکی از یادداشت‌های همان روزهایش می‌نویسد:

... فردا مجلس تمام می‌شود، مجلس تمام گشت و به آخر عمرشان کشید، حالا بطور خیلی بدی وارد انتخابات دوره پنجم، بازسید یعقوب‌جن گیر می‌رود، سیدحسین ملازبادی می‌آید، بهر حال اوضاع غریبی است، روز بروز بدتر است...
حالا که روسیه بولشویکی و کمونیستی و هزار افتضاحات العیاذ بالله در کار است. انگلیسها در ایران به طور ملایمت و مداومت نقشه‌های خود را پیش می‌برند نهایت تسلط را هم دارند.

در همین یادداشت است که سپهدار از کثرت نارضایتی از اوضاع به قصد انتحار خود اشاره می‌کند و می‌نویسد:

به هر حال هر چه از اوضاع نگفتمنی حالیه بنویسم تجدید مطلع است و خوب است به مطبوعات حالیه اعقاب رجوع و مراجعه کنند. «من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش». فی الحقیقه از شدت غصه و غضب، امروز می‌خواستم خود را انتحار کنم باز از خدا ترسیدم و از ملامت آتیه خلق چه باید کرد؟

وقتی که انتخابات دوره پنجم به پایان می‌رسد و روزی که مجلس در رجب ۱۳۴۲ افتتاح می‌شود سپهسالار پیر ۷۸ ساله، این کهنه خدمتگزار^{۱۱} مشروطیت با صمیمیت و ساده دلی در یادداشت‌هایش این جملات پر معنی را می‌نویسد:

امروز که عصر دوشنبه دو ساعت و نیم از ظهر گذشته است مجلس تقنینیه پنجم مفتوح می‌شود، پنجم ماه رجب.

... بنده هم ناخوشم حتی به مجلس شورانرفتهام، شاه ما در فرنگ به عیش و نوش می گذراند. در این غیبت اوست افتتاح این مجلس. ولیعهد رفته است. رضاخان وزیر جنگ سردار سپه رئیس الوزرا است محض تاریخ و یادگار نوشتم...
بنده کسی هستم که حیات مجلس مشروطه از من به یادگارا است. و حالا وضع، ترتیبی است که مهل رؤیت و رفتن به این مجلس نکردم. یقین است از این اشاره که در آتیه همگی خواهند دانست که پایه آزادی و مشروطیت به کجا بند است...

در این سالهای آخر عمر است که برای سپهسالار پیر مشکلات و مصائب جدیدی فراهم می شود یا فراهم می کنند و او هم چون شیر پیری که به دام افتاده باشد در فشار قرار می گیرد. این فشارها برای ربودن و تاراج ثروت و املاک وسیع او بود. سپهسالار از غنی ترین و سخی ترین رجال ایران بود.

ادوارد براون در کتاب «تاریخ انقلاب ایران» خود شرحی را که روزنامه پور کشایر دیلی بست از سپهسالار به مناسبت حوادث فتح تهران نوشته، نقل کرده است و در آنجا می نویسد که او «ثروتمندترین مرد ایران است».

در مقاله ای که بعدها به مناسبت خودکشی سپهسالار در روزنامه «شفق سرخ» انتشار یافت از او به عنوان «اول ملاک ایران» یاد کرده بودند. روزنامه «ناهید» هم در شرحی که به همین مناسبت منتشر کرد، نوشته است: «فقید مزبور از رجال معمر، معتبر و معروف و از ملاکین و ثروتمندان درجه اول ایران بود».

همین موقعیت ممتاز سپهسالار بود که مخاطرات فراوانی را به سوی او می کشاند و مشکلات بسیاری در راه زندگانی به پایان رسیده اش قرار می داد و هر روز او را در فشار تازه ای می گذاشت که گوشه ای

از آنها را در یادداشتهایش و در جملات زیر می‌توان دید:

... بنده با این همه زحمات و خدمات در راه آزادی و مشروطیت با همه بی‌طمعی و حسن‌نیت، لجال خاتمه‌کارم این شد که املاکم را بلا استثنا محض عداوت و بی‌التفاتی شاه بواسطه سابقه ضبط و توقیف کردند و انواع رسوائی را، چهار نفر رعیت بیچاره‌ام که در این سنوات هرج و مرج جنگ‌نزع عالمسوز بیک نوعی نگاهداری کردم، حالا نظامیان به‌مروت ایران بیک اشاره انگشت مبارک همه زن و بیجه مسلم اهل وطن خود را قتل و غارت و اسیر و نابود می‌کنند. این است سزای آزادیخواهی، خدمت به مشروطه خواهی و ملت پرستی.

(از یادداشت ۴ ذیحجه ۱۳۴۱)

رئیس‌دولت سردار سپه رضاخان، اوضاع ملت بانهایت بیچارگی و فلاکت تجارت نیست، راه نیست، کار نیست، دیگر چه باید نوشت، احمدشاه هم با پول زیاد رفته است به فرنگ مشغول عشق‌بازی مادموازل هاست. خدا پدر رضاخان را بیامرزد امنیت عمومی هست. ولیکن از حدت نظامی‌ها و شدتشان امنیت شخصی اهدی نیست...

(از یادداشت ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۲)

هم چنین سپهسالار به جریان پسرانده سازی که بر علیه او در جریان بود اشاره کرده است که در یادداشتهایش دیده می‌شود.

هرگ یا قتل ساعدالدوله

سپهسالار در يك چنین احوالی بود که در رجب سال ۱۳۴۳ پسر

عزیز و دلیرش علی اصغر خان ساعدالدوله^۱ می‌میرد.

سرگذشت علی اصغر خان ساعدالدوله و شرح زندگی که در این مختصر نمی‌گنجد، مختصراً می‌توان گفت که ساعدالدوله در تنکابن قوایی فراهم کرد، به شرحی که اشاره شد در فعالیت‌های جنگی و نظامی گیلان نقش‌های عمده‌ای به عهده داشت و بالاخره وقتی که احمد شاه و سلسله قاجار از سلطنت خلع شدند و رضاخان سردار سپه وزیر جنگ و رئیس الوزرا کاندیدای ریاست جمهور و بعد هم سلطنت ایران شد. علی اصغر خان ساعدالدوله مدتی از ایران به اروپا تبعید گشت و در خارجه به سر می‌برد و بعد با درجه سرهنگی به سمت آجودان سردار سپه منصوب شد. در همین وقت بود که به اصطلاح روزنامه «شفق سرخ» گویا «جوانمرگ» شد.

تفصیل مرگ او به قراری که مشهور است این بود که در شکارگاه لشکرک قهوه‌ای نوشید و بعد در موقعی که سوار اسب بود سرش گیج رفت و از اسب به زمین افتاد در حالی که یک پایش در رکاب بود، اسب مقداری او را روی زمین کشید و بالاخره در همین سانحه مرد و در جوار امام زاده صالح تجریش به خاک سپرده شد.

مرگ یا قتل ساعدالدوله در سپهسالار پیر، خیلی اثر داشت. زیرا در واقع علی اصغر خان چشم و چراغ سپهسالار و مایه امید او بود. این مطلب راهمه می‌دانستند و در مقاله روزنامه شفق سرخ هم با این جملات منعکس شده است که:

۱- ساعدالدوله، یکی از القاب برجسته جنگی و نظامی بود که عوان حبیب‌الله خان پدر سپهسالار بود. بعد از او این لقب به برادر سپهسالار جمشیدخان داده شده و وقتی که عنوان محمدولمخان از «سپه‌دار اعظم» به «سپه‌سالار اعظم» ارتقاء یافت جمشیدخان هم لقب «سردار کبیر» گرفت و لقب «ساعدالدوله» به فرزند سپهسالار، علی اصغر خان اعطا شد.

«لایق‌ترین اولادش که ممکن بود صدمات و زحمات او را تخفیف داده و در آخر عمر وسایل راحتی او را تهیه کند، جوانمرگ شد.»
به هر صورت، بامرگ زودرس ساعدالدوله آتش‌امیدهای سپهسالار پیرفرو نشست و بار سنگین ناملایمات بیشتر از پیش بردوشهای فرسوده او فشار می‌آورد.

خودکشی

سالهای پرحادثه میان کودتا و تغییر سلطنت به دنبال هم گذشتند. قاجارها از سلطنت خلع شدند و خاندان جدیدی به سلطنت ایران رسید. مجلس پنجم پس از انجام این کارها پایان یافت. انتخابات مجلس ششم آغاز گشت و در سال ۱۳۰۵ (اواخر ۱۳۴۴ قمری) شاه جدید مجلس را افتتاح کرد. در همین زمان بود که سپهسالار زیر فشارهای شدید خانه نشین بود. تابستان رسیده بود و سپهسالار در باغ ییلاقی خود درزرگنده که از معروفترین باغهای ییلاقی تهران بود به سر می برد.

روز دوشنبه هشتم محرم ۱۳۴۵ قمری برابر ۲۷ شهریور ۱۳۰۵ شمسی حدود دو ساعت به ظهر بود که سپهسالار به اندرون خانه ییلاقی خود وارد شد و نامه سر بسته ای به عنوان پسر ارشدش علیقلی خان امیر اسعد به همسر خود (مادر علی اصغر خان) داد که پس از اطلاع ثانوی به او برسانند، در ضمن ساعت و زنجیر طلای بغلی و مهر خود را هم با یک قطعه اسکناس صد تومانی به همسرش سپرد و به اطاق خود رفت. قبلا سفارش کرده بود که کسی وارد این اطاق نشود. چند دقیقه بعد صدای تیرو شلیک گلوله تپانچه ای در فضای اندرون پیچید. خانم و مستخدمین و کمی بعد امیر اسعد سراسیمه به اطاقی که سپهسالار در آن بود وارد شدند

وجسد خون آلود او را بر روی زمین افتاده دیدند. فوراً به سراغ طبیب سفارت انگلیس که در همان نزدیکی در باغ ییلاقی این سفارتخانه اقامت داشت فرستادند ولی کوشش بیجائی بود. سپهسالار آنقدر هنر تیراندازی و مهارت و قدرت دست داشت که وقتی تصمیم به تیراندازی می گرفت بخوبی گلوله‌ها به هدف برساند، در این موقع احتیاطاً سپهسالار تپانچه را در مقابل آئینه به پیشانی خود گذارده بود که تیرش خطانکند و گلوله‌ها خالی کرده بود.

پس از جستجو در اتاقش نامه مختصری که چند سطر خطاب به پسرش امیر اسعد نوشته بود به دست آمد که چند جمله از آن این است:

امیر اسعد، فوری نعش مرا بفرستید امامزاده بشورند و پیش پسرم دفن کنند البته همین الان اقدام بشود دیگر برای بنده تشریفات و گریه پس از هشتاد و چندین سال عمر لازم ندارد...

خبر انتحار سپهسالار همچون صاعقه‌ای در تهران منعکس گشت، فوراً مأمورین شهربانی برای تحقیقات بی فایده آمدند. تصادف این بود که آن روزها به علت تعطیلات عزاداری ماه محرم چند روز بود که هیچ روزنامه‌ای در تهران منتشر نمی شد و این خبر آن طور که ممکن بود مورد تفسیر قرار نگرفت ولی از همان روزها در شهر شیوع یافت که سپهسالار در موقع خودکشی خود نوشته است:

مرا عار باشد از این زندگی

که سالار باشم کنم بندگی

و این شعر را بسیاری از مردم عادی تهران که آن روزها را به خاطر دارند نقل می کنند. سپهسالار در وصیت نامه‌های قبلی خود چند بار تأکید کرده بود که جسد او را در قسمتی از باغ بزرگ زرگنده دفن کنند. از

آن جمله در یادداشت ۳۰ رجب ۱۳۳۰ (۱۵ سال پیش از مرگش) وقتی که عازم سفر آذربایجان بود نوشته است:

چنانچه در هر کجا مرده باشم در وصیت نامه‌های قبلی هم نوشتم باید چهارهزار ذرع زمین در تیغستان برای من سوا کنند و مرا در این جا دفن کنند و یک جا و منزلی هم که در وصیت نامه‌های دیگر هم نوشته‌ام برای من بسازند و علی اصغر پسرم آنجا را توجه کنند که مسجد و خانقاهی شود بلکه چند نفر طفل یتیم هم در آنجا درس بخوانند...

متأسفانه در زمان مرگ سپهسالار فرزندش علی اصغر دیگر زنده نبود و به همین جهت خواست که در کنار پسرش دفن شود و طبق آخرین دستوری که به امیر اسعد نوشته بود جسد او در امامزاده صالح و در کنار آرامگاه علی اصغر خان ساعدالدوله دفن گردید. آرامگاه سپهسالار در ضلع غربی صحن امامزاده صالح در حجره‌ای که محاذی پائین پای امامزاده است قرار دارد و اغلب گذرندگان بدون توجه به این دو گور که پدر و پسر دلیری را در کنار هم قرار داده است از برابر آن می‌گذرند زیرا شرایط زمان اجازه نمی‌داد که بعدها نام زیادی از سپهسالار خدمتگذار صمیمی مشروطیت ایران برده شود.

در موقع تشییع جنازه و تدفین، رئیس الوزرای وقت و عده زیادی از محترمین شهر حضور یافتند. روز شنبه ۱۳ محرم که اولین روز کار پس از تعطیلات بود از طرف دولت و به پاس احترام نسبت به سپهسالار تعطیل عمومی اعلام گردید. از طرف دولت در مسجد سلطانی (مسجد شاه) مجلس ترحیمی برپا گشت که روز بعد نزدیک ظهر با حضور رئیس الوزرا و هیئت وزیران برچیده شد.

از روز شنبه به تدریج روزنامه‌ها که در تعطیل بودند انتشار

یافتند و در آنها خبر انتحار سپهسالار انتشار یافت و مورد تفسیر واقع شد. ولی قابل تذکر است که در طول چند روز تعطیلی برای پلیس و مقامات مؤثر فرصت کافی بود که طبق نظر خود به روزنامه‌ها رجوع کنند و خبرها و تفسیرات مرگ سپهسالار را مطابق دلخواه خود انتشار دهند. به همین جهت در بعضی روزنامه‌های آنروز مطالبی دیده می‌شود که به خوبی پیداست غرض آنها ضایع کردن وجهه سپهسالار و کاستن اثر شدید خودکشی متهورانه او در افکار عمومی بوده است. با وجود این، تقریباً تمام روزنامه‌ها صفات برجسته سپهسالار را ستودند و حتی آنهایی که با بدخواهی نوشتند نتوانستند نام و بزرگی سپهسالار را در زیر سطور مغرضانه خود مخفی کنند و امروز از میان سطور غرض‌آلود و از تناقضاتی که در نوشته‌هایشان هست چهره حقیقت نمایان می‌شود.

برای نمونه، سطوری از قضاوت روزنامه‌ها را نقل می‌کنیم:
روزنامه «ناهد» روز شنبه ۱۳ محرم (اول مرداد) شرح خودکشی سپهسالار را با تأسف نقل کرده و ضمناً چنین نوشت:

...فقید مزبور از رجال معمر و معتبر و معروف و از ملاکین و ثروتمندان درجه اول ایران و در داخله و خارجه به واسطه رول مهمی که در مشروطیت ایران بازی کرد مشهور و از هرگونه تعریف مستغنی است.

مرحوم سپهسالار، طبعاً سوادائی مزاج و متهور و در سلطنت ناصرالدین‌شاه هم به خشونت طبع و رک‌گویی و تنگ حوصله‌ای معروف و کمتر می‌توانست زیر بار بعضی ناملایمات برود...

روزنامه «اقدام» روز يكشنبه سر مقاله خود را با عنوان «واقعه مدهشه» به این خبر اختصاص داد که این سطور در آن خوانده می‌شود:

شاید در مدت چندین قرن نظیر این حادثه حیرت‌آور که عبارت از انتحار يك شخص بزرگ است واقع نشده...
 شاید اگر منتحَر بطور عادی فوت می‌شد مرگ او با آن احترامی که داشت يك امر خیلی عادی بنظر می‌آمد ولی مرگ سرخ آن هم بر اثر تأثر فوق‌العاده موجب بهت و وحشت عموم گردید.
 فقید امروز، محمد ولیخان دپروز و سپهسالار پریروز و سپهدار قبل بزرگترین رجال دوره مشروطیت و قائد مجاهدین و آزادیخواهان بود که به اتفاق مرحوم سردار محی، فاتح تهران و خدمات شاهان افتخار به عالم آزادی کرد و بهترین ادوار تسلط و عظمت را احراز نمود.

با صرفنظر از احوال و اخلاق ایشان از مبادرت بدین عمل معلوم می‌شود که فوق‌العاده حساس و غیور بوده که تاب تحمل زندگی چند روزه را نیاورده تسلیم موث‌احمر گردید.
 ما به نام آزادی و محض قردانی از صفات آن فقید تأسفات خرد را اظهار می‌نمائیم...

از وصیت ایشان در عدم گریه و زاری و لزوم اطعام فقرا، حسن نیت و خیرخواهی ایشان معلوم می‌شود و نیز بر حسب اطلاع خصوصی مدتی قبل از فوت هم خیلی دست تنگ بوده معهذا به نوکرهای خود گفته بود که دلتنگ نباشید، من حتی لباس خود را می‌فروشم و به شما می‌دهم..

روزنامه «اقدام» شرح خودکشی سپهسالار را هم به تفصیل درج کرده بود. روزنامه «شفق سرخ» هم در همان روز سرمقاله خود را زیر عنوان: «چرا سپهسالار خود را کشت؟» به این موضوع اختصاص داد که جملات زیر را از آن نقل می‌کنیم:

همه مردم می‌پرسند چرا سپهسالار خود را کشت و در این سؤال التهاب و اضطراب و اهمیتی نشان می‌دهند که انسان را به حیرت می‌اندازد.

... همه با يك لهجه رعب آمیزی می پرسند چرا سپهسالار خود را کشت؟ مثل این که در این انتحار ساده اسرار و رموز لایتناهی خفته است.

علت انتحار سپهسالار خیلی واضح است، عمر خود را نموده حالت مزاجیش دیگر به او نوید يك زندگانی زیبا و دلچسبی نمی داد لایق ترین اولادش که ممکن بود صدمات و زحمات او را تخفیف داده و در آخر عمر وسایل راحتی او را تهیه کند جوانمرگ شد، شخصاً قادر به اداره امور زندگانی خود نبود و همیشه زندگانش با آن همه املاک و ثروت دچار عسرت و مضیقه بود. اشخاص زیاد و فراوانی او را احاطه کرده بودند ولی هیچ کس سعی نمی کرد وسایل راحتی خیال او را فراهم نماید همه می خواستند از او ببرند و به خود او چیزی ندهند و به همین جهت اول ملاک ایران همیشه با سختی روزگار می گذارانیید. خوب فکر کنید با این حالت دیگر زندگانی برای سپهسالار چه فایده ای داشت که انتحار نکند.

سپهسالار آدم منیع الطبع، عزیز النفس، ریاست کرده که در آخر عمر مشرف به نکبت و ذلت شده بود خود را کشت...

می گویند از فشار مالیه انتحار کرد. این هم اشتباه است. ممکن است بعضی از مأموران مالیه برای اغراض شخصی فشارهایی وارد ساخته پاره ای تقاضاهائی داشته اند و ما هم در این باب چیزی شنیده ایم اما اساساً معاملات مالیه با مرحوم سپهسالار روی يك زمینه غیر منصفانه ای نبود...

خدایش بیامرزد، مرحوم سپهسالار متجاوز از هشتاد سال عمر داشت و از قاندين بزرگ مشروطیت بشمار می رفت.

... در بدو مشروطیت خیلی محبوب القلوب عامه واقع گردید و ملت هم کاملاً از خدمات آن مرحوم قدردانی کرد و رفیع ترین مقامات موجوده مملکتی را به کف ایشان واگذار نمود..

سپهسالار در روزهای زمامداری و ریاستمداری خود اگر چه خدمات

مهم و برجسته‌ای به مملکت خود نکرد ولی خیانت بین و مهمی هم نمود و ذاتاً نسبت به مملکت خود علاقه و عواطفی داشت و در آبادی و تعمیر شوق مخصوص...

روز دوشنبه ۱۵ محرم ۱۳۴۵ برابر ۳ مرداد ۱۳۰۵ روزنامه «ایران» عکس سپهسالار را با مقاله مفصلی شامل مختصر شرح حال او انتشار داد و ما برای این که شرح خلاصه‌ای هم از زندگانی سپهسالار در این کتاب داشته باشیم عین آنرا نقل می‌کنیم:

فقید معظم پسر مرحوم حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله سردار در سنه ۱۲۶۴ در خرم آباد تنکابن متولد پس از فراغت از تحصیلات متداو له آن دوره در سن یازده سالگی به منصب سرهنگی فوج تنکابن برقرار در خدمت پدر خود به سفر استرآباد رفت. در سن بیست سالگی به تنهائی در حکومت مرحوم صاحب اختیار فوج تنکابن را به سرحد استرآباد برد. در آن مسافرت رشادتهای کاملی از معظم له به منصب ظهور و بروز رسید که شایان تحسین کارگذاران دولت وقت شد.

در مسافرت سوم استرآباد در عهد مرحوم حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی به درجه سرتیپی سوم و بعد متدرجاً به مرتبه سرتیپی دوم نائل گردید.

سپس در سنه ۱۳۰۳ که از طرف مرحوم ناصرالدین شاه مأمور پذیرائی مرحوم نصرت پاشا که سفیر فوق العاده از طرف مرحوم عبدالحمیدخان سلطان عثمانی مأمور دربار ایران شده بودند به درجه سرتیپ اول و امیر پنجگی سرافراز و در حقیقت ترقیات آن مرحوم از این مسافرت شروع شده و در این مأموریت کفایت شایانی در حفظ شئونات و موقعیت دولت به ظهور رسانید.

سال بعد به لقب نصرالسلطنه مفتخر و در سنه ۱۳۰۶ در مراجعت ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگستان آن مرحوم را به حکومت

استرآباد که از مأموریت‌های عمده به ملاحظه سیاست خارجی بود منصوب نموده در این حکومت انتظامات سرحدی استرآباد را برقرار و به منصب امیرتومانی و اعطای شمشیر و امتیازات دهگری سرافراز گردید.

در سنه ۱۳۱۱ امتیاز مسکوکات دولت علیه را بیست ساله قبول ولی قبل از انقضای مدت امتیاز ضرابخانه را از آن مرحوم انتزاع نمودند. بعد در سلطنت مرحوم مظفرالدین‌شاه در سنه ۱۳۱۴ گمرکات را قبول و از عهده اداره نمودن گمرکات برآمد که دولت وزارت خزانه را هر گذار ولی در اثر ضدیت بعضی گمرکات خزانه نیز از آن مرحوم منتزع گردید.

در سنه ۱۳۱۶ به ایالت کیلان برقرار و مدت چهار سال به حکومت آن جا باقی بودند مدرسه شرف مظفری سبزه میدان فعلی رشت و راه غازیان به رشت و کوچصفهان به رودسر و شفت و فومن از یادگارهای آن مرحوم است.

در مسافرت مظفرالدین‌شاه از راه رشت به سفر فرنگک به لقب سردار معظمی سرافراز گردید.

پس از آمدن از کیلان بنا به پیش‌آمدهای غیر مترقبه درباریهای وقت به اسم حکومت، تبعید به اردبیل شد، چند ماهی که در آن جا حکومت داشت نظم و انتظام را در طوایف شاهسون برقرار و ضمناً موفق شد کتابچه‌ای از عتیقه‌جات مقبره مرحوم شیخ صفی‌الدین که بزرگ‌ترین مرکز و مخزن آثار قدیمه ایران است ترتیب داده که کتابچه آن فعلاً موجود و حاضر است.

در مراجعت از آن سفر در سنه ۱۳۲۳ به ریاست توپخانه و فرماندهی یک قسمت از قشون و به لقب سپه‌داری منتخر و منصوب گردیده و در همان وقت تلکرافخانه دولت را قبول کرد و از این تاریخ دوره سلطنت استبدادی به پایان رسیده و خدمات آن مرحوم در تاریخ مشروطیت ایران شروع شد.

در ابتدای مشروطه صغیر مملکت روبه هرج و مرج سوق داده شد از جمله ترکمن‌های یموت یاغی و یکصد و هشتاد نفر از صفحات خراسان و غیره اسیر بردند. باند داشتن استعداد و ضدیت درباریان محمدعلی میرزا اقدام و رفع غائله و استرداد اسرار را به عهده گرفت. اگرچه اول به وعده کمک ده هزار نفر قشون و دادن مخارج، آن مرحوم را به طرف استرآباد فرستادند ولی پس از یأس از فرستادن قشون به واسطه نفوذ شخصی و ایلیت تمام سران سازندگان را همراه برده پس از چندین جنگ با طوایف یموت آن‌ها را مغلوب و مجبور به استرداد تمام اسرا کرد.

بعد از مراجعت از این مسافرت که مقارن باتوپ بستن مجلس بود دولت وقت آن مرحوم را مأمور جنگ با مجاهدین تبریز کرد. چون شور آزادی همه وقت در سرفقید معظم له بوده و جنگ با ملت مخالف عقیده و نیت آن مرحوم بود از ریاست قشون آذربایجان مستعفی و برای اعاده مشروطیت خود را فوراً به تنکابن که خانه آباء و اجدادی و موطن اصلی آن مرحوم است رسانیده لدی‌الورود علم آزادی را برافراشت.

آزادیخواهانی که پس از توپ بستن مجلس به اطراف پراکنده شده بودند همین که اقدام سپه‌دار اعظم را شنیدند از اطراف به خرم آباد تنکابن مجتمع شده پس از تشکیلات اولیه از آن جا حرکت و از طریق رشت و قزوین در تاریخ ۲۷ جمادی‌الثانی سنه ۱۳۲۷ به اتفاق روساء محترم مجاهدین و سرداران بختیاری به فتح تهران نائل و حکومت آزادی و مشروطیت ایرانیان را تثبیت و مستقر و محمدعلی میرزا را خلع و مجلس شورای ملی را مفتوح نمودند.

مجاهدات و فداکاری‌های فقید مرحوم در راه آزادی و استقرار حکومت مشروطه ایران برجسته‌ترین خدمات آن مرحوم به ملت و به مملکت ایران که اقوا دلیل آن لایحه، تشکری است که از طرف مجلس دوم به فقید مرحوم اعطاء و به رسم یادگار و افتخار در خانواده آن مرحوم ضبط و دادن قربانی جوان هیجده ساله جعفر قلی خان نواده آن

مرحوم و فرزند ارشد آقای علی قلیخان خلعت‌بری امیر اسعد در جنگ سالارالدوله در خود تنکابن است که این قضیه را عامه اهالی مطلعند.

چندین دفعه ریاست وزار را عهده‌دار بوده و به منصب سپهسالار اعظمی که بزرگترین مناصب دولت آن وقت بوده نایل شدند. فقید معظم عشق مفرطی به آبادی داشته و صرفنظر از نقاط دیگر مملکت از قبیل بستن سد قزوین و غیره اقداماتی که در پایتخت مملکت نموده مثل بنا و تأسیس دو باب مدرسه ذکور و اناث در تهران با سرمایه شخصی خود و آباد کردن اراضی معر و به غیر قابل استفاده چه در شمیران و چه در شهر که محل تفریح و تفرج و سکونت عامه است به اسم ولی آباد و ولی آباد شمیران (تیغستان معروف) و هم چنین ایجاد قنات متعدده که قسمت اعظم شمالی شهر و اطراف را مشروب می‌کند از یادگاری‌های آن مرحوم به شمار می‌رود.

در همین روز دوشنبه روزنامه «کوشش» که چند روز پیش برای مرگ سید محمدخان نصر عضو وزارت مالیه سرمقاله نوشته بود فقط خبر خودکشی سپهسالار را از روزنامه‌های دیگر نقل کرده و در صفحه دوم چاپ کرده بود و بعد چند سطر هم به قرار زیر تفسیر بر آن افزوده بود:

... مرحوم سپهسالار از اشخاص نیک نفس بود که در راه آزادی و مشروطیت ایران خدمات شایان نمود و برای خلع محمدعلی میرزا از سلطنت اقدام کرده شخصاً قائم‌جاهدین بود و فتح تهران به دست ایشان و مرحوم سردار اسعد شده و مقام ارجمندی را در داخله و خارجه و در قلوب آزادیخواهان احراز نمود سپس به مقام ریاست وزرائی رسیده و چندین مرتبه هم عهده‌دار این مقام و خدمات بزرگ بود.

روز بعد (۴ مرداد) روزنامه «گلشن» که اولین شماره خود را پس

از تعطیلات منتشر می کرد شرح حال سپهسالار را به اختصار در صفحه اول چاپ کرد و در باره او چنین اظهار عقیده نمود:

بایستی او را چون فرشته آزادی مورد احترام قرار دهند. جای تأسف و بلکه انفعال و شرمندگی است که بگوئیم خودرا کشت. علت و سبب هر چه هست باشد زیرا تیراز شمت بسته و کار گذشته است و باید با کمال تأسف بنویسیم که یکی از معمرین نامی و قاندرین تاریخی آزادی خودرا انتحار نموده است. حق او بر آزادیخواهان بلکه قاطبه ایرانیان زیاد است و ملتی قدردان باشد تا قدرشناسی نماید...

بدین ترتیب محمد ولیخان سردار اکرم، سردار معظم، نصر السلطنه، سپهدار اعظم، سپهسالار اعظم، پس از هشتاد و یکسال و نه ماه عمر بایی اعتنائی به زندگانی که این همه مورد دل بستگی است پشت پا زد و همچنان که عمری دراز، شجاعانه و با افتخار و سر بلند زندگی کرده بود، شجاعانه و با افتخار و سر بلند جان داد.

سپهسالار، مردی تندرست، پرکار، مردم دوست. مثبت و سازنده و مدبر بود. در میان مردم طبقه خویش ممتاز و مشهور بود. در زندگی خصوصی ساده و پاکدل و جوانمرد بود. صبح زود بیدار می شد. به مذهب و معتقدات دینی مؤمن بود. باین که تحصیلات زیاد و عمیق نداشت، مانند همانندان زمان خودش با آثار ادب ایران و کتابهای شاعران بزرگ الفت داشت. با مردم زیاد می آمیخت سفره ای گشاده و زندگانی وسیع پر طول و تفصیل داشت. ظاهراً در دستگاهش بیش از یک هزار نفر شرکت داشتند. سفره اش برای مردم همه طبقات گسترده بود.

مدارس متعدد، ساختمانهای زیاد، راهها، کویها و آبادیهای

متعدد بوجود آورد که بسیاری از آنها بانام اوباقیست. بر روی هم محمدولیعخان سپهسالار اعظم تنکابنی از مردان نامدار تاریخ ایرانست که بامشروطیت ایران پیوندی استوار دارد. بدیهی است تاریخ درباره او وجهات ضعف و قدرتش قضاوت دست‌تر خواهد داشت.

خودکشی سپهسالار نوعی اعتراض جسورانه نسبت به عمال رضا شاه و مأموران متجاوز دولت او بود که به املاک وسیع و ثروت هنگفتش چشم دوخته بودند. در کتاب «حیات یحیی» که سرگذشت شادروان یحیی دولت‌آبادی است و از بارزترین اسناد و مدارک درباره حوادث قرن اخیر و انقلاب مشروطیت می‌باشد. درباره مرگ سپهسالار اشاره پر معنائی وجود دارد.

اکنون که این کتاب با صورتی تازه به چاپ می‌رسد، بجاست که بخشی از نوشته‌های «حیات یحیی» از جلد چهارم آن کتاب نیز در اینجا نقل گردد که ماجرای تأسف‌انگیز مرگ علی‌اصغر خان ساعدالدوله پسر سپهسالار و خودکشی او را روشن‌تر می‌سازد.

سردار سپه آرزو دارد مالک تمام املاک مازندران بشود. سردار سپه اگر برای خودش این تلاش را می‌کند که همه ایران اکنون برای او مازندران است و باید با حسن رفتار با خلق کاری بکند که تازنده است همه جای ایران مال او بوده باشد و اگر برای بازماندگانش می‌کند باید بداند که بعد از او اگر همه ایران برای بازماندگانش نماید مازندران هم با هرگونه سند مالکیت حقیقی یا اجباری که در صندوچه‌های آهنین ذخیره داشته باشد باقی نخواهد ماند و حق، راه خانه صاحبش را می‌شناسد، گرچه از چاله‌ها درآید و به چاه‌ها بیفتد.

سردار سپه از قلع و قمع کردن هر کس که در مازندران مانع رسیدن او به آرزوی خویش تصور کند به روسیله باشد دریغ نمی‌کند. پسرهارا که خطر مزاحمتشان بیشتر است از پیش‌پا برمی‌دارد و پدرهارا از داغ آنها به دق می‌کشد و یا به خودکشی وامی‌دارد.

سردار سپه به گرفتن املاک کوچک از دست خوانین جزء به آسانی کامیاب می‌گردد ولی نقطه نظر مهم او متصرفات محمد ولیخان سپهسالار اعظم است که مکرر در این کتاب نام برده شده است و اول مملک است در مازندران و یکی از متمولین درجه اول است در ایران.

سردار سپه با تمام قوت فکری و عملی نقشه گرفتن املاک سپهسالار را تعقیب می‌کند و جان سپهسالار و هسرش بر سر این کار می‌رود و بالاخره سردار سپه مالک نورو کجور و تنکابن می‌شود و قسمتهای دیگر مهم آن ایالت را نیز به تصرف خود درمی‌آورد.

پس از مرگ سپهسالار املاک و ثروت هنگفت او از دست بازماندگانش بیرون کشیده شد. نام سپهسالار را از بیشتر اماکنی که با او ارتباط داشت و از کتابهای درسی برداشتند. حتی برای فراموش شدن خاطره اش نام کهن و زیبای شهر تاریخی «تنکابن» را به «شهرسوار» مبدل ساختند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی، خوشبختانه نام کهن و تاریخی «تنکابن» از نواحیء گشت.



سپه‌دار تنکا بنی، محمد ولیخان خلعت بری

۲

متن

یادداشت‌های سپهسالار

یادداشت‌های سپهسالار

محمد ولیخان سپهسالار اعظم تنکابنی، مرد نامدار تاریخ مشروطیت ایران، برخلاف بسیاری از رجال و شخصیت‌های خود این روشن بینی را هم داشت که یادداشت‌هایی از خویش باقی بگذارد. این یادداشتها منظم و مرتب در کتابچه و دفترهای مخصوص نوشته و ضبط نشده‌اند بلکه به‌طور پراکنده و نامنظم در حاشیه کتابهایی که معمولاً همراه و در دسترسش بودند، ثبت شده‌اند.

سپهسالار همواره در سفر و در حضر، چند جلد کتاب را همراه خود داشت که از کتابهای بسیار رایج میان مردم سراسر ایران بود. مخصوصاً دیوان حافظ و کلیات سعدی و شاهنامه، همواره در نزدیکش بود که اغلب درباره‌ی امور مختلف از دیوان حافظ فال می‌گرفت. یادداشتها هم در حاشیه همین کتابها و بیشتر در حاشیه دیوان حافظ نوشته و ثبت شده‌اند. در یادداشتی بتاريخ ۲۹ ذیحجه که در صفحه ۸۱ دیوان حافظ است می‌نویسد:

من، در حاشیه کتابها خیلی چیزها نوشته‌ام، انشاءالله بعد از من جمع بکنند و چاپ کنند که همه مردم از عقاید سابقه‌ام الی حال بدانند.

بهطوری که در دیباچه و پیشگفتار کتاب آمده است آنچه از این یادداشت‌ها تاکنون بدست آمده و اکنون نشر می‌یابد مجموعه یادداشت‌هایی است که در یک جلد از دیوان حافظ و یک جلد از کلیات سعدی ثبت شده است. در حالی که خود سپهسالار ضمن یادداشتی بتاريخ ۱۳ ربیع الاول ۱۳۳۰ (در حاشیه صفحه ۲۴۸ دیوان حافظ) بازمی‌نویسد:

.. بعضی یادداشتهای در حاشیه کتاب‌های دیگر هم دارم که در کیف من و در چالهرزاست، فرزندم علی اصغر آنها را هم به‌بند و همگی را به‌فرصت ترتیبی بدهد بر حسب سال و ردیف خاصه.

متأسفانه علی اصغر خان فرزند سپهسالار که بنا بر آرزویش می‌بایست تمام یادداشتهای او را جمع‌آوری و تنظیم کند و به چاپ برساند پیش از خودکشی سپهسالار درگذشت و بعد از مرگ سپهسالار هم به‌علت مشکلاتی که برای خانواده او بوجود آمد و دشواریهای دیگر زمان نامساعد، جمع‌آوری یادداشت‌ها ممکن نشد تا اینکه دوست فقیدم شادروان عبدالصمد خلعت‌بری، به‌دیوان حافظی که قسمتی از یادداشتهای را در خود داشت، دست یافت و مجموع یادداشت‌های آن به‌عنوان یادداشت‌های کتاب حافظ منتشر شد.

کتاب حافظی که این یادداشتهای در حاشیه آن ثبت است، نسخه‌ای است از دیوان حافظ که بنا به سفارش آقا میرزا نصرالله پسر میرزا حسن شیرازی در بمبئی بسال ۱۲۹۸ هجری قمری با چاپ سنگی به چاپ رسیده است و مشتمل است بر یک قسمت اول که در آن شرح حال حافظ و قصاید او جمع شده است و صفحات آن از «۱» تا «۲۲» شماره دارد و یک قسمت دوم (غزلیات) که صفحات آن باز از «۱» شماره شده و تا «۴۱۱» می‌رسد.

یادداشتهای معمولاً در حواشی کتاب و گاهی در روی متن غزلهایا در گوشه‌های آنها نوشته شده‌اند و باید توجه داشت که نظم زمانی در آنها نیست، یعنی هر وقت بنا به اقتضا و پیش آمد یا برای تفرغ قسمتی از کتاب باز شده و یادداشت در آن نوشته شده است. در بعضی جاها هم یادداشتهای منظم‌اً بدنبال یکدیگر. تعداد این یادداشتهای کتاب حافظ مجمرعاً ۱۶۱ یادداشت است.

قدیمترین آنها متعلق به سال ۱۳۱۴ قمری در صفحه ۸۸ و آخرین آنها به تاریخ ۱۷ ربیع الاول ۱۳۴۴ قمری در صفحه ۱۵۲ است یعنی در ظرف سی سال این نسخه حافظ در کنار سپهسالار بوده و قسمتی از یادداشتهای این سی ساله عمر او در آن ثبت شده است.

این نسخه کتاب حافظ در زمان خود سپهسالار صحافی شده و در این صحافی چهار صفحه کتاب جا بجا گشته است. در نتیجه ترتیب صفحات کتاب بدین شکل در آمده است: (۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۱ - ۳۳۲).

بدین قرار یادداشتهائی که در این صفحات نوشته شده و بدنبال هم می آمده‌اند مثلاً از صفحه ۳۲۲ به صفحه ۳۲۵ که در واقع بجای ۳۲۳ قرار گرفته است رفته‌اند.

اما کلیات سعدی که محتوی یادداشتهای سپهسالار می باشد نسخه‌ای است از کلیات که به سال ۱۳۰۹ هجری قمری در مطبع ناصری بمبئی چاپ شده است.

در این کتاب مجموعاً ۹ یادداشت است که سه یادداشت در اول کتاب و سه یادداشت از صفحه ۶ تا ۱۵ و سه یادداشت دیگر در آخر کتاب است.

این یادداشتهای مربوط به ده ساله از شوال ۱۳۳۴ تا ذیحجه ۱۳۴۴ می باشد و مجموعاً نسبت به یادداشتهای کتاب حافظ، هم خیلی کمتر

و هم متعلق به دورانی کوتاهتر است.

خطوط بعضی از این یادداشتهای بکلی ناخواناست و ممکن است در قرائت آنها اشتباهاتی پیش آمده باشد.

بدین قرار تاکنون از مجموع نوشتههای سپهسالار ۱۷۰ یادداشت بدست آمده است که اکنون در این کتاب باهم آمیخته شده و به ترتیب تاریخ تحریر در جای خود قرار گرفته اند.

همانطور که از متن نوشتهها برمی آید، اینها تمام یادداشتهای او نیستند ولی مسلماً بیشترین و مهمترین آنها هستند. باید امیدوار بود که نوشتههای دیگر او هم به دست آید و نشر یابد.

در مجموع یادداشتهای آنها، آنچه مربوط به سالهای قدیمتر است با مرکب سیاه و خط بهتر و محکمتر و خواناتر نوشته شده است و یادداشتهای سالهای اخیر با مرکب بنفش و بادست لرزان و خطوط مرتعش است که کمتر خوانا می باشد، طبیعی است مردی هشتاد و یک ساله نمی توانسته است با قدرت جوانی چیز بنویسد.

در رسم الخط نقطه کمتر گذاشته شده است و به همین جهت قرائت یادداشتهای او است و باز به همین جهت ممکن است اتفاقاً بعضی کلمات اشتباه قرائت شده باشد. به علاوه، شایان تذکر است که در آنها بعضی اشتباهات هم دیده می شود.

این اشتباهات بردو نوع هستند: یکی اشتباهات دستی و یکی اشتباهات املائی. از نوع اول باید مثلاً ارقام را نام برد از جمله چند بار بجای سال ۱۲۶۴ رقم ۱۳۶۴ نوشته شده است و این از آنجهت بوده است که دست در طول سالهای قرن چهاردهم همواره بنویشتن دورقم ۱۳ عادت کرده است - و یا «نوشتن» بجای «نوشتند»، «گفتن» بجای «گفتند». و «خون روزی» بجای «خونریزی» و ...

ولی نوع دوم اشتباهات املائی است که در اصل مشاهده می شود

جهت این امر هم واضح است که چون سپهسالار از ابتدا مرد جنگی بوده و در ردیف میرزاهساومستوفیان نبوده، کمتر چیز می نوشته است و بیشتر می خوانده است و به همین جهت در نوشته های او اشتباهات املائی دیده می شود. از این اشتباهات می توان کلمات ذیل را نام برد:

تفعل	تجای	تفأل
چو	»	چه
خواطر	»	خاطر
اساس	»	اثاث
شلوق	»	شلوغ
خواستہ	»	خاسته
استخواره	»	استخاره
سفیح	»	سقیه
سفاحت	»	سفاهت
منهل	»	منحل
علی الحساب	»	علی العجاله

این کلمات جز «علی الحساب» در موقع رونویسی و چاپ اغلب اصلاح شده اند.

در متن یادداشتهای بعضی کلمات بدرستی خوانده نمی شوند. مطلب دیگر اینکه یادداشتهای گاهی از طرف خود سپهسالار مرور می شده اند و در آنها بعضی کلمات اضافه یا کسر می شده است. مثلاً در بالای صفحه ۸ قسمت غزلیات در دیوان حافظ جمله «امروز که ۱۵ ماه است» بعداً بالای «۱۵ ماه» رقم ۱۳۲۶ و زیر آن کلمه «جمادی» - «الثانی» اضافه شده است و پیدا است که نویسنده بعداً خواسته است روشن کرده باشد که منظور از «۱۵ ماه» پانزدهم ماه جمادی الثانی سال ۱۳۲۶ می باشد.

ارزنده است بر آن که در این عالم از او چیزی نماند
 در این عالم از او چیزی نماند
 در این عالم از او چیزی نماند

نارنگا زانچه غم حال گرفتاران نیست		ساربان آمدی تا خوش و سبک بودم	
بهر چه در عالم حرفی تو در کلام بهر چه در عالم حرفی تو در کلام	در چه حافظم زه زبیا بان بیرون	بهر چه در عالم حرفی تو در کلام بهر چه در عالم حرفی تو در کلام	بهر چه در عالم حرفی تو در کلام بهر چه در عالم حرفی تو در کلام
خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم امید خواجگیم بود بندگی تو کردم اگر چه در طلبت همچنان باه شالم امید در سز زلفت بروز عهد بستم گناه چشم سیاه تو بود بر دهن دلمان ز شوق چشم نوشت چه طرا که فشانم ز غم بر دل ریشم چه تیرا که کشادی ز کوی یار بیارای نسیم صبح غباری چون غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی		بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم هوای سلطنت تو به خدمت تو کردیم بگرد سر و فرمان قامت ز رسیدیم طمع بدورد داشت ز کام دل پریدیم که من چو آبجوی وحشی ز آدمی بودیم ز نسل روح فرایست چه عشق با که خریدیم ز خسته بر سر کوبیت چه بار با که کشیدیم که بوی خون دل ریش از آن غبار شنیدیم که پرده بردل خویش بسوی او بدریدیم	
نجاک پای تو سو کند نوز دیده حافظ که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده دیدیم			
خیال روی تو که بگذرد بکشش چشم بیا که لعل و کمر در شمارم تو		دل از پی نظر آید بسوی روزن چشم ز کج خانه دل میکشیم بجزن چشم	

در این عالم از او چیزی نماند
 در این عالم از او چیزی نماند
 در این عالم از او چیزی نماند

در این عالم از او چیزی نماند
 در این عالم از او چیزی نماند
 در این عالم از او چیزی نماند

نمونه ای از یادداشت های دیوان حافظ

کرم ز عالم و این گوشه زمین چشم
 گرم نه خون جگر میگرفت دامن چشم
 اگر رسد خلی خون من بگردن چشم
 براه باد نهادم چراغ روشن چشم

سرزای بیکه گشت منطری نمی بینم
 سحر سرشنگ روانم سرخرابی داشت
 نخست روز که دیدم رخ تو دل شکست
 بنوی مرده وصل تو تا سحر همه شب

بر در دست نشینیم و مرادی طلبیم
 بگداخته زور میکده زادی طلبیم
 بر سالت سوی او پاک نهادی طلبیم
 اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم
 کرا از مردک دیده دادی طلبیم
 بشکر خند لببت گنت مرادی طلبیم
 از سواد سر زلف تو سوادی طلبیم
 ما بامید غمت خاطر شادی طلبیم

بر در مرده آنچه نشینی حافظ
 خیر تا از در میخانه کشادی طلبیم

نمونه‌ای از یادداشت‌های دیوان حافظ

از خصوصیات این یادداشت‌ها، صمیمیت، صراحت و سادگی است که در متن تمام آنها مشهود است. بعلاوه، بکار بردن ترکیبات و جملات یا مصرعهای ایبات مشهور نشان می‌دهد که سپهسالار بامتن‌های ادبی و اشعار شاعران شهیر ایران و زبان شعری و ادبی آشنائی داشته است.

در این یادداشتها جریان‌های عمومی کشور و مسائل خصوصی زندگی سپهسالار در هم آمیخته و او هر وقت فرصت و مجال بدست می‌آورده یا موقعیت و مناسبتی برایش پیش می‌آمده، یادداشتی می‌نوشته است و گاه در کمال صداقت و صراحت و صمیمیت به خطاهای خود هم اشاره می‌کند.

گاه دیده می‌شود که سپهسالار مثلاً ابتدا به شخصی نظر خوبی داشته و خوشبین بوده ولی بعدها از همان شخص با تنفر و زشتی یاد می‌کند. این خود نشان صمیمیت او در نوشتن این یادداشت‌هاست زیرا در هر وقت نظر خود را به آن صورت که فکر می‌کرده و عقیده داشته بدون پرده‌پوشی و ریاکاری ثبت می‌کرده است.

وقتی به کارهای کسی امیدواری داشته این امید را ذکر کرده و همین که از او مأیوس شده باز هم بی‌پرده یأس خود را نوشته است. مخصوصاً خوب دیده می‌شود که این تغییر نظر و عقیده که پیش آمده با جریانهای سیاسی و اجتماعی و مصالح کشور به آن صورت که به نظر او می‌آمده بستگی داشته است.

همچنین اگر نسبت به کسی نظر مخالفی پیدا می‌کرده و از او به بدی یاد می‌کند، این نظر مانع آن نمی‌شود که جهات مثبت او را بستاند و کارهای مثبتش را تأیید کند و این خود، نشانه‌ای از پاکدلی و صفای خاطر اوست.

بر روی هم این یادداشت‌ها می‌توانند برای بازسازی تاریخ

دوارن مشروطیت ایران و سالهای پس از آن از منابع مفید باشند و مورد استفاده محققان و پژوهشگران و تاریخ‌نویسان قرار گیرند.

شادروان عبدالصمد خلعت‌بری نوشته بود: «در نظر است پس از انتشار تمام یادداشتهای اصل کتاب حافظ که یادداشتهای در آن نوشته شده است و سایر کتابهایی که یادداشت دارد با بعضی اسناد و مدارک تاریخی دیگر مربوط به حیات و خدمات سپهسالار اعظم به قسمت کتب و اسناد خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سپرده شود تا همیشه در آنجا محفوظ بماند و رجوع به اصل آنها برای علاقمندان مقدور باشد.»

و من نیز در مقدمه‌ای که برای یادداشت‌های ثبت شده در کلیات سعدی در شماره (۵ و ۶) سال چهارم «مجله راهنمای کتاب» فرستادم، نوشته بودم.

من هم به سهم خود امیدوارم این کار انجام پذیرد و چنانچه یادگارهای دیگری هم از مرحوم سپهسالار باقی باشد بازماندگان آن مرد تاریخی که در انقلاب مشروطیت ایران سهم و نامی بزرگ داشته است به کتابخانه مجلس شورای ملی اهداء کنند تا در قفسه مخصوصی همچون موزه‌ای کوچک به یادگار بماند.

«شاید این اقدام موجب شود کسان دیگری هم که یادگارهایی از رجال صدر مشروطیت و پیشقدمان انقلاب ایران دارند آنها را به مجلس هدیه کنند و به این ترتیب مجموعه و موزه‌ای از یادگارهای آن زمان بوجود آید که عبرت‌آموز نسل‌های آینده شود»

اکنون که این سطور را می‌نویسم، نمی‌دانم و خبر ندارم که این منظورها و آرزوها تا چه اندازه تحقق پذیرفته است و در اوضاع و احوال کنونی تا چه اندازه عملی و تحقق پذیر می‌باشد.

آرزو می‌کنم که اوراق و اسناد تاریخی ما که قباله‌های هویت ملی و روشنگر گذشته‌های قومی ما هستند، هر جا هستند از تند باد حوادث مصون و محفوظ بمانند و به سلامت بدست پژوهشگران و علاقمندان امروزی و نسل‌های آینده برسند. انشاءالله

محمود تفضلی

تهران، آبان ۱۳۷۲

متن یادداشت‌ها

۱ ذی‌الحجه ۱۳۱۴
به تاریخ شنبه ۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۱۴ در چالهرز این تفأل^۱ زده شد.
ایام سلطنت مظفرالدین شاه سال اول که میرزا علی اصغرخان
صدراعظم بامن بد بود.

۲ جمادی‌الاول ۱۳۱۶
جمادی‌الاول ۱۳۱۶ سه ساعت به غروب مانده روز دوشنبه از
تهران حرکت کردیم، لسان صاحب، شیخ ابوالقاسم و بصیر دیوان
همراه بودند، دو درشکه داشتیم، پنج ساعت از شب گذشته به ینگی
امام آمدیم. پنج ساعت به غروب مانده روز سه شنبه به نجف آباد
قزوین که بنه من آنجا بود با انتصارالسلطان محمدقلیخان وارد شدیم.
امروز پنجشنبه آمدیم به ارداق که نصف آن ملکی من است. بادخیلی

۱- بکوی میکنده یارب سحر چه مشغله بود
که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود

اذیت کرد مرا، امشب که شب جمعه است ارداق هستم فردا مراجعت.
ارداق خیلی خوب دهی است حیف رسیدگی نمی‌شود.

۲۴ شوال ۱۳۱۶

۳

درخانیان برای حرکت به سمت تهران که مختصراً بی‌بینه حرکت شد و الان که عصر روز سه‌شنبه ۲۴ شهر شوال سنه ۱۳۱۶ تنهانشته، این تفال از خواجه علیه‌الرحمه زده شد برای این سفر. انشاءالله امیدواریم که خیلی پیش آمد خیر باشد، به علت این که بسیار معتقد به تفال خواجه علیه‌الرحمه هستم. در هر مورد تجربه شد.

۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۱۷

۴

صبح چهارشنبه ۲۵ از خواب برخاسته سوار شدیم. لب رودخانه قاصد رسید. تلگراف آورد که حسب الامر شاه و صدراعظم باید به رشت حاضر شوی. از همان «لات خانیان» برگشته نهار آمدیم گالی جان، منزل عباس آقای منتظم دیوان. شب را آمدیم جالك رود، مهمان لیان صاحب. روز پنجشنبه ۲۳ سیار ستاق روز جمعه ۲۷ لاهیجان، روز شنبه ۲۸ با باران زیاد آمدیم به رشت، جمعی خبردار شده استقبال کردند. آمدیم منزل کارگذار منتظم الملك همان ساعت تلگراف خانه رفتن تلگرافی از خان شوکت رسید که حکومت رشت با شماست ولی منتظر تلگراف صدر اعظم شدم. پنج شنبه سیم ذی‌قعدة وارد دیوانخانه رشت مشغول حکومت شدیم. روز جمعه ۱۲ ذی‌قعدة تحریر شد تفال خواجه در این مورد هم معجزه کرد.

۵

۱۰ جمادی الثانی ۱۳۱۸

بر حسب امر همایونی و تلگراف صدراعظم از فرح آباد، روز بیستم جمادی الاول ۱۳۱۸ از رشت حرکت به بادکوبه. شنبه آمدیم انزلی بواسطه بدی هوا تاغرة جمادی الثانی ماندیم روزغره ربا کشتی طومانانوس حرکت دریا شدیم. خیلی دریای خوبی بود، شب پنج شنبه قدری انقلاب بود. الان که سه ساعت از دسته گذشته است در وسط دریای بی پیر که ابداً جنگل و کوه دیده نمی شود می نویسم، کاپیتن کشتی می گوید غروب امروز پنج شنبه به بادکوبه خواهیم رسید. همراهان، مدیر جنگگ امیر تومان محتشم الملك، امیر تومان، حاجی میرزا حبیب معین الممالک و کیل التجار بادکوبه انشاء الله سفر خیر است.

غروب پنج شنبه وارد بادکوبه تجار استقبال به مهمانخانه کردند، هتل رفتیم بعد کربلائی مصطفی آمد ما را آورد به خانه اش. روز شنبه ۶ جمادی الثانی عصر رفتیم به سمت تفلیس. هشتاد و چهار فرسخ راه است، از بادکوبه سی و چهار ساعت رفتیم و برگشتیم يك صد و شصت فرسخ راه، ده ساعت هم محض سیاست ماندم امروز که دهم است در خانه برادران رسولف می نویسم. شاه در اسلامبول است آمدنش معلوم نیست.

۶

۶ ذی الحجه ۱۳۱۹

تفأل در ششم ذی الحجه ۱۳۱۹ چهار روز به سال نو مانده زده شد.

به تاریخ ششم محرم سنه ۱۳۲۰ از رشت حرکت به سمت منجیل برای استقبال سفر دوم اعلیحضرت مظفرالدین شاه شدیم در منجیل روز نهم عصر با باد و باران زیاد شرفیابی حاصل، در روز ۱۴ محرم وارد رشت تشریفات زیاد. سه روز شهر رشت توقف و گردش گردید، روز چهارم به «انزلی»، دو شب انزلی، حرکت به سمت «طوالش»، از انزلی الی «آستارا» که پنج روزه رفتیم و ۲۴ فرسخ راه است بسیار راه سختی بود و امسال با اقدامات بنده و حکم شاه ساخته شد. ولی راه خیلی شن داشت، بیشتر اردو در شهر رشت مرخص، بعضی هم از انزلی باد کوبه رفتند. منزل شب اول «شفا رود»، شب دوم «الان»، سیم «نیسار»، چهارم «خواجه رستم»، پنجم آستارا. باری خدمات این حکومت رشت و طوالش بنده در نظر شاه و اتابک اعظم خیلی نمود کردم منصب و لقب سردار معظمی دادند و از آستارا مرخص، اردو را به بنده سپردند. حالا در مراجعت این روزنامه را که سه سال و چند ماه است از حکومت بنده رفته است می‌نویسم، خیلی کارهای بزرگ در گیلان کرده‌ام راههای خوب ساختم شهر و اطرافش را تنظیم کرده آبادیها بحمدالله کرده‌ام و اعلیحضرت شاه و وزیرش تعجب کردند بلکه همه اهالی اردو، خیلی هم مخارج اردو شده است، بخشش اندوخته مایه جاوید بودن نام نیک است، غصه‌ای ندارد خدا بزرگ است. الان در نیسار در مراجعت در زیر چادر تحریر شد، محتشم‌الملک همراه است از گیلانی‌ها با اهالی اردو، باقی گیلانی‌ها

تشریف برده‌اند به تاریخ ۲۸ شهر محرم سنه ۱۳۲۰ نصر السلطنه
محمودلی تنکابنی.
اضافه مواجب هم اعلیحضرت شاهی مرحمت کردند و به نعمت
ربك فحدث.

۵ جمادی الاول ۱۳۲۰

۸

به تاریخ يكشنبه پنجم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۰ چون معدن نفتی
در «بلا رود» طالش در سفر اول شاه به فرنگک پیدا کردم، به فرنگک
فرستادم. بعد قسمی شد مسکوت عنه ماند. در این سفر امتیاز گرفتیم.
تا به حال به دستگیری ملك التجار بادکوبه‌ای آقا محمدقلی کار کردیم.
معادل پنج هزار تومان کار شد. امروز مژده نفت، و عین نفت را آوردند
سرکیس طومانسانس اینجا بود. خیلی صحبتها شد. خداوند انشاءالله
اقدام و انجام این خدمت را که به ملت ایران کرده‌ام مبارك و به خیر
و خوش پیش آورد که محفوظ و بهره‌مند شویم. نصر السلطنه

۱۵ رجب ۱۳۲۰

۹

به تاریخ ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۰ برای استقبال موکب همایون
از شهر رشت با اردو که آصف السلطنه همراه بود حرکت به آستارا
کردیم. از همان راه وارد آستارا شدیم. در راه بسیار باران بود. پلها
را هم آب برده بود. به چه زحمت رفتیم و این اردو را بردیم. روز
۲۲ را وارد آستارا با باران زیاد شدیم. حضرت ولیعهد هم همان شب
۲۳ وارد شدند. فردای آنروز شرفیابی حاصل، پیشکش هم داده شد.
روز ۲۶ شاه تشریف آوردند با مهمانداران روشها، ماها را خودشان
معرفی کردند.

روز ۲۸ حرکت به سمت انزلی، پنج شب انزلی، دوشب رشت باری تا منجیل در رکاب بودیم. روز ۱۴ رجب يك سرداری تن پوش سردوش الماس طغرا دادند، مرخص شدم. ۲۷ روز است که در زحمت اردو سیورسات، تعارفات، پیشکشها. به هر حال چون در راه خدمت پادشاه است گوارا، خداوند انشاءالله به این شاه قدرت و فرصتی بدهد به میرزا علی اصغر خان اتابک هم قوت و مجالی که فکری برای این ترتیبات مملکت و وطن بیچاره ما بکنند که بسیار ذلیل و خوار از اجانب، ورعیت پریشان، و شهرهای کثیف و ترکیب دوایر دولت بسیار بد است و به هیچ وجه اصولی نداریم مگر میرزای زیادی برای تقلبات جمع وزد و بست، نوکسر و نظام یکسر منهدم و پریشان و نابود است.

پادشاه و وزیر خوبی هستند حیف که ملت بی غیرت هستند و همه کار را می‌خواهند این دونفر بکنند. هم رأی کفایت به خرج بدهند هم مجرا بدارند و هم به طلب نظم برخیزند. به هر حال امشب از منجیل از دست اردو خلاص شده در «رستم آباد» در مهمانخانه این مزخرفات را به یادگار نوشتم. به تاریخ ليله ۱۵ رجب ۱۳۲۰

۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱

۱۰

(بقیه را این صفحه می‌نویسم) بعد از ورود رشت به تنکابن رفته به اصرار زیاد مراجعت کردیم تعارف و پیشکش را اولیای دولت گرفته حکم حکومت امسال توشقان‌نیل را هم دادند. روز آخر شهر صفر سنه ۱۳۲۱ که هفتاد روز از عید گذشته بود تلگراف کردند که معزول هستی، حکیم‌الملک وزیر دربار حاکم است. بنده هم چهارم

۱- ظاهراً این بقیه از یادداشت قبلی است که بیش از هشت ماه بعد نوشته شده.

شهر ربیع الاول حرکت کرده در عصر پنجم ربیع الاول وارد قزوین، مهمان میرزا صالح خان سالاراکرم حکمران قزوین که خیلی دوستی با بنده دارد، شدیم الی امروز که ۱۹ ماه است در این شهر ونجف آباد ملکی خود هستیم فی الحقیقه مدت اقامت رشت بنده چهارسال و چهار ماه شد.

در انفصال از آنجا هم تمام مردم، مگر اندکی، راضی بودند. همه افسرده از عزل بنده بودند ولی خودم راضی از این معزولی بودم بحمدالله سلامتیم در رشت خیلی کارهای بزرگ خوب اقدام کردم راهها ساختیم، معابر، کوچه‌ها، عمارات دولتی، بقعه‌ها، مسجدها، بازارها. در این چندسال حکومت بنده به مردم هم خوش گذشت. خودم هم خیلی اقدام در انتظامات گیلان کردم. امروز که سه‌شنبه ۱۹ ربیع الاول است در نجف آباد بعد از برخاستن از خواب می‌نویسم. فردا ربه «آشناستان» ملکی خود حرکت از آنجا به تهران انشاءالله تعالی قصد دارم، تا قسمت ازلی چه باشد.

چون حکیم‌الملک را بواسطه بعضی اختلافات دولتی گفتند تهران نباشد حاکم گیلانش کردند و جمعی دیگر هم رانده دولت، برخی به حکومت، بعضی به خارج مهاجر و مردود از تهران شدند. به قول مشهور، «مرگ می‌خواهی، برو گیلان.» اما گیلان را آباد کردم به حمدالله از مرگ جستم.

۲۲ صفر ۱۳۲۲

۱۱

به تاریخ ۲۲ شهر صفر سنه ۱۳۲۲ ساین قلعه برای وزیر اعظم حالیه عین‌الدوله تغال^۱ شد در بیکاری.

۱- نفس بر آمد و کام از تو بر نمی‌آید

فغان ده بخت من از خواب بر نمی‌آید

۱۲

۲۷ صفر ۱۳۲۲

بیست و هفتم ربیع‌الاول سنه ۱۳۲۱ وارد تهران، با اتابک اعظم گرم گرفتیم. مارا به واسطه اغتشاش شیراز، اصفهان مأمور آنجا نمودند. افواج قزوین حاضر کردیم اردوی علی‌حده زدیم مخارج‌ها کردیم. آن شد در ۲۲ جمادی‌الثانی اتابک معزول شد. وضع‌ها بهم خورد. عین‌الدوله وزیر شد. کارها رنگ و طرح تازه شد. عین‌الدوله در اول اظهار مهر کرد و بعد اسباب‌های دیگر برای کلیه کارها پیدا شد حکام احضار شدند. حضرت ولیعهد به تهران آمد به واسطه بدگمانی عین‌الدوله با بنده که با جمعی رفیق بر ضد خیالات او شدیم و حرف‌های دروغ مردم بی‌مهر شد.

حضرت اقدس ولیعهدم طالب شدند نوکری مخصوص ایشان را اختیار کنم، مأمور آذربایجان شدم. حضرت ولیعهد ۱۴ صفر حرکت کردند، بنده هم شب سه‌شنبه ۱۶ حرکت کردم. از تهران که در ماه صفر سنه ۱۳۲۲ از تهران حرکت شد آمدیم قزوین خمسه بامال خودم امروز که شنبه ۲۷ صفر است در «بنکجه» خمسه اطراق و این تفصیل را می‌نویسم.

خداوند انشاءالله خیر پیش آورد. توفیق خدمت به ولینعمت حالیه خود و نوع مردم بنمائیم، «شاید که چو خود بینی، خیر تو در این باشد.» همه ملک‌خانه علاقه را انداخته بعد از چهل و هفت سال خدمت بدولت و پنجاه و هشت سال از مرحله زندگی طی کرده، حالا باید سر به بیابان آذربایجان بگذاریم. محض حرف دروغ مدعیان و حفظ آبرو و شرف خاندان، «یا رب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت.»

۱۳

۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۲

روز هشتم ربیع‌الاول وارد آذربایجان، حضور حضرت اقدس

ولیعهد، در «باغ همیشه» خانه میرزا ابراهیم خان کلانتر شرف الدوله از خانواده‌های قدیم برادر میرزا صالح‌خان سالار اکرم حاکم قزوین منزل، روز شنبه ۲۴ مجدداً حرکت به سمت اردبیل، آمدیم «باسمنج». امروز که عصر ۲۸ است در اینجا هستیم. فردا که سه شنبه ۲۹ است، حرکت می‌کنم.

انشاءالله تعالی علی الحساب در اردبیل، مشکین شهر، خلخال، طالش، و ایلات آن صفحات، ابوابجمعی ما شده است يك قبضه شمشیر بسیار اعلی، حضرت اقدس به ما مرحمت کرد.
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان توداده‌ای مارا

۳ جمادی الاول ۱۳۲۲

۱۴

امروز یکشنبه سیم ماه جمادی الاول است. در این چند روز، خانه آقا فرج الله بادکوبه‌ای، از شدت خرابی جا و منزل قلعه و عمارت اردبیل بود، دیروز شنبه دوم را عمارت مسکونی و غیره را، خوب تعمیر کردم، وارد قلعه اردبیل شدم. اینجاها هم خیلی منظم و خوب است تا خداوند چه بخواهد سنه ۱۳۲۲ سیم جمادی الاول است و ۲۴ سرطان، هوا مثل زمستان گیلان است. هر جا رفتیم آباد کردیم اینجا را هم آباد می‌کنیم باز مقصر دولت خواهیم شد. قرار ایران است.

۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۲

۱۵

امشب که شب چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۲۲ در بالا خانه اردبیل تنها نشسته، سه ساعت از شب گذشته تفأل شد که کسی

۱- ای دل گر از آن چاه زنخدان بدر آئی
هر جا که روی سخت پشومان بدر آئی

از اینجا مستخلص می‌شویم. این غزل آمد. انشاء الله به فال نیک، و معتقد رحمت الله علیه، از خداوند امیدوارم که به زودی اثر خیر ببخشد.

۱۶

۳ رجب ۱۳۲۲

امروز که سیسم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۲۲، از خواب برخاسته در عمارت اردبیل یادداشت می‌نویسم. پارسال در ۲۳ شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ اتابك اعظم میرزا علی اصغر خان در تهران معزول شد که بر حسب فصل امروز می‌شود. هوا خیلی گرم بود و امروز اردبیل باید لباس زمستانی خوب به بدن بچسبد، تفاوت هواست. خرابه‌های عمارات اردبیل را خوب تعمیر کردیم حالا يك جباهای مصفايي دارد. توپخانه و غيره و دم دروازه‌های آن را می‌سازیم. يك مدرسه هم اینجا ایجاد کردیم.

امروز رستم سی و پنج نفر شاگرد الان در آن مدرسه است. به قدری هم منظم و خوب است. این صفحات یقین از پاریس هم منظم تر است. اما چه فایده، این نظم‌ها بی‌قانون و فوری است. دیروز حضرت ولیعهد از تبریز با من تلگراف حضوری داشت معلوم شد در تبریز هم وبا بروز کرده است، خداوند حفظ کند، بنده هم حکیم فرستادم و همه‌جای اردبیل قرانطین گذاشتم تا خداوند چه خواهد.

۱۷

۴ شعبان ۱۳۲۲

به تاریخ شعبان المعظم سنه ۱۳۲۲ به موجب تلگراف حضرت ولیعهد با گاری باید برویم سراب آذربایجان. از اردبیل تا آنجا سی فرسخ است، حرکت شد، شب آمدیم به یورت طایفه یورتچی در قریه قراشیران. خانه حسنعلی بك كدخدا، تا شهر اردبیل ۷ فرسخ است. در

بین راه خبر رسید به واسطه ناخوشی سراب حضرت اقدس رفتند به قراداغ، ماهم باید برویم.

امروز جمعه هم اینجا توقف شد. همراهان انتصارالسلطان و جمعی، در اردبیل هم یکی دو نفر مبتلا به مرض وبا شدند ولی بحمدالله به خیر گذشت. در این چندماه، که هشتم ربیع الثانی وارد اردبیل شدم و دوم شعبان حرکت شد، چهار ماه انتظامات خوب داده شد انشاءالله تعالی خیال دارم مراجعت به اردبیل نشود. بنه من در اردبیل مانده است. مختصراً حرکت شد تا خواست خداوند چه باشد.

۲۸ شعبان ۱۳۲۲

۱۸

مجدداً بر حسب میل و اراده ولیعهد از راه قراداغ در ۲۲ شعبان وارد اردبیل. شدید ناخوشی هم هست امروز ۲۸ می نویسم در قلعه اردبیل، خداوند حفظ کند دیروز یکشنبه ۲۷ شعاع نظام تقی خان را با قوشها و اسبها روانه کردیم برای حضرت سردار الان در قلعه اردبیل با تشویش خاطر نشسته تا چه پیش آید انتصارالسلطان هنوز نرفته است.

۷ رمضان ۱۳۲۲

۱۹

امروز که روز، هفتم رمضان ۱۳۲۲ است در کمال صحت و سلامتی هستم و تنها در منزل نشسته، جز من و یار نبودیم خدا بامابود، از تمام معاصی کبیره توبه کرده ام، تبت و رجعت الی الله، امیدوارم که خداوند از معاصی گذشته این بنده سراپا تقصیر عفو کند و شفیعم جز لطف خدا و ائمه هدی و اهل بیت طاهرین محمد مصطفی، رسول اکرم بر گزیده آدم نباشد، من و مهر آل نبی و ولی، در همه کسوه ای دوره زدیم، ره همین است مرد باش و برو. آنچه مذاهب مختلفه که در دین

شریف اختراع کرده‌اند همه حرف باطل و تصورات لاطایل است. خدا را باید ستایش کرد و پیغمبر او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در فرمایشات اطاعت، ودوازه امام را پرستش، و از معصیت پرهیز کند. وای وای از معاصی که خسران دنیا و آخرت هر دو را دارد خاصه حریص بودن در جمع مال فقرا، که بسیار جو همیشه درویش و آزمند همه وقت تنگدست است. اگر کسی صرف وقت در فضل و هنر کند همواره سلطانی است بی‌زوال اگر بی‌هنر باشد اگر همه گیتی از اوست درویش کون خورش شمار اگر گاو عنبر است خداوندا بر این عقیده‌ام راسخ بدار و به صحبت و موافقت جمالین نیکم موفق بدار آنچه می‌کند جلیس سوء است زنهار پرهیزید، در قلعه اردبیل در حالی که در نهایت اقتدار حاکم و فرمانروا بودم تحریر شد به حمد الله نفس زنگی مزاج را بازار شکستیم و پشت پا بر چرخ بستیم یللی^۱.

۸ رمضان ۱۳۲۲

۲۰

به تاریخ روز پنجمشنبه هشتم رمضان ۱۳۲۲ که از قلعه اردبیل از جنگال عقاب و با فرار کرده دیروز عصر به نمین که چهار فرسخ سبک راه است الی قلعه اردبیل در خانه صارم السلطنه پناه آورده با جل و جهاز بسر می‌بریم امسال طوفان این بلا بطوری در بلاد ایران از بی‌ساحلی و سامانی مخلوق موج نشده است که بتوان از خطر به ساحل نجات رسید. کناره هم نزدیک نه و بیم خطر. به هر حال از عقیده و زرای عظام و قدم نورسیده‌شان به مسند این اثرات سعد بخشیده است. حال در این منزل هم کدام سروسهی را از چمن خالی کنند و ما را به کدام محل بدواند و یا زنده بگذارد.

۱- در بالای این یادداشت بعداً اضافه شده است: «اردبیل وقتی که ناخوشی و با بود»

۲۱

۱۹ رمضان ۱۳۲۲

امروز که روز یکشنبه ۱۹ رمضان است به حمدالله سلامتی داریم. ناخوشی و بارفع شد انتصار السلطان هم بامؤید السلطنه و کاشف- السلطنه رفتند بعد از رفتن آنها ناخوشی منحوس خیلی شدت کرد. به حمدالله علی الحساب که سلامتیم و تنها هستیم. رفقا همه سفر کردند چه فراریدند. الان که در کسر قلعه اردبیل بطیراً ابابیل روزی شب و شبی به روز می‌رسانیم به حمدالله جلو اغتشاش گرفته مردم آسوده‌اند ولی این مرض منحوس و این ایام رمضان همه کارها خراب‌اندر خراب کرده است. دست و دل به کاری نمی‌رود.

۲۲

۱۳ ذیقعدہ ۱۳۲۲

غروب چهارشنبه ۱۳ ذیقعدہ تلگرافاً خبر مرحوم شدن وجیه‌الله میرزا سپهسالار ایران در اردبیل که چند سال ناخوش بود رسید. خدا رحمتش کند. تمام قشون و نظام ایران را خسته، رنجور، ناخوش تمام کرد مرحوم شد. شکوه آصفی و اسب بباد و منطق طیر- به باد رفت و از آن خواجه هیچ طرف نیست اذکرو موتی کم بالخیر. ۱۳۲۲

۲۳

۸ ذی‌الحجه ۱۳۲۲

بر حسب معمول و حکم حضرت ولیعهد به تاریخ پنجشنبه بیستم ذیقعدہ از قلعه اردبیل به سمت «پله‌سوار» حرکت شد. تمام روی دشت و کوه برف و یخ است. جمعی سرباز و سوار سر و پا برهنه که تخمیناً هفتصد نفر می‌شوند همراه است الی پله‌سوار سی‌فرسخ است. منزل

اول «طالب‌خلافی» ۴ فرسخ امروز بقدری سرما و برف بود. همچو یخ افسرده گشت آتش سوزان، منزل دوم «رزی» پنج فرسخ جزو خاک «ارس» است.

منزل سیم آمدیم «سیدلر» و «آق‌بلاغ» شش فرسخ خدانصیب کسی نکند. این قسم سفر و سرما و برف و منازل بد و این قسم اردوی بی‌سروسامان از سیدلر آمدیم «دیزج» و «سنگان» خاک اجارود و خانه مزاحم بك شاهسون، نعوذاً بالله. از آنجا آمدیم قراقاسملو، هشت فرسخ منزل دیروز هم شش فرسخ است. دو روز اجارود به واسطه کولاک ماندیم.

روز پنج‌شنبه ۲۸ را، از قراقاسملو تا عدارت پيله‌سوار دو فرسخ است. این عمارت را هم امسال جزئی تعمیر کردم، کدخدایان و غیره شاهسون حاضر شدند. به همگی اظهار محبت شد. الان که شب دو شنبه هشتم شهر ذی‌الحجه است، نزدیک صبح است نشسته، «آن‌کسه در خواب نشد چشم من و پروین است»، می‌نویسم به حمدالله این حدود خیلی منظم است. خبر مرگ سپهسالار هم در تلگرافخانه سنگان رسید. سرفتنه‌جوها را در رخنه ملک چیده همگی آسوده ما هم آسوده هستیم تا الطاف الهی ظاهر شود. این چندروزه همه برف و باران. امشب هوا معتدل است، عین‌الدوله صدراعظم ایران است الان که در دیر مغان وقت می‌گذرد:

ای گدای خانقه باز آ که در دیر مغان

می دهند آبی و دلها را توانگر می کنند

دیروز خبر تلگرافی رسید که در تنکابن پنج و جب برف آمده است، باغ را خراب کرده است، گاو و گوسفندها را شهید. «چشم بد دور که اسباب طرب موجود است»، خدا را باید شکر کرد که از

نحوست ناخوشی‌های وبا و صدمات امسال به واسطهٔ قدم نامبارک محمود زنده و سلامت هستیم. فی‌الحقیقه قدم این وزارت پناهی به ایران خوش نیست.

امسال يك كرور آدم در ایران تلف شده، خانواده‌ها برچیده شد و مردم در سختی هستند. به تاریخ شب دوشنبه هشتم ذی‌الحجه: حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
اوخانه‌همی جوید و من صاحب خانه
خداوند ولیعهد حالیه را به سلامت بدارد و توفیق بدهد.

۲۴

۱۴ محرم ۱۳۲۳

امروز که سه‌شنبه ۱۴ محرم سنهٔ ۱۳۲۳ در پيله‌سوار مغان و اول روز سال نو و تحویل حمل است، لله‌الحمد سلامتی موجود است و همگی جمع و خاطرها آسوده، سرکشی گرهست سرواست آنهم در جویبار. همگی جمع هستیم.

۲۵

۲۳ محرم ۱۳۲۳

در شب‌شنبه ۲۳ محرم سنهٔ ۱۳۲۳ که شب عید است در عمارت پيله سوار مغان تفال^۱ شد.

۲۶

۸ صفر ۱۳۲۳

سه‌شنبه ۱۶ صفر سنهٔ ۱۳۲۲ مسافرت آذربایجان به حکم دولت دیگر نمی‌دانم خداوند خود تفضل فرموده، در هشتم ربیع‌الاول وارد تبریز، سه‌شنبه ششم ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۲۲ وارد اردبیل ولی چه اردبیل و قلعه، به سلامت، همه یاغی طاغی، خراب.

۱- خوش‌خبر باش ای نسیم‌شمال

که به ما می‌رسد شمیم وصال

باری آنجا ماندم همه چیزشان را جمع کردم. نظم‌ها دادم، قلعه را آباد کردم. برحسب حکم در بیستم ذی‌قعدة ۱۳۲۲ از اردبیل حرکت به سمت پيله‌سوار مغان شد که پنج منزل راه پر از برف، یخ، سرما خداوند نصیب احدی نکند. جمعی از قشون برهنه گرسنه ایران مردند. باری، روز ۲۸ ذی‌قعدة وارد پيله سوار، خدا رحمت کند، علی‌خان عمارتی برای حکومت ساخت، نزدیک انهدام بود، او راهم تعمیر کردم. تا امروز که هشتم صفر ۱۳۲۳ است می‌نویسم و در آنجا هستم، چندروز است به حمدالله خبر معزولی رسید، عین‌الدوله وزیر شاه تلگراف کرده است بمانید در سرحد تا حضرت ولیعهد وارد تهران بشود دیگر نمی‌دانم چه نیت دارد.

به قدر چهل و هفت سال است زحمت برای دولت ایران می‌کشم پنجاه و نه سال است از عمرم می‌گذرد. این است حالت گس رفتاری بنده. حالا شب و روز به انتظار می‌گذرد. ولی به حمدالله به طوری منظم کرده‌ام. با این معزولی احدی قدرت جسارت و فضولی ندارد در کمال نظم و آسودگی وقت می‌گذرد. يك سال است که از تهران حرکت، یازده‌ماه است در اردبیل مغان می‌گذرد. «در همه دیر مغان نیست چومن شیدائی.»

محض یادداشت نوشتم که اولاد پند گرفته به قناعت بگذرانند تا بتوانند از خدمت نوکری کناره و به نان رعیت بگذرانند و زیادتی مطلبند که در این دولت بی‌قانون ایران راحت و آرامش و پاس‌زحمت و حقوق خدمت نیست. به هر درجه برسند محسود واقع شده، انواع عذاب و ناراحتی و آسیب جان و مال را باید ببینند، زینهار که خود را داخل کار نکنند و نروند، همین قدر کلاه سرشان را نگاه داشته بایک وزیر خائنی بسازند، راه بروند. خیانت در این دوره اسباب آسایش است مثل وزراء مستوفی‌ها، میرزاها.

۲۷ صفر ۱۳۲۳

۲۷

در شب ۲۷ صفر الخیر ۱۳۲۳ در «نیکجه» راه آذربایجان برای حضرت اقدس ولیعهد تفأل زدیم با حضور میرزا ابراهیم خان دکتر.

۸ ربیع الاول ۱۳۲۳

۸

روز ۱۴ صفر ۱۳۲۳ به حمد الله از به حمد الله خلاص شده از پبله سوار حرکت، همه مردم شاهسون، تبعه روس، سلیم بك، مأمور، کلیه حاضر حرکت شد، شب را آمدیم به لنکران فردارا با کشتی پست وارد رشت، همه مردم به استقبال آمدند. بهر حال روز ۲۲ صفر وارد تهران حضور شاه، صدراعظم، در روز دوم ماه ربیع الاول ۱۳۲۳ شاه با صدر اعظم به طرف فرنگ حرکت کردند، بنده را هم تا کرج بردند یک مقدار ابواب جمع نظامی که اسباب زحمت است ابواب جمع کردند راهی شدیم به شهر و حال را که روز شنبه ۸ شهر ربیع الاول است در شهر هستیم و می نویسم. حضرت اقدس ولیعهد هم تشریف دارند برای نظم کارهای ایران تا خدا چه بخواهد.

۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۴

۲۹

به تاریخ شب پنجشنبه ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۳۲۴ وقتی که اعلی- حضرت مظفر الدین شاه قدری کسالت داشتند برای حضرت ولیعهد زدم باز این غزل آمد انشاء الله خیر و خوب است. «خداوندان نگهدار از زوالش.»

۴ ذیحجه ۱۳۲۴

۳۰

مظفر الدین شاه در روز شنبه ۲۷ ذیحجه الحرام مرحوم شد. امروز

که شنبه چهارم ذیحجه الحرام بود در تالار موزه تاجگذاری اعلی حضرت محمدعلی شاه در سه ساعت ونیم به غروب مانده با حضور تمام علماء، سفراء، و غیره با کمال شکوه، و حالا که سه ساعت از شب رفته در تلگرافخانه که در آنجا خیلی باشکوه آئین بسته بودیم، بودم. حالا به منزل، دردم منزل ماهم جشنی داشتند. محض یادگار نوشتیم، بنده سه روز است از امارت توپخانه و افواج معزول ولی وزارت تلگراف را دارم افواج قزوین ایلات و سوار به بنده مرحمت شد با ایالت گیلان، باید بروم، این تغییر و تبدیل بواسطه عداوت نایب السلطنه و صدراعظم بامن شد ولی به حمدالله شاه کمال التفات را دارد.

ذی الحجه ۱۳۲۴، محمدولی

امروز لباس نظام راکنده با جبهه به سلام رفتیم

۳۱

۵ شوال ۱۳۲۵

به تاریخ پنجم شهر شوال ۱۳۲۵ به واسطه اغتشاش سرحد ترکمان و غارت‌هایی که در «خراسان» «مازندران»، «استرآباد» نمودند اولیای دولت و ملت ما را در این سرپیری که شصت و یک سال از مراحل زندگی طی شده است به این مسافرت مجبور کردند. امشب که شب پنجشنبه است در مهمانخانه شاه آباد اقامت شد و این هفتمین سفر است که به آن سرحد می‌روم. حالا به عجله می‌روم که به «بندر جز» وارد شوم. از سن ۱۴ سالگی به استرآباد بسا مرحوم محمد ناصر خان ظهیرالدوله که سردار قشون ما بود و در آن اردو سرهنگ بودم، مرحوم ساعدالدوله سردار هم بود. آن سفر جنگ‌های سخت واقع شد، تقریباً الی حال چهل و شش سال می‌شود به هر حال هر چه بیشتر زحمت کشیدیم در راه این ملت و دولت حالا عقوبات می‌کشیم. «رنجها می‌برم از مردم نادان که

مپرس.» حالاً که بحمدالله طلوع مشروطیت و مجلس شورای ملی است چون تمام ایران از همه حیث افتاده اند . تشکیل انجمن های بی قاعده به تحریک بعضی ملاهای نادان داده اند و بجان هم افتاده هر کس را که بدانند سودی و مایه ای دارد، بروزسیاه خود می نشانند و خیالشان یغما و تاراج مال مردم، بخصوص ملاهای بی سواد و سادات قلچماق که رطب یابس تمام ملت را از راحت الحلقوم هم راحت ترمی خورند.» درکش دهان و پرده نگهدار گوش.»

۳۲

۲۳ ذیحجه ۱۳۲۵

در این سال سنه ۱۳۲۵ که صبح مشروطیت و کنستی توسیون طالع بواسطه بی علمی عموم هرج و مرج در تمام ایران خاصه در سرحد استرآباد که طوایف کوکلان و یموت طاغی یساعی شدند باز این بنده بیچاره بدام افتاده ، آن همه رنج و سختی را فراموش و رفع این اغتشاش قرعه فال به نام من دیوانه زدند . درحالی که تر کمان نصف خراسان را تاخت و تاز و استرآباد را چون سخت درهم پیچیده بودند هفتم شوال باهفت هشت نفر نو کرکاری حرکت، بهرشت رسیده از راه دریا به بندر جز، محض اهل کمکی دولت سیصد نفر قشون مازندرانی که ابواب جمع من بودند حاضر کرد. در ۲۷ شوال وارد شهر استرآباد ، به ورود یموت کوکلان به جای خود نشسته، روز هفتم ذی الحججه را از شهر استرآباد حرکت کرده بسایکعه اردو که هزار نفر می شدیم به « آقسین یورت جعفریای» آمدیم تا به حال شصت و هفت نفر اسیر خراسانی و بیشتر مال مردم را گرفته رد کردم. و الان که شب ۲۳ ذی الحججه است در اردو که داریم و سوار برای استرداد مال مردم فرستادم، هستم. عمارات استرآباد که خراب بود بیشتر تعمیر کردم. الان با ایل یموت سر پنجه زده ایم و می زنیم ولی که قدر بدانند؟! الان خدمت راه خداوند است. انشاء الله چون

محض رضای خداست فتح نصرت همعنان و خداوندیاری و مددکاراست. این حرکت، این سفر بنده محض فرمایش و خواهش ملت است.

به هست و نیست تورا حکم نیست دم درکش
که هر چه ساقی ماریخت عین الطافست
۲۳ ذی الحججه ۱۳۲۵ در اردوی آقسین تحریر شد.

۳۳

۱۵ صفر ۱۳۲۶

به تاریخ روز غره شهر صفر الخیر از انجام کارهای جعفریای خلاص شده، مال مردم مسترد گردیده، حاج محمد بلق سرداریموت جعفریای بود رسیده، حرکت بیورت بلقی شد تر کمان در سرپل بلقی جلوی ما را گرفتند ماهم در تپه «وراحق» ماندیم روز سوم صفر جنگ ما در گرفت همه دشت دست و سروسینه بود، شش ساعت جنگ شد فرار کردند در همان سنگر آنها اردو زدیم. دقت روزمانده اسیرها را گرفتیم. روز دهم صفر آمدیم «قراتپه» روز سیزدهم به واسطه جمعی یاغی تر کمان که آمدیم به بیورت «شورتپه» «دوچی» یورش بردیم. نزاع زیادی شد پنج ساعت دعوا کشیدیم. چپاول زیادی، گیر اهالی اردو آمد و الان که صبح طلعه ۱۵ است این روزنامه را می نویسم. اسیر زیادی هم پس گرفتیم بحمدالله به خواست خداوندی تا به حال فتح نصیب ما بود از همه راه و هر بابت.

۳۴

۲ ربیع الاول ۱۳۲۶

روز نهم صفر حرکت به بیورت «قراتپه داز» شد. چند روز توقف جزئی مالیات گرفته شد. دازها رفتند «سالیسان»، سنگر کردند. ماهم بار دو آمدیم «شورتپه» و «اشلی الم» هر چه خواستیم به صلح بگذرد

نشد روز ۱۳ صفر محض این که نحوست رفع شود بایک عده سوار و سرباز رفتیم به سالیان، سه فرسخ راه بود. آنها فرار به پشت گرگان کردند آب راه نداد. جنگ در گرفت. چند نفر از طرفین کشته، چند خانوار که این روی آب بود غارت کردیم. تقریباً بیست هزار تومان اموال آنها به غارت رفت. گاو و گوسفندشان هم قدری غارت کردند عصر مراجعت شد باز، داز و بلقی جرأت آمدن نکردند. سه روز بعد بار درو رفتیم به سالیان، دوشب توقف شد. آمدند به توپخانه متحصن شدند. چهار هزار تومان روسیاهی گردن گرفته، اسرا هم که در میان داز-دوچی ده نفر بود گرفته شد. حرکت کرده به یورت «کنیزک» آمدیم چند نفر دازهارا آوردیم مرخص کردم در غره ربیع الاول آمدیم به این یورت آق امام، امروز که روز دوم ربیع الاول است می نویسم بحمدالله سلامتی حاصل تر کمان بجای خود نشسته، یکدسته قرامچی آنها در سنگ سوات که جای محکمی دارد پناه برده، این قرامچی طایفه مخصوصی نیست ولی خیلی بدذات هستند، تمام دزدالامان هرزه یموت، یکجائی جمع شده به اسم قرامچی دزدی می کنند.

فردا که سیم است انشاءالله خیال داریم يك ساعت به صبح مانده سوار شده به آنها حمله ببریم تا خدا چه بخواهد. از اینجا تا گنبد قابوس دو فرسخ راه است. خداوند انشاءالله فتح و نصرت بدهد، اینجام سه چهار اسیر بود گرفتیم.

۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۶

۳۵

صبح سوم ربیع الاول است سوار شده به «بی بی شهروان» که يك سنگر همین قرامچی است رفتیم، چهار ساعت از دسته گذشته به آنجا رسیدیم. از قضا همان طایفه که به خراسان حمله برده بودند، «چاروای»، «دوچی»، «قراداغلی» حمله شد، جنگ در گرفت، فرار کردند

اوبه های آنها و چند نفر قرامچی تخمیناً صد خانوار چاپیده شد و غارت شد. تخمیناً سی هزار گوسفند و بره‌شان غنیمت شد. سبصدشتر، دویست گاو، صد مادیان و اموال و اثاث‌البیت، صد هزار تومان به ترکمان ضرر وارد شد.

تا پنج ساعت به غروب مانده توقف شد. حضرات استرابادی، ایل‌خانی، میرزا سعدالله‌خان و مفاخرالملک کنولی آمدند که باید مراجعت کرد. آنها چنداول شدند من هم سواره و پیاده را حرکت دادم با دو اراده توپ که همراه داشتیم. نیم فرسخ را که آمدم، صدای تفنگ چنداول بلند شد، کم کم زیاد شد قدری ایست کردیم سوار ترکمان زور آور شد. ایل‌خانی و سوار استرابادی فرار کرده به طوری که یک مرتبه ایل‌خانی پاها برهنه مثل حر تعزیه نزد من آمد. سوارها هم ریختند میان سرباز و سوار که با من بود، اینها هم فرار کردند. هر چه داد کردم نشد، آخر خودم در سر توپ پیاده شدم. یحیی‌خان میرپنج قزاق و محمدحسین‌خان، سرتیپ توپخانه، میرزا سلیم‌خان ادیب‌الحکما هم ماندند.

از نوکرها ابوالقاسم کجوری و حاجی‌علی تفنگدار خودم که دو تفنگ ده تیر ماوزر داشت ماندند. اگر چه خویشتن بینی غلط است ولی فضل خدا شامل حال شد، همان قسم که پهلوانهای قدیم يك تنه نوشته‌اند، جنگ کردند، کار من هم همین قسم شد. گلوله هم مثل تگرگ می‌آمد. يك توپچی پهلوی من تیر خورد، اسب سواری ادیب‌الحکما، هر چه خواستند مرا هم فرار بدهند در نرفتم. همانجا با آن دو تفنگ به آنها گلوله انداختم، اسب و مرد مرکبشان بر زمین خورد، قدری فاصله دادند دو تیر دم توپ انداختم بینی و بین‌الله توپچی‌ها هم فرار نکردند.

من هم توپ را حرکت دادم، چهارصد قدم بالاتر آمدم. نوکر

های من دیدند فرار نکردم آنها هم مراجعت کردند، ترکمان تیررس آمد. این دفعه تیراندازی سخت از طرفین شد، ترکمان برگشت کرد از طرفین چند نفر کشته و زخمی شد. بحمدالله فاتح شده يك ساعت به غروب مانده منزل رسیدیم. در این یورت که حالا نه روز است متوقف هستیم. فردا که یازدهم به یورت کوکلان انشاءالله باید برویم. فی الحقیقه سرکرده و سوار و سرباز خیلی بی بائی کردند. در این دعوا، حالا همگی خجسته و شرمسار هستند. فی الحقیقه خداوند به ما یاری کرد و الا در این آخر کار شکست خورده و رسوای خاص و عام می شدیم. خداوند را به این افتخار شکر می کنم، الحمدلله علی-السلامه.

۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۶

۳۶

امروز که دهم است در «تقی آباد فندرسک» اردو داریم. به حمدالله خوب وارد شدیم. اینجا هم جسای خوبی است. خبر شلوغی تهران تلگرافاً رسید. الان منتظر هستیم کمیسر روس برسد.

۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۶

۳۷

۱۳۲۶ امروز که جمعه ۲۲ است، هفت روز است در «قلی تپه» کوکلان هستیم. «قلیح ایشان» امام جمعه و سایر خوانین آمدند و رفتند که امروز جمعی را جمع کرده قرارمدار کارهای شان را بدهند. امروز میرزاسعدالله خان ایلیخانی و مفاخرالملک کتولی رفته اند به جعفر کوکلان که تا اینجا سه فرسخ است، هوا هم بهار است، زمین و زمان سبزه است ولی از خبرهای بد تهران و نرسیدن پول قشون خیلی گرفتاری داریم، خداوند خود اصلاح کند و خیر پیش بیاورد. نمی دانم کار در اینجا به کجا بکشد. همه کارها در این نقطه است تا چه مقدر شده باشد.

۸ ربیع الثانی ۱۳۲۶

۳۸

امشب که شب یکشنبه هشتم ربیع الثانی سنه ۱۳۲۶ در کوکلان در زیر کوه هماون سر قبر اشکبوس اردو دارم. همین جا که جنگ رستم و خاقان چین واقع شد، حالا قسمت روزگار را ببیند. در آن صفحه پیله سوار مغان^۱ نوشتم این صفحه کوکلان و الان که نیم ساعت به صبح داریم تنها نشسته این حافظ را مطالعه می کردم دیدم، این یادگار را هم نوشتم.

به حکم ملت، حکومت استرآباد و یموت و کوکلان، مازندران سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، به من داده شد ولی زحمتها کشیدم اندکی در این صفحات اول حافظ نوشتم. الان ایران هرج و مرج است، این صفحات منظم مشغول گرفتن مالیات کوکلان و اسرای خراسان از ترکمان، خداوند انشاءالله خیر پیش آورد و به زودی کارها را اصلاح، امروز دو روز است که می گویند ترکمان یموت پهلوی استرآباد جمع شده یاغی شده اند. از اینجا تا استرآباد تخمیناً ۴۴ فرسخ راه است انشاءالله اصلاح می شود. خیلی به ترکمان اسال صدمه وارد شد. آنها هم سابقاً زیاد شرارت کرده بودند.

محمدولی

اول جمادی الاول ۱۳۱۶

۳۹

به تاریخ ۱۵ ربیع الاول سنه ۱۳۲۶ آمدیم به قلی تپه کوکلان سر قبر اشکبوس اردو زدیم. امشب اول ماه جمادی الاول است، شب

۱- توضیح این که در صفحه ۱۵۱ یادداشت های مورخه ۸ ذی الحجه ۱۳۲۲ و

۱۴ محرم ۱۳۲۳ نوشته شده است.

دوشنبه، به حمدالله کارها سر و صورت گرفت تفأل^۱ کردم که الی ششم ماه که قصد حرکت داریم به سلامتی انشاءالله، این غزل آمد و می‌دانم تفأل مولانا خواجه علیه‌الرحمه از روی عقیده و صدق نیت خواهد بود انشاءالله

محمدولی

اول جمادی‌الاول ۱۳۲۶

۴۰

امشب که شب غره جمادی‌الاول است می‌نویسم، به حمدالله کارهای اینجا قریب‌الانجام. مالیات دوساله گرفتم، به قدر بیست هزار تومان تا به حال از مردم گرفته شد، روز دیگر انشاءالله حرکت بار می‌نمایم، اسراراهم قرار دادیم که بیاورند. فردا که دوشنبه غره‌است کمیسر لاورف بولکونیک روس با ابو الفتح خان شاهزاده رئیس تلگراف می‌روند به «کبک‌چای» و «سنگی داغ» نزد «چهاروای دوچی» و «ایکه» اسیرها را گرفته بیاورند.

مبلغی پول از تهران و استرآباد آوردم به قشون دادم حالا هم قدری پول از مالیات کوکلان دارم. کوکلان و یموت الان در کمال امنیت و آرامش است ولی خودم خسته شدم، مسافرت طول کشید، کارهای مملکتی تهران و آذربایجان خیلی بد و شلوغ است و هرج و مرج در تمام ایران مگر در این نقطه به حمدالله خیلی خوب است. در اینجا جز یک نفر که دم توپ گذاشتم از دزدهای معروف حرامزاده شریر که امسال راه خراسان را او بهم زد، قتل‌ها کرد، شب دراردو

غزل تفأل

هر آنکه جانب اهل وفا نکهت دارد
خداش در همه حال از بلا نکهت دارد

غزل شاهد

همای اوج سعادت به دام ما افتد
اگر تو را گذری بر مقام ما افتد

به شبیخون و دزدی با نفر آمد و گیر افتاد و به جزا به حمد الله رسید
آسوده شدیم.

۳ جمادی الاول ۱۳۲۶

۴۱

دیروز سه‌شنبه دوم جمادی الاول ۱۳۲۶ کمیسر لاورف بولکونیک
به اتفاق ابوالفتح خان شاهزاده رئیس تلگراف به سمت کبک چای،
سنگی داغ، مراوه چشمه حرکت کردند که انشاء الله اسرا را گرفته
بیاورند ما هم خیال داریم به امید خدا شنبه ششم را از اینجا حرکت کرده
به سمت «نوده» اردو، معاودت کند.

۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۶

۴۲

شنبه ششم حرکت شد و از راه ایل‌مان یخمر آمدیم آق‌امام،
نوده، پنج فرسخ است. روز یکشنبه هفتم باید در رامیان بمانیم نمائیم
آمدیم به فندرسک خیلی زحمت و صدمه شد. روز دوشنبه هشتم در
تقی آباد فندرسک، روز سه‌شنبه نهم توقف، عصر، خبر تلگرافی از
تهران رسید.

تهران، شاه، جلال الدوله، علاء الدوله، سردار منصور را گرفت
و تلگرافخانه ایران که پنج‌ساله در اجاره من است، از من گرفت.
این است پاداش زحمات و خدمات. حالا دیگر کار ملت، دولت به، کی
باشد. خودم هم امروز چهارشنبه دهم را قصد و خیال کردم فردا،
انشاء الله حرکت از راه «سرخان محله کتول» کرده، به سمت تهران
بروم. دیگر از نوکری و عمر هم بیزار شدم. به تاریخ چهارشنبه دهم
جمادی الاول در تقی آباد فندرسک هوا گرم، الان دو ساعت از ظهر
گذشته از کثرت گرما و خیالات نتوانستم راحت کنم، می‌نویسم ۱۷
جوز است امروز، خداوند! تو به این ملک و ملت ایران ترحم کن،

همه مردم به يك حال بد و زشتی افتاده اند که پناه می برم به خدا.

۴۳

۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۶

امروز که چهارشنبه ۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۶ است، دیروز از علی آباد خانه مفاخر المملک حرکت کردم. در راه «سرخان محله» آمدیم در این چمن که پهلوی محله ابر است. راه هفت فرسخ بسیار بد، بقیه اردو را از آنجا به شهر فرستادم، به حمدالله از گیسر استرآباد خلاص شدیم.

دیشب با حال خستگی خیلی خوش گذشت، غلامرضا سلطان کوداری همه چیز آماده و مهیا کرد، امروز برای رفع خستگی مالها و همراهان توقف شد. الان هفت ماه و چند روز است اردو داریم. در سه روز قبل ۱۶ نفر بقیه اسرا را هم از گنبد آوردند، به صاحبان آن داده شد.

در این هفت ماه خیلی کارها کردیم. جنگها، زحمتها، سختی از سرما و گرما بردیم، بسی رنج و سختی که من برده ام، بهر حال الحمدالله علی السلامه.

فی مابین دولت و ملت هم به هم خورده است. تلگرافات عجیب و غریب می رسد. انجمنها شورش دارند. پنج شش روز است با همه این زحمات خبر دادند که تلگرافخانه که در اجاره من است از من گرفته اند. مزد خدمت من این بود، و از شاه خیلی ممنون شدم گویا او هم خیلی پشیمان بشود، «که کس مباد ز کردار ناصواب خجل».

پنجشنبه ۱۷ جمادی الاول، الان جا و مکان و هوا و آب خوبی داریم. فردا از اینجا حرکت، انشاءالله تعالی به ایریج بسطام که چهار فرسخ است، می شود. مال کرایه هم چهل و یک رأس رسید، یکی چهار

هزار کرایه کردیم.

۴۴ ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶
 امروز که سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ از کوکلان مراجعت،
 آمدم به بسطام و حالا در باغ دولتی بسطام که سیم سرطان است هوا
 گرم وسط ظهر از خواب برخاسته می‌نویسم. فی الحقیقه «داستان
 من و معشوق مرا پایان نیست».

از حکومت‌ها و غیره به واسطه نرسیدن حقوق قشون و اغتشاش
 تهران و مفلوکی همراهان و هرج و مرج تمام ایران استعفا کردم. اردو
 را آورده استرآباد از راه سرخان محله و ابریه اینجا آمده و می‌خواهم
 به تهران بروم.

به حمدالله نظم خوب به گرگان دادم، تمام استرآباد مالیات‌را
 با قدری از اموال غارت اهالی خراسان گرفتم و دادم، و حالا خیال
 دارم انشاءالله دیگر به تهران رفته نوکری هم نکنم. امسال خیلی زحمت
 کشیدم.

چند روز است فی‌مابین شاه و مجلس و غیره مغشوش و درهم
 و برهم. ایران خراب‌گشت از آخوندبازی و تدبیرات پور زال این
 اولاد مخبرالدوله محض غرض کارها کردند خدا جزای آنها را بدهد
 مملکت را ویران و خراب کردند، بیداد کفر و ظلم تو امدادمی کنی،
 حالا که همه‌جای ایران قتل و غارت جاری مگر همین نقطه که من هستم
 به حمدالله خوبست این دوروزه حرکت می‌کنم.

۴۵ ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶
 امروز که جمعه ۲۷ جمادی‌الاول سنه ۱۳۲۶ است يك هفته
 تمام است که در اینجا هستم. به حمدالله خوش گذشت، دوروز است
 شاه به همه حکام تلگراف کرد که مجلس شورا را تعطیل کردم و می

گویند به مجلس توپ بسته‌اند. خیلی آدم کشته شده است، امروز ۲۷ از اینجا شعاع نظام به سمت گیلان رفته است خیلی هم بی فرصت و دلتنگ، فردا شنبه از اینجا انشاءالله حرکت می‌کنم.

اول جمادی الثانی ۱۳۲۶

۴۶

شنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ آمدیم به «قحه» پنج فرسخ راه، یکروز هم قحه ماندیم. امروز ۲۹ آمدیم به چهار ده دامغان، هفت فرسخ راه بسیار بد، کوه‌های عجیب غریبی دارد که بیشتر یک پارچه سنگ خار هستند. فی الحقیقه دیدنی است. امروز سه شنبه غره جمادی الثانی به واسطه خستگی در این چهار ده که باغی است معروف به باغ شاه توقف شد، این باغ را فتحعلی شاه ایجاد کرد. حالیه از باغات قدری درخت تبریزی کلفت از آن عهد باقی است که قطر ساقه آنها دوزخ بود فی الحقیقه دیدنی، ولی باغ را خراب و ضایع کرده اند مثل سایر کارهای دولت چهار ده که در اینجا است تقریباً پانصد خانوار می‌شوند، چهل و دو نفر سرباز می‌دهند. مالیات چندان هم ندادند فردا انشاءالله به چشمه علی که تا اینجا دو فرسخ می‌شود، می‌رویم. از تهران هم که خبرهای بد می‌رسد.

۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶

۴۷

در زمان مراجعت از سفر استرآباد سنه ۱۳۲۶ در محل دودانگه در چمن رستم رودبار، یک روز برای رفع خستگی توقف شد بسیار جای باصفا، بیلاق پر شکار.

پنجم جمادی الثانی چون خبرهای بد از وضع تهران می‌رسد برای اعلی حضرت محمد علی شاه تغال^۱ زدم، باز این غزل آمد و حافظ معجزه می‌کند.

دیدار شد مهسر و بوس و کنار هم

از بخت شکر دارم از روزگار هم

امروز دو قوچ بزرگ شکار شد، از اینجا به فیروز کوه ۱۲ فرسخ است، این ییلاقات فی الحقیقه بهشتی هستند. اگر اسباب جمع باشد، برای گردش تابستان بهتر از اینجاها آب، هوا، گردشگاه پیدا نمی‌شود ولی نه مثل فرنگک.

۴۸

۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶

تا چشمه‌علی چهار ساعت راه بود، از چشمه علی آمدیم به «اکره» چهار ساعت و نیم راه بود از اکره آمدیم از «فولاد محله» که خاک دو دانگه است گذشتیم. آمدیم به رستم رودبار، پنج فرسخ، این راه و این ییلاقات مثل بهشت، یکروز هم در رستم رودبار توقف شد صمصام‌الممالک حاکم دودانگه و سر تیپ فوج هم آمد، بسیار خوش گذشت. شکارهای خوب شد، این کوه‌ها پر از شکار است، از آنجا آمدیم به چمن خنک، خاک سمنان، امیردیوان حاکم سمنان هم آمدند، دو روز در این چمن که مثل بهشت است توقف، روزنهم را آمدیم به چمن «جاشم» پنج فرسخ است اینجا هم خاک سنگ نو سمنان است و تا فیروز کوه شش فرسخ مراتع هم دارد. بیشتر مراتع گوسفند، این راه از رستم رودبار الی فیروز کوه همه جاسه ماه تابستان اهالی دهات بامواشی خود آمده چادرمی‌زنند و سه ماه هستند. این‌ها هر طایفه یکجا چادرسپاه می‌زنند به اصطلاح خود خیل می‌گویند که همان خیل است. میرزاتقی جلودار که به تهران فرستادم با اخبارات امروز آمد. خبر سلامتی کسان تهران را آورد، چون مجلس تهران را به توپ بستند جمعی کشته شدند و کلا و مقصرین را گرفتند، برای تشویش‌آورا از چهارده دامغان روانه کرده بودم نهم روز و بر گشت عصر چهارشنبه نهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ در چمن جاشم تحریر شد.

محمدولی

۴۹

۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶

از جاشم به کورسفیدسه فرسخ راه است منزل شد. به فیروز کوه چهار فرسخ است از فیروز کوه منزل به منزل تا امروز که ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶ وارد سیاه پلاس لار، دیروز در منزل «پلور» لاریجان سردار مفخم حاکم لاریجان آمدند دیداری تازه کردیم و تلگرافی به او نمودند و احضار تهرانش کردند، قرار است فردا در منزل لواسان بیایند، به حمد الله این راهها و هواهای خوب بیلاق، شکار می شد، بنده هم برای این که قدری وقت بگذرانم در این راهها توقف کردم. از اینجا الی تهران نه فرسخ است با مرحوم ناصرالدین شاه به لار خیلی آمدم و یاد رفقای قدیم را می کنم که همه مرده و رفته اند

سعدی گر آسمان به شکر پرورد تورا

چون می کشد به زهر، ندارد تفضلی

چه، بزرگان، وزراء و غیره در این صحرا دیدم و چه شبها و روزها بخوشی گذراندم، حالا یاد آن جوانی و ایام را می نمایم و بر عمر تلف کرده تأسف می خورم، رفقا و همسرها رفتند.

من بمانده در میان این و آن

همچنان چون آتشی از کاروان

۵۰

۲۹ جمادی الثانی ۱۳۲۶

به تاریخ ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۶ وارد تهران، روز ورود، شاه را زیارت کرده پس فردای آن مأموران نظام آذربایجان، خداوند چه پیش بیاورد، نمی دانم چه بخت مسافرتی دارم. در این موقع از قبول ناچار امروز که ۲۹ است می نویسم انشاء الله فردا حرکت می کنم. پناه بر خدا تو کلت علی الله، آذربایجان خیلی بی نظم، مغشوش، مردم یاغی تا خداوند عالم چه قوه و قدرتی بدهد و مشیت چه باشد؟!

۵۱ ۴ رجب ۱۳۲۶
امروز که ۴ رجب است در باغ حمید آباد وارد که خاكِ خمسه است و از آنجا به زنجان هشت فرسخ است، از تبریز خبرهای موخس می‌رسد انشاءالله سفر خیر است^۱.

۵۲ ۱۳ شعبان ۱۳۲۶
در ۱۲ وارد باسمنج شده ، شاهزاده عین الدوله پیش از وقت وکیل اردبیلی را برای اصلاح فرستادند. فی الحقیقه از این عزم و اقدام خوشم نیامد و به شهر نرفتم به خیال شاهزاده به محض اظهار اصلاح می‌شود، حضرات تبریزی هم اعتنا نکردند من هم در باسمنج ماندم ، شاهزاده فرمانفرما از مراغه آمد عین الدوله هم از اردبیل ، به اتفاق فرمانفرما رفتیم به چمن سعد آباد پیش عین الدوله يك روز مانده فرمانفرما رفت به مراغه، آمدیم به باسمنج. شاهزاده عین الدوله يك روز ماندم آمدم باغ صاحب دیوان، فردا شاهزاده هم آمد، بیستم رجب ۱۳۲۶ وارد باغ صاحب دیوان که نزدیک شهر است. الی حال که ۱۳ شعبان المعظم است هشتم. شب و روز صدای توپ و تفنگ است دیروز ۱۲ شعبان اردوی تهران با چهار عراده توپ، هشتصد سوار، پانصد سرباز وارد شدند هنوز کارها اصلاح نشده و من هم خود را دخیل نمی‌کنم و با شاهزاده عین الدوله کمال ارادت، لیکن این وضع با سلیقهٔ بنده درست نمی‌آمد.

خداوند عاقبت را بخیر بگرداند، می‌ترسم همه شهید خسرا دنیا والاخره بشویم نه مشروطه تصحیح شود و نه مستقله، دزدی‌های خارجه کالا را از بین ببرند و به غیر از ندامت برای ما نماند. به قدری شهر تبریز خون-

۱ - و با خطی که پیدا است همد اضافه شده است ، در این سفر همراهان پنج شش نفر توکرو لواء الملك سها بادی حرکت کردیم.

ریزی و قتالی کرده و خانه یکدیگر را چاپیده آتش زده اند که سی سال دیگر هم این شهر آباد نمی شود و مردم هم در عذاب، راه آمد و شد شهر هم مسدود است. سه ماه است به جان یکدیگر افتاده اند بیشتر را هم علماء و روضه خوانهای شهر و چند نفر مفسد باعث شدند، در باغ صاحب دیوان در چادر، دوپشه بند از شدت مگس زده ام که بخوابم، خوابم نمی برد. تحریر شد به تاریخ پنجشنبه ۱۳ شعبان ۱۳۲۶

۲۷ شعبان ۱۳۲۶

۵۳

اگر چه از بیستم شهر رجب الی حال شب و روز شاهزاده عین الدوله و حریف و جلیس گرما و گلستان هستیم اگر چه شاهزاده سپاهی نیست سهل است حکومت هم نمی داند با وجود بلدیت از طبع و طرز آذربایجان بی علم است و بایبشتر مخالف است. هر قدر خواستم شاهزاده را از در صلح و مسالمت در آرم گاهی به واسطه اردوی ما کوو گاهی به استظهار تلگرافات. خیالش به جنگ و دعوا اقرار گرفت، و به او می گویم و گفتم بسا این سلیقه کج نمی توانی فاتح شوی تا امروز پنجشنبه ۲۷ خیالش به دعوی فردا اقرار گرفت و بدون دستور العمل و نقشه ای می خواهد حمله کند و یقین دارم نخواهد از پیش ببرد.

۲۸ شعبان ۱۳۲۶

۵۴

امروز که غروب جمعه ۲۸ است شاهزاده صبح برخاسته مرا هم خواسته گفت قشون حاضر شود. بعضی را برای حفظ خود نگاه داشته سواره بختیاری سنجابی و شاهسون را به امیر مسعود و سالار جنگ داد رفتند بالای تپه جلوی باغ صاحب دیوان، خودش هم مرا برداشته رفت بالای تپه که توپخانه آنجا بود بیچاره بختیار بهارا و جمعی از سواره

قزوینی و سنجابی ، این امیرنادران مأمور میان باغات تبریز کرد. آنها هم ریختند میان باغات از آن طرف هم که دیوار و سنگرداشتند قدری که بختیاری‌ها و دیگران به باغات رفتند ، امیر و سالار چند فنجان عرق هم خوردند ، صدای شلیک تفنگ بلند شد، در زیر درخت‌ها و پشت سنگرها سوارهای بختیاری‌ها و غیره هدف گلوله و فرار کردند، شاهزاده هم يك صد تیرتوپ به شهر انداخت و خانه خصمی را غمی نرسید، تا غروب آفتاب بالای تپه بودیم غروب مخدولا مراجعت به منزل شد.

۲۹ شعبان ۱۳۲۶

۵۵

شنبه ۲۹ در منزل بودیم از آن طرف شلیک توپ و تفنگ شد باز به سرتپه هارفتیم چند تیرتوپ انداختند مکرراً مراجعت کردیم فی الحقیقه اگر کدخدای جوشقان هم سرداری می کرد بهتر بود. مردم بیچاره تبریز حرفهای خوب می زنند گوش شنوا نیست نمی دانم عاقبت این کارها منجر به کجا خواهد شد.

۵ رمضان ۱۳۲۶

۵۶

امشب که شب پنجم رمضان سنه ۱۳۲۶ است در اردوی باغ صاحب دیوان معروف به سر آسیاب تبریز يك ساعت و نیم به صبح مانده برخاسته تنها نشسته و این یادگار را می نویسم، از تهران مأمور تبریز ، عین الدوله هم فرمانفرما و رئیس کل، میان کارها تقوت کرده اند. الان شهر و اطراف در کمال انقلاب و اغتشاش، ما هم گرفتار در این جاننشسته ایم. هوا هم سرد، مردم گرفتار، من بیچاره به این زحمت دچار، حیا هم نکردم، مرا به زور روانه این سفر، نه اختیار دارم، نه اقتدار.

۹ رمضان ۱۳۲۶

۵۷

دیشب که شب نهم رمضان المبارک بود تلگراف دستخط مرخصی

بنده رسید. بحمدالله آسوده شدم و از مسئولیت خارج در فکر تهیه و تدارک حرکت هستم. اگر این دوروزه انشاءالله مستخلص شوم و خدا بخواهد کارهای تبریز در انقلاب و هنوز کاری نشده است و اصلاحی نشده مردم به حرف خود باقی، حکمران می خواهد به پولتیک دروغی بگوید پیش نمی رود.

۱۰ رمضان ۱۳۲۶

۵۸

برای مراجعت از آذربایجان که دهم رمضان ۱۳۲۶ حرکت کردم به حمدالله استعفا دادم، با کمال افتخار و رضای ملت حرکت کردم این تفال آمد:

۱۳ رمضان ۱۳۲۶

۵۹

به تاریخ عصر دهم سه شنبه از اردو حرکت کرده به زرنق منزل حاجی ابراهیم آقا آمدیم، بسیار خوش گذشت... را در اردو گذاشته بودم برای ریاست افواج قزوین و سوار ایلات روز چهارشنبه عصر بی خبر از اردو فرار کرده رفته بود. به هر حال خدا لعنتش کند این پسره مخرب خانواده ما شده است، خدا از او راضی نباشد. به هر حال روز پنجشنبه حرکت کرده آمدیم غرلجه میدان خیلی باد و سرد بود. امروز جمعه آمدیم حاجی آبادنهار خورده خوابیدیم، الان که عصر جمعه است بیدار، دیشب گویا در شهر به اردوی عین الدوله حمله بردند صدای توپ زیادی دیشب آمد ولی هنوز خبر نرسیده آدم های...

۱- غزل تفال:

ای سایه رحمت الهی

وی غنچه باغ یادشاهی

غزل شاهد:

ای خلعت ملک بر تو زیبا

دی غره دولت تو غرا

حرامزاده را نگاه داشتم نگذاشتم بروند فردا هم خیال توقف دارم برای آمدن حاجی ابراهیم آقا.

۶۰

۱۸ رمضان ۱۳۲۶

امروز هیجدهم از خواجه‌غیاث که الی میانج، پنج فرسخ است، آمدیم. به حمدالله به سلامت وارد شدیم مسافرین و مهاجرین تبریز که اغلب زن و بچه بودند به سلامت رساندیم این راه سواره‌های شاهسون زیاد برای غارت بودند ولی نزدیک ما نمی‌آمدند. امسال آذربایجان کارش خراب، همه دهات به غارت و یغما، طرق و شوارع مسدود، من هم از تنکابنی‌ها بیست و پنج نفر با نوکرهای شخصی همراه دارم که سوار و تفنگچی هستند پانزده نفر هم سوارا کرد ایلالت قزوین به حمدالله به همین عدهٔ قلیل با کمال جلالت با این اغتشاش راه و بنهٔ زیاد خودم و مردم آمدیم. از این جا تا تبریز بیست و پنج فرسخ است دیروز عصر خبر تلگرافی رسید عین الدوله علیه ما علیه از ستارخان و باقرخان بنا شکست خورده با اردو به باسمنج فرار کرده است لعنت الله علیه که این همه مفساد از او شده او پنجاه روز در باغ صاحب دیوان با اردو بودم به حمدالله نگذاشتم این اتفاقات بیفتد. روز دهم به سلامتی با استعفا که کردم، حرکت کردم و این علیه ماعلیه این ننگ را بار آورد، الحمدلله علی السلامه، از بخت شکر دارم و روزگار هم. حالا دولت قدرنو کر را بداند، آنچه گفتم نشنیدند. مثل وزیر اعظم حالیه غرض فهمید و غرض به خرج داد تا کار آذربایجان و این مملکت را خراب و تباہ و روزگار دولت و ملت را سیاه کردند.

امروز توقف به خواهش حاجی ابراهیم آقا و جمعی از تجار تبریزی همراه انشاءالله فردا حرکت می‌کنیم.

۶۱

۲۶ رمضان ۱۳۲۶

امروز که پنجشنبه ۲۶ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶، وارد به ساین قلعه که ملکی ملکه جهان حرم پادشاه است شدیم در کنار ده چادر زدیم با حاجی ابراهیم آقا، نصیر دفتر انتصار السلطان، لواء الملک صرف دو روز است از شهر زنجان حرکت، دیشب در خیر آباد که پنج فرسخی زنجان است بودیم، امروز اینجا که تا خیر آباد پنج و تا شهر زنجان ده فرسخ است هوا هم به حمد الله مساعد و ملایم است، از اینجا تا قزوین پانزده فرسخ است؛ امروز به قدر سیصد نفر قزاق و شش عراده توپ ما کسیم و غیره به سمت آذربایجان می رفته است در راه مصادف، ولی خرج عبث بیهوده، زمستان در پیش و مردم در هیجان، خداوند اصلاح کند علی ایحال که دولت پول و قشون معنا ندارد.

۶۲

۳ شوال ۱۳۲۷

امشب که شب پنجشنبه سیم شوال سنه ۱۳۲۶، در بخت آباد ملکی خودم می نویسم، به حمد الله به سلامتی سه شب است در اینجا هستم تلگراف زدم اذن مرخصی تنکابن خواستم اجازه خواستم اجازه هم رسید انشاء الله این دو روزه می رم، شکرها به خداوند دارم که لامحاله مردود ملت نشدم و خلاف و خیانت، به دولت و ملت خود نکردم و آنچه را اصلاح بود گفتم ولی دولتیان نشنیدند. لهذا استعفا کردم آمدم، بعد از من آمد به سر عین الدوله آنچه را می بایستی بیاید خدا لعنتش کند فتنه بدی میان دولت و ملت کاشت دولتیان هم که چیزی نمی فهمند و نمی دانند.

۶۳

۱۸ شوال ۱۳۲۶

از بخت آباد حرکت به سمت رشت به رشت هم محض خواهش

حاجی شریعتمدار سردار همایون رفتیم يك شب ماندم صبح بسیار زود رفتیم غازیان، کاروانسرا که در انزلی به شراکت من حاجی حسینقلی ساخت دیدم شب را غازیان ماندم مراجعت به حسن رود بنه هم رسید فردا لشت نشا شب ماندم به هر حال شب پنج شنبه ۱۷ را وارد باغ خرم آباد به حمدالله والمنة شدم. دیروز پنج شنبه ۱۷ شوال ۱۳۲۶ شهر شوال المکرم باران زیاد، امروز صبح جمعه ۱۸ است می نویسم هوا معتدل و خوب خبر هم از جایی ندارم نه از تهران نه از تبریز.

۶۴

۱۵ ذیقعدة ۱۳۲۶

امروز پانزده ذیقعدة است در خرم آباد مشغول تحریرات هستم برای تهران و غیره.

۶۵

۱۵ محرم ۱۳۲۷

به تاریخ روز یازدهم محرم الحرام سنه ۱۳۲۷ که از تهران تلگرافات آمد و ما را در دولت یاغی قلمداد کردند، تلگرافات فرمایشات کردند و احضار شدیم. با حکومت قزوین و غیره، آمدم باغ کنار دریا امروز که روز ۱۵ است می نویسم انشاءالله خیال دارم امروز عصر با کشتی برویم تا خدا چه خواهد، به حمدالله تفأل‌ات به خواجه که خیلی خوب است. ما هم با همراهان می رویم.

۶۶

۶ صفر ۱۳۲۷

روز دوشنبه وارد انزلی در غازیان منزل، همراهان را فرستادم

با کرجی به شهر، خودم با چهار پنج نفر ماندم، عصر خبر رسید شهر رشت مغشوش سردار افخم را کشتند با چند نفر، صبح سه شنبه جمعی از اهالی رشت و تبریز آمدند ما را حرکت به سمت شهر دادند در باغ میان کوه جمعی از امرا و اعیان آمدند عصر ۱۷ محرم وارد شهر رشت ولی چه عرض کنم مردم در چه حال، به حمد الله رسیدیم، اسباب امنیت فراهم، انجمن مقدس برقرار ما را هم برای کمیته و ملت حاکم و رئیس کردند، حالا دولتیان ما را یاغی می گویند. مردم بیچاره جز مشروطیت و قانون و مجلس دارالشورا حرفی نمی زنند عرضی ندارند این دولتیان علیه ما غرض می کنند پادشاه بخت برگشته را به بعضی اقدام و امی دارند حالا ۱۹ روز است که در خانه سردار منصور هستم، همه مردم جمع، تکلیف ادارات داده شد. از هر حیث بحمد الله کارها در نهایت خوبی است، تا خواست خداوند چه باشد. به تاریخ شنبه ششم صفر الخیر ۱۳۲۷.

۶۷

۳ ربیع الاول ۱۳۲۷

امروز که پنج شنبه سیم ربیع الاول ۱۳۲۷ است باز هم در خانه سردار منصور هستم، هنوز ترتیب کارها بجائی نرسیده، يك جمعی به سر سنگرها و راهها فرستادیم خودمان در شهر، يك پول وجه اعانه ای هم انجمن ایالتی حواله داده اند از مردم می گیرند که بنده از قدر و وضع آن بی خبرم، اهالی هم که به غرض یکدیگر هستند حالا همه را به حرف می گذرانیم تا ببینیم سرانجام چه خواهد بود، این رشته سردراز دارد.

۶۸

۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۷

زمان حرکت از رشت برای تسخیر قزوین و تهران تفرغ شد و این غزل آمد و شاهد بعدش هم معلوم انشاءالله تعالی برای خدمت به ملت امیدوارم که صبح‌شنبه ۲۵ حرکت بنمایم و بخواست خداوندی این ملت را آسوده و این درباریان و شاه بدبخت را بجای خود بسزا برسانیم و امیدواری به فضل خداوند و همت برادران ملی و مجاهدین ره حق داریم که مرا از یاد خود فراموش نکنند.

مرا پیش هر گه که جنگ آیدم

اگر چند جنگ پلنگ آیدم

به تاریخ چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الاول در خانه جناب سردار

منصور سنه ۱۳۲۷.

۶۹

۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷

امروز که روز ۱۳ ماه ربیع‌الثانی است برای خدمت ملت قریب سه ماه ونیم است در رشت هستم. بیست روز است در مدیریه منزل دارم یک‌کعبه سوار برای تسخیر قزوین فرستادم زحمت‌ها کشیدم دیروز

۱- غزل تفرغ :

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود

وین بحث با تلاله غساله می‌رود

و این اشعار هم از این غزل است،

طی میان بیهن و زمان در سلوک شه...

کاین طفل يك شه ره صد ساله می‌رود

باد بهار می‌وزد از بوستان شاه

وز زاله باده در قدح لاله می‌رود

غزل شاهد :

سرو جهان من چرا میل جهان نمی‌کند

همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

عصر خبر رسیده است به حمدالله حکم مشروطه افتتاح پارلمان رسیده است، از بخت شکر دارم و از روزگار هم. حالا منتظر خبر تلگرافی رسمی هستم.

محمدولی

۷۰

۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۸

چون سواران زیاد برای سنگر منجیل و غیره مأمور کرده بودیم و اجازه خواستند، در قزوین هم قشون دولتی بود، دستور العمل حرکت به قزوین را به منتصرالدوله موسیو یفرم و میرزا علی خان سرتیب کهجوری کالجی داده بودم بعداً آنها متدرجاً جلو رفتند من هم از شهر رشت به همه امالی قزوین کاغذنویسی کردم، شب ۱۴ حضرات بگتتاً وارد قزوین جنگ هم کردند، حاکم و جمعی را گرفتند دیوانخانه شهر را تصرف کردند. در شب ۱۴ ربیع الثانی، این قضیه اتفاق، روز ۱۴ شاه اعاده مشروطه را و انعقاد مجلس و استقرار قانون اساسی را دستخط کرد، سفر را هم نوشتند بعداً روز هفدهم ربیع الثانی من هم باگاری از رشت حرکت به قزوین کردم روز ورود من معرکه ای کردند همه دکان و بازار را بستند، نقاره خانه را زدند، سوارهای خودمان و دیگران به استقبال آمدند، امروز که چهارشنبه ۲۸ است الان ده روز است در قزوین هستم به حمدالله به مقصد و مقصود خود که تحصیل مشروطه بود نائل شدیم و شکر الهی را به جا آوردیم روسفید دنیا و آخرت شدیم، آرزوی ما همین بود حالا با تهران مشغول بعضی سؤال و جوابها هستیم.

محمدولی سپه‌دار اعظم
امروز که ۲۸ است در خانه مجدالاسلام قزوینی هستم فردا به باغ خودم پهلوی دروازه می‌رم که ناز بر فلک و حکم پرسیار کنم به واسطه خدمت به علت و تحصیل اعاده مشروطیت.

۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷

۷۱

به تاریخ روز شنبه هفتم جمادی الثانی است چون ماندن قزوین به طول انجامید و باز کار تهران ناتمام، اگر چه به تهران با اطمینان سفارت روس احضارم کردند، لهذا امروز بایک عده همراهان متوکلا علی الله حرکت و الان که چهار ساعت به غروب مانده است، درقریه شریف آباد ملکی خودم هستم و انشاء الله عازم تهران می شویم، اگر یار باشد مرا ماه و هور، هر چه لابه به شاه ایران کردیم، بکار نیامد.

بسی لابه کردم به اسفندیار

نیامد برش لابه کردن بکار

تو دانی و دیدی ز من بندگی

نه پذیرفت و سیر آمد از زنده گی

به تاریخ هفتم جمادی الثانی که ۴ تابستان است ۱۳۲۷

۱۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷

۷۲

امروز که جمعه ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷ است هنوز برای رسیدن بقیه مجاهدین از قزوین درینگی امام متوقف. آقامیرزا سلیم ادیب الحکماء هم اینجاست خیلی تلکرافات مؤثر به شاه و وزیرای ایران کرده ایم به تهران، مؤثر نشد، جواب مهملات داده اند. خیال است انشاء الله فردا شب حرکت شود. در سرپل کرج هم از تهران قزاق و سوار توپ از تهران آمده اند و جمعی هستند، هوا هم خیلی گرم است، الان در بالاخانه سردر امین آباد نشسته می نویسم و متوکلا علی الله انشاء الله عازم می شویم.

۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷

۷۳

امروز جمعی از رؤسا آمدند قرار شد امروز عصر بروند و فردا

را همگی در حصارك جمع شوند و از آنجا به طرف كرج بشود. پس از فتح كرج همگی جمع بوده حرکت نکنند تا آنجا نقشه تهران داده شود. دسته یفرم و میرزا علی خان خودشان پیش ما بودند و از همه التزام گرفتیم، این دو دسته سوار کم کم پیش می روند از حصارك می گذرند.

سوار قزاق يك سی نفری چند اول گذاشته بودند مابقه در شرف حرکت به شاه آباد بودند تیر تفنگی نمودند، سوار، فرار نمودند. مجاهدین و سواره رسیدند. پل كرج را هم گرفتند و بیوقت موسیو یفرم ارمنی رسید، سه مردم گفت باید قزاقها را دنبال نمود، سواری که شش فرسخ در گرما آمده بود حرکت کردند سه فرسخ هم رفتند، قزاقها در کاروانسرای مجدالدوله سنگر از سابق بسته بودند.

توپ مسلسل و سه عراده توپ شنیدر را بستند به سوار ما، شب هم در گرفت، آن شب تا صبح يك عده سوار با این یفرم که يك عراده توپ هم با خود برده بود، در کاروانسرا ماندند. چون صبح شد توپ مسلسل هم چند نفر را کشت، اگر چه از طرف قزاق هم خیلی کشته شدند ولی سوارهای ما مراجعت، بیدق سوار یفرم و توپ که برده بود دست خصم افتاد. خلاف حکم رفتار کردند خیلی بدکاری کرده بودند که در حالی که دشمن را شکست دادند، سنگرهای آنها که كرج بود گرفتند و بی جهت تجاوز کردند، نصف شب با تلفن خبر دادند من هم از ینگی امام حرکت کردم.

سفیده صبح به كرج رسیدم. ولی کار از کار گذشته بود. شنبه را توقف شد دیروز یکشنبه محض رفع خستگی سوار ماندم اگر من نرسیده بودم همه قشون ما فرار کرده بودند.

چنانچه اول فراریها که اسعد السلطان قزوینی بود در گردان

دیدیم با پنج سواره. دیروز بارنوسکی نماینده روس و یکنفر آتاشه‌میلتر^۱ انگلیسی آمدند برای اعلان که ما خیال یاغیگیری داریم و ما هم بعضی مطالب پیشنهاد نمودیم که تا فردا که ظهر سه‌شنبه ۱۷ است جواب بدهند و امروز دوشنبه ۱۶ در عمارت سلیمانیه کرج این روزنامه را نوشتم اردوی به‌ختیاری هم سردار اسعد نوشته است که به‌رباط کریم که تا اینجا هفت فرسخ است رسیده‌اند و دستورالعمل خواسته بود نوشتم فرستادم - به تاریخ روز دوشنبه ۱۶ جمادی‌الثانی سنه ۱۳۲۷ پارسال به حساب ماه مراجعت از استرآباد وارد تهران شدیم.

۷۴

۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷

امروز چهارشنبه ۱۸ جمادی‌الثانی است دیروز هر چه به همراهان اصرار کردم که باید حرکت به سمت تهران نموده انکار کردند طرح دیگری ریختند خداوند خیر پیش بیاورد، امروز تلگرافات رسید که قشون روس وارد انزلی شد به طرف تهران حرکت کند این اجمال همراهان کار را به اینجا رسانید. خداوندا، تو خیر این ملت را پیش بیاور، نمی‌دانم این مجاهدین غیور حرف نمی‌شنوند و عاقبت چه کنند.

۷۵

۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷

عصر روز چهارشنبه ۱۸ برای حرکت خودمان با اردوی ملی به تهران تفرغ^۲ شد. انشاءالله خیر است و اعتقاد کامل است به تاریخ فوق جمادی‌الثانی ۱۳۲۷.

۱- در اصل «آتش‌میلتر» نوشته است.

۲- یارب سببی ساز که یارم به سلامت

باز آید و برهاند از جنگ ملامت

۷۶

۱۸ رجب ۱۳۲۷

پنجشنبه و جمعه هم در کرج اقامت شد. نماینده‌های روس و انگلیس با رنوسکی و صاحب آتاشه «میلتر انگلیسی آمدند برای اصلاح، ما هم راضی شدیم و عرض کردیم دوسه نفر از وزراء بیایند در قراپه ملک ما هم به آنجا می آئیم و صورت» اصلاح را هم نوشتیم بردند، سی و شش ساعت هم وقت قرار دادیم در ساعت معین جواب آمد که شاه عرایض شما را نمی پذیرد و این شد که من دیگر گوش به همراهان نداده اخبار حرکت به قراپه دادم.

روز شنبه حرکت به قراپه نمودم از سردار اسعد هم خبر رسید چون امیر مقخم جلوی ما را دارد در طایفگی نمی خواهیم دعوا بکنیم اینها به قاسم آباد قندی شاه آمدم از قاسم آباد تا قراپه يك فرسخ است باری حرکت کرده به علی شهنواز (علی شاه عوض) آمدم بیشتر همراهان ماندند و من با قدری سوار به قراپه آمدم.

آدمی نزد سردار اسعد فرستادم که عصر می آیم شما را بینم پیغام دادند چون شما خسته هستید سه ساعت به غروب مانده می آیم همراهان جمعی به علی شهنواز و کنوز و بابان، يك جمعی بامعزالسلطان و عمیدالسلطان آمدند به قراپه نزد بنده، ولی رنگ رخ زرد، حالا معلوم است يك اردوی دشمن در قندی شاه و ده شاه با توپها مقابل بختیاری داریم، يك اردو هم در «یافت آبسار» داریم و یکی هم در شاه آباد که يك فرسخ ونیم الی قراپه است، و از یافت آباد الی قراپه هم دو فرسخ است، از ده شاه هم الی قراپه دو فرسخ کمتر است. باری سردار اسعد با قدری بختیاری عصر آمدند مثل یوسف خان

۱- روی چند کلمه داخل گیومه را خود سپهسالار بعداً خط کشیده و الی خوانده می شود.

سالار حشمت برادر ایشان و مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه و نظام السلطنه نوری که با اردوی آنها بود و میرزا ابراهیم خان منشی سابق فرانسه، به هر حال صحبت زیادی کردیم، سردار هم نماینده روس و انگلیس رفته بودند جواب سردار هم از دولت نرسید.

این همه غرور و خودسری از سعدالدوله میرزا جوادخان و امیر بهادر علیه ما علیه است. از اینجا هم شرحی صلحانه نوشتیم که خیال ما اطاعت پادشاه، انعقاد مجلس پارلمان، دوری اشرار از اریکه سلطنت؛ این عریضه را هم به هیئت وزراء نوشتیم به توسط یک نفر فرنگی فرستادیم. پس از رفتن سردار وقت غروب به جانب قاسم آباد، موسیو یفرم و میرزا علی خان سر تپ را بنده آوردم و به آنها دستور العمل دادم که شما صبح زود از کنوز بیائید به قراچه از اینجا از این راه بروید به بادامک و یا به باغ فیروز بمانید ما هم که امروز وعده است بروم قاسم آباد سردارها را ملاقات کنم. صبح برخاسته سوار شدم که صدای تفنگ بسیار بلند شد. اعتنا نکرده رفتیم. تا ده مویز صدای تفنگ زیاد شد آنجا معلوم گردید که موسیو یفرم و میرزا علی خان نابلدی کردند و مثل کرج ندانم کاری، از راه میانه حرکت کردند؛ دچار جمعی از سوارهای بختیاری دشمن شدند به خیال بختیاری دوست اول دعوا نکردند آنها هم غنیمت نمودند نزدیک رسیدند چند نفر از سوارهای ما را زدند و سوار ما متفرق شد از آن طرف به قاسم آباد نزدیک بود؛ سوار بختیارهای خودمان به کمک رسیدند از سوارهای ما به آنها تیراندازی کردند جمعی از طرفین مقتول؛ باری جنگ مغلوبه تا وقتی تمیز دشمن را دادیم و دادند که به قدر صد نفر از طرفین کشته و پنجاه شصت نفر مجروح به قدر دویست اسب مقتول و زخم‌دار، حضرات بختیاری و قراداغی دشمن پناه بقلعۀ اردوی خود بردند؛ موسیو یفرم هم با سوارها به بادامک رفت جمعی هم که به کمک فرستاده بودیم

مراجعت کردند.

خیلی بد روزی بود فردا که دوشنبه است توقف شد صبح سه‌شنبه را حرکت و موافق عقل با این کار دپروز اگر مکث کنیم یا عقب برویم با این ترس و واهمه که همراهان ما را گرفته دیگر باید فاتحه خوانده همگی فرار کنیم.

لذا حرکت کردیم که به ده‌مویز بمانیم وقتی به ده‌مویز رسیدیم بنه مرا به بادامک برده بودند در آن باغ بادامک موسیو یفرم هم آنجا بود از تهران کمک زیاد به اردوی یافت آباد رسید آنها يك اردو با چند عراده توپ شنیدر و مسلسل که (ما کسیم) باشد با سوار قزاق قراچه‌داغی خواجوند به احمدآباد تا بادامک سه‌هزار ذرع می‌شود فرستادند.

حالا يك اردو در ده شاه یکی شاه آباد یکی یافت آباد و یکی هم احمدآباد است. این اردوها تخمیناً به قدر پنجهزار نفر می‌شوند همراهان بنده به قدر هفتصد نفر می‌شویم؛ هزار نفر بختیاری که از قاسم آباد حرکت نکردند باری ورود بنده به بادامک که مردم بیشتر آمدند در میان همان باغ که بنده بودم.

در این بین از دو طرف برای ما گلوله ریزی توپ کردند. از گرما و شریپنل توپ مسلسل، میدان تفنگ طرفین دور بود خیلی اسب و آدم مردند اول کسانی که از اردوی ما فرار کردند سوار شاهسون ایله‌خانلو بود.

آدمی به اردوی بختیاری فرستادیم، کمک خواستیم آنها هم گفتند سه ساعت به غروب مانده به هر حال بنده دیدم بیشتر آدمها فراری شدند ما هم در میان حصار هستیم. سه عراده توپ کوهستانی داریم نمی‌توانیم بیندازیم کسی هم جرأت نمی‌کند از حصار خارج شود دشمن هم زور آورد و یورئو آوردند يك تپه کوچک نزدیک ما را گرفتند، گلوله توپ هم مانند تگرگ می‌بارد هر قسم بود خودم از دیوار بالا رفته يك

عرادهٔ توپ کوهستانی را با حضرات تفنگچی تنکابنی او دو سه نفر توپچی به آن طرف به هوای من آمدند. توپ را سوار کرده درجه گرفتم به خواست خدا شش تیر توپ انداختم، هر شش تیر در آن تپه رسید و ترکید بعد شلیک تفنگ هم کردیم، که حضرات که یورش آورده بودند فرار کردند؛ باری گلولهٔ توپ آنها به ما مجال نداد؛ چند تیر هم به احمدآباد انداختم! چون خواست خدائی بود آنها هم عقب نشستند حضرات بختیاری با سردار که مادشمن را عقب نشانده بودیم دو ساعت به غروب مانده رسیدند و در ده مویز نیم فرسخی بادامک منزل کردند؛ آنها هم گفتند ما در راه دعوا کردیم؛ باری سه شبانه روز در بادامک اتصالاً گلولهٔ توپ مثل باران می ریخت آخر عصر سه شنبه من رفتم منزل سردار اسعد به دولت هم باز نوشتیم که ما سراصلاح داریم چرا این قسم به ماسخت گیری می کنید؟ اگر بیست و چهار ساعت جواب نرسد، جواب علیحده است.

باری، جواب هم نرسید؛ بنده و سردار تا آن ساعت که بنده به چادر سردار اسعد در ده مویز رسیدیم خیال حرکت به تهران نداشتیم پس از ورود و کنکاش حالا حضرات نه بلدیت دارند و نه بلد؛ دو سه نفر رأی شان این شد که برویم به تهران، گفتم آخر شما نه بلد هستید و نه عدهٔ مکفی؛ چون بنده وضع اردوی خود را بدیدم، جمعی فراری و جمعی مستعد فرار دیدم.

اگر تهران شکست بخوریم بهتر است تا در اینجا دست بسته گیر برویم، گفتم زن طلاق است که امشب به سمت تهران حرکت نکند؛ حضرات هم گفتند ما حاضر و سه ساعت دیگر حرکت کنیم، بنده آدم منزل که سه ساعت دیگر حرکت کنیم یکنفر فیض اللهبیک هم بلد گرفتیم چون خودم بلدیت داشتیم، بعد سردار اسعد آدم فرستاد که شش ساعت از شب رفته می آئیم زودتر نمی توانیم، باری ما همه

چیز را آماده، نشستیم تا ساعت شش هم گذشت.
 ساعت هفت حضرات رسیدند اول خودم جلو رفتم الی ده
 سعید آباد. آنجا ماه جزئی که شب چهارشنبه ۲۴ بود پیدا شد.
 موسیو یفرم و سالار حشمت یوسف خان را با فیض الله بلد جلو
 روانه کردم پیش قراول؛ خودمان هم متعاقب؛ بنه را هم دست کشیدیم
 که بروند قراوتپه؛ باری زیر یافت آباد صبح روشن شد از آنجا که بلد
 بودم به کاروانسرا خرابه، اردوهای شاه همسه در خواب، خبر از جایی
 ندارند؛ این اردوی من به غیر از موسیو یفرم و میرزا علی خان سرتیب
 منتصر الدوله که همراه بودند همین که حرکت به سمت تهران کردیم
 گیلانیهها توپها و سوارها را برداشته معزالسلطان میرزا علی خان باهمه
 سوارها برگشتند رفتند به علی شاه؛ منتصر الدوله با ما همراهی تا
 سوارهای او آمدند میرزا علی خان و حضرات تنکابنی از ناصر نظام
 جوادخان شعاع نظام وغیره؛ باری به کاروانسرا خرابه رسیدیم. که
 حالا از یافت آباد هم گذشتیم و اردوها خبردار نشدند؛ دونفر قزاق که
 می رفتند به شاه آباد گرفته و کشتند دیگر یکسره آمدیم به درشت. موسیو
 یفرم و سوارهای او زدند به طرف کوه من به اللهیار خان پسر منتصر الدوله
 گفتم با ده نفر سوار باموزر تاخت آورده بروند به سردروازه اگر
 چنانچه باز است بهتر و الایمب هم ببرند بزنند دروازه را خراب کنند
 مستعد قتال و - آمدیم به جهت آباد رسیدند به دروازه، ارمنی ها هم که
 به کوه زده بودند دیدند سوار ما رسیده آنها هم تاخت کرده خود را
 رسانیدند ما هم وارد دروازه چند تیر تفنگ خالی شد دو ساعت از
 دسته گذشته روز چهارشنبه ۲۴ وارد دروازه شدیم از آنجا هم به تعجیل
 رانیدیم به مجلس وقتی رسیدیم، در راه هم چند تیر تفنگ انداختند یکی
 دونفر آدم های ما را کشتند اعتنا نکردیم آمدیم دم مجلس یکسره وارد
 باغ شدیم در مسجد چند تفنگچی بودند، آنها بنای دعوا را گذاشتند،

آنها را هم از آنجا دور کردیم، مسجد و چند دروازه و خیابانها و مجلس شورا به تصرف ما آمد.

حالا همه طرف شلیک تفنگهاست که می شود. جمعی هم به توپخانه بدون اجازه یورش بردند در آنجا نفهمیده ما را بهز حمت انداختند.

باری در مجلس آدمها را گذاشته خودم باز بیرون آمدم سوار شدم دور مجلس گردش کردم. بهر حال آمدیم میان باغ آن روز به تیراندازی گذشت.

قزاقها سنگر بستند آن طرف صنیع حضرت و سر بازهای توپخانه سنگر بستند فردا که روز پنجشنبه ۲۵ است از تمام طرفین شلیک تفنگ اردوهای اطراف هم آمدند نزد اعلی حضرت محمد علی میرزا اوهم آنها را مأمور کرد از طرف دروازه حضرت عبدالعظیم، از طرف قصر، از طرف عباس آباد، ما را بستند به توپ بمبارده کردند.

پنج شبانه روز مشغول توپ و تفنگ بودیم. الحاق فوج سیلاخوری و سوار بختیاری امیر مفتح که در اردوهای محمد علی میرزا مأمور بودند خوب رشادت کردند حمله آوردند تلفات خیلی شد از سیلاخوری تقریباً صد نفر کشته شد. باری صبح شنبه ۲۷ جمادی الثانی بود که اعلی حضرت محمد علی میرزا تشریف بردند یعنی به ما خبر دادند که رفتند به سفارت خانه روس و زرگنده متحصن شدند تا آنوقت اهالی بما نزدیک نمی گردیدند و نمی آمدند. آن روز که بلند شد دیگر همگی جمع شدند و صبر کردند اردوی ما که برگشته بودند به علی شاهوز جرأت آمدن نکردند همین که خاطر جمع شدند ما فرار نکردیم و آن اردوی بین راه مراجعت به طرف دعوی به ما کردند شب ۲۷ جمادی الثانی وارد شدند بد موقعی نرسیدند، همان روز ضرغام السلطنه هم از اصفهان با چهار صد نفر سوار وارد حضرت عبدالعظیم شدند

باری در این چند روزه چه جنگ‌ها شد مفصل است اول کلنل لیاخف یکنفر نایب سفارت انگلیس را فرستاد ترك جنگ خواست ماهم قبول کردیم، پس از آن دو روز بعد اعلیحضرت محمد علی میرزا به بست رفت در حالی که باز روز قبل به او پیغام صلح داده بودیم، فی الحقیقه خیلی بی‌غیرتی فرمودند و این ننگ را تا قیام قیامت برای خود گذاردند باری ما روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی فرستادیم همه امناء، امرا را خبر کردند روز شنبه ۲۸ همه جمع شدند آقای عضدالملک قاجار را نایب‌السلطنه کردیم و اعلی حضرت سلطان احمد را شاه نمودیم و تاسه روزهم در مجلس کارها را انجام می‌دادیم. روز هفتم رارفتم به دیوانخانه شاه را هم از زرگنده به هزار مرارت به شهر آوردیم درحالی که گریه می‌کرد روز نهم سلام منعقد و همه حاضر.

ولیعهد، شاه گردید، عضدالملک نایب‌السلطنه، بنده را هم چند روز است وزیر جنگ نموده‌اند. چند شبانه روز در باغ شاه بیتوته و توقف شد امروز که پنجشنبه ۱۸ است قدری نقامت پیدا کردم و آدمم خانه خوابیدم این روزنامه را بدون اغراق نوشتم حالا پهلوانهای گیلان که عقب مانده بودند به میدان آمده از مردم پول می‌گیرند و صاحب ناچ نگین می‌خواهند بشوند، بینی بین الله چند نفر ارمنی و قفقازی و گرجی آنها هم رشادت کردند ولی گرجی و قفقازی با حضرات اردوهای ما عقب مانده بودند فی الحقیقه خداوند در آن بادامك يك قوت قلب و يك جرأت و جلادتی به من داد که این فتح میسر شد والا اگر يك قدم عقب می‌رفتم کارها تمام بود.

ساعداالدوله اخوی هم اول تا آخر در این جنگ‌ها بودند

حالا دیگر خودستائی غلط.

خوشر آن باشد که سردلبران
گفته آید در حدیث دیگران.

محمدولی به تاریخ پنج‌شنبه ۱۸ شهر رجب المرجب ۱۳۲۷

۷۷

۱۰ شعبان ۱۳۲۷

در اندرون موقعی که می‌خواهم استعفای وزارت جنگ بکنم و خود را به ناخوشی زده‌ام نوشته‌ام.

از هزار، یکی نوشتم و از حکایت‌ها اندکی، شوخی نیست با این عدهٔ قلیل از چهار اردو گذشتن و یک شهر چهار صد هزار نفری را فتح کردن جز خواست خداوند دیگر احتمالی نمی‌توان داد.

خواب‌های غریبی که دیده بودم به من جرأت قوت قلب می‌داد استخاره^۱ های قرآن که می‌نمودم و آیه‌های مناسب و ترغیب، فتح و نصرت اسباب رشادت من می‌شد که از هیچ چیز نمی‌ترسیدم. گلوله‌های توپ و تفنگ را بازیچه می‌پنداشتم، و هر کس می‌ترسید خیلی به او بد می‌گفتم و روزی که وارد تهران می‌شدم مثل همان اوقات سابق می‌پنداشتم و اصلاً برایم تفاوتی نداشت، به حمدالله به مقصد و مرام رسیدیم ولی حالا این همراهان من و مجاهدین خیلی بدکاری و هرزگی و معصیت و بی‌عفتی می‌کنند جمعی هم جمع شدند که مجلس کمیسیون عالی قرار دادند، این حضرات هم مغرضند.

مجلس عالی هم نگذاشتند تشکیل بدهم کارها رو به خرابی است قشون روس هم در قزوین احتمال حرکت رو به تهران هم دارد، حیف و صدحیف که سعی من و دل باطل بود. مجلس راهم ترک نمودند سی نفر جهال در کمیسیون عالی تشکیل و هیچ‌یک به طرز مشروطه خواهی حرکت نمی‌کنند.

۱- در اصل به صورت (استخاره) نوشته شده است.

این کمیسیون را هم بهم زدند جناب تقی زاده از تبریز آمدند بیست نفر منتخب شدند با بنده و سردار اسعد وزیر داخله هر چه خواستم کناره کنم نگذاشتند. و باز مرا داخل کردند، چند روز است نشسته‌اند دوقاز کار نکردند و همه را به حرفهای مفت می گذرانند کارهای ولایت هم همه روزه خراب ترمی شود روسها و انگلیسها هم سختی. شان بیشتر می شود، تحمیلات فوق العاده می نمایند. يك نفر حاکم هنوز به جایی نرفته است. مجاهدین روز بروز بیشتر هرزگی می کنند. خاصه مجاهدین دروغی گیلان که از قوربساغه می ترسند. اسلحه نیز برمی دارند. بنده هم امروز که پنجشنبه دهم شهر شعبان المعظم است آدمم محض طفره به این باغ بیرون از تنهایی دلتنگی این حرفها را می نویسم، اعلی حضرت محمد علی میرزا، شاه مخلوع هم بنا بود در هفته قبل برود. محض بهانه به این شنبه پس فردا قرار شد ولی مشکل است حرکت کند، بنده و سردار اسعد بختیاری را هم حضرات چندان به بازی نمی گیرند، یعنی آنها داخل آدم نیستند. بنده خودم محض این که پر بد نام نشوم، قدری طفره و دوری می کنم. به تاریخ پنجشنبه دهم شهر شعبان المعظم در باغ بیرون دروازه شمیران که زیر باغ معینیه است تحریر شد.

۲۹ شعبان ۱۳۲۷

۷۸

روز پنجشنبه ۲۲ شعبان المعظم به هزار سعی و تلاش آخر اعلی حضرت محمد علی میرزا را حرکت دادیم. يك صد و بیست نفر قزاق ایرانی با او همراه کردیم، دو نماینده روس و انگلیس با او رفتند امروز پنجشنبه را وارد قزوین می شود. ملکه عیاش هم با او رفته است، ده نفر زن همراه دارد. روی هم ۲۲ نفر هستند. بار زیادی برد، جواهرات دولتی را خیلی زیر و رو کرد و برد، چه کامران میرزا عوض و بدل و دزدید.

پنج کروم قرص گردن ایران گذارد. سی کرور جواهر برد، صدهزار تومان موجب گرفت. انشاءالله به فرصت اعمال‌ها ثبت می‌شود. امیر بهادر علیه‌ما علیه هم رفت سلخ شعبان سنه ۱۳۲۷

۷۹

۲۲ رمضان ۱۳۲۷

به تاریخ همین ماه در دوازدهم باز بنده را که می‌خواستم استعفا کنم و خلاص شوم به زور به میان‌کار آورده ریاست وزرا را به من قبولانیدند و الحال گرفتار کارها شدم به حمدالله در این چند روز سر و صورتی گرفت ولی رجاله‌ها و روزنامه‌نگارها نمی‌گذارند، مقالات بد می‌گویند و می‌نویسند، بعضی‌ها پول می‌گیرند و بعضی‌ها بی‌علم و ندان هستند. وزرا هم نفاق دارند یعنی نمی‌فهمند. مآل کارها را خوب نمی‌بینم. اگر چه بنده و حاجی علیقلی خان متفق هستیم و لیکن کمیسیون که ترتیب شده است بعضی اشخاص هستند که پارتی‌درست کرده‌اند و پارتی‌سازی دارند. تا امروز که ۲۲ شهر شعبان المعظم (ظاهراً این تاریخ اشتباه است و باید رمضان باشد) و روز جمعه است محمدعلی میرزا هم به خاک روسیه وارد شد و از دریا گذشت و حالا آن خاک را ملوث می‌کند، اگر بتوانیم پول مخارج دست و پا کنیم کارها طوری می‌شود ولی حالا که امکان ندارد.

۸۰

اول ذی‌قعدة ۱۳۲۷

امشب که شب سه شنبه دوم ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۷ است می‌نویسم به حمدالله امروز دوشنبه غره ذی‌قعدة که روز افتتاح مجلس مقدس شورای ملی، که اصل مقصود و آمال من بود و عموم اهالی، منعقد، شاه و نایب‌السلطنه علیرضا خان قاجار عضدالملک و همه و کلا، علما، وزراء، اعیان، در مجلس مقدس بهارستان حاضر شدند و يك‌عده نظام

با این بی‌پولی و بی‌چیزی حاضر کردم. مجلس را با کمال شکوه بر پا نمودیم. خطاب به شاه را هم به بنده نایب السلطنه دادند و در کمال فصاحت قرائت کردم و به ایحال به آرزوی خود رسیدم و در کمال نظم و آراستگی کارها را گذرانده فیصل دادیم و همه ایران در کمال آسایش است و الان که چهار از شب گذشته است از چراغانی و آتش بازی فراغت حاصل و به منزل آمدم و این تفصیل را نوشتم، خودم هم استعفا از کسار و مشاغل دادم و شکر الهی از این موهبت عظمی که برای کمتر کسی حاصل می‌شود بجا آوردم، چگونه شکر این نعمت خداداد را می‌توانم بجا آورم، اگر هم بمیرم یا بکشند دیگر آرمانی باقی نیست. ولی حیف که قوا بالمره تحلیل رفت، برق یمانی بجست گرد نمازند از سوار، یاران موافق هم همگی رفته و مرده‌اند و عمر گذشته دیگر بار نبی آید نه در سر من هوسی و نه در دل آرزویی است، مگر ملت ایران بعدها این خدمت ناقابل را فراموش نکند و اگر قابل و لایق بدانند در حق بازماندگان من ترحم و تلافی کنند. شخصاً که استدعایی ندارم و باز تا زنده‌ام به قدر لزوم در کار خدمت ملت با این جان نالایق و مال ناقابل حاضر خدمت، غیر از مسئولیت کار وزارت می‌هستم، جان گرامی نهاده بر کف دستم.

خداوند یار و مددکار وزرا و وکلای دولت شود که حالا به بعد را انشاءالله با کمال اتحاد و اتفاق و آسایش امور ملک و ملت را اداره کرده و حفظ این دولت مشروطه را بدون تسلط خارجی بنمایند.

با کم از کشته شدن نیست از آن می‌ترسم

که هنوزم رمقی باشد و قاتل گذرد

وزراء و وزیر جنگی انتخاب کردند تفأل کردم این غزل آمد خداوند
 انشاءالله در خدمت ملت خیرپیش بیاورد، خودم خیلی اکراه از رجوع
 این خدمات دارم و داشتم. مرا نساچار کردند و حالا تو کلت علی‌الله
 قبول کردم، خداوند را حاضر و ناظر می‌دانم، خیالی جز خدمت ملت
 و آسودگی خلق و آبادی مملکت و پیشرفت نیت مقصود مقدس
 مشروطیت نداشته و ندارم، من از این بازنگردم که مرا این دین است،
 الحکم لله واحد القهار.

۸۲

۲۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۷

امشب که شب سه‌شنبه ۲۱ شهر ذی‌قعدة الحرام است، در این چند
 روزه هر قدر (را) تفلا کردم که خلاص شوم مرا نگذاشتند و مجدد آدچار
 زحمت کردند و حتی در مجلس معرفی و قبول کردم، ریاست وزراء و
 وزارت جنگ با بنده است. سایر کابینه را هم تشکیل دادیم ولی وضع
 ما به جهت پارتی‌بازی و مزخرف گوئی روزنامه‌نویس‌ها تعریف ندارد.
 کابینه را هم خوب تشکیل دادم، سردار اسعد وزیر داخله، مشیرالدوله
 وزیر عدلیه، وثوق‌الدوله وزیر مالیه، علاء‌السلطنه وزیر خارجه،
 صنیع‌الدوله وزیر علوم معارف.

بهر حال کارها با خداست و بنده هم تو کلم با خداوند است،
 چنانچه شمه‌ای از حالات این اقدامات خود را به واسطه خوابها که
 دیدم می‌نویسم که همه بدانند من محض امر الهی به این کار، کار به این
 بزرگی اقدام کردم.

۱ - در بالای صفحه این مقطع غزل حافظ نوشته شده است:

حافظ چو زر به پوته در افتاد و تاب یافت

عاشق نباشد آن که چو زر او به تاب نیست

و مطلع غزل هم در روی دیگر صفحه چنین است:

ما را ز آرزوی تو پروای خواب نیست

بی‌روی دلفریب تو مردن صواب نیست

در سنه ۱۳۲۵ در کو کلان یورت قلی تپه سر قبر اشکبوس که بودیم چهار پنج شب مسانده از حرکت، آنجا خواب دیدم ماری در دست گرفته که سرو ته آن در دو دست من است. این مار نه زنده است، نه مرده این قدر خط و خال قشننگ در بدن این مار است که خدا عالم است، صبح به بعضی گفتم، میرزا سلیم حکیم تعبیر کرد که این دولت و ملت ایران است که باید در دست شما بیفتد.

بعد از آنجا حرکت کردیم آمدیم به تهران رفتیم به آذربایجان از آنجا به تنکابن. این مدت دیگر خوابی ندیدم. پس از چندی که در تنکابن، مجلس منعقد و همه جا انتشار داده شد و تهران خبر رسید، به من تهدید تلگراف کردند، همان شب خواب می بینم که ماری در دست دارم کمی دم او در دست من است سر بلند کرده دست مرا بگذرد. با دست دیگر با چوب می زنم، بند بند مار سوا می شود، همان دم او به قدر چهار انگشت باقی در دست من ماند.

دانستم سلطنت محمد علی شاه باید باشد این خواب رابه همه گفتم و همین تعبیر نمودم که آن بند بند ولایات است که از اوسوامی شود و اول هم همین قسم اقدام کردیم مثل گیلان، مازندران، استرآباد، قزوین. بعد از این که من بعد از سه ماه حرکت از تنکابن برای رشت نمودم و آن وقایع که به دستور العمل من اتفاق افتاد، بعد از ورود رشت خوابی (بقیه ورقه) خواب می بینم که همان مار، دمش در دست من است. و با تنه ولی سر ندارد. می بینم انداختم زیر پا و او را لگد مال کردم. دانستم و به بعضی هم گفتم و تعبیر کردم که این همین دشمن است. چندی که رشت بودم و برای حرکت قزوین (به ناویرك) می کردیم، نزدیکیهای حرکت باز خواب دیدم ماری است که مقابل من خوابیده تاج دارد و دو گوش می بینم با چوب زدم تاجش را شکسته و خرد

۱ - این لغت ترکی به معنی «تهمه و تدارک» است.

کردم باز تعبیر کردم که این مار محمدعلی میرزای علیه ماعلیه است. باز چندی گذشت حرکت به سمت قزوین شد.

درمنجیل خواب می‌بینم يك مار بسیار بزرگی کمرش در دست من است، مثل يك چوب نگاهداشته‌ام، در این بین محمد علی میرزا پیدا شد، من این مار را حواله او کردم این مار هم به هر دولاب او چسبید و من او را مثل یابوهائی که به خرمن بگردانند به دور خود می‌گردانم و او هم در نهایت اطاعت می‌دود به دور من. و مار هم لبهای او را چسبیده است. بعد وارد قزوین شدم، بنای مذاکرات شد تا کار درست نیامد و برخی گفتند که به تهران نمی‌رویم کارها قدری سست شد باز شب، خواب می‌بینم همان مار در دست من و به لب های محمد علی میرزا چسبیده کم کم دهان باز کرده تمام صورت و کله تا گردن او را بلعیده و فرو برده، دانستم که نصرت با ما است. فردا جد کردم برای حرکت به تهران، آن شد مجاهدین را حرکت و خودم حرکت کردم، در ینگگی امام رسیدیم، چند شب توقف، باز بنای بعضی مذاکرات و مراجعت و حرفها در میان آمد و آراء مختلف شد.

باز خواب می‌بینم که محمدعلی میرزا روی يك صندلی نشسته مثل این که ورم کرده باشد، از ناف تا سینه و گردن او لخت است به قدری سفید و خوب که خدا عالم است. در این بین از میان شلووار او مار، زالو و حشرات الارض کم کم بالا رفته تمام آن بدن و صورت و کله او را گرفته که من لکه سفیدی نمی‌بینم.

از خواب بیدار، شکر کردم که اینها اعمال او است و خلق تهران که او را فرو می‌گیرند. فردا به همه گفتم و جد کردم برای حرکت کرج که در کرج شکستی هم به ما وارد شد و رخ نامداران ما زرد شد، چند روز کرج ماندیم نماینده‌های روس و انگلیس برای اصلاح آمدند. خیلی کار ما بد بود.

شب خواب دیدم راه می‌روم يك نهري جلوی من آمد از آن جستن کردم، پهلوی پای ما مساری چنبره زده سرش را به طرف من دراز کرده من روی آن لگد زدم و فوراً چنان خورد شد زیر پای من که اصلاً ذره‌ای از او باقی نماند دانستم که این رودخانه کرج و مار، محمد علی میرزا است. آن شد که پس فردای آن حرکت به سمت قراتپه کردم و شد آنچه شد.

مقصود این است که این خوابها از جانب الله بود که مرا تشجیع در فتح تهران و اضمحلال سلطنت محمد علی میرزا نمود و این اثر خواب هم چه درجه است و همه قوت قلب من به این خوابها و چند نفر نوکرهای شخصی خودم بود و الا با این آدمهای گیلانی و مجاهدین که همراه داشتم هیچ آدم دیوانه‌ای يك فرسخ با آنها حرکت نمی‌کرد. همه گئی مردمان غارت‌گر و ترسوی بی حقیقت و مسلک جز بردن و خوردن مال مردم مقصدی نداشتند مگر چند نفر گرجی و چند نفر هم ارمنی که بالنسبه بد نبودند بقیه نعوذ بالله از اعمال آنها در بد کاری و معصیت و مال مردم خوردن و در معرکه‌ها ترسیدن چنانچه وقتی وارد تهران شدم قدری از مجاهدین مثل منتصر الدوله و اهالی ولایت من بودند با سواران بختیاری باقی حضرات گیلانی‌ها الی چهارصد نفر مجاهد و توپخانه و قورخانه همه گئی عمداً شبانه مراجعت به علی شاهوز (علیشاه عوض) نمودند از بادامک، بعد از سه روز که ما تهران را فتح کردیم و خاطر جمع شد، آمدند.

باری پنج ماه است تا امشب که دیگر خواب نمی‌بینم و لسی همه کس بدانند کارها بسته به تقدیر خداوند و فضل پروردگار است
تعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شئی قدير.

اردوئی که در زنجان بود رسید و از آنجا امشب خبر تلگرافی بود که با وجود منع شجاع الدوله ناز به طرف اهر حرکت کردند تفأل کردم که چه می‌شود کار آنها با رحیم‌خان علیه ماعلیه این غزل آمد، انشاءالله فاتح خواهند بود منتظر اخبار آنها هستیم با تأثیر این تفأل امیدواریم به زودی خبر فتح برسد به تاریخ ۱۲ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۷ محمد ولی، تهران، زیر کرسی

امروز که ششم شهر محرم سنه ۱۳۲۸ است، به واسطه کسالت مزاج نتوانستم بیرون بروم. الان از ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۲۷ الی حالا که هفت ماه متجاوز است، ایران مداری کردم. وزیر جنگ، رئیس الوزراء بودم. به حمدالله همه ایران منظم و کارها خوش گذشت. در یک نقطه آذربایجان دعواست، ولی ظفر باماست. دیروز خبرهای خوب رسید این جنگ و نزاع هم تقصیر آذربایجانی-هاست. دخلی به ما و من ندارد. به لجالس طالب اغتشاش می‌شوند، به هر حال امروز استعفا از کار وزارت جنگ و ریاست وزراء نمودم و در خانه ماندم. انشاءالله به این عقیده خواهم بود و بعدها فقط به همان خدمت ملت دلخوش خواهم بود و یسکی از خادمان ملت و مجلس خود را مفتخر خواهم دانست. بحمدالله تعالی به نیک نامی خود را خلاص نمودم.

چون روز جمعه سلخ محرم سنه ۱۳۲۸ از ریاست وزرائی و

۱- رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند

چنان نماید و چنین نوز هم نخواهد ماند

وزارت جنگ استعفا کردم تفأل زدم این غزل آمد . خداوندا تو حافظ صدق نیت این بنده باش و مرا به خدمت ملت و مشروطیت راسخ و ثابت بدار و در همراهی به ملت پاینده و برقرار.

۸۶

اول صفر ۱۳۲۸

امشب که شب غره صفر المظفر سنه ۱۳۲۸ می نویسم، این چند روزه هم محض این که هنوز فتح قراچه داغ نشده بود و پسر حاجی علیقلی خان در آنجا بود لابد باز دخیل کارشدم به حمدالله سه چهارروز است خبر فرار رحیم خان و فتح قراچه داغ رسید دیگر در ایران کمال نظم و آسایش برقرار بنده هم دوروز است دیگر خود را معاف کردم حالا جداً برای خدمت گذاری خارج از مسؤلیت حاضر و به فداکاری مشروطیت باجان و دل و مال حاضر شدم و خود را برای خدمات حاضر و ناظر دانسته و می دانم خیلی هم شاکرم که از ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ الی حال که هشت ماه است با کمال انتظام و آسایش خدمت گذاری به دولت و ملت ایران نموده. لله الحمد ننگی بار نیاورده، همه خطه مملکت محروسه در نهایت نظم و انتظام مردم آسوده در همه ایران شور و غوغا هیچ نیست جز خروش عندلیب و صوت کبک و بانگ سار، اگر مجاهدین غیور قدری آرام بگیرند مملکت در کمال نزاکت خواهد بود و این بقیه قشون روس که در قزوین، تبریز، اردبیل هستند خواهد مراجعت کرد ولی خیلی افسوس دارم که روزنامه نویسه و مجاهدین که پول و رشوه می گیرند مخصوصاً بهانه به دست روسها می دهند و هر قدر هم گفتم از ما نشنیدند و کردند و

۱ - این یادداشت در حاشیه غزلی نوشته شده است که مطلعش در پشت صفحه

چنین است،

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

نوشتند حرفهای نگفتنی و صبر کردنی را ، لهذا لابد شدیم کناره جوئی کرده و این مردم را به حال خود بگذاریم شاید آنها بهتر دانسته‌اند با این همه زحمت و مرارت فدا کردن جان و مال حضرات که کارشان پارتی بازی و اغتشاش ملک و ملت است به طور یقین کمر قتل مرا هم به میسان بسته‌اند با وجودی که خدا شاهد حال و ناظر اعمال است که از اول الی حال قصدم جز خدمت ملت و استقرار مشروطه که آنرا جزو مذهب و دین خود می‌دانم، خیالی نداشته‌و ندارم و به هیچ وجه رضی به وزارت پناهی یا کار و شغل نبوده و نیستم جز راحت آسایش آزادی مردم و نظم مملکت هوا و هوسای در سر ندارم و شاید در سایه عدل و انصاف اگر عمری باقی باشد من هم چهار صباحی به راحت بگذرانم خداوند انشاء الله خیر عموم را پیش آورد. مجلس شورای ملی ما را يك نوع استقلالی داده و به اتحادشان و ادار نموده که به حسن کفایت و کلای عظام کارها را سست و آب رفته به جوی باز آید.

۸۷

۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷

شب شنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ به جهت این که جمعی آمدند گفتند (تررور) و بمب^۱ آورده‌اند و قصد جان بنده دارند تا ساعت چهار از شب رفته آقایان و کلا و برخی از وزراء بودند و صحبت کردند و رفتند و حالا آمدم اندرون فاتحه خوانده به خواهجه تفأل کردم این غزل و شاهدش^۲ آمد که « جزمین و یار نبودیم و خدا با ما بود » به هر حال ما که

۱- در اصل « بم » نوشته شده است

۲- غزل

هوس باد «هارم» به سوی صحرا برد

باد بوی تو بیاورد و قرار از ما برد

و شاهدش،

یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود

رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود

خیال خدمت به این ملت و مشروطیت و انتظام و امن و آسایش عموم داریم. دیگران اگر قاصد جان ما شده اند در راه این خدمت ملت و مشروطیت، جان متاعی است حقیر، سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست. ای کاش در این راه شهید شوم چنانچه به آرزوی خود می‌رسم.

۳ رجب ۱۳۲۸

۸۸

امروز که روز یکشنبه سوم شهر رجب ۱۳۲۸ است پارسال امروز سلطان احمد شاه را به تخت نشانیدیم و سلام عام منعقد شد امروز هم در خانه عضدالملک نایب السلطنه بنده از ریاست وزرائی استعفا کردم به اصرار زیاد به خط خودم دستخط برای آقای مستوفی الممالک نوشتم که او رئیس الوزرا باشد.

حالا یکسال تمام است که رئیس الوزرا ایران مدار بودم. باری به قدری که توانستم با این مخالفت وزرا و مجلس که بایکدیگرو کابینه وزرا نمودند یک نوعی راه رفتن و راه بردن به حمدالله امروز که استعفا کردم با کمال احترام و خوشی و راحت و آسودگی این کار انجام گرفت و آسوده شدم. اگر چه هرزگی خوانین بختیاری و سواره آنها در تهران و ولایات و مجاهدین و آذربایجانی‌ها نمی‌گذارند کار ایران درست شود و آخر نمی‌دانم چه‌ها دارند به سر شور بخت‌ها. به هر حال به حمدالله که آسوده شدیم.

فی الحقیقه خیلی زحمت بی‌مزد و حق برای این ملت و مملکت کشیدیم. سزا و جزا جز تحریر و تقریر زشت و بد نشنیدم دیگر امید صلاح و فلاح در این ملک باشد خدا عالم است

جائی که با این فداکاری‌ها رنجش داشته باشم خداوند به حال و فریاد دیگران برسد.

۸۹

۴ رجب ۱۳۲۸

امروز دوشنبه چهارم رجب المرجب ۱۳۲۸ به اتفاق حاجی علیقلی خان سردار اسعد به مجلس رفتیم مستوفی الممالک را به سمت ریاست وزرائی معرفی کردم و بعد در مجلس هم مادونفر را به سمت وکالت انتخاب کردند و بعد از ظهر به منزل آمدم نهار خوردم خواب می‌بینم که در یک جمعی هستیم همه مردگان هستند ناصرالدین شاه در بالاخانه ای نشسته است در این بین نمی‌دانم من چه کار نمایان شایسته کرده‌ام، به من می‌خواهند خلعت بدهند، میرزا علی اصغر خان اتابک، امین السلطان آمدی کتف‌بچه ای آورد، یک کلبه سنجاب تازه دوخته در آورد به من پوشانید، ولی خیلی از قد بنده بلندتر بود ماهوت فولادی رنگ تازه خیلی سنجاب اعلی ولی خیلی بد دوخته بودند که از اندازه بنده بلندتر بود من پشت به ناصرالدین شاه نمودم زیرا او در یک بالاخانه عمارت بلندی نشسته بود که دور بودیم همگی می‌گفتند این خیلی بددو است و عوض کنید ولی عوض نشد در تن من ماند ولی طرف شاه نرفتم پدر مرحوم من هم بوده است در این محضر، از خواب بیدار شدم چنانچه مؤده مرحوم شدن باشد زهی سعادت که زودتر خلاص شویم اللهم اجعل عاقبتنا خیراً بحمد الله الا مخادمه الحال. حالا که به وکالت ملی هم سرفراز شدیم تا دیگر چه پیش آید، در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست.

ز مشکلات طریقت عنان مپیچ ای دل

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

۹۰

۱۹ رجب ۱۳۲۸

امشب که شب چهارشنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۲۸ است به واسطه این استعفای آخر که قبول کردند، بعد از بیست روز کابینه وزراء تشکیل دادند. به حمد الله بنده آسوده شدم با خوشوقتی تمام امروز

سه‌شنبه ۱۸ رجب از زرگنده آمدم یکسره به مجلس شورای ملی رفتم عصر هم خدمت نایب‌السلطنه این تفال را برای کابینه وزرای جدیدم معلوم شد این کابینه هم کارش چیزی نمی‌شود حافظ رحمت‌الله علیه معجزه می‌کند و به حمدالله بنده خیلی خوشوقت هستم برای آتیه خودم هم تفال^۱ می‌کنم و در این صفحه می‌نویسم بیچاره آقا سید عبدالله را در ۱۵ روز قبل مقتول نمودند رحمت‌الله علیه. خیلی اسباب خجالت عموم مشروطه خواهان و مسلمانانی فراهم کردند لعنت‌الله... بر قاتلان آن مرحوم.

تفال خودم هم این غزل است، «به کوی میکده یارب سحر چه مشغله بود». شاهد هم این است «بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید» انشاءالله خیلی خیر و خوب است به حمدالله که از شر این ریاست وزراء و این کابینه نجس وزراء و از زحمت این ملت قدر ناشناس، بی مروت، بی علم، حق ندان، آسوده شدم. سه سال تمام است در این راه جان و مال خانواده، دو کرور تومان متضرر شدم به هیچ وجه دینار و حبه‌ای اجر و مزد نگرفتم امید عاطفتی هم ندارم و از عزل واستعفای خودم به قدری خوشحال هستم مثل این است روزگار تازه و جوانی بی اندازه به من دست داده است اگر هم این ملت مرا بکشند، که کشته باشند، باکی هم ندارم و از این مردم هم امید خیری نمی‌بینم، همین قدر که پیش خداوند و وجدان و نیت پاک خودم خجل نیستم که در راه حق و صدقی قدم زده‌ام انشاءالله همت شحنته النجف بدرقه جان

۱ - غزل تفال،

نفس بر آمد و کار از تو بر نمی‌آید
فغان که بخت من از خواب دا نمی‌آید

و غزل شاهد،

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آینه دارد سکندری داند

و تن و دین و دنیا و آخرت من خواهد بود. خداوند اهل کندتقی زاده و اتباع او را که مایهٔ برهم زدن مشروطه و مشروطه‌خواهان اوست در لباس.... و استیداد مشروطه خواه است.

به تاریخ روز شنبه غره شعبان در این يك ماه رجب که کابینهٔ وزرا تجدید شد و قایعات قریب اتفاق افتاد به تحریک مفسدین مرحوم حجة الاسلام آقا سید عبدالله مجتهد مقتول کردند، ملت شوریدند، بازارها بسته شد، چند روز بعد يك جمعی مجاهد به خونخواهی آقا سید عبدالله، میرزا علی محمدخان که یکی از ابا سید باقر نام به شرح ایضاً در خیابان مقتول نمودند، همان قسم بازارها بستند شهر شلوغ اطراف مغشوش، در این بین آقای یفرم خان ارمنی را به نظمیه وبا سردار بهادر پسر حاج علیقلی خان سردار اسعد را به میان آوردند و اینها اسباب چینی کردند تا ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی که در يك پارک میرزا علی اصغر خان اتابک امین السلطان منزل داشتند. روز یکشنبه غره شعبان سنه ۱۳۲۸ باغ را با دوازده عراده توپ دوره کردند و مسلسل ماکزیم آوردند. شش هفت هزار نفر سرباز نظمیه ژاندارم در آنجا حاضر نمودند چهار ساعت جنگیدند. از اصناف و شهری بی اسلحه هم در آنجا بودند بیچاره‌های مظلوم التماسها کردند آخر تسلیم شدند. بی رحمانه بختیاری و ارمنی شب بعد از تسلیم به باغ ریختند توپ ماکزیم و تفنگک به قدر سیصد نفر که از مجاهدین و فاتحین و اصناف شهر بودند مقتول و شهید کردند و ملت مسلمان ایران را تا قیام قیامت لکه و بد نام کردند که فاتحین مشروطیت این قسم کشته و شهید و قتل شوند ستارخان هم زخم گلوله اگر چه ناخوش هم بود، پس از این که او را در بسترش خوابیده دیدند (یک نفر ارمنی

۱ - چند کلمه را در اینجا خود نویسنده بعداً خط کشیده است و خوانده

باشش لول یراق به او^۱) گلوله زد سالار ملی را کتک و افری زدند. بامزه بود ورود این دو نفر که روز ورودشان طاقهای نصرت برایشان بستند، کالسکه‌های سلطنتی برایشان بردند، چه احترامات سلطنتی در حق این دو نفر کردند و حالا به این روز سیاه نشانده‌اند این ملت خوش غیرت. به تاریخ صبح چهارشنبه ۴ شهر شعبان درزرگنده پس از نماز صبح نوشتم. من هم به حمدالله از کار کنار کشیده‌ام ولی دقیقه‌ای از دست مردم آسودگی ندارم و آزارم می‌نمایند.

۹۲

۱۲ شعبان ۱۳۲۸

به تاریخ صبح پنج‌شنبه ۱۲ شعبان ۱۳۲۸ که از کارها استعفاء نزدیک بیست روز است، چه فسادها در دولت واقع شد و کشتارها شد و بنده کناره کرده‌ام. امروز تفألی برای خودم کردم این غزل^۲ آمد چون معتقد خواجه علیه‌الرحمه. این تفأل را خیلی نیک می‌دانم اگر بگذارند به حمدالله آسوده‌ام.

۹۳

۲۷ ذی‌قعدة ۱۲۳۸

امشب چهارشنبه ۲۷ ذی‌قعدة الحرام سنه ۱۳۲۸ این تفأل^۳ را از منزل عین‌الدوله مراجعت نموده برای مطلب نیابت سلطنت نمودم تا نتیجه معلوم شود.

۱ - روی این چندکلمه داخل پرانتز را هم خط کشیده است ولی خواننده می‌شود.

۲ - روزگاری است که سودای بتان دین من است
غم این کار نشاط دل غمگین من است

۳ - چو باد عزم سرکوی یار خواهم کرد
نفس به بوی خوشش مشکبار خواهم کرد

۹۴

۲۲ ذیحجه ۱۳۲۸

از روزی که این تفصیل را نوشتم^۱ تا امروز که ۲۲ شهرذی‌الحجه سنه ۱۳۲۸ است و صحراها هم برف آمده است و در زیر کرسی اول صبح دوشنبه نشسته، چیزی به یادگار ننوشتم و کاری نکردم و زیر بار شغلی نرفتم، این مردم حق شناس... خاصه بختیارها، آنی آسوده‌ام نگذاشتند ولی بنده هم صبر کردم کار ایران به قدری به هم خورد بد شد، این‌ها مضطر شدند، انقلابی‌ها متوسل به عین‌الدوله، فرمان‌فرما مستوفی‌الممالک گردیده. الان آنها هستند ولی وضع ایران مغشوش ملوک‌الطوایفی، نایب‌السلطنه ناصرالملک همدانی هم هنوز نیامده است احتمال قوی دارد محمد علی میرزا را بیاورند همسایه سرحدی شمال زور آور، عثمانی‌ها هم کردستان ایران را متصرف، آخوندها مثل مار از سوراخ‌ها مشغول سر بر آوردن و پول گرفتن، به هر حال سه چهار روز است که می‌خواستم به قزوین بروم. ملت بی‌غیرت آمده مانع شدند ولی کاری به این کارها ندارم، بگذار تا بمیرند در عین خود-پرستی، علی‌الحساب حالت زیادتیر نوشتن ندارم. دسته جمعی و کلاء و بختیارها اینجا بودند خیلی نشستند و صحبت همین حرفها بود که مرا باز مبتلا کنند، قبول نکردم.

۹۵

محرم ۱۳۲۹

خوشم زسنگ که استخوان مرا
چنان شکست که فارغ ز مومیائی کرد
در محرم سنه ۱۳۲۹ که روضه خوانی داشتیم تحریر شد و فی‌الحقیقه
حال بنده با این مردم به این درجه کشیده است. با وجودی که دست

۱ - به یادداشت شماره ۹۱ مورخ ۴ شعبان ۱۳۲۸ رجوع شود.

از کار کشیدم و دخالت به کاری ندارم و می‌خواهم دخیل امری نباشم این قسم در دستشان گرفتارم.

۱۸ محرم ۱۳۲۹

۹۶

(۶) در شب جمعه ۱۸ محرم سنه ۱۳۲۹ که قدری کسالت داشتم هوا هم برف سرد است در این بین تلگراف ساعدالدوله و مستقبلین که برای ناصرالملک نایب‌السلطنه به انزلی رفته بودند رسید که از وینه حرکت کرده و می‌آیند، من هم تفأل برای خودم نمودم برای آتیه رحمة الله علیه.

۷ صفر ۱۳۲۹

۹۷

در شب چهارشنبه هفتم صفر ۱۳۲۹ برای ناصرالملک که نایب‌السلطنه باید بشود و ملت شش ماه است او را نایب‌السلطنه نمودند، از شدت بدی و بدکاری ملت ایران نمی‌آید تفأل زدم چون فردا شب وارد می‌شود.

فی الحقیقة تفأل خواجه علیه‌الرحمة معجز است همین قسم

۱ - خوش خیر باش ای نسیم شمال

که به ما می‌رسد شمیم وصال.

غزل تفأل :

مطرب خوش نوا بگو نازه به نازه نو بنو
باده دلکشا بچو نازه به نازه نو بنو

و غزل شاهد :

از خون دل نوشتم نزدیک یار نامه
انی رأیت دهرأ من هجرک القیامه
و مصرع عربی که در متن یادداشت آمده است مصرع دوم بیت چهارم این
غزل است .

«فی بعدها عذاب و فی قریبها الندامه» ولی حالیه بهتر از این نایب السلطنه در تمام مخلوق ایران نداریم و نیست از هر حیث تمام است ولی جین فطری مشکل است بگذارد کاری قبول کند.

۹۸

۲۳ صفر ۱۳۲۹

در روز چهارشنبه ۲۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۹ اظهار اکثریت به اسم در مجلس شورای ملی شد که عدّه اکثریت که یکی از و کلا هم بنده هستم به پنجاه نفر رسید.

امروز پنج‌شنبه ۲۳ حضرات دیموکرات‌ها اظهار اقلیت کردند و عدّه‌شان به نوزده نفر رسیده است، دوازده نفر هم و کلای بی طرف هستند یعنی با پروگرام اکثریت اعتدالی همراه هستند ولی به اسم خواننده نشدند. آن پنجاه نفر به اسم خواننده شد و این نوزده نفر هم دیروز به اسم خواننده‌اند، دوروز است که به اکثریت مجلس و تصویب و الاحضرت نایب السلطنه ناصر الملک بنده رامی خواهند رئیس الوزراء بنمایند و اصراری دارند بنده هم به واسطه بی اعتباری این مردم و حق ناشناسی ایرانیان از این کار خیلی طبعاً منزعج و کار ایران هم در نهایت بدی است اگر چه دو روز است قشون روس که در قزوین است خیال مراجعت دارد. رسماً هم وزیر مختار روس به وزارت خارجه ما گفته است ولی به واسطه ایلات عشایر انقلاب و اختلاف مجلس شورای ملی که این و کلای نادان زیاد از حد خسارت به تمام ایران دارد و همه جا در انقلاب، خداوند رحم کرد که امسال زمستان برف و سرما همه راهها را مسدود کرده و هنوز هم که الی شب عید بیست روز داریم زمستان در کمال سختی و همه جا پر از برف است و الا کار ایران تباه و تمام بود.

۹۹

۳ ربیع الاول ۱۳۲۹

پریروز عصر شنبه غره ربیع الاول ۱۳۲۹ که ناصرالملک در مجلس قسم خورد برای نیابت سلطنت مراهم به ریاست وزرائی معرفی غروب سفیر کبیر عثمانی دیدن من آمد گفت که هشت ماه و هشت ساعت است شما از کار کناره کسردید فی الحقیقه ایران خراب درهم برهم و هرج و مرج است بلکه انشاءالله دیگر از خداوند توفیق بخواهیم که شاید که حالا مردم متنبه و شما موفق شوید برای اصلاح. فی الحقیقه دیگر ایرانی باقی نیست.

خداوند اهل کند این بختیاری ها را و دیگران دیمو کرات میمو کرات های علیه ماعلیه خاصه...ها که در این هیجده نوزده ماه بردند، خوردند، مداخل ها کردند دیگر چیزی برای احدی نگذاشتند تازه مردم سر حساب شدند ولی وما ینفع الندم.

۱۰۰

۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۹

امشب که چهارشنبه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۹ در بالاخانه اندرون تهران و الان تحویل حمل شده است و شب عید عجم است بنده را ناچار چند روز است رئیس الوزراء نمودند حال ایران خیلی شلوغ، درهم برهم، هرج و مرج، تقال^۱ کردیم که آیا کارها خوب می شود؟ این غزل آمد که در قلسی تپه کوکلان زده بودم برای انجام کارهای آنجا، که به حمدالله به این خدمات ملی رسیدیم و فرشته ما را به دو دست دعا نگاهداشت و خدا در همه حال از بلا نگاهداری نمود از آن زمان الی حال چه ابتلاآت وارد و همه را خداوند حفظ و تفضل

۱- هر آنکه جانب اهل وفا نکهدارد

خداش در همه حال از بلا نکه دارد

کرد بعضی از وقایع را در حاشیه این کتاب و سعدی و یکی دو کتاب دیگر نوشتم خداوند شاهد است قصدی جز خدمت خلق و آبادی این ملک و استقلال ایران را ندارم «مدعی گرنکنند فهم سخن گو سروخشت»

۱۰۱

۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

به تاریخ روز دوشنبه سوم ربیع‌الثانی. حالا معادل ۲۵ روز است که بنده رئیس الوزراء و وزیر جنگ هستم به واسطه مشغله زیاد زانوی بنده درد گرفت یعنی همان نفرس موروث حمله آورد. امروز ۱۳ عید و نتوانستم حرکت کنم، در همین اندرون ماندم دیشب هم مهمان جنرال قونسل روس بودم که تازه آمده است. با همه وزراء و سایرین. الان حرفی بجز حرف دمکرات که می‌گویند در میان نیست.

قدری ولایت آرام شده است و ما هم با بی اسبابی و بی پولی و بی اسلحه‌ای به ریشخند و تلگراف بازی سر مردم را گرم داریم. امیدوارم انشاءالله کارها نزجی پیدا کند. این دمکرات‌ها نمی‌دانم چه می‌گویند.

مرامنامه آن نوشته‌اند خوانده‌ام بد نیست بنده هم به این عقیده جز یکی دو فقره باقی را خیلی همراه هستم، ولی اینها که الان می‌گویند دمکرات هستیم دو سه نفر شاهزاده که در بچگی خیلی... داده‌اند و از آن شارلاتان‌های گوش بران شهر بودند و هستند و یک جمع دیگری همه گی مردمان فقیر، گدای هرزه که شبها دور هم جمع شوند و ترورها را بفرستند از مردم پول بگیرند، کنیاك بخرند و بخورند و از اعمال قبیحه آنچه تصور کنی از قوه بفعل بیاورند، خیلی حیف بوده است که این مشروطه خواهی ما در دست این اشخاص می‌خواهد بدنام شود و بنده هم با عقاید دمکرات اگر آزادی خواهی باشد یا حمایت رنجبر باشد و غیره همراه و موافق، ولی این اشخاص که

حالا داخل این مذاکره شده‌اند می‌شناسم که اینها دروغ می‌گویند همگی هرزه، لاطی و ملوط و کلاه بردار و گوش بر، و لهذا مذهب و عقیده‌ای و مسلکی ندارند و الا برای خدمت به ملت هیچ کس که از بنده حاضرتر نبود که تمام هستی و دارائی و جان و مال و شأن گذشتم حالا هم به همان قسم برای دولت قانونی و سلطنت مشروطه ایران و حفظ استقلال این مملکت حاضرم از روی عقل، نه مزخرف نویسی در روزنامه و هتاکتی و فحش نویسی بدولت‌ها و ملت‌ها که این گفتار را ایران پرستی اسم بگذارد، ولی به دروغ که می‌خواهد ایران را بیاد بدهد و پول می‌گیرد و بهانه دست خارجه می‌دهد، به هر حال حالیه که این قسم بعضی جهال و نادان و شارلاتان‌ها محض لله در این دو سال بدقدر سی کرور مال ملت را همین قسم خوردند، بردند و دست‌خوش قبایح‌ترین اعمال خود صرف خرج نمودند، هستیم، امیدواریم که از این حوادث هم این مملکت را نجات داده بعد به سنگ‌حوادث با استخوان شکسته از این مردم خلاص شوم که برای این مردم حالیه چه آب آوردن و چه کاسه شکستن فرق نمی‌کند، این دمکرات‌نماها و بدنام کن خیل نکونامی چند، خوب فهمیده‌اند.

۱۰۲

۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

شب سه‌شنبه ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ که بنده رئیس‌الوزراء، وزیر جنگ هستم، امروز از بسکه مردم انقلاب و مجلس سختی می‌کند و کار ملک و مملکت روز بروز بدتر موقع بد و هوا بهار، وقت انقلاب ایلات و اشرار، دولت پول ندارد، اسلحه و ذخیره ندارد، همه را وزرای سابق به باد فنا داده‌اند.

امروز به مجلس که پریروز سخت‌گیری کرده‌اند نوشتم مسئول نظم ولایت نیستم و با این کله و مغزهای و کلای مغرض همراه نمی‌شوم.

امشب سه ساعت و نیم از شب رفته که به اندرون آمدم تفأل کردم برای شخص خودم این قسم خواجه فرمودند.

خدایا تو داد مرا از این مردم بگیر که هرچه عرض می‌کنم چند نفر مغرض ندان که پول از خارجه می‌گیرند و به ظاهر اسم مشروطه-خواهی و دیموکراسی بر خود گذارده و می‌خواهند این مملکت را به دست روس و انگلیس بدهند و با بدبختها نمی‌توانم اسرار مکنون را بگویم و این بی‌حیاها محض تقلب و منفعت و هرزه‌گی کار را به این بی‌شرمی رسانیده‌اند نمی‌دانم عاقبت چه می‌شود و در امسال مشکل می‌بینم که این ملک و ملت جانی به سلامت بیرون ببریم، الحکم لله واحداً القهار.

خداوند واقف است که خجالتی در اقدامات و خیرخواهی خودم، در استقلال این مملکت و انتظام و آسایش ندارم.

آنچه قوه بود بجا آوردم، چه توان کرد که تغییر قضانتوان کرد.

۱۰۳

۲۵ شعبان ۱۳۲۹

غرض نقشی است کسز ما باز ماند. اگرچه دستم درد می‌کند نمی‌توانم بنویسم ولی مختصراً می‌نویسم ما حاصل حال خود و وضع مملکت را در این موقع. پس از ورود به تهران و رفتن محمدعلی شاه به سفارت و خلع او بنا شد که ماها دخیل کار نباشیم، چون در قزوین من قسم خوردم که پس از فتح تهران داخل خدمت و کار نشوم.

فی الحقیقه به همین عقیده ثابت بودم پس از این که وارد تهران و پولکونیک قزاق خواست تسلیم شود و حضرات ناچاری بخصوص حاج علیقلی خان سردار اسعد مرا موقتاً وزیر جنگ ملت نمودند که پس

از تعیین شاه و نایب السلطنه هم مختار باشم، فی الحقیقه گولم زدند بیشتر سردار اسعد، تا دو سه روز بعد که شاه و نایب السلطنه عضد الملک مرحوم را معین کردیم، حاجی علیقلی خان را به اصرار وزیر داخله نمودیم، باطناً هم بی میل نبود. پس از این که از مجلس خراب و مسجد سپهسالار رفتیم به دربار باغ گلستان قریب ده شب منزل کردیم و از آنجا حرکت نکردیم.

کمیسیون عالی تشکیل شد چهار وزیر دیگر هم معین شد بنای کار شد، در این موقع تقی زاده وارد شد با چند نفر مفسد سابق که مجلس سابق را به باد داده بودند همدست شدند و بنای بعضی صحبتها گذاشتند. من به سردار اسعد گفتم که اینها بدتنوره ای چیده اند. او مرا ساکت کرد. صبر کن تا محمد علی میرزا را خسارج کنیم. آن زمان فکری بکنیم حالا زود است. و از هر طرف هم اشخاص به اسم مجاهد حضرات مثل حیدر خان چراغ برقی و صادق اف و دیگران جمع کردند.

محمد علی شاه را هم فرستادیم. کم کم حضرات قوت گرفتند من کناره کردم حاجی علیقلی خان باز نگذاشت لهذا من سعی کردم به انعقاد مجلس، حضرات هیئت مدیره درست کردند و می خواستند مجلس بتعویق بیفتد.

سردار اسعد را گول زدند به اغوای قوام السلطنه که معاون او بود که وکلا را خواستم به ولایات معرفی کنم او هم وزیر داخله بود مرا هم گول زد و کلای به میل خود در تهران و ولایات منتخب کردند، شصت و دو نفر حاضر شد، بنده سعی کردم مجلس را منعقد، هیئت مدیره هم به سعی من و اجتماع عموم منحل شده بود.

پس از انعقاد مجلس استعفا کردیم، قریب بیست روز من زیر بار نرفتم باز سردار اسعد و مرحوم نایب السلطنه باعث شده مرا رئیس وزراء و وزیر جنگ کردند.

وزراء را همگی مخالف ما یا به میل خود تعیین کردند. دو نفر بودند و شدند چون ما دو نفر همدست بودیم زورشان نمی رسید، ناصر الملك که حالاً نایب السلطنه است او هم آمده بود اول بنای حضرات این شد که با سردار اسعد عداوت کنند بعضی حرکات کردند دیدند من از سردار اسعد جدا نمی شوم، رفتند او را به طرف خود بردند و مرا تنها کردند و بنا کردند به من تاختن، با این حال مملکت ایران همه جاراً منظم کرده بودیم.

آن وقت حضرات و کلاً و وزراء بنا کردند تشکیل دو ایر نمودند، مالیات اضافه کردند، به جبر برای من مالیات نمک افزودند، بعد از نه ماه و کسری که وزیر بودم و جلوگیری از اعمالشان می نمودم همگی با حاج علیقلی خان همدست شدند و متفق در استعفای من شدند.

من هم از خدا می خواستم با حضور نایب السلطنه مرحوم و ناصر الملك و سردار اسعد به آنها گفتم به حمد الله موفق شدم به استعفا که از جنگ شماها خلاص شوم و لسی خرابی ایران را منتظر باشید وقتی استعفا کردم سردار اسعد مستوفی الممالک و جمعی وزیران خیال روی کار آمدن (بقیه ۲۵ شهر شعبان سنه ۱۳۲۹) و کردند این وزرای فعال به تقویت سردار اسعد آنچه را که شنیده و از تاریخ می بینید و ایران را خراب کردند.

عضد الملك هم ماه رمضان پس از این که وزراء اجتماع کرده بودند بی اجازه او که ناخوش بود مرحوم شد.

آن شد این وزراء هم تغییر تبدیل نمودند ناصر الملك نایب.

السلطنه شد و لسی در فرنگ بود من هم در شمیران سردار اسعد و بختیارها جمع شدند بجان من افتادند، مرا به شهر بردند تلگرافات کردیم بعد از چهار ماه ناصرالملک آمد اول که حرفها زد چیزها گفت بالاخره در مجلس قسم خورد به اصرار سردار اسعد و اکثریت مجلس مرا رئیس الوزراء وزیر جنگ نمودند با وزراء به میل خود تعیین این دفعه به قدری بختیارها اصرار کردند در قبول کار، بخصوص سردار برای آنها ناچار شدم، اگر چه می دانستم با این وضع نیابت سلطنت و دموکرات بازی و و کلا که دخالت در هر جزئیات کار می کنند محال است بتوانم کاری از پیش ببرم. به هر حال دو سه دفعه هم استعفا کردم قبول نشد.

اصل موضوع سر حضرات بختیاری بود که دلشان سلطنت عشایری می خواست نه وضع دولت و نظام، و من برعکس بودم هر وقت می دیدند که من می خواهم وزارت جنگ را ترقی بدهم یا هیئت دولت آشتی داشته باشد سردار و بختیاری اسباب چیده مانع بودند روزنامه نگاران هم که در اطاعت انقلابیون و آنها مزخرفات می گفتند و می نوشتند.

فی الحقیقه حق با بختیاری بود و هست اگر سلطنت قوامی پیدا می کرد این همه نعمت و پول به چنگ آنها نمی آمد و اسلحه دولت را بردند اصل مقصودشان گرفتن پول بود (بردن اسلحه به ایل شدند و می شوند)^۱ دو سه دفعه به من گفتند آخر کار این است که قسمت جنوب را به ما بختیاری بدهند که تمامی حکومت با آنها باشد و در اینجا هم هزار سوار داشته باشند که سالی صد هزار تومان پول ظرف سال به آنها برسد. و من هم بخیل نبودم.

لیکن مانع بود با این که طوری شد حاجی علیقلی خان رفت به فرنگ و من هم چند روز بعد به طرف فرنگ از دست دخالت و فضولی

۱- جهلات داخل پراتز با قلمی است که پیداست سه سالار بعداً اضافه کرده است.

و هتاک‌ی روزنامه‌ها و دمکرات‌ها و بی‌عرضگی نایب‌السلطنه و نفاق وزراء و تجری عموم دوایر و بردن مال ملت و ازدیاد اشخاص غیر قابل و هرزه و بدکار در دوایر ولایات و تنفر عموم از وضع حاضره فرار کردم.

در این بین مردم گویا پشت گرمی به محمدعلی و سالارالدوله دادند از این غیبت من طلوع و ظهور کردند و مرا از رشت فی الحقیقه مجبوراً معاودت دادند، فتنه قزوین را نشاندم (عزیزالله خان) به تهران آمدم به اصرار رئیس السوزراء شدم. با يك عده وزراء دو سه روز هم بودم.

کار کردم ناخوش هم در رشت شدم ناخوشی نقرس، بیست و يك روز خوابیده بودم در این چندروزه هوای بدتهران باز ظهور کرد در این سه چهار روز باز دیدم حضرات و کلان‌سایب‌السلطنه به وعده وفا نکردند و بنای بازیچه‌است می‌خواهند همه شثامت را گردن من خراب کنند و اسباب فراهم کردند که مردم را بگیرند لهذا استعفای سخت کردم ناخوش هم شدم بستری افتادم.

حضرات مشغول شدند. تا امروز همدان، کرمانشاهان، کردستان، گروس و غیره در تصرف سالارالدوله. دارالمرز خراسان، شاهرود، بسطام، الی سمنان در تصرف محمدعلی شاه فقط علی‌مانده و حوضش. اگر این اسلحه را باصرار نمی‌آوردم حالا دیگر نه تهران، نه مجلس، نه و کلاه باقی نبودند چون که در ذخیره دولت هیچ باقی نگذاشته بودند همه را متفرق نموده بودند، چه اصرارها این اسلحه جزئی را از روس‌ها گرفتیم، و چه بدگویی از و کلاه دمکرات شنیدم. حال معلومشان شد حق با من بود.

خدا انشاءالله این اشخاص را که مملکت را خراب کردند لعنت

کند. حالابنده در بیلاق زرگنده خود بی طرف هستم و اتصال نسبت های بد به من می دهند.

در حالی که خدا را شاهد و حاضر ناظر می دانم جز مشروطه خواهی و استقرار مجلس شورای ملی و استقلال ایران آرزوئی نداشته و ندارم و با وضع حاضر این اوضاع حالیه هم که خیلی بد و معصیت و حرام است، خیلی متنفر هستم چنانچه عموم ملت متنفر هستند، در هر حال دستم به واسطه نقرس درد می کند.

به هزار زحمت این یسارگار را هم نوشتم، الان میان آتشین هستیم، اگر محمدعلی شاه پیش ببرد با وضع او چه قسم می شود زندگی و تحمل نمود با این بی اسبابی و فقر دولت و اگر این حضرات (بقیه) این حضرات ارمنی، بختیاری، دمکرات بازی باشد باز هم بدتر است. تمام ایران منقلب است و بیشتر محمدعلی میرزائی و تهران بیچاره اناً ذکوراً در خطر، خداوند ترحم کند.

بقیه را هم می نویسم انشاءالله. سردار اسعد هم در پاریس شامپا می خورند، برادر بزرگش صمصام السلطنه وزیر جنگ رئیس الوزراء به قدر دو هزار سوار بختیاری و حول و حوش اصفهان ولات ولوت ها را آورده پول استقراض را می برند بقیه تفنگها را بگیرند. محشر غریبی است، خداوند حفظ کند خیلی غریب است، نایب السلطنه می گوید بی کارم. و کلا هم بدخالت و فضولی و اغتشاش باقی هستند و ابداً متنبه نیستند. به تاریخ یکشنبه ۲۵ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۲۹

۷ رمضان ۱۳۲۹

۱۰۴

امروز که جمعه هفتم شهر رمضان المبارک ۱۳۲۹ و مقارن ظهر از

خواب بیدار شده می‌نویسم، به حمد الله این چند روزه حالم بهتر، غره رمضان ناصر الملك نایب السلطنه را دیدم و آنچه تکلیفم بود در باب کارها که اقدام بنمایید و ماهم حاضریم گفتیم، ولی میلی به اصلاح امور ندارد و به من گفت دوروز صبر کنید.

بعضی پیشنهاد وزرا به مجلس کردند بگذرد، بعد اطلاع می‌دهم و حالاهشت روز است که لایحه و پیشنهاد نگذشته و از او هم خبری نشده، فی الحقیقه از ایران مایوس می‌خواهد بیشتر آشوب شود که خسارچه دخالت بکند و امنیت نشود، یا نایب السلطنه مستقل می‌شود یا به یک سفارت می‌رود و از آنجا به فرنگ رفته خلاص می‌شود.

در این چند روزه جنگ‌ها می‌گویند اطراف شده است. در جوار فیروز کوه، بیچاره مردم خیلی طرفین کشته شده‌اند. سالارالدوله بایست هزار سواره پیاده می‌گویند به همدان رسیده.

از بختیاری هم شهر تهران با سردار بهادر و محشم می‌گویند ششصد سوار که آدم من شمرده بود همراه آمده‌اند و این دونفر سردار می‌خواهند به خوارور امین بروند با سردار ارشد بجنگند. الان بیشتر ایران دست سالارالدوله و هواخواهان محمدعلی میرزا است. خود او هم بایک اردو و شعاع السلطنه در سواد کوه است. در این دوروزه جنگ‌ها باز می‌شود.

بیچاره مردم ایران دستخوش قاجار و بختیاری و چهار نفر لوطی دزد شده‌اند. بنده هم دیگر خسته و مانده و پیر و شکسته و ملول از دست این ملت غیر مغرور بی غیرت و وکلای بی غیرت، بی شرف و بی ناموس هستم انشاء الله به همین بی طرفی باقی، هر چه می‌شود علی الله از این ملک و مال و حال گذشتم و دیگر با این مردم بی شرف دست و دلم به خدمت نمی‌رود، از آن گذشته پیر هم شده‌ام از محمدعلی میرزا هم بیزارم می‌دانم

آنچه را به من باید بکندمی کند. و من هم صبر را شعار خود می‌کنم. اگر هم مردم به جهنم، زودتر خلاص می‌شوم. حالا که خدمت به ملت نتیجه‌اش این شد، هر چه زودتر، مردن بهتر (روزی رخس ببوسم و تسلیم وی کنم).

۱۰۵

۹ رمضان ۱۳۲۹

امروز که نهم رمضان سنه ۱۳۲۹ است در زرگنده روزنامه سعادت را آوردند خواندم خیلی از بنده سعایت فرمودند گویا تحریک تقی زاده یا از دستورهای آنها بود. به هر حال حالت این روزنامه‌ها و روزنامه‌نگارها خاصه این اشخاص فارسی‌نویس‌ها معلوم و تاریخ روزگار در اعمال و افعال شاهد هستند، و سرگذشت گذشته و سرنوشت آتیه را بی‌غرضان در ضبط جمع نموده‌اند انشاءالله روزگار کارنامه کردار و بر او کردار نیکو به یادگار باید گذارد، شکر می‌کنم خداوند را که به این خاک و ملک و ملت و مملکت خدمتها کرده‌ام بهمگی انعامات و احسانها، و خرابه‌ها آباد کرده‌ام، ابنیه‌ها ساختم، باغات گرفتم، به فقرا رحم و مروت بکار بردم.

این چنین، ایران همگی، به فضل الهی رهین منت من چه در ایام استبداد و چه در مشروطه صغیر کبیر بودند و هستند، و به حمدالله تعالی از احدی خجالتی ندارم رهین منت ذیرو حی در مملکت ایران نیستم و جور و ظلمی به قدر مقدور به احدی نکردم.

ملک و مال کسی را به ظلم صاحب نشدم بیشتر به کد یمن و عرق جبین عمر گذراندم زحمت‌ها کشیدم سفرها کردم. نظم‌ها به هر جامه‌امور بودم با کمال شهامت از روی عدالت دادم، بی‌غرض در هر عالمی بودم رفتار کردم، و همه وقت معاون فقرا و دشمن اشرار و دوست احرار بودم.

لله الحمد پیش و جدان و نفس خود و پیش خدا و رسول و ائمه و اولیا
در این بابها روسفید و خجالت ندارم حالا اگر معصیت غیر مشروع
که هوا و هوس جوانی بوده از بنده سر زده باشد آن را هم به حمدالله
توبه و انا به کرده‌ام گویا در این مرقع از بنده بی معصیت تر کسی نباشد،
از بخت شکر دارم و از روزگار هم.

مه فشانند نور سگک عوعو کند

هر کسی بر طینت خود می تند

۱۰۶

۱۲ رمضان ۱۳۳۹

پریروز دوشنبه دهم سردار بهادر پسر سردار اسعد و سردار
محشم و یفرم خان رفتند به خوار و رامین برای جنگ اردوی ارشد.
الدوله علی خان کاردی سابق که حالا سردار ارشد است و رئیس این اردوی
محمد علی است.

دیروز وارد قلعه ایرج و رامین و باغ خاصی که حالا میرزا احمد
خان علاءالدوله است ... یفرم خان را بنویسم، یفرم خان آدم رشیدی
است شخصاً، ولی جنگی نیست علم جنگ ندارد.

پس از ورود به رشت عاصم الملک زنجان را با بیست نفر سوار
به ... برای قراولی فرستادم با میرزا علی خان سالار فاتح، که این عاصم-
الملک در زنجان وقتی که از تبریز می آمدم ملاقات کردم با من قرار
داد هر وقت علم مشروطه و مخالفت محمد علی را بلند کردم او با چند
سواز بیاید نزد من، روز حرکت از زنجان هم مرا مشایعت کرد الی
دو فرسخ وقتی که من در تنکابن مجلس شورایی قرار کردم به اطراف
خبر رسید این بیچاره مرحوم با بیست پنج سوار از راه خلخال آمد
به خرم آباد تنکابن همراه من آمد به رشت.

پس از فتح رشت او را پیش قراول فرستادم که تا منجیل برود.

یفرم خسان در رشت کوره آجرپزی داشت بعد او هم داوطلب شد با چند نفر سوار برود از ارمنی و مجاهد، او را هم روانه کردم، عاصم- الملک تلفن کرد که من زیر دست ارمنی نمی شوم مراجعت کرد و سوار خود را آنجا گذارد و یفرم خسان و میرزا علی خان نوکر من و سالار فاتح در آنجا ماندند و من بعد از رشت منتصرالدوله را با جمعی فرستادم نزد ایلات چگنی و غیاثوند و آنها را به اطاعت خودمان دعوت کردیم.

رفتند با حضرات دوره را گرفتند یفرم خان رفت بگدوک «خزران» و منتصرالدوله در منجیل و بالا بالا که بعد من گفتم رفتند به یوزباش چاهی. یفرم خان آدم رشید بی باکی است همین که به دعوا برسد ملاحظه ندارد، چنانچه در قراتبه آن همه آدم کشتن داد و در کرج پس از رفتن قذاق با جمعی آنها را تعاقب کرد آخر قزاقها حضرات را شکست دادند يك عراده توپ و بیدق ما را گرفتند که من در ینگگی امام بودم و به آنها دستورالعمل داده بودم و به آنها دستورالعمل داده بودم به هر حال شخصاً رشید و با عقل هم هست مشروطه خواهم هست. الان که این یادداشت را می نویسم روز چهارشنبه ۱۲ شهر رمضان سنه ۱۳۲۹ است تلفن رسید به موجب تلگراف اردوی ارشدالدوله شکست خورد و هم گرفتار شد تا بعد چه خبر برسد انشاءالله صدق و صحیح است.

۱۰۷

۱۶ رمضان ۱۳۲۹

دیروز که روز شنبه ۱۵ رمضان ۱۳۲۹ بود برای بازدید صمصام- السلطنه و سردارهای بختیاری که سردار محتشم و سردار بهادر باشند رفتم شهر. از پانزدهم رجب المرجب الی حال نرفته بودم. جنگ حضرات با ارشدالدوله در امامزاده جعفر شد. حضرات که از دور پیدامی شوند ارشدالدوله خواست صف آرایی کند و دیر از

خواب برخاسته بودند مقابل غیاث آباد^۱ که امیر مجاهد و بختیارها هم يك عده قشون و يك توپ گذارده بود. سه عراده توپ همراه داشت ولی توپچی خوب و صاحب منصب با علم نداشت.

چنانچه همین یفرم ارمنی و سردار بهادر و سردار محتشم هم به من گفتند، چند تیر توپ برای ما انداختند و ابداً گلوله آنرا ندیدم. در این اثناء از غیاث آباد هم يك دسته سوار بختیاری بیرون می آیند حضرات سردارها و یفرم‌ها هم از طرف دیگر ولی هنوز به مقابل تیراندازی یا میدان جنگ نرسیده بودند چند نفر سوار بختیاری حمله می کنند ارشدالدوله از طرف غیاث آباد توپ می اندازد سوارهای بختیاری پناه می گیرند، پنج شش تفنگ می اندازند، از قضا يك تیر به پای ارشدالدوله بی عقل بی کفایت می خورد از اسب می افتد سوار تر کمان استرآبادی دسته اول که پیش او بودند اسب سواری خود را گرفته فرار می کنند و دسته‌های دیگر می بینند که سوار دسته پهلوی سردارشان فرار می کنند آنها هم بنسای فرار می گذارند و از طرف سردارهای بینند قشون ارشدالدوله فرار می کنند دسته به دسته حمله می آورند سرباز هم تفنگ نمی اندازند و تسلیم می شوند تر کمان رفتند، استرآبادی و غیره هم فراز کردند حضرات بختیاری هم بنسای یغمای اردو و آن ده امامزاده جعفر را می گذارند و آنچه می خواهند می کنند پنجاه نفر سوار تر کمان گیر می افتند باقی می روند.

جمعه شان چهارصد سوار تر کمان بودند و سیصد سوار کرداری و استرآبادی و خواری، برادرهای رشیدالسلطان این جنگشان بود. این سردار احمق حرکت نفهمیده کرد آن تنگه خوار را از دست داد به ورامین آمد، يك روزه نه فرسخ از راه کویسر این سوار بیچاره

۱ - غیاث آباد در اصل و همه جا «غهاس آباد» نوشته شده است.

را آورد، شب همه خسته مانده نتوانست ترتیب سنگر و صف آرائی را بکند و خبر هم نداشت که سردارهای بختیاری و صد نفر سوار ارمنی و مجاهد برای جنگ با او حرکت کردند.

او به خیال این که همان اردوی امیر مجاهد و ضیفم السلطان که مقابل او بودند و فی الحقیقه به آنها غالب بود همانها هستند خواست تقلید ما را بنماید، راه را از خوارکج به ورامین رفت و در آنجا هم تا وارد شد صبح حضرات رسیدند او هم حاضر جنگ می شود بگیر افتاد. چون این گرفتاری ارشدالدوله به دست امیر مجاهد شد، ارمنی ها نخو استند با این سردارها، به اسم او تمام شود گفتند اگر زنده ببریم روس ها شاید از او حمایت کنند و بگیرند خوبست او را تیر باران کنیم صبح آن روز او را تیر باران کردند، الحق بسیار بد کردند، سردار تسلیم زخمی را آدم اسیر کند و بکشد. به هر حال جنگ ورامین در نیم ساعت رفتن سردارها خاتمه گرفت ولی فتنه طرف سالارالدوله خیلی است و حالا درنهاوند است محمد علی هم در سوادکوه، تبریز شجاع الدوله، صمدخان به حکم محمد علی مشغول گرفتن شهر تبریز و نظم آذربایجان، شیرازی باغی طاقی هم چنین سایر نقاط دیگر به هر حال دیروز به مدرسه نسوان که تازه ساخته ام سرکشی نمود. خیلی شکر کردم و تأکید کردم زودتر تمام کنند و عصر آمدم چالهرز ناصر الملک را که نایب السلطنه است ملاقات نمودم و شب را آدم منزل دیروز زمان حرکت، شهر تهران به هم خورد یک دسته عرضه چی ورامینی که آنها را چاپیده اند به حضرت عبدالعظیم می آمدند حضرات به خیال سوار تر کمان شدند و فریاد در شهر را بلند کردند و بختیاریها که بروند به طرف حضرت عبدالعظیم، این خبر را با تلفن داده بودند تزلزل غریبی شد همه خبر دادند از حضرات عرضه چی هستند باری اوضاع غریبی است خدا رحم کند و شهر هم بسیار کثیف و بد بود از شدت گرد و خاک.

این که بنده کناره جوئی کردم حالا بدانند که حق دارم با این ارمنی و مجاهد بازی عشایر بازی بختیاریها چه قسم می‌توان ترکیب دولت را فراهم آورد خداوند لعنت کند که این اسباب را فراهم کردند و ما را باین روز سیاه انداختند که حالا نمی‌دانم چه روز و روزگاری داریم.

۱۰۸

۲۰ رمضان ۱۳۲۹

به تاریخ پنجشنبه ۲۰ رمضان سنه ۱۳۲۹ دیروز خبر رسید محمدعلی فرار کرد مجدداً به گمش تپه تر کمان رفته باهفت نفر، گو یا شعاع السلطنه هم با او بوده است.

پس از شکست ارشد و قتل او چون مسازندرانی سواد کوهی ولاریجانی مردمان دروغ دورو و ظالم و بی جرأتی هستند و بودند تر کمان هم که حالش معلوم و انگهی دوشکست خورده بودند محمدعلی ترسیده و از راه بشت کوه و سورتیج به بندر جز رفته بالنگای تر کمانی از آن میانه‌روها به گمش تپه رفته است. با لنگای تر کمان تخمیناً شش ساعت از بندر راه است و آدم به گمش تپه می‌رسد.

اردوهای دولتی هم گسویا وارد ساری و بار فروش شده باشند، خدا بداد آن بیچاره‌ها از ظلم این اردوها برسد، هر جا می‌رسند آتش می‌زنند و خراب می‌کنند و غارت و قتل می‌نمایند، از طرف سالارالدوله هم خبر رسید که پیش قراولان او وارد عراق، سوار بختیاری بطور قهقرا و شکست به قم آمده است یکدسته هم از پیش قراولان او نزدیکی سیاه دهن قزوین رسیده‌اند.

همچنین خود او هم متعاقب اردوی عراق در حرکت است دیگر تا امروز چه خبر برسد. حالاکه از طرف او مردم خیلی نگران هستند

در تهیه و تجهیز قشون هستند تا خداوند چه بخواهد.

۱۰۹
۱۳۲۹
این قصیده^۱ راملك المعالی در رشت سرود در باغ میان داراب مهمان بودم خواند، صد تومان و يك طاقه شال کشمیری به او دادم در سنه ۱۳۱۷ حاکم گیلان بودم حالا سنه ۱۳۲۹ در زرگنده نوشتم.

۱۱۰
۲۰ شوال ۱۳۲۹
به تاریخ چهارشنبه ۱۷ شهر شوال سنه ۱۳۲۹ به شهر آمدیم، بحمدالله امسال ییلاق بخوبی گذشت ولی همه مردم و کارها همه گی در اضطراب و تشویش، خداوند تفضل ها کرد، سالارالدوله در آسیابك ساوه اردوی او جنگ مختصری کردند با وجودی که بطور یقین نه هزار نفر همراه داشت، دوازده عراده توپ، از قشون دولتی شکست خورده فرار کردند و امروز که صبح شنبه بیستم شوال است می نویسم در میان طایفه لرستانی است، محمدعلی میرزا هم در کوهسار حاجی ار است قدری از ترکمان و اهالی کوهی و کبود جامه دورش جمع و می خواهد به طرف خراسان حرکت کند. استراباد هم در دست اوست.

شجاع الدوله صمد خان در دور تبریز است و آنجا را محاصره دارد، شیراز هم یاغی هستند. به هر حال همه ایران در حال اضطراب و اضطراب هستند، همه جا یاغی طاغی شده اند، آدم کاری ندارم تماشائی می کنم.

۱- این یادداشت در بالای قصیده ای نوشته شده است ۵۵۸ بیت اشعار آن با خط دیگری در صفحات ۳۹۸ تا ۴۰۱ درج است و مطلعش این است:
تا به کمان رفت آفتاب جهان تاب
پرد و دم تیسر مه ز طبع جهان تاب

۱۱۱

۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۹

به تاریخ پنجم شهر ذی‌قعدة سنه ۱۳۲۹ رفته‌ام به قرا تپه گردش، چند شب ماندیم، دیروز نهم مراجعت کردم از قرار اخبار صحیح معز السلطان و سردار محی قرطی قشون کشیده‌اند که به سمت استرآباد بروند، در نزدیکی محله گز که وصل به بندر جزاست از اهالی کرد محله که از بدکاری این سردار آگاه بودند جلوی او را گرفتند و به قدر پانصد نفر از او را کشته‌اند قشون قشون فرار کرد، محمدعلی میرزا و برادرش شعاع السلطنه در گمش تپه که تا بندر با پراخود يك ساعت و نیم راه است و ترکمان هم با او هستند نصف استرآبادی هم مطلع هستند تلگراف‌ها هم از استرآباد مقطوع، سالارالدوله هم با دو هزار سوار دزد و اشرار آمده به بروجرد نشسته است.

این حضرات سردار های ما، هر جا رفتند شکستی دادند بعد، مشغول غارت و چاپیدن مال فقرا شدند، آن حضرات رفتند و نائی جمع آوری نموده مشغول غارت یفرم و ارمنی‌ها هم آنچه از وزن سبک و از قیمت سنگین است می گیرند و زود مراجعت می کنند طهران مشغول سلطنت و تاخت و تاز بشوند.

به هر حال الان در تمام ایران قتل و غارت و یاغیگری است همه جا هم گرانی، رعیت پریشان و زاری بدی هم پیدا شده است با جمعی مغرض و نمی فهمند چه کار می کنند منهم تماشا می کنم و از عراق، لرستان، بروجرد، مازندران املاکم از چپاول و اردوی طرفین غارت و خراب.

این و کلای علیه ماعلیه هم هنوز در مجلس که از دو سال هم گذشته است به خلاف قانون نشسته‌اند، و مشغول خرابی مملکت و بی شرفی و بی‌دینی هستند ایران را به باد داده‌اند و دست هم نمی کشند.

۱۱۲

پنجم ذی الحجه ۱۳۲۹

از پی رد و قبول عامه خود را خر مساز
 زان که نبود کار عامی جز خری یا خر خری
 گاو را باور کند اندر خدائی عامیون
 نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

شب پنجم ذی الحجه سنه ۱۳۲۹ در بالاخانه اندرون زیر کرسی که
 حضرات شرانندیشان برای حرف هفت و گوش بری آمده، حرفشان را گفتند
 و رفتند و در سه ساعت و نیم از شب رفته از چنگ این مردم بی عاقبت خلاص
 شدم. نوشتم قشون روس و انگلیس را وارد کردند، ایران را به باد دادند
 باز هم از این حرفها و بداندیشیها دست نمی کشند، متنبه نمی شوند
 اللهم العن و کلای الحاضره که خودشان، خودشان را و کیل ملت کردند
 بعد از این که انفصالشان قانونی شده است باز هم از ماهی صد تومان
 دست نکشیده و ایران را به باد داده می گویند در حق خودمان به اکثریت
 رأی دادیم و کیلیم، در صورتی که از شصت و پنج نفر و کیل شش نفر
 از آنها کاغذ آبی دادند و قریب بیست نفر کاغذ سفید، مابقی کاغذ قبول
 که ما خودمان را و کیل کردیم، حالا فکر کنید در این دو سال از دست
 این قسم مردم شریرو کیل چه کشیدیم.

۱۱۳

۱۲ ذی الحجه ۱۳۲۹

امشب که شب سه شنبه ۲۲ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۹ است
 بی کار می نویسم. اگرچه در حاشیه کتابهای دیگری هم بعضی وقایع را
 نوشتم باید این نوشتهها را جمع کرد فهمید، الان مدت چهار ماه و نیم
 است که از ریاست وزراء استعفا و از کارها کناره کرده ام قریب يك ماه

است که ناخوش، نقرس مبتلا بودم دیگر از حوادث این ایام کناره جوئی از وضع مملکت و جنگ‌ها و نزاع‌ها و آدم‌کشی و قتالی‌ها که شده است مورخین نوشته اند هفت هزار تفنگ و هفت کرو و فشنگ که با آن همه سعی‌ها آورده بودم همرا به لطایف الحیل مجاهدین و بختیاری و متفرقه برده‌اند .

الان گویا در ذخیره دولت يك دانه هم باقی نباشد. چه پول‌ها به مصرف رسید و چه کشتارهای غیر مشروع و چه قدر بی‌عصمتی و بی‌ناموسی در این ملک و ملت اتفاق افتاد خدا می‌داند آن کس که رفته است، به هر حال چهار پنج روز است که انقلاب و آشوب و رولوسیون و مجاهد بازی و بختیاری در این شهر برپا، علاءالدوله را هم در روز جمعه ۳ این ماه بی‌جهت در خیابان لاله زار گلوله زده و کشته‌اند قاتل معلوم مجازات در میان نیست، همین قسم حاجی محمدتقی بتکدار و دوسه نفر دیگر را، خداوند ترحم کند.

الان صغیر و کبیر این شهر در تزلزل، روسها و انگلیسها هم التیمانوم داده قشون روس از رشت آمده بودند حرکت، به سمت قزوین. مردم زن و مرد در شورش که ما استقلال می‌خواهیم آن اشخاص که این فتنه‌ها را نموده‌اند محض این که خرشان را از آب بکشند این فتنه‌ها را برپا کرده ضدیت‌ها می‌نمایند که کسی نگوید آقای دموکرات، سه موکرات، و کیل، در این دو سال این نتیجه اعمال و این خونریزی‌ها چه چیز است که کرده‌ای و از آن طرف مردم را محرك این حرکات می‌شوی؟ می‌خواهد شتامت اعمال خود را بپوشاند، به هر حال امشب که شب ۱۲ است جناب حاجی علیقلی خان سردار اسعد که به فرنگ در ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۲۹ رفته بودند و حالا شش ماه است، مراجعت کرده و خواهند وارد شد دیگر نمی‌دانم چه سوقاتی با این حال پرخطر مملکت برای ما آورده باشند یا همان قسم که رفته بودند و حالا

لشکر روس و انگلیس در جنوب سوقات آورده و سوق عسکر می دهند
 میانه مجاهدین و بختیاری هم خیلی بد است دور و زاست مشغول اصلاح
 هستم عجیبتر این که بنده هم يك نوع مردود هستم و خانه نشینم و این
 مردم بی عقل گاهی مرا روسی فرض می کنند گاهی محمد علی میرزائی
 و زمانی مرتجع وقتی تجدید پرور با این همه مال و جان و جوان که در راه
 استقلال و آزادی و مشروطیت این مملکت داده ام لا اقل مرا مشروطه
 خواه هم نمی دانند! خداوندا تو عقلی به این مردم بده، داد مرا هم از این
 قوم ادا بگیر که این قسم حق شناس بی دین بی مروت هستند.

اللهم احکم بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الحاکمین. با این
 حال نمی گذارند و نمی گویند و نمی خواهند چهار نفر عقلا اصلاح کار
 بکنند، فی الحقیقه بیشتر این اختلاف ها و فسادها آقای نایب السلطنه
 که فطرتاً مایل به رفتن ایران و به دست اجانب افتادن است، ماشا الله نه
 غیرت ملی دارد نه مذهبی و نه وطنی نه آبی نه خاکی.

پول بسیار گرفته و دارد، می گوید می روم در اروپا راحت می کنم
 چنانچه چند بار هم به بنده گفت که این مملکت اگر به دست روس و انگلیس
 باشد و آسوده تر نمی شود؟ و بهتر نیست؟ و بنده تقبیح کردم ولی خیالش
 این بود و کرد و حالا هم مشغول گریز است و می خواهد زود برود و
 منتظر است که کابینه ای که مال صمصام السلطنه بود و چند روز است
 بحران و تعطیل است برقرار شود و او به سمت فرنگک برود به اسم گردش
 و یکی دو ماه هم بلکه ماه ده هزار تومان را بگیرد و زهر مار کند. اللهم
 العن هم لعناً...

۲۶ ذیحجه ۱۳۲۹

۱۱۴

امروز سه شنبه ۲۶ صبحی رفتم منزل سردار اسعد و صمصام.
 السلطنه معلوم شد که وقت کار رئیس الوزراء صمصام السلطنه با وزراء

به واسطه حرف با و کلا که از وکالت منفصل و باز خود را وکیل ملت می‌دانند نشسته و پول ملت را می‌گیرند و خلاف شرع و قانون می‌نمایند، حرفشان درست نیامد و استعفا کردند.

این آقایان بختیاری و وزرا دروغ می‌گویند نایب السلطنه، ناصر الملک به همه دروغ می‌گوید و کلا هم دوسه چهار حزب شده‌اند، به همه دروغ می‌گویند و خودشان که معلوم، هم من غیر حق و عدم قابلیت و عدم علم و فضل مداخله می‌کند، قشون روس (را) هم آمده است به قزوین و هنوز جواب مطالب آنها را نمی‌دهند و حرفهائی این و کلا و این دموکراتها می‌گویند فی الحقیقه انسان تنفر از شنیدن آنها می‌نماید، بازارها بسته مجاهدین هم راه انداخته‌اند یک مبلغی هم بختیارها جمع شده‌اند، خیال این و کلا مجاهدین بختیاری به لخت کردن مردم، نایب السلطنه فقط گرفتن ماهی ده هزار تومان روزشماری می‌کند که روزی مبلغ سیصد و سی و سه تومان و سه هزار را همه روزه بگیرد و روزی سی تومان هم خرج نکند و بنده و دیگران هم که نامحرم از گفت و شنود آنها هستیم دیگر این ملت همه خائن وطن و آب خاک و خانه و کاشانه شده‌اند مگر یک عده مجاهد بختیاری دیموکرات و چند نفر و کلا که انحصار دارد این ایران به آنها، و از دور نشسته تماشا می‌کنم.

دور نیست پنج شش روز دیگر قشوق روس وارد تهران بشود. به هر حال سالار الدوله باز مجدداً به کرمانشاه آمده است، قشون محمد علی هم به دامغان قشون روس در قزوین مجلس ما احزاب و فرق مختلفه تشکیل داده است و اجتماعات سر به مجاهدین دارند و حسن و رشادت بختیارها تحویل می‌دهند و آقای نایب السلطنه تدبیر و کفایت بکار برده و می‌برد. ملت و مردم بدبخت دستخوش این اشخاص. نه کسبی، نه کاری

نه امنیت نه آسایش، همه بلاد بی حاکم بی رئیس یاغی طاغی گاهی می گویند جهاد می کنیم گاهی ملاحای بی عقل جنگ صلیب و نصارا به خاطر می دهند الان نان این شهر به خطر است و فکر روزانه نهار و شام احدی را نمی کنند.

می خواهند باروس و انگلیس و دولهای دیگر التیماتوم جنگ بدهند و دیمو کرات و سه موکرات باشند تمام این مردم بدبخت دین آئین خدا و پیغمبر و امام و خلیفه و پیشوایان همه را پشت پازده اند مثل این که هرگز خدائی استغفرالله در این ایران نیست و سلب توجه و عجز نیاز نموده اند هر یکی خود را خدائی می دانند و قادر و قاهر این یک مشت مردم، و حالی که مداماً در گه خود غوطه می خورند و اسم مشروطه را بدنام نموده اند به هر حال بیشتر از این چه بنویسم و گله شکایت چه بکنم و خدمتی بر آید برای که بنمایم تا وقتی توانستم کردم حالا هم می بینم آنچه بگویم و بکنم بیهوده است و غلط بین.

من در حاشیه کتابها خیلی چیزها نوشته ام انشاء الله بعد از من جمع بکنند و چاپ کنند که همه مردم از عقاید سابقه ام الی حال بدانند، چه از سلاطین مستبد قبل از مشروطه و چه در زمان مشروطه و انشاء الله اگر فرصت کردم و این روزها زنده و باقی ماندم سرگذشت زندگانی خودم را که حالا به سن شصت و شش سال رسیده ام و کارها که نمودم می نویسم به حمد الله قوه و بنیه ام خوب است حیف که هر ساعت این اوضاع را مشاهده و آرزوی مرگ می کنم و افسوس نه می میرم و نه می کشند مرا، و زنده ام و اگر هم خودم خود را تلف کنم خلاف شرع است و خسرالدنیا والاخره می شوم. محمد ولی به تاریخ ۶ شهر ذی الحجه

۱۱۵

۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۲۹

تهران به تاریخ شب جمعه ۲۸ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۹ که معروف شد در تبریز با قشون روس جنگ می‌کنند و در رشت هم جنگی کردند یعنی نظمی‌ها تفنگ‌ها انداختند به قشون روس و جمعی از آنها را روس‌ها کشتند و من حالا که چهار ساعت از شب رفته به اندرون آمدم و با کمال پریشانی حواس تغال کردم برای خودم این تغال آمد انشاءالله به خیر و سلامت هستیم از این دو غزل و امیدوار به فضل خداوند حالا که این مردم تهران و این نایب‌السلطنه بی‌مصرف و مجاهدین دیوانه و وزرای بیهوده دیوث و وکلای علیه ما علیه مختلف العقیده و بی‌اعتقاد ایران را بیاد داده و این کارهای سفاهت و دیوانگی نموده و می‌نمایند و ما را داخل جمع و خرجی حساب نمی‌کنند و هر غلط و بی‌علمی و ناهمی و بی‌دینی و مخالف قانون دنیا و ملاحظه دلشان می‌خواهد می‌کنند، ملت و دولت و مملکت را خراب هرج و مرج و بیاد داده‌اند و آنچه پول، مال و مکنت این مردم را بغارت برده و مداخله کرده و مواجب‌ها گرفته و می‌گیرند و ذره‌ای از حساب دنیا و روز حشر باک ندارند دیگر آقایان بختیاری را نمی‌توانم عرض کنم حسابشان با کرام‌الکاتبین است نه عفت باقی گذاشته‌اند نه عصمت، نه مال و نه جان.

نه اینکه مردم خیال کنند که این مطالب را نگفته‌ام و نمی‌گویم

غزل تغال که در ابتدای این یادداشت ذکر شده این است:

فروغ جا و قدح نور ما پوشیده

عذار مغیجگان، راه آفتاب زده

و غزل دو،

دوش رفتم به در می‌کده خواب‌آلوده

خرقه سردامن و سجاده شراب‌آلوده

و یا از احدی واهمه و ترس کرده‌ام یا داشتم و دارم آنچه لازم بود گفتم نوشتم علنی در مجلس محفل به این نایب السلطنه علیه ما علیه و نشنیدند و نگذاشتند ، سفیه دیوانه‌ام دانستند فقط محض طمع این کارها کردند که من بی طمع را از میسدان در کنند و به جان این مردم بیچاره بیفتند و بکنند آنچه را که دلشان می‌خواست و خواسته‌اند تا اینکه قشون روس را وارد کنند ایران را بیاد بدهند و مردم را به‌روزی بنشانند که مداخل‌ها را خورده و اعمال قبایح آنها از میان برود و پول‌ها را بلعت کرده باشند و کرده‌اند نایب السلطنه شوستر دیوانه را که از آمریکا آمده برای مستشاری ، به او تحریک کرد و موادی به او راه‌نمایی کرد او هم از مجلس گذرانید و خود را مالک الرقاب و پادشاه این مملکت دانست ، به این هم اکتفا نکرد بنای هجا و بد گوئی دو دولت قوی و همسایه را گذارد و آنچه مزخرفات بود نوشت ، تا کار به اینجا کشید . نایب السلطنه هم در این میانه که ماهی ده‌هزار تومان را بگیرد در باطن بتوسط مساعد السلطنه ارمنی و میرزایانس ارمنی که انگلیسی می‌دانستند به شوستر تعلیمات می‌داد . از طرف دیگر به مردم و سفرای روس و انگلیس می‌گفت که شوستر و مجلس و هیئت وزرا از من نمی‌شنوند و به قدر دو ماه مملکت را بی وزیر نگاه داشت و کلای منفصل قانونی را گول زد که آنها خود بخود بیایند و بگویند که ما رأی می‌دهیم که وکیل ملت باشیم در وقتی تمام ملت از این و کلا منزجر و متنفر و میان خود آنها هم اختلاف بود از آن سو به ارمنی و بختیاری تحریکات کرد که امروزه قوای مملکت به آنها ، هر چه بخواهند و بکنند، این مردم داخل آدم نیستند، جلوشان را بگیرند . یفرم ارمنی را پیش کشید ماهی هفتاد هزار تومان بشوستر گفت به او بده ژاندارم بگیرد.

خودت هم ژاندارم بگیر و به بختیاری‌ها هم الی ماهی شصت هزار تومان پول بده سایر قشون معزول باشند و داخل آدم نیستند. این مردکۀ آمریکائی جوان بی تجربه در پارک اتابک نشست و کونیاک خورد و پول استقراض را خرج خود و هواهوس دیگران، و از قضا این شخص بچه باز هم هست. چند نفر هم پیشخدمت‌های جوان برای خود حاضر و ابداً به احدی اعتنائی نکرد و هر غلطی دلش خواست نمود.

مرتضی قلی‌خان نوری و پسرش را مشیر مشار خود ساخت اگر از حالات این پدر و پسر و فامیل آنها بنویسم پناه می‌برم به خدا و لایق زحمت هم نیستند. و امشب حالا که کار از کار گذشته است می‌گویند اولتیماتوم روس را قبول کردند کار زشتشان را می‌خواهند بعد از خرابی بصره بگذرانند، اللهم العنهم جمعاً.

۱۱۶

۳ محرم ۱۳۳۰

این یادداشت را هم امروز که دوشنبه سیم محرم ۱۳۳۰ می‌نویسم در ۱۵ محرم ۱۳۲۷ چنانچه در این کتاب نوشته‌ام در خرم‌آباد تنکابن از جان و مال و عیال و اطفال چشم پوشیده گذشتم. عازماً للموت و عازماً للحیات عازم رشت برای انعقاد مجلس شورای ملی و تجدید مشروطیت، دیروز گذشته صبح از وزارت داخله کاغذ آوردند دعوت‌نامه بروم به دربار.

بعد از رفتن دربار معلوم شد نایب السلطنه علماء و وزراء تجار اصناف را دعوت کرده با بختیاریها و دعوی آنها و یفرم ارمنی که مجلس را منفصل کند اگرچه منفصل بودند و تغییر قانون و خودسری و هرزگی و جهالت نشسته بودند.

به هر حال نطقها کردند و ثوق الدوله از بدکاری و کلاء و

مملکت و قراری که حالا باروسها داده التیماتوم آنها را قبول کردند و اخبار انتخاب جدید.

اگرچه عموم خوب حالی بودند ولی نه من و نه مردم تصدیق تکذیب نکردیم مقصود این است آن روز محرم ۱۳۲۷ رو به مرگ می رفتم ولی خدمت بود خوشحال بودم و امروز که انفصال این و کلاء را می شنوم مکدر نشدم زیرا که در این دو سال خرابیها کردند قتالیها نمودند و دین دیانت و مملکت مارا و کلا و بختیاریها قدری هم ارامنه به باد دادند خداوند این و کلاء را لعنت کند الان در ایران خانه ای بدون غارت و دهی و قصبه ای آباد نمانده قحط غلام روی کار، مردم هم به جان یکدیگر افتاده احزاب متخاصمه بسیار و حالا هم که نایب-السلطنه و وزرای خائن به زور ارمنی و بختیاری و بعضی مجاهدنماها مجلس را یعنی این و کلاء را که محل نفرت عموم ملت هستند منفصل، باری این و کلاء همه قمارباز بودند غیر از سه چهار نفر، لوطی بودند، زانی بودند، شراب خور بودند، آشوبگر بودند آشوبها نمودند کارها کردند دروغ گو و دروغ زن بودند. باری امیدوارم که این ملت انتقام بدکاری آنها را ملتفت شده از آنها بکشد که همه ما را به این روز سیاه بدبختی نشانده و استقلال و عظم و قدمت ایران را از میان برده اسم بی مسمی باقی مانده که آنها هم هیچ است.

۱۱۷

۱۰ محرم ۱۳۳۰

امشب که شب عاشورا دهم محرم ۱۳۳۰ است رئیس الوزرا و وزیر داخله و سایر آمدند و به من تکلیف ایالت آذربایجان کردند چون شب عاشورا بود به آنها گفتم فردا شب جواب می دهم و چون

معتقد به تفأل خواجه علیه‌الرحمه هستم تفأل کردم این غزل^۱ آمده است تا خداوند عالم و فال‌نیک چه حقیقت کند ولی کار آنجا به طوری به واسطه قشون روس و اغتشاش آنجاها در هم برهم است که پناه می‌برم به خدا و آنچه را که فضل الهی شامل حامل حال باشد خواهد شد چون خدمت ملت و زبان‌غیرت است امیدوار به عنایت و مراحم خداوندی بایند بود.

۱۱۸

۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۰

به تاریخ یکشنبه ۱۳ ربیع‌الاول سنه ۱۳۳۰ امروز باران می‌آمد زیر کرسی خوابیده برخاستم و این کتاب را باز کرده فاتحه‌ای به روح روان خواجه علیه‌الرحمه فرستاده بعضی یادداشت‌های خود را دیدم و بر عمر تلف کرده تأسف خوردم اگر چه بعضی یادداشت‌ها در حاشیه کتابهای دیگر هم دارم که در کیف من و در چساله‌رز است، فرزندم علی اصغر آنها را هم ببیند و همگی را بفرصت ترتیبی بدهد بر حسب سال و ردیف خاصه، در این ایام رولوسیون به هر حال بعد از این که در بیستم ذی‌الحجه به واسطه التیماتوم روسها و ظفره‌کاری نایب السلطنه و تخریب و فساد و کلاء و ندانم و خیانت کاری وزراء در مجلس را بستند و کلای خائن را جواب گفتند اختیار و اقتدار دست بختیارها افتاد التیماتوم را قبول کردند، شوستر آمریکائی با هم‌راهانش با دزدی پولها رفتند، مجدداً بختیارها در اطراف بنای قتل غارت دزدی گذاردند دو نفر هم در کابینه وزراء یکی رئیس‌الوزراء صمصام السلطنه و یکی سردار محتشم وزیر جنگ سایر بختیاری در اطراف مردم به جان آمدند آنها هم برگشته به تهران.

۱ - سحر دولت‌بیدار به بالهن‌آمد

گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

گماشتگان محمدعلی درمازندران و استرآباد و خراسان و دامغان و شاهرود الی سمنان تاخت تاز سالارالدوله مجدداً به کرمانشاه تمام اسلحه دولت و تفنگک‌های خریداری من که در مخزن بود همه را بختیاری و مجاهد از میان بردند پنج کروور پول استقراضی تمام و چهار کروور هم از ضرابخانه و نواقل و مالیات ولایات که از ماه شعبان الی حال این ۹ کروور از میان رفته تمام ایران قتل و غارت خراب مرکز تهران بی سر و سامان قشون روس الی قزوین متصرف چندین نفر اشخاص از علماء و غیره در آذربایجان و گیلان بدار کشیدند.

وزارت جنگ را منحل کردند باری منطقه شمال جنوب روس و انگلیس را که قرارنامه سنه ۱۹۰۷ بود دولت ایران تصدیق کرد و کنترل ما باید همه را این وزرای نادان با اجازه نایب السلطنه که ظاهر امر خود را کناره می‌گیرد و می‌گوید با وزارت و باطناً برای گرفتن شهریه و طمع داخل همه کار و همه این اتفاقات موافق میل و اطلاعات است و املاک مرا هم قشون طرفین بیشتر را خراب کردند حالا بر حسب امر دولت روس انگلیس محمدعلی شاه مخلوع از استرآباد رفته است و سالارالدوله هم این دولت دیروز تلگراف کردند بایسد بروی .

فی الحقیقه تا به حال که حرف نمی‌زدم ولی دیگر طاقت من به طاق رسید و با سفارت روس خیلی مذاکره کردم به حمدالله علی- الحساب که از شر این دونفر آسوده شده‌ایم حالا که نایب السلطنه در تفنن و تحریک ، وزراء در تزلزل.

مملکت خراب، پول نیست، اسلحه نیست، امید نیست. این قدر هست که دولتین وعده همراهی برای آتیه داده‌اند قشون روس در نقاط شمالی هستند از قزوین جزئی رفته‌اند ولی از این نقاط تا اطمینان پیدا نکنند مشکل است بروند در نقاط جنوب هم قشون انگلیس هستند

روس‌ها و انگلیس‌ها خیلی میل دارند که من داخل کار بشوم ولی بسا این شکل و عدم اسباب و این وزراء و نایب‌السلطنه نعوذ بالله من غضب‌الله.

الان به واسطه حرکات مجاهدین بختیاری دموکرات و وکلای علیه ما علیه قهر و غضب الهی به این مملکت نازل است بساید منتظر رحمت غیبی و خداوندی بوداگرچه این دولت را خیلی رایگان تسلیم خارجه کردند ولی چاره نبود خدائی بود و می‌توانم بگویم تقصیر خارجه هم نبود تقصیر این مردم خائن شریر غارتگر لامذهب دشمن دین و دولت و خدا و رسول بود بیشتر را طائفه روزنامه‌نگارها و این دیوانخانه عدلیه که پر از دموکرات بودند و وکلای بی دین کردند. هم مردم را تمام کردند هم دولت و ملت را به خارجه انتقال دادند. لعنت‌الله علیهم اجمعین.

امروز که جمعه ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۰ است به حمدالله از کار کناره‌ام ولی نایب‌السلطنه ناصرالملک و وزیرایش پس از تقلاها که برای تخریب مملکت نمودند آخر مشروطه را محو و مجلس را بسته و مملکت را هم به چنگال دیگران انداخته پول‌ها و اسلحه‌ها را به باد، حالاً سه روز است نایب‌السلطنه به چالهرز باغ و خانه من رفته که از آنجا به سمت فرنگ برود و پول‌ها را ذخیره و حالا می‌رود درهوتلها با خانمها برقصند و پولهای حالیه و قدیم و قازورات ایرانی‌ها را که خودش و جد مرحومش به میراث گذاشته‌اند بخورد و برای وراثت نگذارد و این مردار را برای بچه کلاغهای خود طعمه نهاده و بنهد.

۱۲۰

۲۹ رجب ۱۳۳۰

به تاریخ امروز که ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۰ در غره این ماه ناصر- الملك نایب السلطنه ظاهراً برای معالجه باطناً از بی عرضگی و پول زیاد که از بابت شهریه گرفته بود و رنجش از طایفه بختیاری و دمکرات با چهار نفر زن و دختر اتومبیل از روسیه آورده حرکت به سمت فرنگک نموده يك ماه است رفته است ایران را خراب ویران يك کابینه از چند نفر وزرای... مثل صمصام السلطنه... پسر عمویش سردار محتشم غلامحسین خان وزیر جنگ... سه چهار نفر... و... مثل محتشم- السلطنه علاء السلطنه و معاون الدوله مستشار الدوله و ممتاز الدوله این چند نفر... و... داده و رفته است اقتدار و اختیار کلیه را به دست سفارت روس و انگلیس انداخته است و ایرانی را دروغی ریشخند کرده است. الان مالیه جنگ و حکام و نظام و غیره همگی اختیار با سفارتین است به خصوص طرف شمال به واسطه تسلط روسها امن و امان شده است.

فی الحقیقه قونسلها در آنجاها خوب کار می کنند و الان قشون روس هستند مرا هم به طور خواهش و قدری هم حکم روانه به آذربایجان می کنند در همین دو سه روز حرکت خواهم نمود بلکه در آنجاها جانم خلاص شود.

ممالک همه مغشوش، سردار اسعد در منظره مشغول حرف... مملکت بیچاره خاك بر سر می کند و دولت ایران را به زوال انداخت نایب السلطنه علیه ماعلیه الان در یکی از آب گرمهای پاریس، سه ماه شهریه خود را هم پیش گرفته از هفت کرور استقراض جدید فی الحقیقه يك کرور به کیسه این نایب السلطنه. مابقی را هم بختیاری و غیره صرف خرج و تمام نمودند.

الان مالیه در دست خزانهدار کل برقرار است با اطلاع روس و انگلیس فی الحقیقه روس و انگلیس حالا اختیار مالیه را دارند این است حالت ایران. طبقه روحانیون هم تمام شده‌اند دیگر اسم بی مسمی هم ندارند. این سخن‌ها پایان ندارند به زبان ناطقه باید قفل بر بست، در سرفسفر چون المسافر کالمجنون، این درد دل‌ها را نوشتم برای یادگار.

محمد ولی

اللهم اغفر له! عاقبت کارما این بوده است آنچه طلب کردیم همگی بی فایده بوده است چنانچه در هر کجا مرده باشم در وصیت‌نامه‌های سابق نوشتم باید چهار هزار ذرع زمین در تیغستان برای من سوا کنند و مراد را این جادفن کنند و یک جا و منزلی هم که در وصیت‌نامه‌های دیگر هم نوشته‌ام برای من بسازند و علی اصغر پسر من آنجا را توجه کند که مسجد و خانقاهی بلکه چند نفر طفل یتیم هم در آنجا درس بخوانند روضه هم بخوانند شب‌های جمعه دو نفر قاری همیشه باشد.

۱۲۱

۲ شعبان ۱۳۳۰

به تاریخ چهارشنبه دوم شعبان المعظم ۱۳۳۰ امروز حرکت به آذربایجان تفرال کردم این غزل آمد و این شاهد آمد:

۱۲۲

۲۵ شعبان ۱۳۳۲

ناصر الملك ابوالقاسم خان پارسال در دهم شوال سنه ۱۳۳۱ از

۱- غزل تفرال :

به سحر چشم تو ای لعبت خجسته خصال

به رمز خط تو ای آیت همایون فال

و غزل شاهد :

شمعت روح و داد و شمعت برق وصال

بیا که بوی تو را میرم ای نسیم شمال

فرنگک که هفده ماه توقف کرده بود و موجب نیابت سلطنت را هم گرفت و بعد به ایران مراجعت کرد با کمال بی‌شرمی، آن زمان باز بنای شارلاتانی را گذاشت، ایران را به بدتر روزی انداخت، تا الی امروز که ۲۵ شعبان و من می‌نویسم آذربایجان موضوع ایران منحصر به همین تهران است. نفوذ روس و انگلیس به اعلا درجه فی الحقیقه سلطنت و حکومت ایران با این دو سفارت و مأمورین آنها است لا اقل در این یازده ماه که این بی‌دین بی‌کیش آمده است الی اکنون سی هزار نفر از فارس، لرستان، بروجرد و صفحات خراسان و عربستان و غیره آدم کشته شد.

جائیکه امنیت دارد از دولت سر روسهاست آذربایجان که حالا دخیل به دولت ایران ندارد هم چنین سایر نقاط شمالی پنج‌شش نفر وزیر مثلا علاء السلطنه هشتاد و شش ساله، رئیس الوزراء بیچاره از حرف زدن خود هم وا مانده است.

انشاء الله پس فردا روز سه شنبه ۲۷ باید سلطان احمد شاه سرش را تاج بگذارد و زمام امور را در دست بگیرد، یعنی فی الحقیقه هیچ‌ان نه ذخیره دارد، نه حریبه دارد، نه ده نفر نظام و عسکر به دارد، نه اختیار مالیه دارد. ایلات و عشایر همگی یاغی، رعیت همگی پریشان و نالان؛ نفوذ اجانب از حد گذشته است چیزی که دارد مخاطرات خارجه، عدم امنیت داخله کثرت پریشانی ملک و ملت بی‌اتفاقی اعیان دولت و حضرت همه اینها از عدم کفایت و شومی و نالایقی ناصر الملک ابوالقاسم خان همدانی که تا فردا نیابت سلطنت را ملوث دارد شده است. خداوند لعنتش کند انشاء الله تعالی.

۱۲۳

۲۰ رجب ۱۳۳۳

امشب که شب پنج شنبه بیستم رجب المرجب سنه ۱۳۳۳، چون چهار پنج روز است مبتلا به نقرس شدم می نویسم، بحمدالله امشب بهترم از وضع انقلاب زمانه که از این فسانه و افسون هزار دارد یاد، جنگ اروپا که در تواریخ همه خواهند دانست پنج شش روز است دولت ایتالیا هم داخل جنگ شد گویا دولت متفق که انگلیس و روس و فرانسه باشند حالا هم از حدسیات و نظریات عقلا غالب شوند.

امروز هم که روزنامه پوبلیک نیوز رویتربوده است که هم روشنها وهم در مغرب انگلیس فرانسه پیشرفت کرده اند دولت ایتالیا هم پیش می رود در خاک اتریش اگر چه فتح و ظفر در پرده غیب مستتر است، عثمانی ها کارشان خیلی بد است «وان» و سمت ساوجبلاغ و ارومی را هم قشون روس گرفته است، در داردانل و بوسفر هم قشون متفق و کشتی های دول فتوحات کرده اند کار اسلامبول خوب نیست. حالت ایران خراب پوسیده «که اندرگه» بابت این وزرای حالیه که رئیس شان بازعین الدوله مملکت خراب کن خائن بدبخت شده است، قشون زیاد هم مجدداً وارد قزوین، آذربایجان که زیاد از حد.

۱۲۴

۲۰ رجب ۱۳۳۳

امشب که بیستم رجب المرجب سنه ۱۳۳۳ محض بیکاری تریپلاو (تریپلو) خورده می خواهم بخوابم می نویسم بحمدالله در دپایم بهتر است نقرس روبه بهبود است امسال سنه ۱۳۳۳ از عمر من که در سنه ۱۲۶۴ در پنج شنبه نهم ربیع الاول متولد شده بسودم تخمیناً شصت و نه سال است که می گذرد از اول طفولیت که پدرم در تهران در رکاب شاه بود بنده در ولایت، والدهام بسیار زن عاقله و کامله با غیرتی بود،

آن زمانها فرنگی مآبی‌ها هم نبوده است.

حتی چای وقتد روسی متداول نبوده لباس‌ها هم همان پارچه‌های الیجه و خاصه‌های ابریشمی ولایتی یا قدك اصفهانی. مادر من به‌الله من می‌گفت بیشتر درس‌ماها يك قبا بپوشم و به کلیجه‌عادت نکنم.

سرداری هم اسمش نبود بعد متداول شد، برای من هم پدرم از تهران فرستاد، غذاهاى ماهم بیشتر سبزی آلات چلاو (چلو) ماهی‌های خوب تازه بود، گوشت هم کمتر استعمال می‌شد. بعد از سن ده سالگی که سرهنگ شدم بیشتر به سفرها بودم سواری زیاد همیشه روی کوهها برای شکار یا کار، پدرم خیلی گوشت‌های مختلف می‌خورد و ما هم بعدها عادی شدیم.

من درس سن سی و پنج سالگی مبتلا به نقرس شدم و هر سالی چهار الی پنج مرتبه خیلی بشدت و صعب و سخت اما بنیه‌ام خیلی قوی بود پرهیز هم هر چه حکماء می‌گفتند نمی‌کردم درد بی‌پیرنقرس را پرهیز ترجیح می‌دادم تا در سنه ۱۳۰۲ مبتلا به ذوسنطاریاشدم.

بیست ماه کشید چندین مرتبه مردم وزنده شدم پس از آن باز سالم بهتر شد در سنه ۱۳۱۱ در بیلاق میانرود خودم چشمه‌آبی پیدا کردم و تفصیل آنرا نوشته‌ام از آن آب خوردم آن سال نقرس نیامد فهمیدم از آن آب است. اگر چه هر صبح چهار پنج مثقال خماکشیر هم می‌خوردم، آب «شلف» را به پاریس فرستادم تجزیه کردند معلوم شد برای بیشتر امراض خوبست چنانچه من تجربه کردم خاصه برای نقرس. بهر حال مداومت کردم حالا هر سه الی چهار سال که ناپردیزی بنمایم حمله می‌آورد بحمدالله بنیه‌ام خوبست.

حرکت زیاد می‌کنم هر صبح يك ورزش مختصر می‌کنم سواری و حرکت خوبست قوای من در کمال اعتدال است مثل سن پنجاه

سالگی هستم در همهٔ امور منقصدتی ندارم حفظ الصحه در آب و خوراك حرکت بسیار خوب ، صحیح می‌فرماید: « طعام آن که خورد اشتها غالب باشد ، سخن آن که گوید ضرورتی پیدا شود ، سر آن که نهد خواب غلبه کرده باشد، شهوت آنکه راند که شوق به انتهارسیده باشد» يك ضيق معجرائی دارم به من اذیت کرد اگر کسی در جوانی از شهوات پرهیز کند مبتلا به سوزنك نشود فی الحقیقه يك نعمت و رحمت الهی است. ما که مبتلاها شدیم، اما به حمدالله سیفیلیس نگرقتیم. حالا که معمولی آفات و فور است. درصد نفر تهران هفتاد و پنج نفر مبتلا هستند. مشروبات الکلی کم می‌خورم، شراب زیاد می‌خورم اسباب زحمت و اذیت است، ام‌الخبائث است، باید از این معصیت پرهیز کرد همهٔ معاصی ضرر مالی و جانی است و عقوبات الهی است حالا هم خیلی بنیه‌ام برجا و همه‌جور کار جوانی از من برمی‌آید ولی الله الحمد موفق به پرهیز از آنها هستم در زمان وصالش، اگر چه صیغه جاری می‌کردم او هم سواد داشت قبولی می‌گفت بسیار هم مایل به وصال او بودم باز دزماه یاسه هفته يك دفعه يك شب او را می‌دیدم در خانه مادرش بود مادرش هم مایل او بود شاید عقیقه هم نبود ولی به من دخلی نداشت. من همان يك ساعت که با او بودم متمتع می‌شدم و پولی می‌دادم گذرانی می‌کردند، دیگر حالا نمی‌دانم کارش چه شد چندان خوشگل نبود بدگل هم نیست جوان هم بود. به سن هفده و هیجده، ساز هم می‌زد ضرب هم می‌گرفت تصنیف هم می‌خواند کمالات و صحبت و خط خوب داشت ، تربیت شده بود تازه از مدرسه خارج شد که خواهرش خیلی معروفه بود او را به ما تقدیم، بعد هم یقین لوطی خور. ولی حالا در شهر تهران زیاد و همه مبتلای کوفت هستند شاید این هم کوفتی شده باشد. مقصود بحمدالله قوای من برجاست ولی اگر در این سن خود را حفظ هر سالی ده سال بر عمرش اضافه می‌شود.

خاصه اگر خدا نخواسته بی رغبتی هم باشد، به رغبت بود خون خود ریختن، خوردن شیر و کره و تخم مرغ در صبح ها پس از ورزش بسیار نافع است، خواب به موقع، من حالا شب و روز هشت ساعت می خوابم اگر یک روز کم شود روزهای دیگر جبران می شود طبیعت این قسم اقتضا دارد، کتاب هم خیلی می خوانم تاریخ هم زیاد می دانم.

قدری فرانسه، روسی و عربی می دانم فارسی و ترکی را خوب حرف می زنم حساب و جغرافی بلدم علم نظام سابقه را خوب می دانم دعوای ترکمانی و داخلی زیاد نموده ام هرگز نترسیدم و قدم عقب نگذاشتم در دعوا به پشت سر نگاه نکردم، ولی قبل از واقعه جنگ خیلی احتیاط می کردم، اما وقتی که داخل می شدم دیگر پرهیز نمی کردم تا الحال همه جا فاتح بودم میل آب و آبادی خیلی داشتم و دارم، باغات املاک قنوات دهات زیاد به قوه خودم و رسیدگی و دستور العمل، عمارات و قصرها زیاد ساختم به هر حال یقین است بعد از من هم می آیند می نویسند بخل و امساك نداشتم بیشتر مایل بودم خیر من به مردم برسد یا اخاذی از مردم ننمایم به اسب و تفنگ و انگشتر فیروزه خوب مایل بودم، زینت به خود راه نمی دادم خاصه ایام جوانی ولی لباسم پاك و تمیز بود. اوایل عمرالی سنه ۱۳۰۳ که به ناخوشی ذوسنطاریا مبتلا شدم بیشتر به آب سرد می رفتم و شست و شومی کردم بلکه منفعت هم داشت، شب خیلی گذشت خسته شدم دیگر نمی توانم بنویسم.

۲۱ رمضان ۱۳۳۳

۱۲۵

امشب که شب دوشنبه ۲۱ رمضان المبارک ۱۳۳۳ در ساعت ۳ از شب رفته به اندرون بالاخانه زرگنده آمدم پس از ادای نماز و قدری تلاوت قرآن این چند کلمه را می نویسم:

بحمدالله سلامتیم از اوضاع روزگار جنگ اروپا خاصه در اطراف شهر ورشو میانه روس و آلمان و اتریش که روزنامه رویتز امروز هم بوده است خیلی سختی است.

اگر روسها این حمله را دفع کنند خیلی است والا ورشو را می‌گیرند و لهستان روس رفته است. حال ایران هم بسیار بد و خراب قشون عثمانی، رثوف بیک باز در حوالی کردند مشغول غارت است آذربایجان، سرحدات آن و شهر تبریز قشون روس و سرحدات خراب ویران در فارس و بنادر همه جا مغشوش، گیلان و دارالمرز و قزوین، قشون روس، در عربستان بنادر قشون انگلیس.

عربستان که یکسره از دست رفته، در صفحات قائنات خراسان و سیستان ازدو جانب انگلیس مشغوم و روس منحوس قشون وارد کرده به دروغ این که آلمانها آنها عساکری فراهم کرده‌اند.

عین الدوله علیه ما علیه پنجاه روز کابینه‌ای فراهم کرد و کلای مجلس بنای استیضاح گذارده استعفا نمود و کنار رفته است. اگر چه کناره جوئی او از کار اسباب امیدواری است ولیکن این دفعه در مجلس بسیار و کلای بد جمع شده‌اند خیلی اشخاص جاهل خود خواه نادان با بعضی ملانماهای طماع که برای یک دستمال به اصطلاح یک قیصریه آتش می‌زنند، و احزاب مختلفه‌ای شدند به اسم اعتدال و دمکرات و بی‌طرف، روس و انگلیس هم رنجش فوق العاده از اعمال این و کلاء وزراء دارند، آلمان و روس هم سفرای شان از ایران رنجیده خاطر و متصل مشغول تحریکات بر ضد آن دولت بلکه دولت ایران، دولت ایران هم هیچ چیزی در بساط ندارد جز تحریرات مزخرف مطبوعات و تقریرات مخرب و مهمل و کلای مجلس در همه نقاط ایران آشوب و چاپا چاپ است.

اوضاع غربی است به نظر چنان می‌آید که آخر کار همه ماها

باشد که باید این دولت وزندگی همه را وداع کرد.
امیدی جز فضل خداوند و باطن شریعت و لطف ائمه اطهار
نیست آنهم به قدری این مردم مابدکار و معصیت کارشده اند که نعوذ بالله
من شر انفسنا.

باری شب، از نیمه گذشت «آن که در خواب نشد چشم من و
پروین است»، بر زبان ناطقه باید قفل بر بست پس سخن کوتاه باید
والسلام.

بعد از ما بازماندگان بخوانند که با آن همه زحمات به چه
گرفتاری افتاده ایم که حالا کسی نیست از ما سؤال کند که چه باید کرد؟
زنده اید یا مرده؟ چنانچه خودمان اقدام کنیم به قدری از داخل و خارج
موانع و محظورات آماده است که خسران دنیا و آخرت است پس
گویا خداوند این قسم بدبختی به این ملک و ملت و سلطنت داده است،
پادشاه هم جوان و جاهل و از کار خود را بیکار می دارد.

۱۲۶

۱۰ ذی قعدة ۱۳۳۳

به تاریخ دهم شهر ذی قعدة الحرام سنة ۱۳۳۳ می نویسم که الی
امروز که يك ماه تمام است که مرا به زور و رو و خواهش و فرمایش
اعلی حضرت داخل کابینه وزراء که رئیس میرزا حسن مستوفی الممالک
است نموده اند و این جناب از زمان تاجگذاری اعلی حضرت احمد شاه
الی الان سه دفعه است رئیس الوزراء شده اند و بسیار مهمل هستند و
مطلوب و منظور شاه و حزب دموکراتها، اگر چه نایرة جنگ اروپا هنوز
مشعل است و ما هم به اسم بی طرفی باقی هستیم لیکن بسیار بی طرفی
مخدول و منکوب.

حالا چندی است که بندر بوشهر را انگلیسها متصرف هستند،
کرمانشاه را هم آلمانها اشغال کرده و حالیه متصرف هستند قشون روس

هم در صفحات شمال و يك عده قوا هم مجدداً به قزوین آورده‌اند و ما می‌گوئیم بی طرف هستیم.

بنا بود بر حسب وعده‌ای که به من دادند بنشینیم و کارها را تا يك درجه اصلاح کنیم ولیکن بدبختانه به طوری مشغول لغویات شده‌ایم که به هیچ وجه کاری در این ماه نکرده و همه‌اش به بطالت گذشت، صفحات جنوبی ما شورش کرده با انگلیسها در زد و خورد، موقعی بود برای تسویه و تصفیه بعضی کارها.

آن را هم وزیر بی نظیر ما وزارت خارجه نشسته با وزیر مختار انگلیسها دوفتری بعضی حرفه‌زده‌اند که آن صرفه راهم از دست بردند و تقوت کردند.

در میان این کار و کارهای دیگر گول خوردند به هر حال امروز سه شنبه دهم به هیئت وزراء رفتم و در منزل توقف مشغول تحریرات شدم، اندکی از بسیار پریشانی امور است اینها هم از شئامت اعمال ناصرالملک است. مجلس ملی برقرار است و چند نفر امثال بچه‌های نارس و کلا دارد، نشسته‌اند بیهوده سخن می‌رانند.

۱۲۷

۱۱ محرم ۱۳۳۴

به تاریخ هشتم محرم ۱۳۳۴، یکمرتبه صبح از خواب برخاسته نماز خواندم دیدم تلفن نمود مستوفی الممالک که زود بیاید درب‌خانه و حالی که من استعفا نموده بودم سه تلفن کرد در این بین تلفن ارباب بهمن پاریسی کرد اردوئی از روسها حرکت به کرج کردند لابداً رفتم در خانه دیدم اوضاع غریبی است شاه لباس سفر در بر کرده ملازمینش هم مستوفی الممالک رئیس الوزراء و وزرای دیگر حاضر، کالسکه، درشکه حاضر، که فرار کند به سمت قم به خیال این که قشون روس وارد تهران می‌شود.

من به شاه ملامت کردم شما چرا فرار می کنید؟ این قشون دو هزار نفر و این شهر ششصد هزار نفر و آنکھی این کار روس ها از عدم رضایت از دولت است هر چه کردم در آخر گفتم اجازه بدهید من می روم سفارت روس انگلیس بینم سبب این حرکت چه دلیلی است، اجازه دادند رفتیم خیلی مذاکره آخر به دو چیز جزئی آنها را راضی کردم که قشونشان در کرج بماند. با اولیای آن به طرف دشمن های ما هستند و ما می ترسیم و این عده را برای حفظ خودمان می آوریم. به هر حال بعد از قول صحیح آمدم خدمت شاه.

باری آنروز تا عصر به يك زحمت زیاده راضی شد حرکت نکند. تا امروز که یازدهم فی الحقیقه اگر رفته بود این شهر گرسنه مردم بی صاحب و آمدن قشون اجنبی چه می شد؟! و حالا از سلطنت خلع می شد و دیگر چاره ای نبود به هر حال الحمدلله موفق شدیم فرار هم نکردیم.

بعضی مفسدین خیلی میل داشتند شاه را فرار بدهند. اگر پدرش را از تاج تخت محروم کردیم به حمدالله این یکی را دومرتبه استقرار دادیم و این خدمت را فی الحقیقه به این شهر و این ایران نمودیم. به تاریخ یازدهم شهر محرم سنه ۱۳۳۴

۱۲۸

۱۸ محرم ۱۳۳۴

به تاریخ شب شنبه ۱۸ شهر محرم ۱۳۳۴ است می نویسم که حالاسه ماه است این کابینه حالیه وزیر جنگ به زور کی هستیم فی الحقیقه این کابینه مستوفی الممالک بزور حزب دمکرات رئیس الوزرا و این آدم بی کفایت به طوری ایران را خراب و تقوت کرد. الان قریب سی هزار قشون روس در قزوین و به سمت همدان و از آنزلی است الی تهران آمده اند تمام صفحات شیراز اصفهان کرمانشاه همدان عراق

و غیره همه یاغی و یک اوضاع غریب.

دولت نه اسلحه دارد، نه پول یک عده قشون ژاندارم که داریم به هیچ وجه اطاعت از دولت ندارند این آقای بی کفایت تا به حال وزارت داخله راداشته است ژاندارم هم جزو وزرات داخله، حالیه به قدر هفت هزار ژاندارم در شیراز الی همدان همگی خودسر و ابدأً اعتبار به دولت ندارند همه اسلحه ذخیره مونیسیون دولت نزد آنهاست برده اند، اسم وزارت جنگ مانده لیکن قشون را مستهلک کرده بودند ابدأً نه اسلحه داریم نه قشون.

شاه با وجودی که آن همه من نگذاشتم حرکت کند امروز به شمیران رفته بودم حالا که مراجعت کردم معلوم شد در این موقع شاه به فرح آباد رفته است برای گردش شکار، دیگر خدا نکند که از آنجا به یک سمتی برود که تمام تاج و تخت ایران بفنا خواهد رفت. الان زیر کرسی در بالاخانه اندرون این یادگار را می نویسم در این سه ماه هر چه سعی و تلاش کردم این مستوفی الممالک نادان نخواست که کاری برای ملک و ملت بنمائیم به اصرار وقت گذراند اگر چه وزراء هم بعضی بی مصرف و بسد خواهند ولی بیشتر تقصیر خود این جوان بی تجربه بی عقل^۱ بوده است فی الحقیقه از این مردم ندان ایرانست و جنس مغرض بدکار تهران و وکلای لوطی مجلس که حالا هر یک به یک قسمی اداره شده اند و ماها را در بلا و به این روز سیاه نشانده اند.

۳۰ محرم ۱۳۳۴

۱۲۹

امروز که چهارشنبه ۳۰ محرم سنه ۱۳۳۴ دو ساعت بعد از ظهر خبر جنگ راه همدان از ژاندارم و مجاهدین با قشون روسی که در آنجاها تخمیناً شش هزار نفر می شوند سرگرفته،

جنرال براتف روسی حکم کرد تلگراف خانه قزوین را سانسور گذاشته که امروز خبر رسید، من می نویسم که حالا نزدیک پانزده روز است مستوفی الممالک بنای بعضی حرف ها را گذاشت که باید آلیانس و اتحاد با روس و انگلیس کرد و يك طرف شد زیرا که نمی توانیم بی طرفی را اختیار کنیم. از بنده پرسید در حضور وزراء بنده اعتراض کردم که شما الان سه ماه و نیم است آمدیم نشستیم هر چه گفتیم که تصمیم رأی باید داد، همه را به امرار وقت گذراندی حالا که تمام ایران بر ضد انگلیس و روس شدند می آئی این حرف را می زنی می خواهی کاسه کوزه سر ما خراب کنی، مگر ایران منحصر به ما پنج شش نفر است، مجلس را فرار دادی و برهم زدی، شاه را که آن قسم نموده ای فرح آباد رفت حالا ما چه باید بکنیم؟ من به حرف شما همراه نیستم و به قول شما معتقد، اگر راست می گویی مجلس را حاضر، يك مجلس عالی هم تشکیل، آن وقت هر چه رأی دادند ما هم همراه می شویم.

یا همراهی و رأی شاه هر چه بفرماید من حاضریم. باقی مختارید، وزرای دیگر هم تصدیق کردند معلوم شد وزیر خارجه و این آقای علیه ماعلیه عقیده دیگری دارند به هر حال مواد آنچه را که باید از این دو دولت خواست نوشتیم هر کس هر چه می دانست.

این پانزده روز به این لیت و لعل و شارلاتانی گذشت امروز گفت که مردم با عقیده من همراه نیستند به او هم گفتم که روز اول نمی بایست حرف به این بزرگی بزنی آخر تو چه کفایت کر و فر داری چرا در این چند مدت که صرفه از دست نرفته بود نگذاشتی خدمت و کاری انجام بدهیم. در این اثناء خبر رسید که جنگ راه همسدان شروع تلگرافخانه قزوین ضبط روس ها. گفتم ای آقای بی استحقاق دیدی آخر خانه ایران را خراب و مردم را بدنام و همه ما را به لعن ابد گرفتار، خداوند لعنت کند انشاء الله، باری امشب که

پنجشنبه زیر کرسی در عمارت اندرون نوشتم در صورتی که همه چیز من مهیاست لیکن آدم‌های ناخوش و مریض، میل به شام و غذا و مشروب هم ندارم.

این همه زحمت و مسرارت از دست این مردم نادان می‌کشم این جور اشخاص لاابالی...، بسا قلندر نشسته را پر دادند و رئیس کردند این طور به دولت و ملت تقوت فرمودند به ریش همه اهالی ایران، که به صورت خودشان بینداز. محبوب القلوب هم هستند چون مال و عصمت خود را بیاد دادند، چه غم دارد از آبروی کسی، ای بی‌غیرت فرزندان اهالی ایران بکشند و بچشند تا چشم‌شان کور شود قدر زحمت و خدمت احدی را هم ندانستند.

۱۳۰

۱۳ صفر ۱۳۳۴

به تاریخ سه‌شنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۳۴ می‌نویسم در ۲۷ شعبان سنه ۱۳۳۲ که تاجگذاری شد و اعلیحضرت سلطان احمد شاه جلوس و زمام اختیار در دست، ناصرالملک در ۱۶ رمضان سنه ۱۳۳۲ به سمت فرنگک راهی، اعلیحضرت میرزا حسن متوفی الممالک را رئیس الوزراء نمود این گوساله مادر حسن، بنای رتق وفتق را گذاشت فی الحقیقه بنای تقوت را به دستورالعمل ناصرالملک به این مملکت بدبخت ستم دیده گذاشت، با وجودی که ایران اعلان بی‌طرفی داد مجلس شورای ملی هم در غره شوال ۱۳۳۲ برقرار شد ولیکن به قدری بدکاری پیش گرفتند تا کنون هفده ماه از عمر جنگ می‌گذرد ایران بدبخت روزبه روز خراب‌تر و بدتر و چرکین و کثیف‌تر کردند تا حالا که قشون روس آمده است همدان را گرفته است و یک دسته الی کرج تهران و حالیه در ینگی امام خوابیده متوقف و یکدسته هم در ساوه و زرنده‌ستند.

دیشب یک‌جمعی از قشون روس وارد منظره قم شده‌اند فی الحقیقه

حالیسه در صفحات جنوب شورش عظیمی برپاست و ملوک الطوائفی است و احدی در اطاعت دولت ایران نیست. این مستوفی الممالک که برای کاغذ نویسی در ب مسجدشاه خوب بود محبوب چهار نفر الواط بی دین شده و این ملک و مملکت را به این روز سیاه نشانیده، شاه جوان بی تجربه را هم گول زده گاهی می خواست فرار کند و من نگذاشتم، بدبختی بنده حالا تخمیناً به قدر چهار ماه است که مراهم داخل کابینه آنچه گفتم نشنیدند و آنچه خواستم نگذاشتند من هم فی الحقیقه تماشاچی روی میز آقایان شدم تا حالا کار تا اینجا کشیده است که قشون اجنبی همه جا را احاطه و همه اختیار از دست رفته.

۱۳۱

دوشنبه ۱۸ صفر ۱۳۳۴

روز شنبه ۱۶ ماه صفر الخیر ۱۳۳۴ فرمانفرما آمد منزل بنده به زور و عنف مرا و علاء السلطنه پیرمرد را با سردار منصور به اتفاق رفتیم پیش شاه در فرح آباد معرفی کرد و علیقلی خان مشاور الملک را وزیر امور خارجه، من وزیر جنگ، علاء السلطنه وزیر عدلیه، فی الحقیقه کار بسیار خیانت به ملت دولت که فرمانفرما رئیس الوزراء شد بنده بنا به تهدیدات سفارت روس که او را دولت یعنی سفارت انگلیس مجبور کرد قبول و داخل این امر شدم انشاء الله همین چند روزه کناره می گیرم و الان ناچارم امروز گذشته دوشنبه هم بود بدر ب خانه رفتم با حضور این وزراء به فرمانفرما گفتم حالا که این دو سفارت باعث ریاست وزرائی شما شدند باید اصول امور را درست از آنها بخواهیم چنانچه بخواهند سر هم بندی بکنند بنده از این کابینه منفصل می شوم خود بدانید والا همه این سرهم بندیها و شارلاتانیها زیر چنین خیانتی نمی روم به مات خودم، که شما به حرف و زور این دو دولت رئیس الوزراء بشوید و کار ایران باز به همین حال منوال باقی بماند، محض این که

شما نمی‌خواهید به این دو دولت بفرمائید که من زیر بار چنین کاری رفته‌ام مردم به من عداوت می‌کنند و بعد بخواهید خودتانرا عزیزپیش این دو دولت بکنید که مهلت اختیار کنید چهار پارچه ملک شما محفوظ بماند.

به هر حال، این قسم من نخواهم باقی ماند و به همه کس خواهم گفتم، به هر حال امشب که شب سه‌شنبه است این یادداشت‌ها را نمودم تا ببینم خداوند عالم چه می‌خواهد، خودم می‌توانم خدمت به این ملک و ملت بنمایم؟.

محمد ولی

فی الحقیقه کابینه مستوفی الممالک شارلاتان بسیار بدکاری کرده‌اند و خیلی گناه کاری، ایران را به باد داد این دو نفر ملعون محتشم السلطنه و ثوق الدوله هم با آنها همدست شدند.

۱۳۲

۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴

به تاریخ شب دوشنبه ۱۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۴ در این ماه ربیع الاول که شب نهم آن شب تولد من است که در سنه ۱۲۶۴ که جلوس ناصرالدین شاه بود متولد شدم الحال که هفتاد سال که مرحله زندگی را طی کرده‌ام و شکر نعمت الهی می‌کنم و می‌گویم الحمد لله علی السلامه بحمد الله که قوای بنده هم پر بد نیست زیاد از پیرهای کثیف نیستم حالا هم در سواری می‌توانم در روی اسب قیقاچ و تاخت تفنگک بیندازم و خوب بزرم و کمتر تیرم خطا شود.

اگر زن جوانی بگیرم احتمال دارد که اولاد بشود ولیکن اسباب زحمت و مرارت و خیالات فاسد است به قدر اندازه هستند المال والبنون فتنه الی آخر.

به هر حال دیروز تلگراف رویترا خبر داد قلعه ارزنة الروم را

روسها گرفتند هشتاد هزار در آنجا قتل کردند ولیکن سی هزار از سربازهای آنها هم تلف و مقتول شد در این سرما خیلی کار شد. در آن نقطه سرما چهل درجه زیر صفر است.

الان از قرار اخبار خودشان جنگ اروپا برقرار است در ایران هم قشون روس، بروجرد، نهاوند و ملایر را گرفتند، سلطان آباد عراق و غیره را هم دارند، الان هم در کنگاور با قدری عساکر و ایلات ما در جنگ هستند.

قصبه کنگاور را هم قشون طرفین با خاک یکسان کردند. رئیس کابینه و ریاست وزراء با فرمانفرما عبدالحسین میرزاست که شخصی... و... در ایشان جمع است با این حال و حالت بساز مشغول رئیس الوزرائی است هر چند سعی می‌نمائیم از بد، بدتر می‌شود فی- الحقیقه حکم و حکومت با روس، و انگلیس را هم روسها راه می‌برند، ده روز است که سفیر کبیر دولت عثمانی را که در تهران مأمور و مهمان دولت و امنیت داشت در دولت ایران، عساکر روس اسیر کرده به روسیه بردند، عساکر روس که حالیه در نقاط ایران هستند و متصرف بسا عموم بطور سلوک و خوبی راه می‌روند، همگی راضی هستند برعکس از مجاهدین ایرانی که در هر نقطه هستند بغارت و چپاول و فسق و فجور مشغول و اعتنا به هیچ چیزی نمی‌کنند از منکر و مسکر باک ندارند، ناموس زهد و پرده عشاق می‌درند، بهر حال شاه ما احمد شاه هم مدتی است از شهر به فرح آباد جوار دوشان تپه رفته است بسا حرمخانه و قلیل آدمی در آنجا در کنج زاویه نشسته صم و بکم، شیراز کرمان، اصفهان و غیره باغی طاغی یعنی ولایات که قشون روس نرفته است یاغی هستند و خودسری دارند بنده را هم اسم دروغی سپهسالار اعظمی داده‌اند در تهران قشون که منحل بود لیکن سه ماه تا بحال زحمت کشیدم به هزار مرارت سیصد قبضه تفنگ از چندین اقسام جمع

کردم به هر حال يك رژيمان كه حاليه هزار و چهارصد نفر می‌شوند حاضر كه پريروز شنبه در ميدان مشق اسباب تعجب همگی شد چون مدتی است كه از هرزه‌گی‌های مجلس و دموكرات و بدكاریهای مردم نظام و قوه عسكریه دولت از میان رفته بود دیگر اسمی هم نبود از این قلیل قوه اسباب تعجب بلکه خوشوقتی عموم شد و بدبختی و حسد فرمانفرما رئیس الوزرا، بلکه می‌بایستی مایه خوشوقتی او شده باشد.

این است حال این مردم بدبخت نادان، این پادشاه ما هم به هیچوجه دماغی ندارد و دربند نیست علت را هم نمی‌دانم از چه راه است جز عدم اقبال و بخت ایران تصوری نمی‌شود کرد درحالی كه کلیه مردم با این شاه جوان موافق و همراه و دولت خواهند، ایران در شرف اتمام و انجام است و زوال و انحطاط، این هم بدبختی من كه باید این همه روزگار بگذرانم و این روزها را هم برای این ملك و ملت ببینم و حرف زدن هم نتوانم خداوند عالم است جز خیر ملك و ملت و وطن آرزویی نداشتم چكنم با این بخت گمراه به هر حال در زیر كرسی نشسته، شب هم از نیمه گذشته یكه و تنها از غصه و ملال نمی‌دانم چه می‌نویسم، آن كه در خواب نشد چشم من و پروین است.

۱۳۳

۶ جمادی الثانی ۱۳۳۴

به تاریخ ششم شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴ به حمدالله خبرهای خوب رسید كerman را سردار نصرت و اهالی از لوٹ و وجود الیاسهای یاغی پاك كردند همگی را كشتند گرفتند خوب شد دیگر مانعی نیست. سردار نصرت را كه فراراً برفسنجان فرستاده بودند حكم كردیم برود همین قسم دیروز پنجم شهر جمادی الثانی خبر رسید كه در شیراز و آباد سوارهای قوام الملك و قشائی پس از این كه تلگرافات من به

صولت الدوله رسید چه در شهر و چه در اطراف همه یاغی طاغی
اشرار همگی را قلع نمودند فی الحقیقه همه مردم به واسطه تفضلات
الهی و اقبال من می دانند حالا چهل روز است که رئیس الوزراء شدم
به حمد الله کارها و ترتیبات مملکت روبه نظام و انتظام است. لرستان و
بروجرد هم در نهایت خوبی و آرامی است. همچنین عراق، ملایر،
تویسرکان حالیه جائی که انقلاب باشد نداریم.

شکر خدا را که موفق شدم بخیر

ز انعام و فضل خود نه معطل گذاشتم

دیگر سببی برای این قسم پیش آمدها جز الطاف الله و ائمه هدا
نبود و نیست، از بخت شکر دارم و از روزگار هم، سلطان احمدشاه
خیلی تنبلی می کند و نزدیک کارها نمی آید والا مجاری امور خوب
پیشرفت می کرد.

۱۳۴

۱۱ جمادی الثانی ۱۳۳۴:

سه شنبه ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴ وعده های زیاد روس و
انگلیس به من داده بودند برای جواب کنز پروژه و موراتریم و همراهی
به قدر یک خردل هم همراهی نکردند به وعده های امروز فردا می
گذرانند و بنمودن تلگراف به پترزبورغ و لندن و نیامدن جواب،
اصل مقصودشان استیلا بر آسیاست و عدم پیشرفت امور یعنی این
وزرای مختار و الا من که با آنها همه قسم همراه بودم به اصرار آنها
ریاست وزرائی قبول و داخل کار شدم و حالا قضیه برعکس است باز
هم می بینیم دچار مخاطره و اشکالاتشان می شویم سایر سفارتخانه
هم که کاری از آنها بر نمی آید منحصر به این دو سفارت است. سه
شنبه ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴.

هرگز انگلیس گمان نداشت کار کرمان و شیراز به این خوبی تسویه شود حالا که شد و به خر خود سوار شد ابداً بروی بزرگواری خود نمی‌آورد.

۱۳۵ ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

به تاریخ شب سه شنبه ۱۶ که شب عید است سنه ۱۳۳۴ که من هم رئیس‌الوزراء هستم این تفأل^۱ را برای خود نمودم. رحمت الله علیه.

۱۳۶ ۲ رمضان ۱۳۳۴

امشب که دوم رمضان سنه ۱۳۳۴ این صفحه‌ها را دیدم بحمد الله حالا رئیس‌الوزراء و مختار کل هستم در چند ورق قبل تفصیل را نوشتم و بعضی وقایع خودم را هم در این کتاب و کتابهای دیگر نوشتم.

۱۳۷ ۲ رمضان ۱۳۳۴

امشب که شب دوشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۳۴ چون جلسه وزراء داشتم در منزل خودم زرگنده وزراء ساعت چهار رفتند و من آمدم اندرون می‌خواهم بخوابم این کتاب را مطالعه و آن صفحه‌ها را دیدم^۲ می‌نویسم که من در ۲۲ شهر جمادی‌الاول سنه ۱۳۳۴ بعد از عزل مستوفی که فرمانفرما رئیس‌الوزراء شد، پنجاه و چهار روز رئیس‌الوزراء شد، و من در بیست و دوم جمادی‌الاول رئیس‌الوزراء شدم که الحال سه ماه و ده روز می‌شود.

۱- خوش خیرباش ای نسیم شمال

که به ما می‌رسد شمیم وصال

۲- اشاره به یادداشت شماره ۱۲۵ مورخ ۳ محرم ۱۳۳۴ است.

بحمدالله همه ولایات را منظم حالا همه جا آسوده هستند بی نظمی نداریم پولهای عقب افتاده مردم را دادیم مالیات امسال را می گیریم حالیه قشون روس که سابقاً آمدند در سرحد عراق عرب با عثمانیها دعوا می کنند و مشغول هستند چیزی که ما حالا نداریم يك اسلحه دولت است که از سابق همرا تفریط کرده به باد فنا دادند، چیزی برای ما باقی نگذاشتند.

بادولت روس و انگلیس موافقت داریم حالیه که بحمدالله کارها خوب پیش می رود لیکن شاه قدری جوان و بعضی مالیخولیا در خاطرش خطور می کند.

من زیاد نصیحت می کنم لیکن نصیحت ماسارا نمی پذیرد يك رأئی دارد نمی دانم چه جهل دارد گساهی از میکروب می ترسد وقتی می گوید دشمن دارم کار نمی کند زرننگ است ولی تنبل است و این عادت ها ارسرش رفع نمی شود.

خداوند انشاءالله توفیق بدهد که در فکر ملك و سلطنت باشد از ما که حالا گذشته است به خودش و مملکت رحم کند، چنانچه این حالات باشد ایران کارش یکسره می شود حالا هم خارجه خیلی رنجیده داخله مایوس فی الحقیقه اگر من کنساره کنم یقین کار ایران یکسره می شود و روس ها لابد می شوند با انگلیسها موافقت و کار ایران را خاتمه بدهند مثل مصر بشود.

۱۳۸

۴ شوال ۱۳۳۴

امشب که شب جمعه ۴ شوال المکرم سنه ۱۳۳۴ در بالاخانه زرگنده شام خورده تنها نشسته تفأل کردم غزل فوق آمد بنده هم

۱- صبح است و زاله می چکد از ابر همنی
برگ صبح ساز و بزن جا۲ بک منی

رئیس‌الوزراء هستم همه ایران الان مرفه، امن و امان و آسایش دارند حتی خطه فارس امروز هم ظل‌السلطان را که از فرنگ آمده بود برای حکومت اصفهان، یزد، کاشان روانه کردیم، امشب در منصوریه شعاع-السلطنه مهمان است فردا هم اقامت دارد در آنجا، به هر حال حالارا که می‌رود ولی شاهزاده قدری حواسش پرت^۱ و زیاد حرف می‌زند تا خداوند چه بخواهد او بیست روز از من می‌گوید در سن بزرگتر است و امسال هفتاد سال دارد و من هم هفتاد سال او در شب اربعین ۱۲۶۴ صفر المظفر متولد شد و من در شب نهم ربیع الاول ۱۲۶۴^۲ من بحمدالله مشاعر خوب است.

این روزها خیلی زحمت کار می‌کشم و خسته می‌شوم اگر هم تن به این قدر زحمت نمی‌دادم کار ایران خیلی بد بود.

روس و انگلیس پروژه تازه بما دادند که برای قشون ایران در شمال و جنوب بیست و دو هزار قشون با صاحب‌منصب آنها بگیریم یعنی آنها تمام لوازم و پول را الی آخر جنگ بدهند کمیسیون مختلط که حالا منعقد است برای موراتریم ... یعنی پول ... سال سابقه آنرا وسعت بدهیم و آن ... است که ذونفر ایران بایکنفر خزانه‌دار ایرانی مستخدم است ولی ... است یکنفر انگلیس و یکنفر روس. تفأل امشب را برای همین‌ها زدم که این شعر آمد.

«صبح است و زاله می‌چکد از ابر بهمنی»

به هر حال برای آبادی و امنیت و انتظام و آسایش عموم بهتر از این موقع نمی‌شود و خوب است انشاءالله اگر چه بعضی نادان و نفهم‌ها برخی حرف‌های زنند ولی نمی‌فهمند و نمی‌دانند غیر از این ترتیب چاره‌ای نیست.

۱ - در اصل «پر» نوشته شده است.

۲ - ارقام «۱۲۶۴» در اصل اشتهاها و بهوای دست «۱۳۶۴» نوشته

چون امروز ۱۲ اسد بود به شهر رفته به قدری گرم بود آتش می بارید و امشب هوای زرگنده حالی داده است و این قدر نوشتم و حالا خسته و شاید انشاءالله راحت کرد بحمدالله کشور که آسایش و آرامش دارد.

۱۳۹

۱۳ شوال ۱۳۳۴

امشب که شب یکشنبه ۱۳ شهرشوال المکرم است می نویسم، امروز گذشته شنبه ۱۲ رفته بصاحبقرانیه در دیشت وزراء همگی جمع بودند تانزدیک عصر بودیم.

شاه احضار کرد رفته پیش شاه، تمام کمال کارها کرده، قشون روس که از همدان هم عقب کشیدند و آمدند به سلطان بلاغ و کوه آوج عثمانیها هم می گویند در آنجا باز بنای مصاف و جنگ با آنها دارند، عصری رفته منزل وزیر مختار روس با اکبر میرزا صارم الدوله وزیر خارجه پس از صرف چای و غیره این طور صحبت کرد که امروز رفته پیش شاه و شاه می گوید من با این کابینه کار نمی توانم بکنم و کابینه باید عوض شود من هم از خدا خواسته ام و گفتم در بدو امر که قبول کردم باصرار شما و مرا مجبور کردید حالا به پیچوجه طالب و راغب نیستم و از خداوند عالم خورسندم.

حالا که شما دولتین روس انگلیس می گوئید که ما راضی هستیم همچنین در حق مردم هم که ایران بدان خرابی و بدی را بحمدالله بخوبی و ادار کردم؛ همه جا امن و راحت منتها شما و عثمانی دعوا دارید با غالب یا مغلوب می شوید به عمل من و حسن کفایت و اقدامات من مربوط نیست بهر حال حالا که شما همه قسم خاطر جمعی و اطمینان را به من داده و می دهید انشاءالله خداوند هم با من همراه، این شاه فی الحقیقه ندان است در این موقع و کارش خیلی بد خواهد شد و خواهد دید شماها هم که

ناراضی هستید بهر حال خداوند يك نوعی بنماید این جنگگ به يك جای خوبی برسد عزل و نصب نقلی ندارد و به فضل خداوند عالم تو کل دارم و بس و خدا حافظ کردم آمدم منزل الان که دو ساعت از شب می گذرد می نویسم بحمد الله ایران شمال و جنوب و غیره همه جا امن و امان و خوب است غیر این که از کرمانشاه الی همدان که قشون روس و انگلیس در جنگگ و جدال می باشد اللهم اجعل عاقبتنا خیراً.

۱۴۰

۱۸ شوال ۱۳۳۴

امروز جمعه ۱۸ شوال سنه ۱۳۳۴ صبح اکبر میرزای صارم- الدوله پسر ظل السلطان آمد که وزیر امور خارجه بود لیکن به امر وزرای مختار انگلیس، روس و بعد سردار منصور اسعد قرار شد بر حسب تعلیمات سفارتین امشب را بمانیم صبح زود فردا که شنبه است ۱۹ شوال المکرم انشاء الله حرکت به سمت قزوین نمائیم.

دیروز دو نفر وزیر مختار انگلیس و روس رفتند پیش شاه که باید با ما حرکت کرده و او مهلت خواست که امروز از بعضی مشورت کند تا امروز ظهر منتظر جواب باشند. حالا دو ساعت از ظهر می گذرد خبر ندارم چه جواب رسید گویاهم جواب ندهد و اگر جواب نرسد این حضرات منتظر جواب نمی شوند و می روند فردا صبح را، دیگر نمی دانم به چه خیال است.

این خیالات روس و انگلیس برای تصرفات ایران است و الا این قدرها در مقابل عثمانی همدان عاجز نشدند، مردم را بواهمه انداخته اند و بطور دروغ قشون را عقب می نشانند. عثمانی ها مرد این میدان نشان نبودند، لیکن نمی دانم چه پولتیکی است که روز ما بیچارگان را این قسم سیاه ساخته است.

امروز روز وداع من است در زرگنده. فردا صبح انشاء الله عازم

خواهم شد تا خداوند چه بخواهد و عاقبت ما چه شود؟ اینست حاصل زحمات. از صبح الی حال در حول و لاهستم. آنی از خیال آسوده نمی شوم. این بیچارگان زن و بچه و عیال و خانوادۀ همه را ریخت باید وداع کرد و رفت.

دولتین روس و انگلیس در این پنج ماه ریاست وزرائی من آنچه گفتند نشنیدیم^۱. عاقبت معزولی من به تصدیق دو وزیر مختار پیش شاه شد. باری معامله با بزرگان پشیمانی ندارد. یکوقتی برای اولاد احفاد نتیجه ای می بخشد. انشاءالله تعالی.

علی الحساب که ما محروم شدیم به حمدالله در این پنج ماه ریاست وزرائی کارهای خوب کردم. سرمشق شدم. اگر بهمین رویه بعدها ایرانی باقی بماند کار بکند خوب می شود و میتواند طوری خود را بی نیاز از قرض دایم نمایند.

۱۴۱

۳ ذی قعدة ۱۳۳۵

امشب که شب پنجشنبه سوم شهر ذی قعدة ۱۳۳۵ در چند صفحه قبل حکایت جنگ و رشو، آلمان و روس را نوشته بودم ولیکن امروز عصر در سفارت زرگنده روس دیدن رفته ام.

براتف فرمانده کل قشون روس در فرونت ایران آمده بود به دیدن او رفتم، امروز هم بطور تحقیق خبر رسید پتر گراد را هم اطریش اشغال و گرفته اند فاعتبروا یا اولی الابصار.

یعنی روس ها با این اوضاعی که پیش آوردند بدون جنگ «ریگا» را تخلیه و به آلمان و اطریش دادند آنها هم بلا منازعه الی «پترزبورغ» آمدند دولت روسها ... فی الحقیقه آزادی تام تمام دولت روس گرفت

۱- چند جمله را خود سه سالار محو کرده است و خواننده نمی شود.

از دولت بودن خلاص شد و به جهنم واصل شد و دنیا هم از دستشان آسوده شدند حالا دیگر انگلیس‌ها و آلمانها هستند کاش این دو امپراتوری هم برود خلاصی کلی بشود.

۱۴۲

۷ ذی‌قعدة ۱۳۳۵

به تاریخ یکشنبه هفتم ذی‌قعدة ۱۳۳۵ که در ۱۷ شعبان سنه ۱۳۵۵ برای بستن سد قزوین روی رودخانه پارچین و نارمک به قزوین رفته بودم در آشناستان منزل داشتم آمدم به زرگنده قریب دو ماه و بیست روز سفرم طول کشید.

سه روز بود که بنای چیدن این سد بالا را گذارده‌ام و من برای نفاقت سردار کبیر آمدم خیلی مشوش بودم ولی بحمدالله حالش بهتر است ولی ناخوش است. خداوند خودش او را خوب کند انشاءالله.

۱۴۳

۳ صفر ۱۳۳۶

به تاریخ دوشنبه سیم شهر صفر الخیر سنه ۱۳۳۶ الحال چند روز است از شمیران به شهر آمدم زیرا که این شهر قحطی گرانی هرج و مرج بطوری است که حد و حسابی ندارد.

الان گندم خرواری پنجاه و پنج تومان، برنج هفتاد تومان و جو چهل و پنج تومان است و بقسمی مردم فقیر و بیسچاره، گدا، مستأصل، کابینه‌ای به ریاست علاء السلطنه، محتشم السلطنه... وزیر مالیه تمام غله انبار خرمین و صحرا همه را به باد دادند در پنج ماه کنار رفتند، چهار روز است عین الدوله باز هم رئیس الوزراء، آمدند مرا چسبیده‌اند که کار ارزاق درست کن.

نه در تنور نان و نه در انبار و خرمین غله و نه در کیسه پول دارند و گویا از بنده احمق‌تری سراغ نکرده‌اند، الان همه ایران یاغی طاغی

گرانی است و مثل امسال تهران است.

پنج روز است از قوس می گذرد يك قطره باران نیامده است خداوند رحم کند، قشون روس بی سرو ته بی نظام دیسپلین الان به قدر پنجاه هزار نفر در کردستان، همدان، کرمانشاه، گروس، زنجان، قزوین حاضر ده هزار هم می گویند رشت می آیند با این گرانی و قحطی آنها هم مهمان ناخوانده برای ما شده اند خیلی هم بی نظم و نظام ابداً به حرف رئیس و صاحب منصب نیستند و خود را آزاد می دانند.

روسیه هم پترزبورغ از روسیه خارج شد و کارش به دست آلمانها است در مسکو گویا افراطیون پیشرفت کرده تشکیل دولت جدید داده اند و لسی آنجا هم خونریزی سختی داخله خود به خود می کنند. یخرجون بیوتهم به ایدیهیم فاعتبروا یا اولی الابصار.

به هر حال کار ایران خاصه تهران خیلی بد و شلوغ و بی ترتیب است شاه هم دو روز قبل قدری آنها رفته تشکی برای گرسنگی کردند خیلی زود برخاستند به فرح آباد رفته نشسته است مردم چه می گویند نمی دانم من هم می خواهم برای تحویل گرفتن سد تازه ای که در قزوین بسته ام و تمام شد بحمدالله تعالی با اتومبیل به قزوین رفته مراجعت کنم انشاءالله تا خداوند چه خواهد.

گاهی هم خیال می کنم به تنکابین رفته با امیر اسعد و اهالی آنجاها اقدامات علیه جنگلی ها بکنم به هر حال حالا حرکت می کنم انشاءالله تا چه پیش آید خیر در پیش است، در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست.

۳ ربیع الثانی ۱۳۳۶

۱۴۴

به تاریخ جمعه سوم ربیع الثانی سنه ۱۳۳۶ امشب که شب شنبه است چهار از شب گذشته می نویسم به واسطه اغتشاش و اختلال وضع ایران

و کابینه و حکمرانی و سلطنت ایران خودسری و یغما و غارت، شاه پریشان و ملک و تخت و تاج پریشان بلکه باغ و سرو و کاج پریشان لعنت خدا بر کاج باد.

به هر حال دیروز باز مستوفی‌الممالک را شاه رئیس‌الوزراء و چند نفر از اشخاص خیلی نابلدبی مصرف وزیر شده‌اند.

باری کار دنیا الان درهم و برهم و جنگ و جدال است مملکت روسیه بحمدالله از همه دنیا خراب‌تر و بدتر است انشاءالله بدتر هم خواهد شد اما حیف که ما حالاها موقع نفع و استفاده بود به واسطه اختلاف و غرض بلکه نادانی و تقلبات اشخاص خاصه این روزنامه نویس‌های ملعون و لامذهب که از انگلیس‌ها پول می‌گیرند همه ماها را از دولت و ملت بری کرده‌اند.

شاه هم جوان بی تجربه و ابدقدر ملک و ملت را نمی‌داند این مستوفی هم که شخص بی مصرف و بی صدق و سرهم‌بند دروغی است ما هم همه را مغرض و دشمن یکدیگر و مجرم کرده‌اند.

حالت ایران با نهایت بی‌غیرتی به این روز افتاده و الا ما حالا می‌بایستی استفاده‌ها برده باشیم و کارهای خود را سروصورتی داده، الان باکمال فقر و فلاکت و ذلت هرج و مرج و مفلسی و کیسه‌های خالی نه لشکر نه عسکر، نه خزینه، نه ذخیره، نه رعیت مطیع، نه علمای هواخواه سلطنت.

باری به طوری به بی‌شرفی وقت می‌گذرانیم که خداوند نصیب هیچ دولت و ملتی نکند اسم آزادی و مشروطه را ملوث کرده‌ایم و ننگ همه روی زمین شده‌ایم این است حال وزرای ما، پادشاه ما، رعیت و لشگری ... و ... همه یاغی، طاغی، دزد، غارت‌گر هستند.

رو به خیار و کدو کنند چو بهمن

پشت به جنگ عدو کنند چو گرگین

از يك سالدات روسی مثل سگك لش می لرزند اما برای قتل برادران خود مثل شیر گرسنه حمله ور می شوند در صورتی که در مقابل دشمن خسار ج بی غیرت تر از هر... و بی حس تر از هر حیوان هستند از رئیس و مرئوس، يك مردم بی مصرف و لسی هتاك رسوائی هم اسم خود را معارف پرور روزنامه نویس کرده مسلك دموکراتی راهم نجس کرده حامی رنجبر اسم خود را گذاشته و باکمال دنائت این حرف را نجس کرده اند.

۱۴۵

۲۱ جمادی الاول ۱۳۳۶

بتاریخ ۲۱ ماه جمادی الاول ۱۳۳۶ در بالا خانه اندرون تهران که فردا صبح خیال رفتن قزوین و خیالاتی که در سر است دارم تفأل شد. تا یار که را خواهد و میلش به که باشد. تو کلت علی الله و علی- الحی الذی لایموت. خداوند فتح و نصرت دهد.

۱۴۶

۲۱ جمادی الاول ۱۳۳۶

امشب که شب سه شنبه ۲۱ ماه جمادی الاول سنه ۱۳۳۶ فردا صبح انشاء الله تعالی می خواهم بروم به سمت قزوین برای سرکشی سدی که ساخته ام و بعضی از املاک و قنوات، و خیالات دیگر هم دارم. الان چند ماه است که تهران قحطی و گرانی، گندم خروار یکصد و ده تومان رسیده که شاه به این قیمت پریروز از گندم ذخیره اش به مردم بی چاره فروخته است. برنج خرواری صد تومان الی يك صد و بیست تومان. جو خرواری هشتاد تومان.

تمام دکانین نانوائی بسته است. مردم گرسنه از دهات نان

۱- گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید

گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

می‌آورند. دو روز است که يك من تبریز يك الی دوازده قران می‌خرند، تا به حال يك تومان، نه هزار بود.

بنده روزی چهارصد نفر فقرا را غذا می‌دهم و روزی صد نفر را یکی يك قران علیحده پول می‌دهم و امسال بقدر دوست هزار تومان خدا را شاهد می‌گیرم به مردم انفاق و اعانه‌دادم. گندم و جوی‌خودم را هم به قیمت سی تومان الی چهل تومان فروختم.

اگرچه امسال کم‌عمل آمد به واسطه خشک‌سالی. علی‌الحساب روزی پنجاه نفر اقل از گرسنگی می‌میرند. بیشتر تقصیر بی‌حاکمی است. دولت نداریم. پادشاه طفل آن هم آدم بدور از شهر فرار کرده رفته است به فرح‌آباد نشسته. گندمی انبار دارد خیالش نگران فروش است، مردم هم چه گدا و چه بطرز و طور گدائی به جان‌همدیگر افتاده‌اند. علی‌الحساب کل دنیا در جنگ و شورش و لیکن ایران با کمال بی‌غیرتی به این عسرت افتاده‌اند.

روسها که به حمدالله در نهایت ذلت و پریشانی و به جان‌یکدیگر افتاده دولتشان رفته ملتشان متلاشی و همه روسیه از ولادی وستوک و مانچوری و تمام ترکستان و قفقاز و اوکرانی الی سواستاپل خراب پریشان منهدم.

حالت ایران در تمام ولایات گرانی قحطی گرفتاری بی‌صاحبی. انگلیس هم وقتی یافته اگرچه گرفتار است ولیکن حدود جنوب ایران را اشغال. حالا هم به شمال پرداخته مشغول است. شاه به این حال و حالت لاقیدی و بی‌ذوقی و شوقی از سلطنت در چنین سال و موقع بانهایت طمع کاری. به هر حال خداوند رحم کند.

فرقه دموکرات که حالا می‌خواهند تازه طریقه روسها را پیش

گرفته بالشویك بشوند. مردم یکدیگر را بکشند و قتل کنند مال هم را ببرند. نطق و حرفهایی می‌زنند که نعوذ بالله. بساری بنده در این سفر به فضل الهی و متوکلاً علی الله عازم و جازم شده‌ام که خدمت به ملت و دولت و انتظام مملکت خود. امسال که هفتاد و سه سال است از عمرم می‌گذرد بنمایم.

دو نفر ناخلف من طوری کرده‌اند خانواده سیصد سالد ما را بیاد دادند تمام دارائی من در محال ثلاثه از گاو، گوسفند، محصول، اثاث‌البیت را بغارت دادند. حضرات جنگلیها^۱ حالا املاک گیلان و مازندران و تمام تنکابن کجور کلارستان، ملک، مال، گاو، گوسفند، برنج، محصول همه را ضبط کرده‌اند. دیگر چیزی برای من باقی نگذاشته‌اند. در این سن و سال از عدم حکومت لابد مانده‌ام که بروم. یا این سفر کشته شوم یا تلافی و تدارک خود را به فضل الهی بنمایم.

امشب می‌نویسم تا خداوند عالم چه تقدیر کرده باشد. که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟ اگر مردم یا کشته شدم محل مدفن خود را نوشته‌ام علی اصغر و سردار کبیر باید در آن مدفن اگر استخوان‌های من هم باشد، که تیغستان شمیران است آورده دفن کنند و آن مدرسه و تکیه که نوشه‌ام بنا کنند والا من از آنها راضی نیستم. محل را به مذهب‌الملک هم نشان داده و نمایانده‌ام.

۱۴۷

۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۳۶

امشب که شب چهارشنبه ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ است باران هم می‌آید بیست روز به عید داریم ولیکن به حمدالله برف و باران خوب آمد تشویش زراعت نیست ولیکن گندم خرواری الی صد تومان جو هفتاد و پنج تومان برنج خرواری یکصد و بیست تومان حبوبات

۱- منظور نهضت میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان است

الی ماشاءالله ایران همه جا یاغی طاغی شاه هم فرح آباد به شهرجرات ندارد بیاید.

روسها همه رفتند خیلی جزئی در قزوین هستند که می‌روند ولی حالا انگلیس‌ها بجای آنها قشون می‌آورند چند روز است که آلمان و اطیش بزور و میل خود با روسیه صلح کردند، لیکن چه روسیه سرتاسر آشوب خراب بلشویک بازی، به هر حال به حمدالله روسیه به جهنم رفته است و دنیا از شرشان آسوده ولیکن خودشان هم پدر خود را در آوردند ترکستان و قفقازستان هم زیاده از حد مغشوش آشوب و خرابی و آدم کشی است عالم سراسر خراب است.

ایران هم ندانم کاری وزراء و شاه از همه جا خراب‌تر، گرسنگی فحطی مافوق، در این تهران از گرسنگی روزی سیصد نفر هم می‌میرند به هر حال دیگر خداوند چنین سال و اوقات را نیاورد. اوضاع تنکابن از همه جا بدتر... با پسرهایش از دست... فرار کرده پناه به میرزا کوچک خان و جنگل فومن برده تمام ملک و مال و گوسفند مرابادفنا داده چیزی باقی نگذاشته است. آن برادر... از تهران رفته... میرزا... خان... و از آنجا با او به سرخانه سیصد ساله من و خودش ریخته خانواده خودش را بیاد فنا داد و رسوای خاص و عام کرده خداوند انشاءالله جزا و سزای چنین اولاد بی‌غیرت ملعون و خبیث را بدهد انشاءالله همیشه دربدر و سرگردان و خسرالدنیا و الاخره باشد و رسوای خاص و عام. به هر جهت در این آخر عمری این طور این اولاد خدانشناس ما را رسوای عالم کردند و زیر بار ننگ بردند در صورتی که همه چیز دنیا برایشان فراهم بود این است ماجرای آنها و خداوند جزا خواهد داد انشاءالله همیشه راحت و نمان سوار و آنها پیاده و رسوای خاص و عام باشند.

من پیر مرد هفتاد و سه سال از عمر گذشته که این دنیا را به نیکنامی

مردانگی گذراندم و این اولاد نا اهل این قسم اسباب خجالت در میان سر و همسر برای من بالا آوردند. خداوند عالم جزا می دهد زیرا که این بدبختی هائیکه برای خود فراهم کردند از من گذشته گویا چندان هم عمر باقی نیست اگر انشاء الله تعالی این هوا روزگار بهتر شود و برای خود عمری ببینم به فضل و کرم خداوندی تلافی از دشمن می کنم تا خواست خداوندی چه باشد. همه این پیش آمدها از بدی دولت ایران و بی نظمی و خرابی دربار پادشاه و خودسری مردم. ولیکن به فضل خداوند بساز کسی که اگر چهار روز عمرم باقی و در صدد نظم و تلافی بر آید با مراحم الهی با این عوالم پیری این بنده و خدا و سگک در گاه مولا خواهد بود. کار ایران بسیار بسیار بد، ناگوار در هم برهم و بر ایرانیان کار زار است و کسار زار هم ندارندهمگی مثل زنها نشسته شیون می کنند.

۱۴۸

۳ رجب ۱۳۳۶

امروز سه شنبه سوم رجب است می نویسم، رفتم به قزوین، دیدم به واسطه بدی زمستان، برف و نبودن آذوقه و لوازم زندگی خیلی زود است برای این اقدام و جهات خارجی دیگر لهذا مراجعت کردم. انشاء الله این عزم را الی ۱۵ روز دیگر جزم خواهم کرد متو کلا علی الله یا بر میدان نهیم سر و یا بر سر دشمن نهیم پای.

۱۴۹

۱۸ جمادی الاول ۱۳۳۷

در شب جمعه ۱۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۷ برای این که گفته و نوشته اند علی اصغر و سردار کبیر با اشرار در جنگ کسردار هستند

تغال کردم این غزل^۱ آمد با شاهدش انشاءالله خبر خوب معتقد هستم
مژده می‌رسد انشاءالله.

۱۵۰

۵ رمضان ۱۳۳۸

برای آمدن احمد علی شاه که می‌گویند دیروز وارد بغداد که از
سفر فرنگک مراجعت به آنجا رسید و امروز در روزنامه‌ها نوشته بودند
یک هفته بعد او می‌آید، بلشویک‌ها هم به‌رشت رسیده‌اند، قشون
انگلیس عقب نشسته است شاه هم باید با اتومبیل بیاید به تاریخ پنجم
رمضان سنه ۱۳۳۸ تغال خواج، برایش خوب نیامده است. خداوند
رحم کند، میان عموم افکار بد نسبت به شاه انعکاس دارد به واسطه این
قراردادهای انگلیس و معاهده با آنها، الحاق این وزرا خیلی بدکاری
کردند و شاه جوان بی‌تجربه‌را به طمع انداختند، هر کسی مملکت و
ملت فروشی کرد سزاوار می‌شود در این موقع‌های استفاده.

۱۵۱

۵ ذیقعه ۱۳۳۸

امروز که روز جمعه پنجم شهر ذیقعه سنه ۱۳۳۸ است در
بالاخانه اندرون زرگنده نشسته تنها و مطالعه می‌کردم این کتاب

۱- غزل تغال:

هزار جهد بکردم که یار من باشی

قرار بخش دل بی قرار من باشی

و غزل شاهد:

هواخواه توام جانان و می‌دانم که می‌دانی

که هم نادیده می‌دانی و هم ننوشته می‌خوانی

۲- خر آنروز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلیم و زی جانان بروم

یادگار قدیم دستم آمد و صفحه قبل^۱ خط خودم را مطالعه کردم و حالا لازم شد که پس از این واقعات گذشته در حاشیه بعضی کتابها نوشته‌ام بنویسم پس از این که روسها مضمحل و در مملکت خود به تحریک انگلیسها جنگها کردند کشتارها کردند، خانواده رومانف و امپراطوری را برانداختند، پترزبورغ را پشت سگ بستند چند نفر یهودی به اسم روس و اسلاو مثل تسوتسکی ولنین و چیچرین پیدا شد، قاعده بالشویکی علیه ماعلیهی را وضع کردند عقیده بسیار بدی است. بدتر از مزدکی، مردم را به جان هم انداخته سه چهار نفری در مسکونشسته حالیه دولت روسیه را بالشویکی سویتی سرخ جمهوری می خوانند. و اگر چه دول هنوز آنها را قبول نکردند ولیکن مردم وحشی گدای ظالم روسیه را حرکت می دهند و از هر سمتی به صحرا انداخته و هر کسی را کشتند مالشان را بردند کشته هم^۲ بشوند به جهنم بردان آنها گرد نمی نشیند و الحال هم، روسیه را در آتش انداخته اند هم عالم را به خصوص صفحات قفقاز بیچاره حالیه انگلیس داخل خاک ایران گیلان مازندران اردبیل هم شده اند مردم را محرك اهالی ایران ساده لوح جاهل ملت مذهب که هر ساعتی مذهبی اختراع می کنند و متلون ... و بی دین را هم می فرستند باری سرتاسر ایران را وثوق الدوله علیه ماعلیه که رئیس الوزراء بود و شاه هم فرنگک یاغی طاغی... الان تمام ایران مغشوش، شاه از فرنگک آمده است، وثوق الدوله مملکت فروش خائن معزول و حرکت کرده فراراً رفته است بین النهرین پیش انگلیسها از آنجا بروند هند و انگلستان، پول زیادی هم برده است بدزدی از ایران.

۱- اشاره به یادداشت مورخ ذیقعد ۱۳۳۵ است،

۲- در اصل به جای «هم» کلا «۲۰» نوشته شده است.

حالیه باز مشیرالدوله میرزا حسن خان رئیس الوزراء، مستوفی- الممالک را وزیر مشاور کرده‌اند، مشیرالدوله بد آدمی نیست ولی از وجودش کاری ساخته نمسی شود و خیلی مریض خیالی است مستوفی- الممالک با آن همه امتحانات بد باز مشیر مشار شده‌اند ولیکن ایرانی باقی نیست همه جا تمام خراب یاغی... گیلان را جنگلیها و بالشویکی ها متصرف آذربایجان خود را موضوع کرده از ایرانیت خارج به اسم «آزادستان». هم چنین مازندران يك عده قزاق قشون غارتگر از دولت ایران سوق مازندران قشون انگلیس در منجیل سنگربندی کرده نشسته‌اند و از رشت از دست بالشویک فرار کرده به منجیل آمده‌اند بهر حال معرکه و محشر غریبی است در این سن پیروی ملک و مال رفته احدی هم مشورت و شور هم نمی کند همه چیز ما فانی شده است و نمی پرسند که چه باید کرد و چه می کنیم بهر حال:

زدست رفتن دیوانه عاقلان دانند

که اعتماد نمانده است ... را

خسته شده‌ام دیگر زیاد نتوانستم، تاریخ نگار روزگار همه این وقایع را می نویسد ماها که کردار نیکو نداریم ملت که کردار بدما را همه می دانند و می نویسند.

۱۵۲

۸ جمادی الثانی ۱۳۳۹

... به تاریخ جمعه هشتم شهر جمادی الثانی ۱۳۳۹ امروز که ۲۹ دلو است باد زیاد می آید در اندرون نهار صرف، خوبیدم برخاستم چای صرف شد، و می نویسم الحال کار ایران بدتر وزارت از سابق، گیلان به باد بالشویک رفته است، تنکابن غارت شده است، مجلس ملی بسته، چند نفر و کلا جمع شده‌اند لیکن مردم آنها را وکیل نمی دانند و می گویند به زور حکومت ها و هیئت وزارت و ثوق الدوله علیه ماعلیه که حالا فراری به فرنگستانست کابینه سردار منصور گیلانی است کسی

زیر بار نمی‌رفت برای وزارت و رئیس‌الوزرائی. شاه بدتر از سابق است می‌خواهد به فرنگ برود یعنی از ترس فرار کند به واسطه این که بلشویک‌ها به تهران می‌آیند. باری کارها بد و همه جای ایران قتل و غارت خراب و ازدوات روگردان.

خداوند نصیب هیچ دولت و ملت نکند. روسیه هم بلشویک-بازی است و حالا آمده کیلان را خراب و گرفته و قشون دارند، هرچه بخواهم از بدی حال ایران و پایتخت و عدم کار و تجارت و حرفت و فلاحت بنویسم کم است وزرا هم تمام کفایت و نجابت و کرامت را فقط در نشستن همان روی میز و صرف نهار با کارد و چنگال، خاک به سرشان و این مردم ندان نعوذ بالله. از دروغ پولتیک انگلیس که پس از جنگ عالم سوز ما را هم به این روز انداخته‌اند.

۱۵۳

۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹

امشب که شب دوشنبه ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ این کتاب را مطالعه می‌نویسم دو ساعت قبل شاهزاده ناصرالدین میرزا در فرح آباد پیش شاه بود آمد به من خبر داد که هزارو پانصد سوار قزاق ایرانی که قزوین بودند خودسرانه آمده‌اند و حالا به مهرآباد هستند یاغی هستند شاه خیلی مشوش است رئیس خود را می‌خواستند فوری معزول، ولی الان خبر داده‌اند که آنها با دولت یاغی هستند من هم در خانه کاری ندارم سردار منصور... گیسلانی رئیس‌الوزراء است و عقل و گهش داخل یکدیگر است دیگر نمی‌دانم تا فردا چه بشود در بالاخانه اندرونی تهران الان که ساعت سه از شب رفته است نوشتم خیلی وضع ایران به هرج و مرج است سرتاسر این ملک بسیار بد سلطنت اداره است.

۱۵۴

۲۶ رمضان ۱۳۳۹

در نهم جمادی‌الثانی سنه ۱۳۳۹ مارا دعوت قزاق‌خانه و انعقاد

بعضی ترتیبات دولتی نمودند. بعد این که حاضر شدیم محبوس شدیم، به قدری این نظامیان به زالت رفتار کردند که به قلم نمی آید. عین الدوله هفتاد ساله، سعدالدوله هشتادساله، فرمانفرماشصت و پنجساله، بنده هفتاد و هفت ساله، صد روز تمام در حبس و ما را به جاهای غیر مناسب سوق دادند. در ۲۱ رمضان مرخص شدیم. حکم بیرون آمد ولی در ۲۴ آمدیم به منازل خودمان. منازل ما را ضبط، مهرموم رسوائی‌ها، ندانستیم گناه ما چه بود؟ امروز ۲۶ رمضان المبارک یادداشت کردم در بالاخانه اندرون. دیگران این وقایع را مفصلاً نوشته‌اند. سید ضیاء علیه ماعلیه به دستگیری طاغیان که اسم خود را نظام دولت گذارده‌اند محض غارت نمودند!

۱۵۵

۲۶ رمضان ۱۳۴۱

امروز یکشنبه ۲۶ رمضان ۱۳۴۱ در همین بالاخانه می نویسم. به حمدالله سلامتیم ولیکن به واسطه نقاهت و کسالت امساله زمستان ناخوش، هنوز هم مبتلا هستم.

به هر حال زنده و سلامت و شاکر به درگاه الهی، در باب کارهای مملکت مطبوعات می نویسند، حاجت تحریرات بنده نیست. الی یک ساعت دیگر بر حسب وعده نماینده مختار دولت شوروی روس به سفارت برای ترحیم یکنفر از نماینده‌های شان که در لوزان کشته‌اند می رویم چون اصرار کردند. دیروز خود نماینده مختار بدیدن بنده آمد، شفاهاً خواستار این حضور شدند. با این حال نقاهت می‌روم تا چه پیش آید.

۱۵۶

۷ جمادی الاخر ۱۳۴۱

امشب که شب هفتم جمادی الاخر سنه ۱۳۴۱ قریب دو ماه است

ناخوشی، به حمدالله دو دوز است بهترم کابینه قوام السلطنه... افتاد می گویند مستوفی معلوم باز رئیس الوزرا می شود.

۶ ذیقعدہ ۱۳۴۱

۱۵۷

امروز چهارشنبه ششم شهر ذیقعدہ سنه ۱۳۴۱ در بالاخانه اندرونی زرگنده قدری نقامت دارم به حمدالله فردا که پنجشنبه هفتم و کلای تقنینیه دوره ۴ که بسیار بدکاری و مجلس را مفتضح نموده عاقبت در اطاق مجلس نزاع جنگ و خونریزی^۱ بلکه قتل واقع شد و عمر این و کلا سر رفته فردا مجلس تمام می شود مجلس تمام گشت و به آخر عمرشان کشید.

حالا بطورخیلی بدی وارد انتخابات دوره پنجم باز سید یعقوب جن گیر می زود سید حسن ملازبادی می آید. به هر حال اوضاع غربی است. روز بروز بدتر است تا عالمی از نو ساخته شود و آدمی از نو ایجاد ایران شکل کاری بشود، حالا که روسیه بولشویکی و کمونیستی و هزار افتضاحات العیاذ بالله در کار است انگلیسیها در ایران بطور ملایمت و مداومت نقشه های خود را پیش می برند نهایت تسلط را هم دارند سه روز است کابینه وزراعوض شده، سگت برفت و کله پز جایش نشست، به هر حال هر چه از اوضاع نگفتمنی حالیه بنویسم تجدید مطلع است، خوب است به مطبوعات حالیه ها اعقاب رجوع و مراجعه کنند. من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش. فی الحقیقه از شدت غصه و غضب امروز می خواستم خود را انتحار کنم باز از خدا ترسیدم و از ملامت آتیه خلق. چه باید کرد؟!

۴ ذی الحجہ ۱۳۴۱

۱۵۸

به تاریخ ۴ ذی الحجہ سنه ۱۳۴۱ چون دو ساعت از شب گذشته

۱ - در اصل اشتباهاً «خون روزی» نوشته شده است

در زرگنده اندرون تنها نشسته این یادگار را هم می‌نویسم که چقدرها این ملت و مردم قدرشناس و حق خدمت ملت و مملکت را ازهر کس متوقع و می‌دانند. و بنده با این همه زحمات و خدمات در راه آزادی و مشروطیت با همه بی‌طمعی و حسن نیت الحال خاتمه‌کارم این شد که املاکم بلااستثناء محض عداوت بی‌التفاتی شاه به واسطه سابقه ضبط و توقیف کردند و انواع رسوائی را چهار نفر رعیت بیچاره‌ام که در این سنوات هرج مرج جنگ‌نزع عالم‌سوز به یک نوعی نگاهداری کردم. حالا نظامیان بی‌مروت ایران به یک اشاره انگشت مبارک همه زن بچه مسلم اهل وطن خود را قتل غارت اسیر نابود می‌کنند این است سزای آزادی‌خواهی خدمت به مشروطه خواهی و ملت پرستی.

۱۵۹

۱۶ ذی‌الحجه ۱۳۴۱

به تاریخ روز شنبه ۱۶ شهر ذی‌الحجه سنه ۱۳۴۱ بنجم ماه اسد سنه در زرگنده می‌نویسم بحمدالله سلامت کارهای ایران با این مردم کودن علمای امامیه اثناعشریه در اماکن مقدسه و هیجان علمای ممالک همه جا و نامرتبی دولت و هرزگی‌های نظامی‌های دولت و بی‌اعتدالی و خرابی رعایا و عدم تجارت و فلاح و همه قسم منفعت، امور ایران بسیار بد و درهم و برهم است مشیرالدوله معلوم باجمعی بی‌سروپاها رئیس دولت شده‌اند وزیر هستند و کاری از پیش نمی‌برند جز خرابی مملکت ما هم تماشاچی مهر که هستیم پیرهم شده‌ایم خسته و مأیوس و ناامید با همه قسم ملالت ناامیدی به سر می‌بریم تا خداوند عالم چه بخواهد الان تفأل به خواه‌م برای آمدن علما این غزل که «یوسف کم گشته باز آید به کنعان غم مخور» خیلی چیز غریبی است.

۱۶۰

۹ صفر ۱۳۴۲

یکی از دوستان که همیشه امسال سنه ۱۳۴۲ را جلیل و انیس

بود در روز هشتم صفر بمنزلشان که در دروس شمیران بود به بازدید رفتم در حین صحبت فرمودند چون از صحبت‌های قدیم خاصه از ناصرالدین شاه بعضی حکایات حاضر ذهن دارید و حافظه شما هم خوب است قوه‌ای در حافظیت هر چه به خاطر دارید بنویسید یادگار می‌ماند اگر چه این پادشاه وقتی که بنده سرهنگ، سن‌شان در ببحوحه جوانی بود یعنی تقریباً ۲۸ سال یا سی سال داشتند و در سنه ۱۲۶۴ به تخت سلطنت نشستند که فی الحقیقه تاریخ تولد بنده هم هست که در آن سنه متولد شدم کاش نمی‌شدم بواسطه سنگینی بار این آرزو را نوشتم، والا: سبکبار مردم سبک‌تر روند ره اینست صاحب‌دلان بشنوند باری، در سنه ۱۲۷۵ میرزا آقاخان صدراعظم هم به واسطه دشمنی با انگلیس‌ها که فرخان کاشی را به ایلچی‌گری یعنی سفارت فوق‌العاده این پادشاه به انگلستان فرستاد صدراعظم هم ناچاراً قبول کرد، این ایلچی خائن در ضمن قبول شرایط محرمانه با اجازه شاه قول به انگلیس‌ها داد که الی شش ماه و یک سال دیگر صدراعظم را معزول کند. شاه فی الحقیقه خیانت کرده هرات را در ضمن مصالحه به انگلیس‌ها داد بندر بوشهر را آنها پس دادند جنگ طرفین مبدل به صلح، یکی از شروط رفتن صدراعظم بالباس رسمی به سفارت انگلیس و خواستن معذرت بود که صدراعظم به حکم شاه رفت به ورود سالن این شعر را در جلوش خواند.

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت

به شرط آن که نگوئیم از آنچه رفت حکایت

سفیر انگلیس که ترجمه را شنید به صدراعظم گفتند برای

معذرت کافی است دیگر فرمایش از عذرخواهی گفته نشود به هر حال

بعد از يك سال صدر اعظم معزول شد، میرزا صادق قائم مقام که آدم جعلی و برادرزاده صدر اعظم شاه برای اشتباه لقب امین الدوله ای داد به خیال مردم که او را صدر اعظم می کنند، میرزا آقاخان صدر اعظم را به کاشان فرستادند. در آن سال بعد از حرکت میرزا آقاخان صدر اعظم که میرزا محمدخان کشیکچی باشی سپهسالار و به اصطلاح حالیه وزیر جنگ شدند. میرزا یوسف مستوفی الممالک به مستوفی الممالک و مستوفی الممالک و معیر الممالک دوست علی خان رئیس مالیه و خزانه دار و محصل وصول مالیات کل ایران، فرج خان هم وزیر رسائل و احکام مثل وزیر داخله حالیه پدر بنده حبیب الله خان سرتیپ حاکم محال ثلاث تنکابن، کجور، کلارستاق در تهران بود نوکر محال ثلاث که هشتصد نفر ولی قراجو خا بودند هنوز داخل نظام سر بازی نشده بودیم در آن سال بنده با دویست نفر از هشتصد نفر احضار به تهران و بر حسب معمول ساخلو و کشیک پیش دروازه تهران با ما بوده اند که بنده سرهنگ و پدرم سرتیپ بود. باری این میرزا صادق امین الدوله جلف زود معزول و جنون می هم پیدا کرد و مرحوم شد فی الحقیقه کارهای عمده با میرزا محمدخان سپهسالار بود میرزا سعیدخان هم وزیر خارجه و طرف میل ناصرالدین شاه بود مستوفی هم همان ضبط اسناد و رسیدن محاسبات و حکام وصول پولها با سعید الممالک و طرف اعتبار زیاده از حد بوده است. امروز بعد از نهار و خسته شدم زیاد تر نتوانستم بنویسم ولی آنچه در حفظ دارم از اوضاع آن زمان می نویسم.

۱۶۱

۲۶ صفر ۱۳۴۲

به تاریخ ۲۵ میزان سنه ۱۳۴۲ هوا هم معتدل است. ۱۳۴۲
امروز که روز دوشنبه ۲۶ صفر الخیر است از ییلاق چالهرز آمدم به شهر

در اندرون. بعضی کار هم داشتم. از اوضاع روزگار آنچه بنویسم و بگویم زیادی و جزو مهملات. ایرانی است روز بروز بدتر خرابتر فلاکت و نحوست و نفرت به قدری در این ملک زیاد است محتاج تحریر نیست.

مردم ایران در بلایای همه قسم مصائب دچار هستند و این دولتیان و نظامیان بحدی فشار به رعیت وارد آوردند که دیگر امید عاقبتی نیست. در این روزها مخاطرات زیادی در نظر است. روابط خارجه به کلی مسدود و تجارت و صادرات به هیچ وجه نیست. همه جای ایران نکبت فقر فلاکت بی چیزی گدائی خسرال دنیا و الآخره. آخوند و علمای شیعه را از اماکن عتبات بیرون کرده جمعی در قم و سایر جاها سر وسینه زنان و احسینا گویان در نهایت فلاکت هستند.

بدتر از همه آخوندهای تهران هم با آنها بد شده اند و دیگر تزویر و حیلۀ این آخوندهای ایرانی هم مکشوف که این دین اسلام را به چه روز انداختند، به واسطۀ فروعات دروغی. ائمه آنها هم از این ملاها بیزاری جسته اند. دیگر حرفهایشان رنگی ندارد. حضرت عباس و علی اکبر هم بیزاری جسته اند.

به تاریخ ۱۴ ذیحجه الحرام سوم تیرماه سنۀ ۱۳۴۴ خداوند عالم نه به بنده شفا می دهد نه می کشد و می برد خلاص شوم. حالاهم که چه اوضاع بدی است. هیچ حیات نمی خواهم. خداوند عالم خودش رحم کند.

۱۶۲

۱۴ ذیحجه ۱۳۴۴

امروز چهارم سرطان به قدری این چند روزه سرد شد درجه پائین بود در ایوان بالاخانه ۱۲ درجه بود وقتی که آفتاب افتاد به چهارده درجه رسید. به واسطۀ سرما و نقاهت بسیار بدحالم، خدا رحم کند.

۱۶۲

۱۴ ربیع الثانی ۱۳۴۲

امروز که روز جمعه بود به تاریخ سنه ۱۳۴۲، ۱۴ ربیع الثانی تقریباً ۲۹ عقرب از چالهرز به شهر رفتم برای این که يك شخصی در عدلیه ادعا کرد آن زمان که با مجاهدین آمدیم فتح تهران نمودند آن مجاهد ها که نمی دانم که بود و چه بود در ۱۵ سال قبل معادل هشتصد تومان فشنگ دادند من پر کردم حالا شما باید غرامت بدهید. رفتم مرافعه پیش پسر آقا سید افجه ای که همین پدر آقا جزو فراریها و متحصنین از لشکر محمد علی شاه بود در حضرت عبدالعظیم که من خلاصش کردم. حالا خواست مرا قسم بدهد که من قسم بخورم نه چنین فشنگ خواستم نه گرفتم. این شخص را محرك شدند. روزگار این است برای ما همین است برای خدمت به این ملت و آزادی و مشروطه.

حالا رضاخان وزیر جنگ رئیس الوزراء هم هستند، از بس که از وضع ایران و وزراء نوشتم از سوء اعمالشان دیگر خجالت می کشم بنویسم ناخوش هم هستم عمر هم که گذشته ولی زنده ام.

۱۶۴

۱۸ ربیع الثانی ۱۳۴۲

امشب که چهارشنبه چهارم قوس ۱۳۴۲ و ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۴۲ از بیلاق چالهرز آمدم شهر و الان در بالاخانه اندرونی شهر می نویسم. به حمد الله بیلاق چالهرز بسیار خوش گذشت. حالت خوب نبود. از زرگنده به آنجا آمدم خیلی خوب شدم. قدری هوا سرد شد. شبها و صبحها آتش می کردم. این روزها هوا بسیار خوب شد.

احمد شاه به فرنگ رفته است تقریباً پانزده روز می شود. الآن ریاست وزراء هم بارضاخان سردار سپه وزیر جنگ است. الآن که بهتر

ازوزرای علیه ماعلیه سابق حرکت می کند چنانچه اطرافی ها بگذارند و فشار و مخاطرات همسایه های جنوبی و شمالی که خداوند شرشان را دور کند، اگرچه نفرین بی استجاب است.

به هر حال روسها که بالشویک کمونیست به فقر و فلاکت گرفتار همه را می خواهند مثل خود بنمایند. لیکن انگلیسها خیلی دلشان می-خواهد ایرانیها با آنها اتحاد کند. خوب و آبادانی در ایران فراهم شود. و لیکن مردم... و غیر قابل هستند و ابداً حالیشان نیست. روز بروز بر فلاکت می افزاید. حالا هم که در تجارت راروسها از شمال به روی ما بسته اند.

۱۶۵

۹ جمادی الاول ۱۳۴۲

به تاریخ شب سه شنبه ۹ شهر جمادی الاول سنه ۱۳۴۲ (۲۴ قوس سنه ۱۳۰۲ برف هم بارید به قدر چهار انگشت در اینجا) به حمد الله سلامتیم در بالاخانه خوابگاه عمارت تهران نشسته خانوادهم هستند سلامتی دارم به حمد الله کار بزرگی برای قنات چالهرز نمودم يك صد تومان خرج کردم خداوند دوسنگ آب عطا کرد، رضاخان سواد کوهی سردار سپه و وزیر جنگ، رئیس الوزراء. شاه این بار سوم است مثل آدمهای فراری به فرنگ رفته تفنن بر نمی گردد این همه پول ملت برده. خرج عطینا بنماید. ایران گدای فقیر رسوارا از نحوست خود رسواتر کند به هر حال هر چه بنویسم اسباب تزییع وقت است.

۱۶۶

۱۳ جمادی الاخر ۱۳۴۲

امروز که روز دوشنبه ۱۳ جمادی الاخر سنه ۱۳۴۲ سی و یکم جدی ۱۳۰۲ ده روز است ناخوشم امروز هم برف شدت می بارد امسال زمستان

۱- قسمت داخل پرانتز بعداً به وسیله سه ساله به یادداشت اصلی اضافه شده است.

به‌قاعده شد عجب اینجاست رودخانه ... هنوز یخ نبسته است و باز است و بنده هم جان می‌کنم و این شب‌های دراز از پار سال بهترم! اوضاع، رئیس دولت سردار سپه رضاخان، اوضاع ملت بانهایت بیچارگی. فلاکت تجارت نیست، راه نیست کار نیست دیگر چه باید نوشت. احمدشاه هم با پول زیاد رفته است به فرنگ به عشق‌بازی مادموازل هاست. خدا پدر رضا خان را بیامرزد، امنیت عمومی هست ولیکن از حدت نظامی‌ها و شدتشان امنیت شخصی احدی نیست خداوند انشاءالله تفضل می‌کند حالت اروپا هم درضعف و شدت است استقرار ندارد.

۱۶۷

۵ رجب ۱۳۴۲

امروز که عصر دوشنبه دو ساعت و نیم از ظهر گذشته است مجلس تقنینیه پنجم مفتوح می‌شود پنجم ماه رجب ۱۳۴۲، ۲۲ دلو ۱۳۰۲ و حالا فی الحقیقه از آن سال الی حال تقریباً ۲۸ سال است می‌گذرد! همه آن اشخاص مرحوم اگر چه بنده هم ناخوشم حتی به مجلس شورا نرفته‌ام. شاه ما در فرنگ به عیش و نوش می‌گذراند در این غیبت اوست افتتاح این مجلس. ولیعهد رفته است، رضا خان وزیر جنگ سردار سپه رئیس الوزراست محض تاریخ و یادگار نوشته‌ام.

کلبه‌ای کاندر او نخواهی مساند

سال عمرت چه ده چه صد چه هزار

بنده کسی هستم که حیات مجلس مشروطه از من به یادگار است و حالا وضع ترتیبی است میل رؤیت و رفتن به این مجلس نکردم یقین است از این اشاره که در آتیه همگی خواهند دانست که پایه آزادی و مشروطیت به کجا بند است.

۱۶۸

۲۴ رجب ۱۳۴۲

به تاریخ روزشنبه ۲۴ رجب‌المرجب ۱۳۴۲، یازده حوت سنه ۱۳۰۲ چون این روزها حرف جمهوریت و عزل احمد شاه در میان است خاصه امروز که نوشته‌اند او شاه نیست احمد میرزا است بنده تفأل ازدم که این احمد میرزا چگونه کارش خواهد شد و حالا در پاریس است خواهی حافظ علیه‌الرحمه معر که معجزه می‌نماید و آن غزل: دلار فیک سفر الی آخر را با شاهدش بخواند می‌داند این جوان بدبخت تاج و تخت را از دست داده با مطرب و می در فرنگک و نیس مشغول قمار و عشق بازی است.

۱۶۹

۷ ربیع‌الاول ۱۳۴۴

این تفأل^۲ در وقتی که مردم شوریدند پارلمان را قدری خراب کردند برای وزیر جنگ رئیس‌الوزراء رئیس دولت زدم به تاریخ هفتم شهر ربیع‌الاول سنه ۱۳۴۴
فردا شب ۹ ربیع‌الاول است که در ۱۲۶۴^۲ و حال سنه ۱۳۴۴، ۸۱ سال دارم.

۱- غزل تفال:

دلار فیک سفر بخت نیکخواهت بس
نسیم روزه شیراز پیک راحت بس

و غزل شاهد:

گل‌نماری ز گلستان جهان مارا بس
زین چمن سایه آن سروروان مارا بس
۲- من و انکار شراب این چه حکایت باشد
غالباً این قدرم عقل کفایت باشد
۳- در اصل اشتباهاً ۱۳۶۴ نوشته شده است.

۳

پس از پایان

پس از آماده شدن این کتاب و در دورانی که در دست چاپ بود چندین کتاب تازه درباره تاریخ مشروطیت و دوران زندگی محمد ولیخان خلعت بری سپهسالار تنکابنی نشر یافت که در آنها مطالب مختلفی درباره زندگی و کارها و حتی نوشته‌ها و خاطرات اوست. شاید مناسب می‌بود که آن مطالب هم به کتاب حاضر افزوده شود تا بررسی زندگی سپهسالار شکلی کامل تر داشته باشد. اما از آنجا که در این کتاب، بطوریکه در متدها هم گفته شده، تجدید چاپ، و نشر یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی مورد نظر بوده است و از این گذشته در حالیکه کتاب در دست چاپ بود، امکان عمل برای چنین کاری نبود، تنها به معرفی این چند کتاب می‌پردازیم.

موجب خوشوقتی است که به تدریج کتابها و نوشته‌ها و اسناد و مدارک درباره تاریخ مشروطه و رجال و وقایع مربوط به آن افزایش یافته است و می‌یابد و بدینسان به روشن شدن این دوران حساس تاریخ ایران کمک میشود. به یقین هنوز هم نوشته‌ها و اسناد و مدارک نشر نیافته در این مورد بسیار است که امید می‌رود آنها نیز نشر بیابند.

حتی بی‌گمان از زندگی سپهسالار و یادداشت‌های او هم هنوز

بخش‌های نشر نیافته باقی است که امید است بدست آید و نشر یابد.
اینک چند کتاب تازه که در آنها مطالبی^۴ در باره سپهسالار
هست و به نظر نویسنده رسیده است:

۱ - رهبران مشروطه

تألیف ابراهیم صفائی

انتشارات جاویدان

چاپ دوم تهران خرداد ۱۳۶۲

در این کتاب از صفحه ۲۸۵ تا ۳۱۴ شرح حالی از سپهسالار
تنکابنی آمده است که در آن به برخی از یادداشت‌های کتاب حاضر
(چاپ قبلی) نیز اشاره شده است.

۲ - خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق (مجموعه دوم)

انتشارات فردوسی ۱۳۶۲ تهران

در این کتاب که در مجموعه اسناد مشروطیت چاپ شده است
از صفحه ۳۰۹ تا ۳۱۵ يك نامه و برنامه کابینه دولت سپهسالار نقل شده
و بعلاوه از صفحه ۳۲۳ تا ۳۲۶ آن متن هشت نامه سپهسالار به
مستشارالدوله صادق که در کابینه دولت او عضویت داشتند به چاپ رسیده
است.

۳- خاطرات ممتحن الدوله

(زندگی نامه میرزا مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی)

به کوشش حسینقلی خان شقاقی

انتشارات فردوسی - نشر فرهنگ

تهران ۱۳۶۲

در این کتاب از صفحه ۲۹۴ تا ۳۰۰ خاطرات و مطالبی درباره محمدولیخان که با القاب سرتیپ، میربنج - نصر السلطنه - سپهسالار یاد شده، آمده است.

۴- واقعیات اتفاقیه در روزگار

تألیف محمد مهدی شریف کاشانی

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان

از: مجموعه نشر تاریخ ایران شماره ۱۶

این کتاب که در سه جلد و مجموعاً ۹۹۷ می باشد یکی از جالب ترین کتابها است که در باره وقایع مشروطیت ایران تهیه شده و نشر یافته است. در سراسر کتاب مطالب مختلف در باره

سپهسالار وجود دارد که با مراجعه به فهرست اعلام می‌توان آنها را یافت.

آنچه بخصوص بیشتر اهمیت دارد مطالب مفصلی است که سپهسالار در سن شصت و شش سالگی در باره چگونگی احوالات خویش و شرکت در نهضت مشروطه خواهی و قیام برای فتح تهران و خلع محمدعلی‌شاه نوشته است و ظاهراً به خط خود او بوده و صورت کتابچه‌ای را داشته است.

بقراری که مؤلف کتاب «واقعات اتفاقیه در روزگار» می‌گوید «در این دوروزه، خدمت جناب سپهدار اعظم رسیده، ملاقات شد ذکر کردم که واقعات مراجعت جناب عالی را از تبریز و تنکابن و رشت و قزوین و تهران را متفرقه شنیده و در تاریخ نوشته‌ام؛ ولی خیلی مایلم که بیان واقع مطالب را بدانم. فرمودند که شرح این مسافرت را به خط خود نوشته‌ام، به جهت شما می‌فرستم، ملاحظه کرده عودت دهید. روز بعد فرستادند، شایسته دیدم که همان مشروحه را مرتباً و مجدداً در این تاریخ بدون کم و بیش بنگارم».

این نوشته مفصل سپهسالار از صفحه ۳۸۴ تا ۴۱۰ کتاب مذکور (جلد دوم) نقل شده است که تفصیلی است از برخی یادداشت‌های چاپ شده در کتاب حاضر، که در اواخر آن به وجود این یادداشت‌ها هم اشاره شده است.

همچنین در صفحه ۴۱۷، متن نامه‌ای به سپهسالار و پاسخ شفاهی او و در صفحه ۵۰۶ متن یک تلگراف سپهسالار به آیه‌الله خراسانی در باره سردار و سالار ملی (ستارخان و باقرخان) و همچنین در صفحه ۵۴۹ یک نامه از نظمیه به سپهسالار برای سپاسگزاری از تحویل اسلحه شخصی آمده است.

۵- گیلان در جنبش

تألیف ابراهیم فخرائی

به قراریکه ناشران کتاب «واقعات اتفاقیه در روزگار» در یادداشت‌های شماره ۲۸۸ و ۲۸۹ (صفحه ۸۶۵) می‌گویند در صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۴ این کتاب مطالبی در بساره سپهسالار و پیوستن او به قیام ضد محمدعلیشاه وجود دارد.

۶- مجله خاطرات وحید

همان ناشران کتاب «واقعات اتفاقیه در روزگار» در یادداشت شماره ۲۹۰ (صفحه ۸۶۵) می‌گویند «قسمتی از خاطرات سپهدار که بیشتر توجیه اقدامات او است، قبلاً در مجله‌ی خاطرات وحید منتشر شد». متأسفم که به خاطر کمبود وقت و امکان نتوانستم شخصاً به این مأخذ رجوع کنم تا بهتر و بیشتر معرفی شوند.

محمود تفضلی

